



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوة  
والتسلیم

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱۳۸۳



بررسی صحت و اعتبار روایات

تفسیر نفوس به امام عسکری علیه السلام

دکتر سید فاطمه زهرا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع

نویسنده:

سیده فاطمه هاشمی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست .....	۵
بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع .....	۱۲
مشخصات کتاب .....	۱۲
فهرست مطالب .....	۱۲
مقدمه .....	۱۳
فصل اول تفسیر مأثور و اعتبار آن .....	۱۶
اشاره .....	۱۶
۱-۱. چيستی تفسیر مأثور .....	۱۶
اشاره .....	۱۶
۱-۱-۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی تفسیر .....	۱۶
۱-۱-۲. مفهوم لغوی اثر .....	۱۷
۱-۱-۳. مفهوم اصطلاحی اثر .....	۱۷
۱-۲. مصادیق تفسیر مأثور و بررسی حجیت آن .....	۱۹
اشاره .....	۱۹
۱-۲-۱. تفسیر مأثور از نبی صلی الله علیه و آله .....	۲۰
۱-۲-۲. تفسیر مأثور از ائمه اهل بیت علیهم السلام .....	۲۱
۱-۲-۳. تفسیر مأثور از صحابی .....	۲۳
اشاره .....	۲۳
۱-۲-۳-۱. عقیده اهل سنت در مورد صحابی و حجیت اقوال و آرای آنان .....	۲۳
۱-۲-۳-۲. عقیده شیعه در مورد صحابی و حجیت اقوال و آرای آنان .....	۲۵
۱-۲-۴. تفسیر مأثور از اعلام تابعین .....	۲۷
اشاره .....	۲۷
۱-۲-۴-۱. دیدگاه اهل سنت: .....	۲۷

- ۱- ۲- ۴- ۲. دیدگاه شیعه: ..... ۲۸
- فصل دوم میزان ارزیابی و اعتبار تفاسیر مأثور ..... ۲۹
- اشاره ..... ۲۹
- ۱- ۲. میزان اعتبار و ارزش روایات تفسیری ..... ۲۹
- اشاره ..... ۲۹
- ۱- ۲. روایات قطعی السند ..... ۲۹
- اشاره ..... ۲۹
- الف- خبر متواتر: ..... ۲۹
- ب- خبر محفوف به قرائن که موجب قطع به صدور آن گردد: ..... ۲۹
- ۱- ۲. روایات و طرق غیر قطعی السند ..... ۳۰
- ۱- ۲. مفهوم و ضوابط صحت و اعتبار روایات تفسیری از دیدگاه امامیه ..... ۳۱
- اشاره ..... ۳۱
- ۱- ۲- ۲. مفهوم و معیار صحت روایات نزد قدمای امامیه ..... ۳۱
- ۱- ۲- ۲. مفهوم صحت روایات نزد متأخرین امامیه ..... ۳۲
- ۱- ۲- ۳. ملاکهای صحت و قبول روایات نزد متأخرین (امامیه) ..... ۳۳
- اشاره ..... ۳۴
- ۱- ۲- ۳- ۲. بررسی ضوابط صحت روایات از نظر سند ..... ۳۴
۱. وثاقت راوی و عدم اشتهاار وی به کذب و جعل و خیانت ..... ۳۴
۲. اتصال سند و قوت ضبط ..... ۳۵
۳. معاصر بودن راوی و رعایت طبقه روات: ..... ۳۵
- ضرورت نیاز به توثیق و تعدیل راویان و بررسی احوال آنها ..... ۳۵
- اشاره ..... ۳۵
۱. بررسی احوال روات با رجوع به کتب رجالین: ..... ۳۵
۲. بررسی احوال راویان از طریق قرائن و امارات: ..... ۳۷

- ۲-۲-۳-۲. بررسی ضوابط و ملاکهای صحت روایات از نظر مضمون برطبق رأی متأخرین ..... ۳۸
- اشاره ..... ۳۸
- ملاکهای ارزیابی داخلی متن روایات ..... ۳۹
- ملاکهای ارزیابی خارجی متن روایات ..... ۳۹
۱. مطابقت مضمون روایات با قرآن (عرضه روایات بر قرآن) ..... ۳۹
۲. مطابقت با سنت قطعی معصومین علیهم السلام ..... ۴۱
۳. مطابقت با عقل (قواعد عقلی فطری و بدیهی) ..... ۴۲
۴. مطابقت با مسلمات تاریخی ..... ۴۲
۵. مطابقت با اتفاق نظر (اجماع) علمای مسلمین ..... ۴۲
۶. موافقت با اصول شرعی و قواعد مقررہ ..... ۴۲
۷. عدم اشتغال حدیث بر منکرات و امور سخیفه نزد عقلا و علما ..... ۴۲
۸. دور بودن حدیث از شوائب و شذوذ نفسانی ..... ۴۲
- ۲-۳-۳. مزایای تفاسیر مأثور ..... ۴۲
- اشاره ..... ۴۲
- ۲-۳-۱. کشف از مراد خداوند متعال به دلالت یقینی ..... ۴۲
- ۲-۳-۲. اطمینان به تفاسیر مأثور به واسطه اعتماد بر نصوص کهن موثق ..... ۴۲
- ۲-۳-۳. تشویق در جهت استنباط و تدبر عقلانی در ضمن روایات تفسیری ..... ۴۳
- ۲-۳-۴. مصونیت از تفسیر به رأی ..... ۴۴
- ۲-۴. آسیب‌شناسی تفاسیر مأثور و ضرورت تنقیح روایات تفسیری ..... ۴۵
- اشاره ..... ۴۵
- ۲-۴-۱. ضعف سند ..... ۴۵
- اشاره ..... ۴۵
- ۲-۴-۱. ضعف سند از ناحیه راویان (وجود راویان غیر ثقه یا کاذب یا مجهول) ..... ۴۵
- ۲-۴-۲. عدم اتصال سند (بصورت ارسال سند یا حذف اسناد) ..... ۴۶

- ۲-۴-۲. وضع و جعل در احادیث ..... ۴۷
- ۲-۴-۳. نفوذ اسرائیلیات در روایات تفسیری ..... ۴۸
- اشاره ..... ۴۸
- ۲-۴-۳-۱. مهم‌ترین عوامل نفوذ اسرائیلیات و رواج آن در روایات ..... ۴۸
- اشاره ..... ۴۸
- الف- عوامل نفوذ اسرائیلیات در دوران ظهور اسلام و عصر نبوی صلی الله علیه و آله ..... ۴۹
- ب- عوامل نفوذ و رواج اسرائیلیات بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۴۹
- ۲-۴-۳-۲. اقسام روایات اسرائیلی ..... ۵۰
- ۲-۴-۴. آفت تحریف و تصحیف در کتابت احادیث ..... ۵۲
- ۲-۵. ضرورت تنقیح و تحقیق در روایات تفسیری منسوب به اهل بیت علیهم السلام ..... ۵۳
- اشاره ..... ۵۳
۱. وجود انگیزه‌های جعل در روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام: ..... ۵۳
۲. نقل به معنا در احادیث معصومین علیهم السلام: ..... ۵۴
۳. نسیان و دروغ راوی حدیث. .... ۵۴
۴. جهل در فهم نسبت به مراد امام علیه السلام از نظر تفاوت سطح فهم و نیازهای مخاطبان: ..... ۵۴
۵. تحریف و تصحیف در روایات تفسیری مأثور از اهل بیت علیهم السلام: ..... ۵۴
۶. عدم شناخت بعضی راویان نسبت به سبک و سیره خاص تفسیری اهل بیت علیهم السلام: ..... ۵۵
۷. عدم توجه به شرایط گوناگون صدور روایات: ..... ۵۵
۸. جعل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسط غلات شیعه: ..... ۵۵
- ۲-۵-۱. جایگاه تفسیر مأثور منسوب به امام عسکری علیه السلام ..... ۵۷
- فصل سوم بررسی شرایط حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام و نقش راهبردی آن حضرت ..... ۵۸
- اشاره ..... ۵۸
- ۳-۱. شرح حال مختصری از زندگی امام عسکری علیه السلام ..... ۵۸
- ۳-۲. شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام ..... ۵۹



- ۵۹ ..... اشاره
- ۶۰ ..... ۳-۲-۱. مقبولیت امام عسکری علیه السلام
- ۶۰ ..... ۳-۲-۲. سیاست فشار خلفای عباسی (سکونت اجباری امام عسکری علیه السلام در سامرا و بازداشت‌های مکرر)
- ۶۲ ..... ۳-۲-۳. بررسی علل فشار، سختگیری و بازداشت‌های مکرر امام عسکری علیه السلام
- ۶۴ ..... ۳-۳. شرایط فرهنگی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام و نقش آن حضرت
- ۶۴ ..... اشاره
- ۶۵ ..... ۳-۳-۱. نحوه ارتباط امام با شیعیان و گسترش سیستم وکالت
- ۶۷ ..... ۳-۳-۲. حفظ میراث حدیثی شیعه از طریق تربیت شاگردان خاص
- ۶۹ ..... ۳-۳-۳. بررسی احادیث عرضه شده
- ۷۰ ..... فصل چهارم معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام
- ۷۰ ..... اشاره
- ۷۰ ..... ۴-۱. آثار مکتوب منسوب به امام عسکری علیه السلام
- ۷۱ ..... ۴-۲. معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام
- ۷۱ ..... اشاره
- ۷۲ ..... ۴-۲-۱. نسخ خطی و چاپی تفسیر
- ۷۳ ..... ۴-۲-۲. شیوه و سبک نگارش تفسیر
- ۷۳ ..... ۴-۲-۳. پیشینه بررسیها پیرامون تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام
- ۷۵ ..... ۴-۳. دیدگاه علما پیرامون اعتبار یا عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام
- ۷۵ ..... اشاره
- ۷۵ ..... ۴-۳-۱. ادله قائلین به عدم اعتبار تفسیر
- ۷۵ ..... اشاره
- ۷۷ ..... نتیجه بحث
- ۷۸ ..... ۴-۳-۲. ادله قائلین به اعتبار تفسیر و مناقشه در آن
- ۷۸ ..... اشاره

- نتیجه بحث (بررسی آرا و خصوصاً بررسی و نقد کلام محدّث نوری) ..... ۸۴
- ۴-۳-۳. ادله قائلین به تفصیل ..... ۸۹
- فصل پنجم بررسی سندی و طریق شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ..... ۸۹
- اشاره ..... ۸۹
- ۵-۱. بررسی راویان تفسیر ..... ۹۰
- ۵-۱-۱. ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ..... ۹۰
- ۵-۱-۲. محمّد بن قاسم مفسر استرآبادی ..... ۹۰
- ۵-۱-۳. راویان مفسر استرآبادی: ابو یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمّد بن ستّار [یسار] ..... ۹۲
- ۵-۲. بررسی طریق شیخ صدوق به تفسیر ..... ۹۴
- نتیجه ..... ۹۶
- فصل ششم بررسی محتوایی و متنی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ..... ۹۷
- اشاره ..... ۹۷
- ۶-۱. بررسی مواردی از کاستیها و اشکالات محتوایی تفسیر ..... ۹۷
- اشاره ..... ۹۷
- ۶-۱-۱. اضطراب و اختلاط در متن روایات ..... ۹۷
- ۶-۱-۲. تعارض با کتاب خدا ..... ۱۰۸
- ۶-۱-۳. تعارض با کتاب خدا و روایات قطعی ..... ۱۱۲
- ۶-۱-۴. تعارض با روایات معصومین علیهم السلام ..... ۱۱۸
- اشاره ..... ۱۱۸
- الف- از نظر سند ..... ۱۲۲
- ب- از نظر متن ..... ۱۲۴
- ۶-۱-۵. تعارض با مسلمّات تاریخی ..... ۱۳۶
- ۶-۱-۶. اشتغال بر غلوّ و افراط و عجایب غیر معقول ..... ۱۵۱
- ۶-۲. بررسی مواردی از روایات صحیح و معتبر در تفسیر ..... ۱۶۲

- ۱۶۲ ..... اشاره
- ۱۶۲ ..... ۱-۲-۶. استحکام متن و مطابقت با اصول مذهب و روایات
- ۱۷۰ ..... ۲-۲-۶. مطابقت با کتاب خدا
- ۱۷۵ ..... ۳-۲-۶. مطابقت با قرآن و روایات قطعی
- ۱۷۵ ..... اشاره
- ۱۷۷ ..... الف- مطابقت متن با استناد به آیه قرآن کریم:
- ۱۸۰ ..... ب- مطابقت متن با روایات
- ۱۸۶ ..... ۴-۲-۶. روایات معتبر در فضائل اهل بیت علیهم السلام از باب تأویل
- ۲۱۰ ..... نتیجه‌گیری نهایی
- ۲۱۱ ..... فهرست منابع و مأخذ
- ۲۱۷ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع

### مشخصات کتاب

نام کتاب: بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع نویسنده: سیده فاطمه هاشمی موضوع: تفسیر پژوهی تاریخ وفات مؤلف: معاصر زبان: فارسی تعداد جلد: ۱ ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی مکان چاپ: مشهد سال چاپ: ۱۳۸۷ نوبت چاپ: دوم

### فهرست مطالب

فهرست مطالب مقدمه ۹ فصل اول: تفسیر مأثور و اعتبار آن ۱۷-۱-۱-۱ چستی تفسیر مأثور ۱۹-۱-۱-۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی تفسیر ۱۹-۱-۱-۲. مفهوم لغوی اثر ۲۰-۱-۱-۳. مفهوم اصطلاحی اثر ۲۱-۱-۲. مصادیق تفسیر مأثور و بررسی حجیت آن ۲۷-۱-۲-۱. تفسیر مأثور از نبی ۲۷-۱-۲-۲. تفسیر مأثور از ائمه اهل بیت علیهم السلام ۲۹-۱-۲-۳. تفسیر مأثور از صحابی ۳۳-۱-۲-۴. تفسیر مأثور از اعلام تابعین ۴۱ فصل دوم: میزان ارزیابی و اعتبار تفاسیر مأثور ۴۵-۲-۱. میزان اعتبار و ارزش روایات تفسیری ۴۷-۲-۱-۱. روایات قطعی السند ۴۷-۲-۱-۲. روایات و طرق غیر قطعی السند ۴۸-۲-۲. مفهوم و ضوابط صحت و اعتبار روایات تفسیری از دیدگاه امامیه ۵۱-۲-۱. مفهوم و معیار صحت روایات نزد قدماء امامیه ۵۱-۲-۲. مفهوم صحت روایات نزد متأخرین امامیه ۵۳-۲-۲-۳. ملاکهای صحت و قبول روایات نزد متأخرین (امامیه) ۵۶ ملاکهای ارزیابی داخلی متن روایات ۶۵ بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶ ملاکهای ارزیابی خارجی متن روایات ۶۵-۲-۳. مزایای تفاسیر مأثور ۷۳-۲-۳-۱. کشف از مراد خداوند متعال به دلالت یقینی ۷۳-۲-۳-۲. اطمینان به تفاسیر مأثور به واسطه اعتماد بر نصوص کهن موثق ۷۵-۲-۴. آسیب‌شناسی تفاسیر مأثور و ضرورت تنقیح روایات تفسیری ۷۹-۲-۴-۱. ضعف سند ۷۹-۲-۴-۲. وضع و جعل در احادیث ۸۲-۲-۴-۳. نفوذ اسرائیلیات در روایات تفسیری ۸۴-۲-۴-۴. آفت تحریف و تصحیف در کتابت احادیث ۹۲-۲-۵. ضرورت تنقیح و تحقیق در روایات تفسیری منسوب به اهل بیت علیهم السلام ۹۵-۲-۵-۱. جایگاه تفسیر مأثور منسوب به امام عسکری علیه السلام ۱۰۴ فصل سوم: بررسی شرایط حاکم بر عصر امام عسکری و نقش راهبردی آن حضرت ۱۰۷-۳-۱. شرح حال مختصری از زندگی امام عسکری ۱۰۹-۳-۲. شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام عسکری ۱۱۳-۳-۲-۱. مقبولیت امام عسکری ۱۱۳-۳-۲-۲. سیاست فشار خلفای عباسی (سکونت اجباری امام عسکری در سامرا ۱۱۴-۳-۲-۳. بررسی علل فشار، سختگیری و بازداشت‌های مکرر امام عسکری ۱۱۸-۳-۳. شرایط فرهنگی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام و نقش آن حضرت ۱۲۳-۳-۳-۱. نحوه ارتباط امام با شیعیان و گسترش سیستم وکالت ۱۲۳-۳-۲. حفظ میراث حدیثی شیعه از طریق تربیت شاگردان خاص ۱۲۹-۳-۲. بررسی احادیث عرضه شده ۱۳۲ فصل چهارم: معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۱۳۵-۴-۱. آثار مکتوب منسوب به امام عسکری علیه السلام ۱۳۷-۴-۲. معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۱۳۸-۴-۲-۱. نسخ خطی و چاپی تفسیر ۱۴۱-۴-۲-۲. شیوه و سبک نگارش تفسیر ۱۴۲-۴-۲-۳. پیشینه بررسیها پیرامون تفسیر منسوب به امام عسکری ۱۴۴-۴-۲-۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۷-۳-۳. دیدگاه علما پیرامون اعتبار یا عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری ۱۴۹-۴-۳-۱. ادله قائلین به عدم اعتبار تفسیر ۱۴۹-۴-۳-۲. نتیجه بحث ۱۵۳-۴-۳-۲. ادله قائلین به اعتبار تفسیر و مناقشه در آن ۱۵۵ نتیجه بحث (بررسی آرا و خصوصاً بررسی و نقد کلام محدث نوری) ۱۶۶-۴-۳-۳. ادله قائلین به تفصیل ۱۷۷ فصل پنجم: بررسی سندی و طریق شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۱۷۹-۵-۱. بررسی راویان تفسیر ۱۸۱-۵-۱-۱. ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ۱۸۱-۵-۱-۲. محمد بن قاسم مفسر استرآبادی ۱۸۲-۵-

۱-۳. راویان مفسر استرآبادی: ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار [یسار] ۱۸۶-۵-۲. بررسی طریق شیخ صدوق به تفسیر ۱۹۱ نتیجه ۱۹۶ فصل ششم: بررسی محتوایی و متنی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۱۹۹-۶-۱. بررسی مواردی از کاستیها و اشکالات محتوایی تفسیر ۲۰۱-۶-۱-۱. اضطراب و اختلاط در متن روایات ۲۰۲-۶-۱-۲. تعارض با کتاب خدا ۲۲۱-۶-۱-۳. تعارض با کتاب خدا و روایات قطعی ۲۳۰-۶-۱-۴. تعارض با روایات معصومین ۲۴۳-۶-۱-۵. تعارض با مسلمات تاریخی ۲۸۰-۶-۱-۶. اشتغال بر غلو و افراط و عجایب غیر معقول ۳۱۰-۶-۲. بررسی مواردی از روایات صحیح و معتبر در تفسیر ۳۳۳-۶-۲-۱. استحکام متن و مطابقت با اصول مذهب و روایات ۳۳۳-۶-۲-۲. مطابقت با کتاب خدا ۳۵۰-۶-۲-۳. مطابقت با قرآن و روایات قطعی ۳۶۲ بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۸-۲-۴. روایات معتبر در فضائل اهل بیت: از باب تأویل ۳۸۳ نتیجه گیری نهایی ۴۳۵ فهرست منابع و مآخذ ۴۳۹ بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹

### مقدمه

مقدمه اشرف علوم از جهت اهمیت و منزلت، علم به معانی قرآن کریم و شناخت تفسیر و تأویل آن است؛ زیرا موضوع علم تفسیر، کلام خداوند متعال است و غرض از این علم به دست آوردن نیروی استنباط صحیح تعالیم اسلام و شناسایی کامل نسبت به مفاهیم و مراد آیات الهی می‌باشد. تفاسیر مآثور، نخستین تفاسیری بودند که در حوزه جامعه اسلامی از سالهای آغاز نزول قرآن کریم پدید آمدند و باید آن را به عنوان اولین روش تفسیرنگاری در متون تفسیری برشمرد. قطعاً پس از قرآن کریم، مجموعه‌های حدیثی بزرگ‌ترین منبع و مصدر معارف اسلامی هستند که در شناخت دین مبین اسلام و فهم ابعاد شریعت و تفسیر و تبیین قرآن نقش مهمی را ایفا می‌کنند. لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همان زمان نزول قرآن کریم بنا به تصریح و تأکید قرآن: *وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...* به این امر اساسی پرداختند، و پس از ایشان ائمه اطهار علیهم السلام همواره مسلمین را به فراگیری و فهم و نشر احادیث در تبیین و تفسیر قرآن ترغیب کرده‌اند. مبنا و اساس تفاسیر مآثور از دیدگاه اهل سنت صرفاً احادیث مآثور از نبی صلی الله علیه و آله است و بسیاری از آنان اقوال و آرای صحابه را هم بدان ضمیمه کرده‌اند- و البته بعضی به حجیت اقوال اعلام تابعین نیز قائل هستند- درحالی که شیعه به دلیل بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰ اعتقاد به حجیت سنت ائمه علیهم السلام، اساس تفاسیر مآثور را علاوه بر نقل و اخذ از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله شامل نقل و اخذ احادیث ولوی نیز می‌داند. از دیدگاه شیعه، حجیت و اعتبار احادیث صادره از ائمه علیهم السلام، همپایه حجیت و اعتبار احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله است و ائمه معصومین علیهم السلام نیز در استمرار نبوت، به عنوان مصدر تشریح و معالم دین نقش هدایت تربیتی و تعلیم جامعه را بر عهده دارند. شیعه معتقد است که فهم کلام وحی و وقوف بر دقائق آیات قرآن کریم جز با تمسک به حاملان و ورثه حقیقی قرآن یعنی اهل بیت پیامبر علیهم السلام و سنت آنان که مکمل سنت نبوی است، میسر نمی‌گردد. از این رو آنچه از سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر قرآن و در جهت گسترش و تبیین معارف قرآنی و احکام و تعالیم اسلامی برجای مانده است، بزرگترین میراث حدیثی شیعه را تشکیل می‌دهد. چنان که در دوران حضور ائمه علیهم السلام، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا سال ۳۲۹ ه. ق (آغاز غیبت کبری)، مدونات حدیثی فراوانی اعم از اصول و مدونات حدیثی و تفاسیر مآثور از معصومین- ولو به صورت پراکنده- وجود داشته است. منتها به واسطه محدودیتها و شرایط سخت سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه، آثار مکتوب و به طبع رسیده شیعه بسیار کم بوده است و بخش عظیمی از این آثار نیز در گذر زمان و تحت آن شرایط خاص و تنگنمایی که برای شیعیان وجود داشته است، از بین رفته است و در دسترس نمی‌باشد و انگهی آن مقداری هم که توسط علما و محدثان و حافظان حدیث حفظ شده و برجای مانده است، اغلب به درستی

ضبط نشده است؛ به طوری که گاه در اسناد و انتساب آنها (از نظر سند و محتوا) به ائمه معصومین علیهم السلام بحث و تردیدهایی وجود دارد، اعم از ضعف سند، یا انتساب کلام غیر معصوم به معصوم، یا اضطراب و ضعف در اسلوب روایی به واسطه نقل به معنا از سوی راویان، یا به دلیل وجود آفاتی همچون دروغ و جعل و تحریف و تعصبات افراطی و نفوذ اباطیل اسرائیلی، یا تصحیف و تحریف و بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱ حذف و زیادات از سوی نساخ در نسخ خطی، و امثال این موارد که موجب عدم اعتماد به روایات می‌گردد. اگرچه به گواه تاریخ، علمای شیعه در زمینه ثبت و ضبط و مصونیت احادیث شیعه گامهای مؤثری در تدوین علم الحدیث و درایه الحدیث و علم رجال و تصحیح و تعلیق مجموعه‌های حدیثی برداشته‌اند، لکن ضرورت پالایش احادیث و شناخت موارد سقیم از صحیح خصوصاً در احادیث تفسیری، برای حفظ آثار مکتوب برجای مانده از اهل بیت علیهم السلام و صحت اسناد و اعتبار آنها، ضرورتی انکارناپذیر است. امام عسکری علیه السلام در شرایط خاص سیاسی و فرهنگی حاکم بر عصر خود، علی‌رغم بازداشت‌های مکرر و حبس و فشار و کنترل شدید خلفای عباسی نسبت به ایشان و ملاقات‌کنندگان با آن حضرت، توانستند با گسترش سیستم وکالت در شهرها و نقاط مختلف ایران و نیز بغداد و کوفه و بصره و حجاز و یمن و تماسهای پنهانی با اصحاب خاص و نمایندگان خود، گاه به صورت حضوری و گاه به صورت مکاتبه‌ای، نقش هدایتگری امت و ارتباط با آنها را حفظ کنند. همچنین آن حضرت از طریق تربیت شاگردان خاص و بررسی صحت و سقم احادیث عرضه شده بر ایشان، موجب غنای فرهنگ شیعه و پاکسازی و اطمینان بخشی به احادیث مأثور از اهل بیت علیهم السلام در دوران خود گشتند و نقش بسزایی را در این مرحله ایفا کردند. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام یکی از تفاسیر مأثور برجای مانده از قرن سوم هجری است که مأثور از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و یکی از منابع مهم تفسیر مأثور شیعه محسوب می‌شود. نسخه‌های چاپی این تفسیر با تطبیق بر نسخ خطی آن، در دسترس است اما آنچه مهم است، این است که باید انتساب و صحت و اعتبار این تفسیر معلوم گردد تا مورد عمل و احتجاج قرار گیرد. کتاب حاضر تحت عنوان «بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام» در همین زمینه و در راستای دستیابی به این هدف نگاشته شده است. در این پژوهش، بعد از بررسی در زمینه حجیت و اعتبار تفاسیر مأثور و میزان بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲ ارزش آنها، بررسی مفهوم و ملاکهای صحت و اعتبار روایات از دیدگاه امامیه، و ضرورت تنقیح و تحقیق در روایات تفسیری- به عنوان پیش‌درآمد بر مبحث اصلی- به بحث پیرامون ضرورت تنقیح و تهذیب در روایات تفسیری اهل بیت، جایگاه تفسیر مأثور منسوب به امام عسکری علیه السلام، بررسی شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حاکم بر آن دوران و راهکار آن حضرت در آن شرایط، ارزیابی تفسیر موجود از جهت سند (راویان و طریق به آن) و از جهت محتوا (ارزیابی متنی مواردی از روایات نادرست و درست موجود در تفسیر با استفاده از ملاکهای معتبر در تشخیص احادیث) پرداخته شده است. مطالب مندرج در این کتاب مشتمل بر شش فصل است که هر فصل نیز به بخشها و زیربخشهایی تقسیم شده است: فصل اول- تفسیر مأثور و اعتبار آن، شامل دو بخش: بخش اول- چستی تفسیر مأثور بخش دوم- مصادیق تفسیر مأثور و بررسی حجیت آن فصل دوم- میزان ارزیابی و اعتبار تفاسیر مأثور، شامل چهار بخش: بخش اول- میزان اعتبار و ارزش روایات تفسیری بخش دوم- مفهوم و ضوابط صحت و اعتبار روایات تفسیری (از دیدگاه امامیه) بخش سوم- مزایای تفاسیر مأثور بخش چهارم- آسیب‌شناسی تفاسیر مأثور و ضرورت تنقیح روایات تفسیری فصل سوم- بررسی شرایط حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام و نقش راهبردی آن حضرت، شامل سه بخش: بخش اول- شرح حال مختصری از زندگی امام عسکری علیه السلام بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳ بخش دوم- شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام بخش سوم- شرایط فرهنگی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام و راهکار آن حضرت فصل چهارم- معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام شامل سه بخش: بخش اول- آثار مکتوب منسوب به امام عسکری علیه السلام بخش دوم- معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه

السّلام بخش سوم- دیدگاه علما پیرامون اعتبار یا عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام فصل پنجم- بررسی سندی و طریق شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام شامل دو بخش: بخش اول- بررسی روایان تفسیر بخش دوم- بررسی طریق شیخ صدوق به تفسیر فصل ششم- بررسی محتوایی و متنی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام شامل دو بخش: بخش اول- بررسی مواردی از کاستیها و اشکالات محتوایی تفسیر بخش دوم- بررسی مواردی از روایات صحیح و معتبر در تفسیر در تهیه و نگارش مطالب، از منابع معتبر همچون اهمّ تفاسیر مأثور شیعه و اهل سنت، اهمّ کتب تراجم و رجال، اهمّ کتب علم الحدیث و درایه الحدیث، اهمّ کتب تاریخ و سیره (خصوصا تاریخ صدر اسلام)، کتب حدیثی، و مقایسه و استفاده از منابعی که پیرامون اعتبار یا عدم اعتبار این تفسیر بحث کرده‌اند، استفاده شده است و سعی بر آن بوده که در پایان هر بخش، نتیجه‌گیری مشخصی ارائه گردد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴ از مباحث مطرح شده و پژوهش پیرامون موضوع مورد نظر، چنین برمی‌آید که تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام را باید در زمره تفاسیر مأثور از اهل بیت علیهم السّلام در قرن سوم هجری دانست که تفسیری محدود شامل تفسیر سوره حمد و سوره بقره تا آیه ۲۸۲ این سوره است. اما صدور و انتساب این تفسیر به امام عسکری علیه السّلام محل تردید است؛ زیرا روایان این تفسیر از نظر وثاقت، مجهول هستند و تاکنون طریق قطعی بر اثبات آن ارائه نشده است و لذا علمای زیادی به همین جهت، این تفسیر را بی‌اعتبار می‌دانند. البته آنچه مسلم است اینکه شیخ صدوق در کتب مختلف خود، این تفسیر را از مفسر استرآبادی روایت کرده و هر جا نام او را ذکر کرده از واژه ترضی یا ترحم استفاده کرده است، اما صرف نقل شیخ صدوق از شخص دلالت بر توثیق وی ندارد، و ترضی و ترحم نیز تنها دلالت بر مدح دارد؛ اگرچه دأب صدوق آن بوده که بعد از ذکر مشایخ شیعی خود از این عبارات استفاده می‌کرده است تا از مشایخ عامی او متمایز گردند. وانگهی در طریق این تفسیر، اضطراب و ضعف دیده می‌شود. حتی طریق شیخ صدوق به این تفسیر که در کتبش به خصوص در الفقیه به روایت از مفسر استرآبادی از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار، با واسطه پدران آن دو، از امام عسکری علیه السّلام نقل کرده است، با آنچه که صراحتا در ابتدای تفسیر آمده است که «پدران واسطه این تفسیر نبوده‌اند»، منافات دارد. شاید بتوان این تناقض را چنین توجیه کرد که چه بسا شیخ صدوق طریق دیگری به روایات این تفسیر داشته که نزد خود او معلوم بوده است. حتی عده‌ای از علما همچون شیخ آقا بزرگ طهرانی در صدد توجیه و اثبات طریق صحیح شیخ صدوق به این تفسیر برآمده‌اند، لکن در همان طرق هم ضعف و اضطراب دیده می‌شود که قابل اثبات نیست. و امّا در بررسی محتوایی این تفسیر معلوم می‌شود که سبک نگارش تفسیر چنان بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵ است که در تفسیر آیات بیشتر به مصادیق و نیز به تأویل آیات (تفسیر بطنی آیات) که اغلب در زمینه معجزات و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام است، با تکیه بر روایات توجه شده است. مضمون نگارش مطالب و روایات این تفسیر به گونه‌ای است که گویا هدف از آن تربیت و آشنایی روایان تفسیر با معارف قرآنی و جایگاه اهل بیت علیهم السّلام در قرآن بوده است، و چون روایان آن اهل گرگان بوده‌اند و این تفسیر را طبق گفته خودشان از آنچه که از امام عسکری علیه السّلام دریافت می‌کرده‌اند، به خاطر سپرده و یادداشت کرده‌اند، لذا گاه اضطراب و آشفتگی در متن روایات و مطالب دیده می‌شود که نشانگر نقل به معنا یا خطا و سهو روایان است و گاه معلول خطای نساخ می‌باشد. آفاتی که در تفاسیر مأثور رخ می‌دهد، در این تفسیر نیز رسوخ پیدا کرده است، به طوری که علاوه بر ضعف در سند و طریق در این تفسیر، ضعف در متن روایات آن نیز وجود دارد. البته روایات این تفسیر را به طور کلی باید بر دو قسم تقسیم نمود: الف- بسیاری از روایات و مطالب موجود در این تفسیر، اسلوب روایی خود را حفظ نکرده و مورد خدشه و مناقشه قرار می‌گیرند. مواردی از قبیل: ضعف و اضطراب در متن، تعارض با کتاب خدا، تعارض با احادیث قطعی صادره از معصومین علیهم السّلام، تعارض با عقل، تعارض با مسلمات تاریخی، و اشتغال بر غلو و عجایب غیر معقول در روایات دیده می‌شود که با ملاکهای اعتبار حدیث منافات دارد و قابل پذیرش

نیست. ب- دسته دیگر از روایات و مطالب موجود در تفسیر- گرچه تعدادشان نسبت به دسته اول کمتر است- اسلوب روایی خود را حفظ کرده و با ملاکهای ارزیابی و اعتبار احادیث مطابقت دارند؛ چنان که روایاتی مطابق با کتاب خدا و سنت قطعی و مسلمات تاریخی و برخوردار از استحکام متن در آن دیده می‌شود، به‌علاوه آنکه احادیثی در باب فضایل و معجزات معصومین علیهم السّلام نقل شده که از باب تأویل است و با شأن اهل بیت سازگاری دارد و با روایات قطعی صادره از معصومین در کتب بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶ روایی معتبر در این مورد تأیید می‌گردد. بدیهی است این دسته روایات صرف نظر از ضعف و تردید در سند، از نظر محتوا قابل عمل می‌باشند. به‌رحال بررسی میراث حدیثی شیعه خصوصاً تفاسیر مأثور از اهل بیت علیهم السّلام همچون تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام، به منظور اثبات صدور و استناد آن به معصوم- چه از جهت سند و چه از جهت محتوا و اشتغال آن بر آثار صحیح- و تنقیح و تحقیق در روایات آنها براساس معیارهای معتبر ارزیابی احادیث و مقایسه با دیگر مجموعه‌های مأثور حدیثی، در راستای حفظ و استحکام آثار معصومین علیهم السّلام در حوزه تفسیر قرآن امری ضروری و ارزنده به‌شمار می‌رود. آنچه در این رساله مطرح و تحقیق شده است، گامی لرزان در جهت حرکت در این مسیر است که نگارنده با توجه به بضاعت مزجات علمی خود و محدوده منابعی که در اختیار داشته است، نهایت تلاش را در بررسی حجیت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام، از جهت سند و ارزیابی محتوایی نمونه‌ای از روایات نادرست و درست در این تفسیر (حدود پنجاه مورد) به کار برده است. با امید آنکه ره‌توشه علمی سالکان این مسیر قرار گیرد. «و ما توفیقی الا بالله العلیّ العظیم و الیه انیب» سیده فاطمه هاشمی پاییز ۱۳۸۱ هجری شمسی بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷

## فصل اول تفسیر مأثور و اعتبار آن

### اشاره

فصل اول تفسیر مأثور و اعتبار آن ۱-۱. چستی تفسیر مأثور ۱-۲. مصادیق تفسیر مأثور و بررسی حجیت آنها بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹

### ۱-۱. چستی تفسیر مأثور

### اشاره

۱-۱. چستی تفسیر مأثور اصیل‌ترین روش تفسیر قرآن، تفسیر به مأثور (تفسیر اثری) می‌باشد که قدمت آن به دوره صحابه و صدر اسلام می‌رسد. قبل از بیان تعریف تفسیر مأثور، لازم است ابتدا بیان اجمالی در معرفی دو واژه «تفسیر» و «اثر» داشته باشیم و آن‌گاه به معرفی «تفسیر مأثور» پردازیم.

### ۱-۱-۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی تفسیر

۱-۱-۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی تفسیر کلمه تفسیر، از ریشه «فَسِّرَ» گرفته شده است که اصل ثلاثی مجرد آن «فسر»، مقلوب و مأخوذ از «سفر» بوده است و هردو به معنای کشف و برداشتن پرده و پوشش است، منتها غالباً «فسر» در کشف باطنی و معنوی و «سفر» در کشف ظاهری و مادی به کار می‌رود. «۱» لذا از نظر لغوی واژه تفسیر و مشتقات آن به معنای کشف، برداشتن مانع، روشن و واضح ساختن و شرح و گزارش مطلب آمده است. این معنا در آیات قرآن نیز به همین مفهوم آمده است، چنان که خداوند متعال



فرمود: وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ نَفْسٍ بِرَأْيِ. «۲»  
 (۱) \_\_\_\_\_). راغب اصفهانی، المفردات، ص ۲۳۳، ذیل ماده «سفر» و ص ۳۸۰، ذیل ماده «فسر». (۲). فرقان / ۳۳، و کافران بر تو هیچ مثل باطلی را نیاورند، مگر آنکه ما در مقابل برای تو سخن حق را و با بهترین بیان، پاسخ آنها را می‌آوریم. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰ و اما مفهوم اصطلاحی تفسیر قرآن، عبارت است از «روشن ساختن مفهوم آیات کتاب الهی و واضح کردن مراد پروردگار متعال از آن آیات، آن هم با مدارک و دلایلی که عقلا و یا شرعا حجیت و اعتبار آن ثابت و مسلم گردیده باشد». (۱) مهم‌ترین مدارک علمی (علم‌آور و یقینی) و عقلی و شرعی که در زمینه تفسیر قرآن اعتبار دارند عبارتند از: ظواهر الفاظ قرآن، عقل فطری و برکنار از تأثیرات افکار و سلیقه‌های شخصی، سنت و اقوال و افعال منقول از ناحیه معصومین علیهم السّلام که به طریق صحیح از آنها رسیده باشد و اخبار ظنی معتبر. «۲»

### ۱-۱-۲. مفهوم لغوی اثر

۱-۱-۲. مفهوم لغوی اثر «اثر» از نظر لغوی به معنای علامت، نشان، بقیه و برجای مانده از هر چیزی می‌باشد. «۳» و از همین معناست واژه «اثر» که به معنای اثر جراحی است که بعد از جراحی باقی می‌ماند. و یا واژه «مأثره» که به مفهوم مکرمت و بزرگواریهایی است که برجای مانده است و از آنها سخن به میان آید. «آثار النبی صلی الله علیه و آله» یعنی سنتهای برجای مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله و عبارت «أثر الحدیث اثر» یعنی آن را نقل کردم پس آن مأثور است. و لذا تعبیر «حدیث مأثور» یعنی حدیثی که از سلف نقل شده و باقی مانده باشد. «۴» این معنای لغوی در آیات کریمه قرآن نیز آمده است، چنان که خداوند متعال در بیان پاسخ سامری می‌فرماید: فَتَقَبَّضْتُمْ فَبَضَّعْتُمْ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَتَيَدُّنَهَا، «۵» که منظور از اثر در این آیه، باقیمانده جای پای رسول حق (جبرئیل) می‌باشد (۱) \_\_\_\_\_). خویی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۲۱. (۲). همان، صص ۴۲۱-۴۲۴. (۳). ابن منظور، لسان العرب، ۴/ ۵-۶. (۴). طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ۳/ ۱۹۷-۱۹۹. (۵). طه / ۹۶، سامری گفت: من چیزی از اثر قدم رسول حق یعنی جبرئیل را دیدم که آن قوم ندیدند، پس من آن را برگرفتم و در گوساله ریختم. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱ و یا آنکه در جای دیگر می‌فرماید: وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ، «۱» که کلمه آثارهم در آیه به معنای اعمالی است که از انسانها بعد از آنها برجای می‌ماند، اعم از سنت حسنه یا قبیحه. و نیز در جای دیگر می‌فرماید: اَنْتَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا اَوْ اَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ...، «۲» که کلمه اثاره به معنای نشان و علامت به کار رفته است. و یا آنکه فرموده است: قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ اَثَرَكُ اللّٰهُ عَلَيْنَا، «۳» که کلمه اثرک به معنای فضلك الله علينا می‌باشد.

### ۱-۱-۳. مفهوم اصطلاحی اثر

۱-۱-۳. مفهوم اصطلاحی اثر در مفهوم اصطلاحی اثر و محدوده آن بین علما اختلاف نظر دیده می‌شود. الف- مفهوم اصطلاحی اثر از دیدگاه فقها: فقهای خراسان به احادیث موقوف، «۴» اثر می‌گویند و به احادیث مرفوع «۵» خبر اطلاق می‌کنند و بسیاری از مصنفین نیز بر همین عقیده‌اند. «۶» \_\_\_\_\_  
 (۱). یس / ۱۲، و ما کردار گذشته و آثار وجودی آینده‌شان را در نامه اعمال آنها ثبت خواهیم کرد. (۲). احقاف / ۴، ای رسول به مشرکان بگو که آیا از کتب آسمانی همان دلیلی بر خدایی بتان دارید و یا آنکه کمترین اثری و نشانی بر درستی عقیده شرک‌آلود خود دارید؟ پس در این صورت آن را بیاورید .... (۳). یوسف / ۹۱، برادران یوسف به او گفتند: به خدا سوگند که خداوند تو را بر

ما برگزیده است. (۴). حدیث موقوف، حدیثی است که از صحابی یکی از معصومین نقل و روایت شود، حال چه سلسله سند متصل به صحابی باشد چه منقطع باشد. ر. ک: شهید ثانی، الرعاية فی علم الدراية، ص ۱۳۲؛ مامقانی، مقباس الهدایة فی علم الدراية، ۱/ ۳۲۰؛ صبحی الصالح، علوم الحدیث، ص ۲۱۸؛ مدیر شانه‌چی، درایة الحدیث، ص ۷۹. (۵). حدیث مرفوع، حدیثی است که از وسط سلسله سند یک راوی یا بیشتر افتاده باشد و لکن تصریح به رفع شده باشد، مثل مرفوعات کلینی در کافی. در مرفوع اصطلاح دیگری نیز می‌باشد و آن حدیثی است که در آخر به معصوم انتساب یابد اعم از آنکه حدیث مقطوع یا مرسل باشد. ر. ک: علوم الحدیث، ص ۲۲۷؛ مدیر شانه‌چی، علم الحدیث، ص ۱۵۳؛ الرعاية فی علم الدراية، ص ۹۷؛ مقباس الهدایة، ۱/ ۲۰۷-۲۰۸. (۶). سیوطی، تدریب الراوی، ۱/ ۱۸۴؛ الرعاية فی علم الدراية، ص ۵۱؛ مقباس الهدایة، ۱/ ۶۴؛ قاسمی، محمّد جمال الدین، قواعد التحدیث، ص ۶۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲ ب- مفهوم اصطلاحی اثر از دیدگاه محدثین اهل سنت: شایع‌ترین مفهوم در میان محدثین اهل سنت، همان اصطلاح فقهاست که اکثراً قایل به تفاوت بین مفهوم اثر و خبر شده‌اند و گفته‌اند: «به افعال و اقوال منقول و برجای مانده از صحابه، اثر اطلاق می‌شود و به منقولات از نبی صلی الله علیه و آله خبر گرفته می‌شود». (۱) اگرچه عده‌ای از آنها، بالعکس، اثر را به منقولات از نبی صلی الله علیه و آله و خبر را به منقولات از صحابه اطلاق کرده‌اند. (۲) و بعضی دیگر اثر را منطبق بر موقوف و مرفوع دانسته‌اند، چنان‌که علامه قاسمی معتقد است: به افعال و اقوال منقول از صحابه گویند و البته اطلاق آن بر کلام رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز صحیح است. (۳) از همین روست که عده‌ای «اثر» را اعم از «خبر» دانسته و معتقدند: «اثر را باید به منقولات از نبی صلی الله علیه و آله و منقولات سلف از صحابه و تابعین تعمیم داد». (۴) چنان‌که طبری بر همین اساس کتابی تحت عنوان تهذیب الآثار و تفصیل المعانی الثابت عن رسول الله صلی الله علیه و آله من الاخبار دارد. با این همه معمول میان محدثین اهل سنت آن است که خصوصاً در کتب فهرست‌نگاری خود، منقولات از پیامبر صلی الله علیه و آله را تحت عنوان «احادیث» و منقولات از صحابه را تحت عنوان «آثار» ذکر می‌کنند. ج- مفهوم اصطلاحی اثر از دیدگاه محدثین شیعه: اکثر علمای شیعه، مفهوم اثر را مترادف با مفهوم حدیث می‌دانند. اگرچه بعضی از آنها، اثر را مختص به منقولات سلف از صحابه و تابعین دانسته‌اند، چنان‌که والد شیخ بهایی در وصول الأخیار گوید:

(\_\_\_\_\_). تهانوی، کشف اصطلاحات

الفنون، ۱/ ۹۵. (۲). ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ۲/ ۲۰ (به نقل از: جاسم محمّد ابو طبره، المنهج الاثری فی تفسیر القرآن الکریم، ص ۲۵. (۳). قواعد التحدیث، ص ۶۲. (۴). علوم الحدیث، ص ۱۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳ «آثار، به اقوال و افعال منقول از صحابه و تابعین اطلاق می‌گردد». (۱) بعضی دیگر، اصطلاح اثر را تعمیم داده و معتقدند: «اثر، اعم از حدیث و خبر است به طوری که هر حدیث و خبری قطعاً اثری از آثار پیشینیان است، لکن نمی‌توان هر اثر برجای مانده را ضرورتاً منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و یا صحابه دانست». این رأی به شهید ثانی نسبت داده شده است. (۲) بعضی دیگر، همچنان‌که میرداماد معتقد است، اصطلاح اثر را تنها بر منقولات ائمه علیهم السلام و یا بر منقولات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اطلاق می‌کنند. (۳) درحالی‌که- همان‌طور که گفتیم- اکثر علمای شیعه مفهوم اثر را مترادف با حدیث دانسته‌اند و لذا در احادیث منقول از معصوم علیه السلام نیز عنوان اثر را به کار برده‌اند. شاهد این مطلب، وجود کتاب کفایة الأثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر از ابو القاسم علی بن محمّد بن علی خزاز رازی، و کتاب مقتضب الأثر فی النص علی عدد الائمة الاثنی عشر می‌باشد. (۴) به‌رحال از بررسی آرای اکثریت محدثین چنین برمی‌آید که علی‌رغم اختلاف نظر در محدوده اصطلاح اثر، مفهوم اصطلاحی آن متناسب با مفهوم لغوی آن است، پس بهتر است مفهوم اصطلاحی اثر را مفهومی عام بدانیم که شامل منقولات و بقایای اقوال و افعال از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلف صالح باشد. د- مفهوم اصطلاحی اثر از دیدگاه مفسرین (مفهوم تفسیر مأثور): تفسیر مأثور، «کشف از مراد خداوند متعال در آیات کتاب الهی است با اعتماد بر آثار صحیحیه وارده از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلف صالح». البته در ماده و مدرک تفسیر مأثور بین مفسرین اهل سنت و شیعه اختلاف نظر وجود دارد. اهل سنت، علاوه بر منقولات نبی صلی الله علیه و آله اقوال و آرای رسیده از صحابه و حتی گاه (۱) حارثی عاملی، وصول الأخیار،

ص ۷۲. (۲). الرعیة فی علم الدرایة، ص ۵۰. (۳). میرداماد، الرواشح السماویة، ص ۳۸. (۴). مهدوی راد، تفسیر مأثور، کفایتها و کمبودها، ص ۶۶۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴ بعضی از آنها در شرایطی اقوال و آرای رسیده از بزرگان تابعین را جزو مدارک و مصادیق تفسیر مأثور می‌دانند. در حالی که شیعه امامیه تنها اقوال و افعال منقول از نبی صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام را در شمار مصادیق تفسیر مأثور دانسته و تنها قائل به حجیت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشد، و لذا در استناد به اقوال و افعال غیر معصومین، قائل به حجیت برای آنها نیست. البته غیر از تعریفی که برای مفهوم تفسیر مأثور عنوان شد، بعضی علما تعریفهای دیگری را ارائه داده‌اند که قابل تأمل است، چنان که ذهبی گوید: «تفسیر مأثور، تفسیر آیات قرآن کریم است با دسته‌ای از آیات دیگر که به عنوان تبیین آیات مجمل و تفصیل آیات مبهم آمده است، و همچنین تفسیر آیات قرآن است با آنچه که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین در مورد تفسیر قرآن بیان شده است». (۱) وی در جای دیگر گوید: «لکن در مورد مرویات تابعین اختلاف نظر است که آیا منقولات از تابعین نیز جزو اثر شمرده می‌شود یا آنکه رأی شخصی تابعین است؟» (۲). در تعریف ذهبی دو اشکال مطرح است: اولاً- براساس آنچه در مفهوم اصطلاحی اثر بیان شد، نمی‌توان «آیات قرآن» را تحت عنوان «اثر» در شمار مصادیق تفسیر مأثور آورد. بدیهی است که اولین و مهم‌ترین مدرک تفسیر قرآن، آن دسته از آیات قرآن است که به عنوان تبیین و تفسیر و تفصیل آیات دیگر آمده است و بر مفسر قرآن لازم است با روش تفسیر قرآن به قرآن، در فهم آیات کتاب خدا بکوشد و سپس به تفسیر مأثور و منقولات صحیحیه از نبی صلی الله علیه و آله و سلف صالح منتقل شود، لکن تفسیر قرآن را نمی‌توان همان تفسیر مأثور دانست. ثانیاً در مورد جایگاه تفسیری صحابه و حجیت اقوال و آرای آنها که اکثراً اهل (۱) ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۱/

۱۵۲. (۲). همان، ص ۱۵۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵ سنت بدان قائلند، بحث و بررسی مستقلی در مبحث بعد خواهیم داشت. و اما در مورد جایگاه تفسیری تابعین و حجیت اقوال آنها، لازم به ذکر است که همه اهل سنت قائل به این مطلب نیستند و بعضی اصلاً حجیت برای اقوال تابعین قائل نیستند، و بعضی دیگر تحت شرایطی قائل به اعتبار اقوال و آرای تابعین هستند. به طوری که عده‌ای همچون شعبه بن حجاج معتقدند: «اگر تابعین بر چیزی اجماع کنند، در حجیت آن نباید شک کرد، بلکه عدم حجیت اقوال آنان در جایی است که با هم اختلاف کنند که در این صورت اقوالشان حجیت نیست». (۱) ابن تیمیه نیز معتقد است: «به هنگام اختلاف تابعین در تفسیر آیات الهی، باید به لغت قرآن و یا سنت و یا به اقوال و آرای صحابه مراجعه کرد». (۲) بنابراین نمی‌توان تفسیر مأثور را- حتی از دیدگاه اهل سنت- به طور مطلق شامل اقوال تابعین دانست. (۱) ابن تیمیه حنبلی، اصول التفسیر،

ص ۶۸. (۲). همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷

## ۱-۲. مصادیق تفسیر مأثور و بررسی حجیت آن

### اشاره

۱-۲. مصادیق تفسیر مأثور و بررسی حجیت آن براساس آنچه در تعریف تفسیر مأثور بیان شد، تفسیر مأثور از نظر شیعه مشتمل بر

سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سنت ائمه معصومین علیهم السلام است و از نظر اهل سنت نیز علاوه بر سنت نبوی صلی الله علیه و آله مشتمل بر اقوال و آرای صحابه و گاه در شرایطی اقوال اعلام تابعین می‌باشد. بنابراین مصادیق تفسیر مأثور عبارتند از: مأثور از نبی صلی الله علیه و آله، مأثور از ائمه اهل بیت علیهم السلام، مأثور از صحابه، و مأثور از اعلام تابعین.

### ۱-۲-۱. تفسیر مأثور از نبی صلی الله علیه و آله

۱-۲-۱. تفسیر مأثور از نبی صلی الله علیه و آله شکی نیست که مجموعه احکام شریعت و جزئیات فروع مسائل آن از طریق سنت به عنوان تفصیل مبهمات و تبیین مجملات و ابعاد شریعت وارد شده است، آن هم گاه به صورت قول و گاه به صورت فعل و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله که به قول و فعل و تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان «سنت» اطلاق می‌شود. قرآن صراحتاً وظیفه تبیین احکام اسلامی را بر عهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده است و می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱) و یا می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْقُرْآنَ وَالْحِكْمَةَ وَبَيِّنُ لَهُمْ آيَاتِهِمْ وَعَلِّمُهُمُ الْقُرْآنَ وَالْحِكْمَةَ» (۲) آگاه باشید که خداوند به من قرآن و همانند آن را عطا کرده است. علما در تبیین این گفتار، «مثله» را وحی بیانی، در کنار وحی الهی (وحی رسالی) دانسته‌اند که علاوه بر نزول وحی الهی در نزول آیات بر پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تبیین آنها نیز بر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط جبرئیل آورده می‌شده است. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تفصیل مجملات و تفسیر مبهمات و تبیین معانی قرآن کریم در زمان حیات مبارک خود پرداختند، به طوری که حجم وسیعی از تفاسیر مأثور نبوی صلی الله علیه و آله از طریق صحابه و از طریق اهل بیت علیهم السلام که مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله است، برجای مانده است. بدیهی است کلام رسول الله صلی الله علیه و آله در تفسیر و تبیین آیات الهی، همچون آیات قرآن (وحی الهی) می‌باشد و از جایگاه والایی برخوردار است. این مطلب از آیاتی همچون آیه شریفه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (۳) و نیز آیه شریفه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»، (۴) و نیز آیه شریفه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۵) و امثال اینها به دست می‌آید و معلوم می‌شود که پیامبر به عنوان الگوی کامل و همه‌جانبه است و تمامی رفتار و گفتار و حتی سکوت و تقریر ایشان، از مصدر تشریع صادر شده و جزو سنت می‌باشد.

یادآوری بر تو فرورستادیم، به منظور آنکه آنچه رای به مردم نازل شد برایشان روشن و مبین کنی، باشد که تفکر پیشه کنند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ...، (۱) که مطابق این گونه آیات وظیفه اساسی پیامبر صلی الله علیه و آله تبیین و رفع ابهام از مجملات قرآن می‌باشد. چنان که از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «ألا قد أوتيت القرآن و مثله»، (۲) آگاه باشید که خداوند به من قرآن و همانند آن را عطا کرده است. علما در تبیین این گفتار، «مثله» را وحی بیانی، در کنار وحی الهی (وحی رسالی) دانسته‌اند که علاوه بر نزول وحی الهی در نزول آیات بر پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تبیین آنها نیز بر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط جبرئیل آورده می‌شده است. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تفصیل مجملات و تفسیر مبهمات و تبیین معانی قرآن کریم در زمان حیات مبارک خود پرداختند، به طوری که حجم وسیعی از تفاسیر مأثور نبوی صلی الله علیه و آله از طریق صحابه و از طریق اهل بیت علیهم السلام که مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله است، برجای مانده است. بدیهی است کلام رسول الله صلی الله علیه و آله در تفسیر و تبیین آیات الهی، همچون آیات قرآن (وحی الهی) می‌باشد و از جایگاه والایی برخوردار است. این مطلب از آیاتی همچون آیه شریفه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (۳) و نیز آیه شریفه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»، (۴) و نیز آیه شریفه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۵) و امثال اینها به دست می‌آید و معلوم می‌شود که پیامبر به عنوان الگوی کامل و همه‌جانبه است و تمامی رفتار و گفتار و حتی سکوت و تقریر ایشان، از مصدر تشریع صادر شده و جزو سنت می‌باشد.

میان جماعت امی از خودشان پیامبری را برانگیخت که آیات الهی را بر ایشان تلاوت می‌کند و آنان را تزکیه نموده و کتاب و حکمت را به ایشان تعلیم می‌دهد. (۲). ابن حنبل، مسند، ۴/ ۳۱، شاطبی، الموافقات، ۴/ ۳۹. (۳). حشر/ ۷، هر آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله به شما دستور می‌دهد بپذیرید و هر آنچه را که از شما نهی می‌کند، واگذارید. (۴). نجم/ ۳-۴، هرگز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه گفتار او جز آنچه که از طریق وحی به او وحی می‌شود، نیست. (۵). احزاب/ ۲۱، همانا برای شما، رسول خدا بهترین الگوست. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹ پس ملاک حجیت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله همان ملاک حجیت قرآن است. و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چه با واسطه فرشته وحی و چه بدون وساطت فرشته وحی، یقیناً به مصدر ربوبی منتسب است؛ زیرا گرچه سنت و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله لفظاً از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده، لکن محتوا و معنای آن قطعاً منتسب به خداست. از این رو پیروی از سنت

پیامبر صلی الله علیه و آله از ضروریات شرع و عقل بوده و به طور قطع حجیت دارد. لذا علما در فهم آیات، پس از فهم و تفسیر آنها از طریق «عرضه آیات بر آیات»، بهترین و مطمئن‌ترین شیوه تفسیر را، «تفسیر آیات براساس سنت نبوی صلی الله علیه و آله» دانسته‌اند. البته این امر مشروط است به آنکه صدور احادیث از ناحیه آن حضرت براساس معیارهای شناخت حدیث استوار و ثابت شده باشد و همچنین از جهت دلالت، مضمون آن از صحت و کمال برخوردار باشد تا بتوان آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله انتساب داد.

### ۱-۲-۲. تفسیر مأثور از ائمه اهل بیت علیهم السلام

۱-۲-۲. تفسیر مأثور از ائمه اهل بیت علیهم السلام ضرورت نیازمندی قرآن به تفسیر و تبیین در همه اعصار و استمرار و جاودانگی این ضرورت پس از دوران رسالت، ایجاب می‌کند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و علاوه بر آن حضرت، منابعی متصل به علوم الهی و مسلح به نیروی عصمت، وظیفه رهبری و هدایت امت و تفسیر و تبیین قرآن را ادامه دهند تا مردم به ضلالت و گمراهی دچار نشوند. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن حدیث مشهور و متواتر ثقلین، به این تداوم و ارتباط ضروری قرآن با عترت تذکر داده است. شیعه امامیه معتقد است مطابق آیات قرآن و روایات قطعی و متواتر منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سنت اهل بیت علیهم السلام نیز همچون سنت پیامبر صلی الله علیه و آله حجت است و ائمه علیهم السلام نیز وظیفه تبیین احکام و معارف الهی و بیان معانی و مفاهیم حقیقی آیات قرآن را پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر عهده دارند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰ دلیل شیعه امامیه، استناد به آیه شریفه *إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ\* فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ\* لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ* (۱)، است که بیانگر این حقیقت است که تنها پاکان دسترسی به باطن قرآن دارند. مصادیق اتم «مطهرون» صرفاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان مطهر او هستند که عصمت و طهارت دارند و خداوند در وصف آنان فرموده: *إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ یُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِیراً* (۲)، که مطابق روایات قطعی منقول از عامه و خاصه، در آیه مزبور منظور از اهل بیت، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام می‌باشند. (۳) بنابراین تنها «مطهرون» یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام صلاحیت درک بطون آیات نورانی قرآن را دارند، که با وجود روایات کثیر و استوار مبنی بر قطعیت نزول آیه تطهیر در شأن اصحاب کسا، (۴) و موضع قاطع و هشداردهنده ائمه علیهم السلام نسبت به تفسیر این آیه و تطبیق آن در شأن ائمه معصوم علیهم السلام (۵) امکان تطبیق آن بر دیگران امری باطل و محال است. همچنین به آیه شریفه *فَشِئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* (۶) استناد می‌شود که بیانگر این اصل شرعی و عقلی است که جاهلان و ناآگاهان باید به آگاهان مراجعه کنند، پس قطعاً خود این آگاهان (اهل ذکر)، بایستی کامل باشند و بیانشان حجت باشد تا بتوانند راهنمای ناآگاهان باشند. و اما در تعیین مصادیق «اهل ذکر»، روایاتی قطعی و منقول از عامه و خاصه گواه بر آن است که مصداق اتم آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه (۷) واقعاً / ۷۷-۷۹، قرآن کریم در

کتابی پنهان است و فقط پاکان به آن دسترسی دارند. (۲). احزاب / ۳۳، خداوند چنین اراده کرده است که هرگونه پلیدی را از شما خاندان نبوت دور سازد و از هر عیب منزّه گرداند. (۳). حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲ / ۳۳ و ۵۱-۷۸؛ قشیری نیشابوری، مسلم ابن حجاج، صحیح مسلم، ص ۱۰۴۹؛ سیوطی، الدر المنثور، ۵ / ۳۷۶-۳۷۸؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۶ / ۳۱۰-۳۱۱؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۳ / ۲۵ و ۳۵۶-۳۵۸. (۴). مظفر، دلائل الصدق، ۲ / ۶۴-۷۰. (۵). حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۶ / ۴۳-۵۰؛ ترمذی، الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، باب ۳۲، ۵ / ۶۶۳؛ همان، الجامع الکبیر، باب ۳۱، ۶ / ۱۲۵. (۶). نحل / ۴۳، انبیاء / ۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱ معصومین علیهم السلام هستند. (۱) دلائل روایی در حجیت سنت ائمه علیهم السلام نیز فراوان است: چنان که در حدیث شریف و متواتر «ثقلین»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و



آله به شأن اهل بیت خود در جنب کتاب خدا تأکید کرده است و می‌فرماید: «انّی تارک فیکم الثقلین، کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیته، ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا ابدا و انهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض» (۲)، در این حدیث شریف تعبیر «کتاب اللّٰه و عترتی» گویای این مطلب است که هریک از ثقلین موجب تبیین و توضیح دیگری است و تمسک به این دوتا آخر الزمان موجب هدایت جامعه است، بنابراین اهل بیت پیامبر علیهم السّلام بعد از آن حضرت مرجع در فهم شریعت و معانی قرآن می‌باشند. روایات دیگری نیز وجود دارد که به امتیاز و فضائل ائمه اهل بیت علیهم السّلام در طهارت علمی و عملی ایشان صراحت دارد. چنان که از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نقل است که فرمودند: «الائمه من اهل بیته لا تعلّموهم فانّهم اعلّم منکم» (۳)، به آنان نیاموزید؛ زیرا که آنان از شما آگاه‌تر هستند و معدن علوم لدنی هستند. همچنین در حدیث نبوی صلی اللّٰه علیه و آله اهل بیت به «امان امت اسلام» تعبیر شده است، چنان که می‌فرماید: «النجوم امان لأهل الارض من الغرق، و اهل بیته امان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفت» و افسه «اروا حزب ابلیس» (۴)، ستارگان (۱) شواهد التنزیل، ۱/ ۳۳۴ - ۳۳۷؛

موسوی، سید شرف الدین. المراجعات ص ۸۹؛ آلوسی، روح المعانی، ۱۴/ ۱۴۷؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۳/ ۴۳۰؛ تستری، قاضی سید نور اللّٰه، احقاق الحق، ۳/ ۴۸۲ - ۴۸۴؛ مظفر، دلائل الصدق، ۲/ ۲۱۰؛ المیزان، ۱۲/ ۲۸۵. (۲). مصادر زیادی حدیث ثقلین را با الفاظ مشابه و به همین مضمون نقل کرده‌اند. ر. ک: صحیح مسلم، صص ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴؛ الجامع الصحیح (سنن ترمذی)، ۵/ ۶۶۲؛ ابن حنبل، مسند، ۳/ ۱۴، ۴/ ۳۶۷، ۵/ ۱۸۲؛ المستدرک، علی الصحیحین ۳/ ۱۹۰؛ متقی هندی، کنز العمال، ۱/ ۱۵۳، ۳۸۱، ۳۸۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۱۱۳؛ الدّر المثنور، ۲/ ۱۰۷، ۵/ ۷۰۲؛ هیشمی مکی، الصواعق المحرقة، ۲/ ۳۶۸، ۲/ ۴۳۸ - ۴۴۲؛ امینی نجفی، عبد الحسین احمد، الغدیر، ۶/ ۳۳۰؛ امین عاملی، سید محسن؛ اعیان الشیعه، ۱/ ۳۷۰. (۳). الصواعق المحرقة، ۲/ ۴۳۹ و ۴۴۲. (۴). هیشمی مکی، الصواعق المحرقة، ۲/ ۴۳۹ و ۴۴۲؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ۲/ ۶۶۲. شبیه به بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲ موجب امنیت ساکنان زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من نیز امنیت بخش امتم در اختلافات هستند؛ پس اگر گروهی از عرب با آنها مخالفت کنند، میان آنها تفرقه افتاده و در حزب ابلیس قرار می‌گیرند. و در حدیث دیگری از آنان همچون سفینه نوح، به «سفینه امت» تعبیر کرده است و می‌فرماید: «انما مثل اهل بیته فیکم کمثل سفینه نوح، من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» (۱) همانا مثل اهل بیت من در میان شما، مثل کشتی نوح است که هر کس بدان درآید نجات یابد و هر کس در اطاعت و پیروی از آن تخلف بورزد، غرق خواهد شد. شیخ کلینی، با اسناد خود، روایتی را از امیر المؤمنین علی علیه السّلام در این مورد نقل کرده است که فرمود: «انّ اللّٰه تبارک و تعالی طهرنا و عصمنا و جعلنا شهداء علی خلقه و حجّته فی أرضه، و جعلنا مع القرآن و جعل القرآن معنا، لا نفارقه و لا یفارقنا». (۲) نکته قابل توجه در استناد به حجیت سنت ائمه علیهم السّلام آن است که علوم ائمه علیهم السّلام نشأت گرفته از علوم پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌باشد، از این رو طریق اتصال سند احادیث نزد شیعه، منتهی به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و یا یکی از ائمه معصوم است؛ زیرا شیعه معتقد است همان‌طور که پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله هرگز با رأی شخصی سخن نمی‌گوید، ائمه علیهم السّلام نیز کلامی در تعارض با وحی الهی و سنت نبوی صلی اللّٰه علیه و آله نمی‌گویند، چون سنت ائمه علیهم السّلام همچون سنت نبوی صلی اللّٰه علیه و آله منتسب به مصدر ربوبی است. مؤید این مطلب، روایت شیخ مفید است که با اسناد از جابر بن عبد اللّٰه انصاری نقل کرده است که گوید «به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: وقتی برای من حدیثی نقل می‌کنید، سلسله راویان آن را هم ذکر نمایید. پس حضرت فرمود: «حدّثنی اُبی، عن همین مضمون در طوسی الامالی، ص

۲۶۵ و ۳۸۸؛ مجلسی، محمّد باقر، بحار الانوار، ۲۷/ ۳۰۹ آمده است. (۱). الصواعق المحرقة، ص ۴۴۵. ابن قتیبه دینوری، عیون الاخبار، ۱/ ۲۴۳. طوسی، الامالی، ص ۵۹ و ۳۵۹. (۲). کلینی، اصول الکافی، ۱/ ۱۹۰ - ۱۹۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر

منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳ جدی، عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عن جبرئيل، عن الله تبارك و تعالی، و كل ما احدثك بهذا الاسناد، «۱» حدیث کرد برای من پدرم، از جدّم، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، از جبرئیل، از خداوند تبارك و تعالی، پس هر گاه برای تو حدیث می گویم با همین سند است ....

### ۱- ۲- ۳. تفسیر مأثور از صحابی

#### اشاره

۱- ۲- ۳. تفسیر مأثور از صحابی قطعا تفسیر صحابی نیز از ارزشی والا برخوردار است، زیرا صحابه بزرگوار به واسطه درك و شرف حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تحت ارشادات آن حضرت تربیت یافته و مستقیما از سرچشمه گوارای آن حضرت اخذ علم نموده‌اند، و لذا نزدیک‌ترین مردم به فهم قرآن و بهره‌گیری از هدایت آن بوده‌اند. احادیث و روایات فراوانی وجود دارد که صراحت دارد بر این که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اهتمام شدیدی به تعلیم صحابه بزرگوار و آگاهی دادن به آنان نسبت به تعالیم قرآن و شریعت اسلام داشته‌اند. چنان‌که از ابن مسعود نقل است که گفته است: «هر کدام از ما چنان بودیم که هر گاه ده آیه از قرآن را می‌آموختیم، تا وقتی که مفاهیم و تفسیر آن را نمی‌دانستیم و بدان عمل نکرده بودیم، از آن تجاوز نکرده و فراتر نمی‌رفتیم». «۲» به هر حال، از آنجا که صحابه در عصر نزول قرآن می‌زیسته‌اند، قطعا آگاه‌ترین مردم نسبت به فهم مفاهیم قرآن و شأن نزول آیات بوده‌اند و لذا بسیاری از قرائن را که به لحاظ عدم ضبط و ثبت (بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و یا به لحاظ بی‌توجهی از بین رفته است، در اختیار داشته‌اند. خصوصا آن که آرای صحابه نقش بسیار مؤثری در شکل‌گیری اولیه مدارس تفسیری و جهت دادن به آرای تابعین (در دوره تدوین تفسیر) داشته است. از این رو جایگاه تفسیری صحابه و بررسی اقوال و آرای آنان (\_\_\_\_\_ ۱). مفید، الأمالی، المجلس

الخامس، ص ۴۲؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۹۷/۲۷. ابتدای حدیث مزبور در بحار الانوار، ۱۴۸/۲، چنین آمده است: حدثني أبي عن جدّه عن رسول الله .... (۲). طبری، جامع البيان، ۵۳/۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۴ هم به جهت آشنایی با مواضع اسباب النزول و فهم چگونگی مفاهیم اولیه واژگان قرآنی و هم به جهت شناخت میزان اثرپذیری اعلام تابعین از آنان حائز اهمیت است. البته باید توجه داشت که دیدگاه و اعتقاد جمهور اهل سنت در مورد عدالت صحابه و حجیت اقوال و آرای صحابه با دیدگاه شیعه در این زمینه متفاوت است.

### ۱- ۲- ۳- ۱. عقیده اهل سنت در مورد صحابی و حجیت اقوال و آرای آنان

۱- ۲- ۳- ۱. عقیده اهل سنت در مورد صحابی و حجیت اقوال و آرای آنان اکثر اهل سنت، صرف مصاحبت و درك پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را برای آن که کسی در زمره صحابی قرار بگیرد، کافی می‌دانند. چنان‌که ابن حجر در تعریف صحابی گوید: «الصحابی من لقي النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله مؤمنا به و مات على الاسلام، فدخل في من لقيه من طالت مجالسته أو قصرت، من روى عنه أو لم يرو، و من غزا معه أو لم يغز، و من رآه رؤيةً و لو لم يجالسه أو من لم يره لعارض كالعَمِي»، «۱» صحابی، افرادی هستند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دیده و به آن حضرت ایمان آورده و در حال مسلمانی از دنیا رفته باشند. و در این تعریف داخلند کسانی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دیده و مجالستشان با آن حضرت طولانی یا کوتاه باشد؛ و نیز از آن حضرت روایت کرده باشند یا روایت نکرده باشند، و نیز کسانی که به جنگ رفته باشند یا نرفته باشند، و نیز آن حضرت را ملاقات کرده باشند، اگرچه با وی معاشرت و مجالست نداشته باشند یا به خاطر مانعی مثل کوری اصلا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ندیده باشند. جمهور اهل

سنت معتقدند که مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله خودبه‌خود موجب عدالت برای صحابی می‌باشد، و لذا اقوال و آرای صحابی و سنت حکایت شده از خلفای راشدین را منضم به سنت نبوی دانسته و قائل به حجیت آن هستند و به مقتضای آن عمل می‌کنند، بدون فحص از جرح و تعدیل صحابی. چنان‌که «ابن اثیر» گوید: «و الصحابة يشاركون سائر الرواة في جميع ذلك إلا في الجرح والتعديل فانهم» (۱) \_\_\_\_\_.

عسقلانی، الاصابة، ۷/۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵ کلهم عدول لا يتطرق اليهم جرح لأن الله عزّ وجلّ و رسوله صلی الله علیه و آله زکیاهم و عدّلاهم، و ذلك مشهور لا نحتاج لذكره»، «۱» صحابه با سایر روایات در همه شرایط یکسانند مگر در جرح و تعدیل؛ زیرا همه آنها عادلند و جرح در حق آنان راه ندارد، چون خداوند عزّ و جلّ - در آیات- و پیامبر صلی الله علیه و آله- در روایات- آنها را تزکیه و تعدیل کرده‌اند، و این مطلبی مشهور است که احتیاجی به ذکر آن نداریم. البته بعضی از اهل سنت، برخلاف رأی جمهور اهل سنت، قائلند که صحابه نیز همچون دیگر روایات باید مورد تعدیل و جرح قرار گیرند، خصوصا وقتی که بین آنها اختلاف افتد و مرتکب گناه شوند که از این زمان به بعد در ردیف دیگرانند و قابل نقد هستند. گروه معتزله (به پیروی از واصل بن عطاء) و اکثر قدریّه بر این عقیده‌اند، منتها در این مسیر افراط ورزیده‌اند. «۲» همچنین برخی از علمای متأخر اهل سنت، دیدگاهی معتدلانه در این مورد مطرح کرده‌اند و معتقد به مصونیت تمام صحابه نیستند که در زمره آنها شیخ صالح مهدی مقبلی، شیخ محمد عبده، محمد رشید رضا و ... می‌باشند. «۳» با این همه جمهور اهل سنت معتقد به عدالت جمیع صحابه هستند و به منظور اثبات اعتقاد خویش به آیاتی در این زمینه استناد جسته‌اند «۴» که حکایت از مدح امت اسلام و گروهی از صحابه به خاطر جانفشانیها و جهاد و ایثار آنها دارد، لکن دلائل آنها قطعی و تمام نیست و این مدح تنها محدود به دوره صحابه نمی‌باشد. بلکه شامل امت اسلام در تمامی قرون است که چنانچه واجد آن ویژگیها باشند در موردشان صدق می‌کند، و صحابه فداکار و بزرگواری که در جلب رضایت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله تلاش کرده‌اند در زمره آنها قرار می‌گیرند. ————— این همه آیات ————— راحت بر

(۱) \_\_\_\_\_ ابن اثیر، اسد الغابه، ۳/۱. (۲) \_\_\_\_\_ معروف حسنی، دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۷۵. (۳) ابو ریه، اضواء علی السنه المحمديه، صص ۳۲۲-۳۲۳. (۴) از قبیل: فتح/ ۲۹، توبه/ ۱۰۰، انفال/ ۶۴ و ۷۴، حشر/ ۸ و ۹، آل عمران/ ۱۱۰، بقره/ ۱۴۳ و .... بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶ عدالت فرد فرد صحابه ندارد. «۱» همچنین به روایاتی استناد جسته‌اند که عمدتا از لحاظ سند معتبر نیستند و یا از نظر دلالت محل تردید هستند علاوه بر آنکه در تضاد با روایات صحیح و قطعی الصدور نبوی نیز می‌باشند. «۲» به عنوان نمونه به یکی از این روایات که استناد جسته‌اند، اشاره می‌کنیم: ترمذی روایتی را از عبد الله بن مغفل نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «الله الله فی اصحابی، الله الله فی اصحابی، لا تتخذوهم غرضا بعدی، فمن أحبهم فبحبی أحبهم، و من أبغضهم فببغضی أبغضهم، و من آذاهم فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله، و من آذی الله فیوشک أن يأخذه»، «۳» از خدا بترسید در مورد اصحابم، خدا را در نظر داشته باشید درباره اصحابم. بعد از من آنان را هدف آزار قرار ندهید، پس هر کس آنها را دوست می‌دارد، به خاطر دوستی من آنها را دوست داشته است، و هر کس آنها را دشمن می‌دارد، به خاطر دشمنی آنها با من آنها را دشمن داشته است، و هر کس آنها را اذیت کند مرا اذیت کرده است، و هر کس مرا اذیت کند خداوند را اذیت کرده، و هر کس خدا را اذیت کند، پس به زودی خدا او را هلاک خواهد ساخت و به عقوبت گرفتار خواهد کرد. درحالی‌که: اولاً، این روایت ضعیف و غریب است، چنان‌که خود ترمذی بعد از ذکر روایت بدان اعتراف می‌کند. «۴» ثانیاً، در روایت فوق تحریف رخ داده است، چرا که اصل آن «الله الله فی اهل بیتی» بوده است. «۵» ثالثاً، این روایت با روایات فراوان و مشهوری که از پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر دوستی (۱) \_\_\_\_\_ جهت



بررسی این مطلب به تفاسیر معتبر قرآن، ذیل آیات مربوطه مذکور و نظایر آنها مراجعه شود. همچنین، ر. ک به: حسین یعقوب، نظریه عدالة الصحابة. (۲). جهت بررسی بیشتر، ر. ک به: دلائل الصدق، ۳/۳ - ۱۰؛ نظریه عدالة الصحابة، صص ۴۶، ۵۲ - ۵۴ و ۱۴۳. (۳). سنن ترمذی، باب ۵۹، ۵/۶۹۶؛ سنن ترمذی، باب ۵۹، ۵/۶۹۶. (۵). دلائل الصدق، ۶/۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷ علی علیه السلام نقل شده، منافات دارد. از آن جمله روایت صحیحی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ای علی، هر کس از من جدا شود، از خدا جدا شده است». (۱) و نیز فرموده است: «کسانی را که به من ایمان آورده‌اند سفارش می‌کنم به دوستی علی بن ابی طالب، هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است، و هر کس علی را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر کس مرا دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است» (۲). و اما در زمینه حجیت و اعتبار اقوال صحابی، اهل سنت قائلند که اگر تفسیر صحابی مربوط به اسباب النزول باشد، حکم روایت مرفوع را دارد که در این صورت چنین تفسیری حجیت دارد، امّا در غیر این صورت تفسیر صحابی حکم روایت موقوف را دارد که در پذیرش آن اختلاف نظر وجود دارد. حاکم نیشابوری، در مستدرک آورده است که «اقوال منقول از صحابی به عنوان «حدیث مسند» تلقی می‌شود؛ زیرا سلسله روایت به صحابی جلیل منتهی می‌گردد و این مطلب در اسناد حدیث به رسول الله صلی الله علیه و آله کفایت می‌کند، هر چند خود صحابی این اسناد را نیاورده باشد» (۳). اما در کتاب معرفة علوم الحدیث، از این اطلاق برگشته و آن را تخصیص زده است و گوید: «البته اگر حدیثی موقوف به صحابی باشد در حکم مرفوع به نبی صلی الله علیه و آله نیست» (۴)، یعنی مسند نمی‌باشد، و آنگاه به روایتی از ابو هریره استناد کرده است که وی در مورد گفتار خداوند متعال لَوَاحِئُ اللَّبَشْرِ (۵)، گفته است: «در روز قیامت، آتش به مجرمان برخورد می‌کند و آنان را چنان می‌سوزاند که گوشتی بر استخوان باقی نمی‌گذارد، مگر آنکه بر پی اتکا دارد»، که این موقوفات از تفسیر صحابی شمرده می‌شود. امّا اگر غیر این باشد، مسند است،

(۱) المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱.

(۲) متقی هندی، کنز العمال، ۶/۱۵۵؛ همچنین به همین مضمون در، المستدرک علی الصحیحین، ۳/۳۳۴. (۳). همان، ۱/۲۵۸. (۴). حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ص ۱۹. (۵). مدثر/ ۲۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸ مانند حدیث جابر که گفته است: کانت اليهود تقول: من أتى امرأته من دبرها فی قبلها جاء الولد أحول، فانزل الله عزّ وجلّ: نِسْأُكُمْ حَزْتُ لَكُمْ فَأْتُوا حَزَّتْكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ... (۱)، که این حدیث و نظایر آن مسند است نه موقوف؛ زیرا صحابی شاهد وحی و تنزیل بوده است و خبر داده است که آیه مورد نظر در مورد چه مطلبی نازل شده است، پس این حدیث مسند است» (۲).

## ۱- ۲- ۳- ۲. عقیده شیعه در مورد صحابی و حجیت اقوال و آرای آنان

۱- ۲- ۳- ۲. عقیده شیعه در مورد صحابی و حجیت اقوال و آرای آنان از دیدگاه شیعه، «صحابی» کسی را گویند که ملازمت و مصاحبت زمانی و مکانی با معصوم علیه السلام - اعم از پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام - داشته باشد، به طوری که در این مصاحبت، متأثر به آثار و تعلیمات معصوم علیه السلام شده باشد. مطابق این دیدگاه، شیعه قائل به عدالت جمیع صحابه نیست، همچنان که قائل به تکفیر جمیع صحابه هم نیست؛ بلکه معتقد است صحابه از نظر علم و فضیلت در یک درجه نبوده‌اند. سید مرتضی (ره) در این زمینه گوید: «شیعه معتقد به موالات اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است که در نصرت و یاری دین با بلائی حسنه مورد ابتلا واقع شدند و با جان و اموال خویش در راه خدا و اطاعت از پیامبرش جهاد نمودند. لذا اتهام شیعه به سب صحابه و یا تکفیر جمیع آنها، اتهامی باطل است که از روی جهل و تعصب بیان شده و از اوهام و اباطیل مخالفان شیعه

است» (۳) شیعه معتقد است حکم صحابی از نظر عدالت و بررسی احوال وی، همچون دیگر افراد است؛ «(۴) زیرا به گواه آیات، روایات و تاریخ، در بین صحابه وفادار و صحابه‌ای که از مراتب و فضائل والایی برخوردار بودند، تعدادی نیز فاسق و منافق (۱) \_\_\_\_\_) بقره/۲۲۳. (۲). حاکم

نیشابوری؛ همان، صص ۱۹-۲۰. (۳). نظریه عدالة الصحابه، ص ۵۹. (۴). الرعاية في علم الدراية، ص ۳۴۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹ بوده‌اند. لذا خداوند متعال در آیات زیادی خطر نفاق عده‌ای از صحابه را گوشزد نموده است و به واسطه رفتار و عملکرد متضادشان پرده از نفاق ظاهری و باطنی آنان برداشته است، تا بدین وسیله صحابه وفادار و درستکار از صحابه منافق و فاسق تمیز داده شوند. «(۱) به‌علاوه روایات فراوانی حتی در کتب حدیثی معتبر نزد اهل سنت وجود دارد که دلالت بر لعن عده‌ای از صحابه، به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و انحراف و ارتداد بعضی صحابه بعد از ایشان دارد. «(۲) از سوی دیگر عملکرد منحرفانه و منافقانه بعضی اصحاب، اعمال رأی بعضی صحابه در مقابل نص معتبر، خیانت‌هایی که در جریان جعل حدیث توسط بعضی اصحاب همچون ابو هریره و سمرة بن جندب و امثال آنها واقع شد، حرکت‌های ضد دین حاکمان و زمامداران حاکم بر جامعه اسلامی، کشتار و غارت اموال مسلمین و آزار و کشتار بسیاری از صحابه وفادار توسط زمامداران و یا عمال آنها، واقعه حرّه و دیگر جنایات به دست کسانی که خود را در زمره صحابه می‌دانستند، و ... هیچ جایی برای اثبات نظریه عدالت جمیع صحابه باقی نمی‌گذارد. در زمینه حجیت و اعتبار اقوال صحابی، علمای شیعه دو شرط را در حجیت و اعتبار منقولات از صحابه مطرح کرده‌اند که اولاً باید طریق صحیح به آن باشد، یعنی صحت اسناد آن روایت-مسنداً و مرفوعاً- به پیامبر صلی الله علیه و آله و یا ائمه معصوم علیهم السلام ثابت شود و متضمن قول یا فعل یا تقریر معصوم علیه السلام باشد. ثانیاً راوی، در زمره صحابه بافضیلت و مورد وثوق باشد. هر گاه این دو شرط ثابت گردد، اخذ اقوال صحابی و اعتماد بر آن جائز است. اما (۱) \_\_\_\_\_) به عنوان نمونه: بقره/۱۸-۲۰،

توبه/۲۵ و ۴۲-۴۸ و ۵۰ و ۵۳-۵۹ و ۶۱ و ۶۴-۶۶ و ۷۵-۷۸ و ۹۴-۹۸ و ۱۰۷-۱۱۰، نور/۱۸-۲۰، سجده ۹-۱۱، جمعه، منافقون، .... (۲). اضواء علی السنّة المحمدیة، ص ۳۷۲؛ نجمی، سیری در صحیحین، ۲/۴۰۶-۴۰۷؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۹۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰ اگر غیر این باشد، یعنی مرویات صحابه متضمن رأی خود صحابی و مستند به خود صحابی باشد، جزو روایات موقوف است که از اقسام روایات ضعیف شمرده می‌شود و تنها مستند به فهم خاص صحابی است و لذا حجیت ندارد. مگر آنکه در روایت موقوف، صحابی به علت وجود محذور از تصریح نام معصوم علیه السلام معذور بوده است و ما یقین داشته باشیم که آن روایت، سخن او نیست بلکه در واقع وی کلام معصوم علیه السلام را نقل کرده است. همین گفتار را «شهادت ثانی» آورده است. «(۱) «علامة طباطبایی» نیز در این مورد می‌نویسد: «احادیثی که از صحابه نقل می‌شود، اگر متضمن قول یا فعل یا تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و مخالف با احادیث اهل بیت علیهم السلام هم نباشد، قابل قبول است، ولی اگر متضمن نظر و رأی خود صحابی باشد، حجیتی ندارد.» (۲) و در جای دیگر می‌فرماید: «به دلیل عدم شمول آیات و عدم نص قرآنی مبنی بر حجیت اقوال صحابی، چنانچه خبر منقول از صحابی به صورت خبر متواتر یا خبر محفوف به قرینه قطعیه باشد که صدور آن را از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت کند در این صورت حجّت است.» (۳) «آیه الله معرفت»، در جمع‌بندی نظر علمای شیعه در این زمینه می‌نویسد: «نظر علمای بزرگ شیعه آن است که تفسیر مأثور از صحابی- هر چند صاحب منزلت و مقام والایی باشد- موقوف شمرده می‌شود و اسناد آن به نبی صلی الله علیه و آله درحالی که آن قول ذاتا مستند نشده باشد، صحیح نمی‌باشد، حال چه رأی صحابی در آن تفسیر دخیل باشد چه دخیل نباشد؛ زیرا آن تفسیر از روی علم خود صحابی نقل شده است. حتی اگر مصدر تفسیر صحابی، تعلیم از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. اما خود راوی تصریح به آن ننموده باشد، این چنین است؛ زیرا در این صورت می‌تواند تفسیر صحابی ناشی از استنباط خاص خود او

باشد که آن را از مبانی و اصولی که در (۱) الرعاية فی علم الدراية، صص ۱۳۲-۱۳۴. (۲) طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۴۶. (۳) المیزان، ۲۷۸/۱۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱ حضور پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته، استخراج کرده باشد. بنابراین این نوع تفسیر به عنوان نصّ از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی نمی‌شود، بلکه ناشی از اجتهاد صحابی است که احیاناً از هوش و درایت والا و اطلاعات وسیع خود بهره برده است؛ و بدیهی است که مجتهد، معصوم نیست و امکان خطا برای او وجود دارد. «۱» از این رو شیعه معتقد است که علی‌رغم اهمیت آرای صحابه در تفسیر قرآن، تفاسیر مأثور از صحابه را نمی‌توان در حکم حدیث مرفوع تلقی کرد و قائل به حجیت آن شد، بلکه با استناد به ادله قرآنی و روایات متواتری همچون حدیث ثقلین، تنها آنچه از منبع معصوم یعنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا از ائمه علیهم السلام صادر و نقل شده باشد حجیت دارد و باید به خود ایشان اسناد داده شود، و البته باید از تفاسیر صحابه نیز در تفسیر قرآن بهره گرفت و در فهم آیات کتاب الهی با نقد و تحلیل درست از آنها یاری جست.

#### ۱-۲-۴. تفسیر مأثور از اعلام تابعین

#### اشاره

۱-۲-۴. تفسیر مأثور از اعلام تابعین مسلماً حجم زیادی از تفاسیر منقول از سلف صالح، توسط بزرگان تابعین به ما رسیده است، خصوصاً از جانب تربیت‌شدگان مکتب تفسیری ابن عباس در مکه و مکتب تفسیری ابن مسعود در کوفه، که این مطلب دلالت بر مقام والا و شدت اهتمام بزرگان تابعین نسبت به تفسیر قرآن دارد. بدیهی است تابعین نسبت به نسلها و دوره‌های بعد در نزدیک‌ترین عهد به زمان نزول وحی قرآنی بوده‌اند و اطلاع و احاطه بر اسباب النزول قرآن داشته‌اند و امکان فهم قرآن با مراجعه به صحابه کبار پیامبر صلی الله علیه و آله برایشان مقدور بوده است، خصوصاً آنکه در آن دوره هنوز لغت عرب و اسالیب کلام آنان اصالت خود را از دست نداده بود. به‌رحال تابعین نسبت به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله با واسطه علما و صحابه بزرگوار، و نسبت به منقولات صحابه پیش از دیگران در فهم ابعاد شریعت و احاطه بر (۱) معرفت، التفسیر و المفسرون، ۱/ ۳۰۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲ جوانب قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه و آله بهره داشته‌اند. از این رو آرای سلف از اعلام تابعین ارزش والایی دارد و در سایه تلاشهای آنان بوده است که وسعت و پیشرفت در مسیر فقه و حدیث و تفسیر و تکامل در فهم و ابعاد شریعت حاصل شده است. و اما در حجیت و اعتبار تفاسیر منقول از تابعین، دیدگاه اهل سنت با دیدگاه شیعه متفاوت است:

#### ۱-۲-۴-۱. دیدگاه اهل سنت:

۱-۲-۴-۱. دیدگاه اهل سنت: گرچه بسیاری از اهل سنت قائل به حجیت اقوال و تفاسیر تابعین هستند، لکن در این مورد همه علمای عامه متفق الرأی نیستند. چنانکه عده‌ای مانند «سیوطی» قائل به اعتبار روایات تفسیری اعلام تابعین هستند. او برخی از بزرگان تابعین را نام برده که شافعی، بخاری و دیگران، روایات آنها را در فقه و تفسیر نقل کرده‌اند. «۱» وی در مقام اثبات و حمایت از حجیت اقوال تابعین و سلف گوید: «کتاب تفسیر ابن جریر طبری، از بزرگ‌ترین تفاسیر است و پس از آن تفسیر ابن ابی حاتم و ابن ماجه و حاکم و ابن مردویه و ابو الشیخ بن حبان و ابن منذر، که همه اینها صرفاً مسند به صحابه و تابعین و اتباع تابعین هستند...».

«۲» وی در مقام تأسی به آن تفاسیر، در کتاب الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، که در تفسیر نگاشته است به این قسمت از ادعایش که مشتمل بر مجموعه روایات منقول از صحابه و تابعین باشد، صحت بخشیده است. عده‌ای دیگر قائل به عدم اعتبار روایات تفسیری و آرای تابعین هستند، و البته در این مورد استنباطهای مختلفی را مطرح کرده‌اند. چنانکه ابن تیمیه گوید: «شعبه بن حجاج و دیگران گفته‌اند که سخن تابعین در فروع حجّت نیست، پس چگونه در تفسیر قرآن می‌تواند حجّت باشد؟ این مطلبی صحیح است، امّا اگر تابعین بر چیزی اجماع کنند نباید در حجّیت آن شکی کرد؛ زیرا از باب کاشفیت از سنت نبی صلی الله علیه و آله و \_\_\_\_\_ (۱). سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن،

۱۲۳۳/۲-۱۲۳۵، النوع الثمانون فی طبقات المفسرین. (۲). همان، ص ۱۲۳۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳ صحابه است. بلکه عدم حجّیت اقوال تابعین هنگامی است که آنها با هم اختلاف کنند که در این صورت نه بر یکدیگر و نه بر پیشینیان حجت نخواهد بود. «۱» عده‌ای دیگر، استدلالشان بر عدم اعتبار اقوال تابعین آن است که چون- به زعم ایشان- نصّ بر عدالت صحابه وجود دارد، لذا اخذ اقوال صحابه جائز است؛ لکن اقوال و آرای تابعین، سماع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست و امکان خطا در آن وجود دارد و نصّی هم مبنی بر عدالت تابعین وجود ندارد. چنانکه ابو حنیفه گفته است: «آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده و به ما رسیده است بر سر و چشم ما قرار دارد، و در باره آنچه از صحابه به ما رسیده است ما در آن متحیریم، و اما آنچه که از تابعین به ما رسیده است اعتباری ندارد، ما مردان علم و روایت کننده هستیم و آنها هم مثل ما بوده‌اند!». «۲» ذهبی نیز معتقد است: «چیزی که نفس انسان بدان مایل می‌شود، آن است که اخذ به اقوال تابعین در تفسیر واجب نیست، مگر در مواردی باشد که مجال رأی و نظر شخصی در آن نباشد، در این صورت اگر شکی در آن نباشد می‌توان اخذ کرد. ولی اگر شک داشته باشیم، آن قول و رأی را ترک کرده و بدان اعتماد نمی‌کنیم، منتها اگر تابعین بر رأی و قولی اتفاق نظر داشته باشند، واجب است آن را اخذ کرده و به غیر آن توجهی نکنیم». «۳»

### ۱-۲-۴-۲. دیدگاه شیعه:

۱-۲-۴-۲. دیدگاه شیعه: علمای شیعه، در اخذ اقوال تابعین به دو جهت توجه دارند: جهت اول- اعتبار عقلایی در اخذ اقوال تابعین است، که با توجه به اسبق بودن و اقرب بودن تابعین به منابع وحی و مهبط تنزیل، امکان دسترسی آنها به فهم قرآن و \_\_\_\_\_ (۱). اصول التفسیر، ص ۶۸. (۲).

ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۱/ ۱۲۸-۱۲۹. (۳). همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴ ابعاد شریعت و مراجعه به علمای بزرگ صحابه و ائمه علیهم السّلام فراهم بوده است. به علاوه ایشان اعرف به مواضع لغت فصیح عرب بوده‌اند، لذا از این جهت آرا و نظریات تابعین، از اصول متین استنباط شده و از سرچشمه‌های زلال صحابه بزرگوار سیراب گشته است. پس تمسک به آرا و اقوال تابعین آن هم به جهت استعانت و بهره‌گیری از آنها و نه به جهت تقلید یا تعبد، امری مقبول است. جهت دوم- از آنجا که در اخذ به اقوال و آرای تابعین، از نظر علمای شیعه دلیلی مبنی بر تعبد آن وجود ندارد، لذا علمای شیعه متفقا برای اخذ اقوال و آرای تابعین صرفا به عنوان تابعی بودن و بدون استناد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا ائمه علیهم السّلام، هیچ ارزشی قائل نیستند و معتقدند که در پذیرش اقوال صحابه و تابعین باید به جرح و تعدیل پرداخت و چه بسا که اقوال صحابی و تابعی محصول رأی و اجتهاد شخصی آنان باشد. و از آنجا که مرویات طبقه تابعین نسبت به طبقه صحابه بیشتر است و تناقض و تضارب اقوال نیز در آن زیاد دیده می‌شود، لازم است روایات تفسیری منقول از تابعین مورد بررسی سندی و متنی قرار گیرند، همان‌طور که این مطلب در مورد اقوال و تفاسیر مأثور از صحابه نیز صدق می‌کند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۵

## فصل دوم میزان ارزیابی و اعتبار تفاسیر مأثور

### اشاره

فصل دوم میزان ارزیابی و اعتبار تفاسیر مأثور ۲-۱. میزان اعتبار و ارزش روایات تفسیری ۲-۲. مفهوم و ضوابط صحت و اعتبار روایات تفسیری از دیدگاه امامیه ۲-۳. مزایای تفاسیر مأثور ۲-۴. آسیب‌شناسی تفاسیر مأثور و ضرورت تنقیح روایات تفسیری بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۷

### ۲-۱. میزان اعتبار و ارزش روایات تفسیری

#### اشاره

۲-۱. میزان اعتبار و ارزش روایات تفسیری بدیهی است که اگر تفسیر مأثور (نقلی) مستند به روایات قطعی الصدور و صحیح باشد، بهترین و مطمئن‌ترین روش تفسیر قرآن خواهد بود، اما شرط اصلی در آن اطمینان و وثوق به صدور روایات است؛ زیرا همه روایات و احادیث از صحت و اعتبار قطعی برخوردار نیستند. رسیدن به این مرحله از اطمینان، مستلزم آن است که ابتدا سلسله اسناد تک‌تک روایات بررسی شود و سپس بر طبق ضوابط و ملاکهای مربوط، به بررسی صحت و سقم متن روایات پرداخته شود، آنگاه پس از حصول اطمینان نسبت به صدور و صحت آنها، آن روایات را در تفسیر به کار گرفت. علما، روایات تفسیری را به اعتبار راویان آن- از جهت قطعیت یا عدم قطعیت صدور- به‌طور کلی به دو قسم تقسیم کرده‌اند.

### ۲-۱-۱. روایات قطعی السند

#### اشاره

۲-۱-۱. روایات قطعی السند که خود شامل خبر متواتر، و خبر محفوف به قرائن که موجب قطع به صدور آن گردد، می‌باشد.

#### الف- خبر متواتر:

الف- خبر متواتر: «خبری است که ناقلان و روات آن از لحاظ کثرت به حدی باشند که به‌طور عادت و معمول، اتفاق آنها بر کذب محال باشد و این وصف در جمیع طبقات آن استمرار داشته باشد، به‌طوری که گروهی از گروه دیگر روایت کنند و بدین سان باشد تا اول سند، و همگی در این وصف نیز این‌چنین باشند، و بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۸ البته خبر متواتر در تعداد خاصی منحصر نمی‌گردد». «۱» ملا-ک حجیت خبر متواتر، علم به صدور مضمون آن است؛ زیرا در این صورت تواتر نقل همراه با شروط آن از جمله امانت راویان و عدم تواطؤ آنان بر کذب با وجود کثرت آنها، معلوم می‌کند که مفید جزم و یقین و قطع به صحت خبر از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا معصوم علیه السلام است.

#### ب- خبر محفوف به قرائن که موجب قطع به صدور آن گردد:

ب- خبر محفوف به قرائن که موجب قطع به صدور آن گردد: منظور خبر غیر متواتر و خبری است که از آن‌جهت که متواتر نیست،

مفید علم به صدور آن نمی‌باشد لکن با قرائنی که منجر به علم به صدق و صدور آن می‌گردد، تقویت می‌شود. پس در این گونه اخبار، علم به صدق صدور آن مستند به خود خبر نیست بلکه مستند به آن قرائن یقینی آور است که موجب قطع صدور از ناحیه معصوم می‌گردد. از جمله آن قرائن موافقت خبر با کتاب خدا، موافقت با سنت قطعی، موافقت با اجماع، و موافقت با دلیل عقلی قابل ذکر است. «۲» ملاک در حجیت این گونه اخبار، حصول علم به آنهاست.

## ۲-۱-۲. روایات و طرق غیر قطعی السند

۲-۱-۲. روایات و طرق غیر قطعی السند از جمله مشهورترین این طرق، «خبر واحد» است. و مشهورترین تعریفی که برای خبر واحد بیان کرده‌اند، آن است که «خبری است که به حد تواتر نرسیده باشد». «۳» خبر واحد همچون خبر متواتر نیست و فی حد نفسه معتضد به قرائنی که موجب قطع به صدور آن از ناحیه معصوم گردد، نمی‌باشد، لذا در قبول خبر واحد بین علما اختلاف است؛ زیرا قطعا در تفسیر قرآن و شناخت معارف قرآنی نمی‌توان به ظن اکتفا و اعتماد کرد و إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً «۴»، اما از سویی دیگر، روایات (\_\_\_\_\_ (۱). الرعاية في علم

الدرایه، ص ۶۲؛ مقباس الهدایه، ۱/ ۸۹-۹۰. (۲). مظفر، اصول الفقه، ۲/ ۸۸-۹۰. (۳). همان، ۶۹. (۴). نجم/ ۲۸، و یقینا گمان هرگز انسان را از حق و یقین بی‌نیاز نمی‌کند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۹ متواتر در تفسیر جدا کم هستند و اکثر روایات تفسیری خبر واحد هستند که گاه در آنها بیانات و مفاهیمی است که اگر رها شوند در آن صورت بخش مهمی از احادیث تفسیری از بین می‌روند. البته اگر خبر واحد مقرون به قرائن علمی باشد، نزد شیعه و اهل سنت حجت است. «۱» اگرچه اکثر اهل سنت، خبر واحد بدون نشانه علمی را هم که در اصطلاح آنها «صحیح» نامیده می‌شود، حجت و معتبر می‌دانند و به طور مطلق به آن عمل می‌کنند. «۲» امّا در میزان اعتبار خبر واحد (مقرون به قرائن)، علمای شیعه اختلاف نظر دارند: الف- گروهی از متقدمین به طور مطلق آن را رد کرده و خبر واحد را نه در فقه و نه در تفسیر حجت نمی‌دانند. «۳» همچون سید مرتضی «۴» و ابن ادریس حلّی. «۵» ب- بعضی دیگر حجیت خبر واحد ظنی را فقط در احکام فقهی و عملی حجت می‌دانند، نه در تفسیر، همچون شیخ طوسی «۶» (از متقدمین) و علامه طباطبایی «۷» (از متأخرین). ج- عده‌ای دیگر (اکثریت متأخرین) قائل به اعتبار و حجیت خبر واحد ظنی، هم در احکام فرعی فقهی و هم در تفسیر هستند، و در اثبات آن دلائلی را اقامه کرده‌اند. چنان که گاه با استناد به حجیت داشتن اماره که در حکم عقل است (همچون آیه الله خویی) «۸» و گاه با استناد به انسداد باب علم و علمی (همچون عمید \_\_\_\_\_ (۱). مظفر، همان، ۲/

۶۹-۷۰. (۲). طباطبایی، همان، قرآن در اسلام، ص ۶۱. (۳). الرعاية في علم الدرایه، ص ۸۸. (۴). سید مرتضی، الذریعه الی اصول الشریعه، ۲/ ۵۱۹ و ۵۲۸-۵۵۴. (۵). ابن ادریس حلّی، کتاب السرایر، صص ۴-۵. (۶). طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۶-۷. (البته گاه خود شیخ در تفسیر ناخودآگاه اخبار آحاد را ملاک قرار داده است. به عنوان نمونه ر. ک به: التبیان، ۷/ ۴۱۵، تفسیر آیات ۱۱-۲۰ نور در ماجرای افک). (۷). المیزان، ۱۰/ ۳۵۱. (۸). البیان، ص ۳۰۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۰ زنجانی) «۱» و گاه با استناد به دلیل عقلی و بنای عقلا (همچون فاضل لنکرانی) «۲» به اثبات مطلب پرداخته‌اند. از مناقشه ادله این گروهها چنین برمی‌آید که خبر واحد با وجود شرایطی، به عنوان دلیل بر حکم شرعی و مصدری برای اثبات آن حکم شمرده می‌شود که اگرچه مفید علم نیست، لکن مفید ظن هست به خاطر وجود دلایل قطعی- همچون بنای عقلا و سیره عملی عقلا- در اعتماد به خبر واحد در تمام امور چه آثار عملی بر آن مترتب باشد و چه نباشد- و یا به خاطر ادله شرعی و تعدی مثل کتاب «۳»، سنت «۴»، و اجماع که حجیت آن را ثابت می‌کند. نتیجه آنکه، هرگاه خبر واحد ظنی دارای شرایط اعتبار باشد یعنی راوی ثقة باشد (احراز وثاقت او شده باشد یا دلائل و قرائن مبنی بر صدق او آشکار شود)، همان‌طور که آن خبر در



احکام فقهی و فرعی (عملی) معتبر است، در تفسیر قرآن نیز معتبر است. خصوصاً آنکه می‌بینیم حقیقتاً اکثر روایات تفسیری جزء اخبار آحاد هستند. منتها در پذیرش خبر واحد- خصوصاً در باب تفسیر- باید علاوه بر ملاحظه سند و اطمینان از وثاقت راوی، مضمون آن خبر نیز مورد بررسی قرار گیرد. از این رو اکثریت متأخرین (اصولیین) امامیه در پذیرش روایات، ضمن بررسی احوال روات از نظر وثاقت یا عدم وثاقت آنان، به بررسی و تطبیق روایات با کتاب خدا، سنت قطعی، قواعد عقلی، و دیگر ملاکهای معتبر در ارزیابی متن احادیث پرداخته‌اند و چنانچه روایت ثقه‌ای در تعارض با کتاب یا سنت یا عقل باشد تا جایی که قابل جمع نباشد، آن روایت را کنار گذاشته‌اند (\_\_\_\_\_). (۱).

عمید زنجانی، مبانی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۱۹۶. (۲). فاضل لنکرانی، مدخل التفسیر، صص ۱۷۳-۱۷۶. (۳). نظیر استناد به آیه نبأ (حجرات/ ۶)، و استناد به حجت بودن آن از طریق مفهوم شرط. (۴). استناد به روایات و سیره جاری علما در زمان ائمه علیهم السلام و تقریر ایشان مبنی بر اعتماد بر احادیث ثقات و لو آنکه غیر امامی بوده‌اند، چنان که ائمه، اخذ به روایات بنو فضال را جائز دانسته‌اند .... بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۱

## ۲-۲. مفهوم و ضوابط صحت و اعتبار روایات تفسیری از دیدگاه امامیه

### اشاره

۲-۲. مفهوم و ضوابط صحت و اعتبار روایات تفسیری از دیدگاه امامیه بنابر آنچه مطرح شد، نمی‌توان به صرف انتساب روایتی به پیامبر صلی الله علیه و آله و یا اهل بیت علیهم السلام، آن را پذیرفت؛ زیرا پذیرش روایات تفسیری و عمل به آنها، ضوابط و ملاکهایی دارد که باید مطابق آنها صحت و صدور روایات از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام را با توجه به سند و متن احادیث مورد مطالعه قرار داد. البته این امر محتاج استفاده از علم رجال، علم درایه، و آشنایی با ملاکهای صحت و اعتبار سند و متن حدیث نزد علما است.

### ۲-۲-۱. مفهوم و معیار صحت روایات نزد قدمای امامیه

۲-۲-۱. مفهوم و معیار صحت روایات نزد قدمای امامیه بسیاری از علما معتقدند که معیار صحت و ضعف در میان قدما و متأخرین مفهومی جداگانه دارد. معروف است که بین قدما تا قرن هفتم هجری، احادیث به دو نوع تقسیم می‌شده‌اند: احادیث صحیح و غیر صحیح. مبنای این تقسیم‌بندی، وثوق و اعتماد به صدور روایت از ناحیه امام علیه السلام بوده است، اعم از آنکه راوی ثقه باشد یا ثقه نباشد. بنابراین اساس معیار بحث احادیث نزد متقدمین، براساس «قرائن و اماراتی بوده است که موجب قطع یا ظن به صدور روایت از معصوم علیه السلام می‌شده است». آن قرائن عبارت بودند از: «الف- قرائن داخلی: نقل وثاقت راوی. (\_\_\_\_\_). فیض کاشانی، الوافی، ۱/ ۲۲-

۲۳؛ مدیر شانه‌چی، علم الحدیث، ص ۱۴۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۲ ب- یا از طریق قرائن خارجی: مثل وجود روایت در یک یا دو اصل به طرق معتبره مختلف؛ وجود حدیث در چند اصل از اصول اربعه مشهور و متداول بین اصحاب؛ وجود روایت در اصول راویانی که تصدیق و توثیق آنها اجماعی است مانند زراره، محمد بن مسلم، فضیل بن یسار، عمار ساباطی؛ وجود حدیث در کتب تألیف شده توسط اصحاب ائمه علیهم السلام و تأیید امام علیه السلام نسبت به آن پس از عرضه بر امام علیه السلام مانند کتاب عبید الله حلبی که بر امام صادق علیه السلام عرضه گردید و نیز کتاب یونس بن عبد الرحمان که بر امام عسکری علیه السلام عرضه شد و مورد تأیید قرار گرفت؛ اخذ حدیث از کتب مشهور و معتمد میان قدمای

امامیه، چه مؤلف آن امامی مذهب باشد (مثل کتاب الصلوة حریر بن عبد الله سیستانی و کتاب بنی سعد و علی ابن مهزیار)، چه مؤلف آن غیر امامی باشد (مثل کتاب قبله علی بن حسن طاطری). اگرچه بعضی معتقدند از کلمات قدما معلوم می‌شود که حتی در میان قدما هم توجه به سند مطرح بوده است، چنان‌که شیخ طوسی در عده الاصول، در بحث از حجیت اخبار واحد گوید: «أنا وجدنا الطائفة میزت الرجال الناقلة لهذه الأخبار، فوثقت الثقات و ضعفت الضعفاء، و فرقوا بین من یعتمد علی حدیثه و روایته و من لا یعتمد علی خبره، و مدحوا الممدوح منهم، و ذموا المذموم، و قالوا: فلان متهم فی حدیثه، و فلان فطحی، و غیر ذلك من الطعون التي ذکروها». (۱) ما تفحص کرده و چنین یافته‌ایم که علمای قدمای امامیه، روایت ناقلین اخبار را از یکدیگر مجزا می‌کرده‌اند، به طوری که ثقات را توثیق و ضعفا را تضعیف می‌نموده‌اند؛ و فرق می‌گذاشته‌اند بین کسی که به حدیثش اعتماد می‌شود و آنکه اعتمادی به حدیثش نیست، و راویان ممدوح را مدح کرده و راویان مذموم را مورد طعن و ذم قرار می‌دادند و در بررسی احوال روایت مثلا می‌گفتند: فلانی در روایت کردن متهم است یا فلانی کذاب است یا فلانی اختلاط در حدیثش هست یا فلانی از نظر مذهب و عقیده مخالف با امامیه است یا فلانی واقفی مذهب است یا فلانی فطحی مذهب است و یا دیگر الفاظی که بیانگر طعن آنها باشد، در مورد آنها به کار ( )

عده الاصول، ۱/ ۳۶۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۳ می‌بردند. باین همه حقیقت آن است که قدما منظورشان از خبر صحیح و غیر صحیح بیشتر با توجه به متن خبر و قرائن موجود در آن بوده است تا سند حدیث، البته وثاقت راوی هم یکی از قرائن معتضد بوده است، اما چه وثاقت راوی ثابت می‌شد چه ثابت نمی‌شد با قرائن معتضد دیگر که مربوط به متن است ارزیابی می‌کردند تا مفید اطمینان به صدور خبر از امام علیه السلام باشد.

## ۲-۲-۲. مفهوم صحت روایات نزد متأخرین امامیه

۲-۲-۲. مفهوم صحت روایات نزد متأخرین امامیه تقسیم احادیث به اقسام چهارگانه مشهور نزد متأخرین امامیه، از قرن هفتم هجری به بعد یعنی از زمان سید بن طاووس (م ۶۷۳ ه. ق) و شاگردش علمامه حلّی (م ۷۲۶ ه. ق) مطرح شد. (۱) اساس این تقسیم‌بندی بر مبنای سلسله سند حدیث و شناخت راوی است. البته عده‌ای از متأخرین امامیه (اخباریون) این تقسیم‌بندی را نپذیرفته و معتقدند که نزد قدما، حجیت خبر واحد به دلیل محفوف بودن آن به قرائنی بوده است که موجب وثوق صدور آن از معصوم علیه السلام می‌شده است، لذا این تقسیم‌بندی باطل و نوعی بدعت است. در حالی که اگر دقت کنیم، بنابه دلایلی متأخرین امامیه مجبور بوده‌اند که از طریقه قدما عدول کنند و اصطلاحات متداول بین اهل سنت را در این زمینه (تقسیم بندی احادیث) به کار ببرند. از جمله مهم‌ترین دلایل و عوامل آن عبارت است از: از بین رفتن بخش مهمی از اصول اولیه معتمده و مصنفات حدیثی قدما که در طی مدت زمان طولانی فاصله بین قدما و روایت اولیه با زمان متأخرین پدید آمده بود، به طوری که جز نام، هیچ اثری از آنها برجای نمانده بود، همچنین به واسطه درج احادیث اصول اولیه در کتب اربعه شیعه امامیه و مشتبه شدن احادیث معتبر یا غیر معتبر و احادیث مکرر با غیر مکرر در آنها، و از سوی دیگر به دلیل مخفی ماندن ( )

الثانی)، منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، ۱/ ۱۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۴ قرائن صدق و صحت احادیث نزد قدما که برای خود آنها حجت بوده و موجب حصول اطمینان آنها به صدور حدیث از معصوم علیه السلام می‌شده است، در حالی که آن قرائن در دسترس متأخرین نیست، و از آنجایی که قدما به عصر ائمه علیهم السلام نزدیک بوده‌اند و همچنین کثرت قرائن قطع به صدور حدیث برایشان میسر بوده است، لذا نیاز چندانی به بررسی سند نداشتند، اما با گذشت زمان و دور شدن از عصر ائمه علیهم السلام و در دسترس نبودن آن قرائن (نزد متأخرین) چاره‌ای جز مراجعه به اسناد



روایات و تقسیم حدیث از جهت سند نبوده است. به هر حال متأخرین امامیه، احادیث را به چهار قسم «صحیح و حسن و موثق و ضعیف» تقسیم کردند و پس از آن نیز تاکنون این تقسیم‌بندی و اصطلاحات بین علما و محدثین امامیه متداول است. حدیث صحیح: در اصطلاح محدثین متأخر امامیه، عبارت است از حدیثی که سلسله سند توسط راویان عادل و امامی مذهب در جمیع طبقات در هر مرتبه‌ای از مراتب سند به معصوم متصل گردد. «۱» لکن از نظر بعضی از امامیه (مثل شیخ عبد الصمد حارثی در الوجیزه) و بعضی از اهل سنت (مثل ابن حجر)، عبارت است از حدیثی متصل السند که توسط راویان عادل و ضابط نقل شده باشد مشروط بر آنکه معلل «۲» و شاذ «۳» نباشد. «۴» حدیث حسن: حدیث متصلی را گویند که تمامی سلسله سند، امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تنصیص بر عدالت هر کدام نباشد. این نوع حدیث از دیدگاه (\_\_\_\_\_۱). الرعیة فی علم الدرایة، ص ۷۷؛

مقباس الهدایة، ۱/ ۱۴۶. (۲). حدیث معلل: حدیثی را گویند که در آن عیب غیر آشکار و ابهامی باشد که موجب ضعف حدیث در سند یا متن باشد، هر چند در ظاهر سالم به نظر آید؛ مثل ارسال سند که ظاهراً مسند به نظر آید و تنها متخصصین در علم الحدیث قادر به کشف این ابهام و غموض مخفی باشند. ر. ک: شهید ثانی، همان، ص ۱۴۱؛ همان، ۱/ ۳۶۶-۳۶۸. (۳). حدیث شاذ: حدیثی را گویند که نزد فقها و محدثین متروک باشد، یا حدیثی را گویند که معارض با حدیث مشهور باشد، بعضی گفته‌اند حدیث شاذ حدیثی است که متن آن تنها از سوی یک راوی نقل شده باشد. ر. ک: شهید ثانی، همان، ص ۱۱۵؛ مامقانی، همان، ۱/ ۲۵۵. (۴). قواعد التحدیث، صص ۸۱-۸۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۵ شیعه در صورتی معتبر است که راوی، معروف به فسق نبوده و دارای عقیده‌ای صحیح باشد و خبر او مقرون به قرآنی باشد که صدور آن از معصوم را تقویت کند. «۱» حدیث موثق: به خبری گویند که نسبت به کلیه افراد سلسله سند نزد علمای رجال امامیه تصریح به وثاقت شده باشد، حتی اگر بعضی از افراد زنجیره حدیث غیر امامی باشند مثل علی بن فضال یا ابان بن عثمان. «۲» حدیث ضعیف: حدیثی را گویند که شروط احادیث صحیح و حسن و موثق در آن نباشد. «۳» احادیث ضعیف (هم از نظر امامیه و هم از نظر اهل سنت) اقسامی دارد. موجبات ضعف حدیث براساس اقسام حدیث ضعیف عبارتند از: کذب راوی (حدیث متروک و موضوع)، متهم بودن راوی به کذب (حدیث متروک)، ارسال سند (حدیث مرسل)، کثرت خطای راوی (حدیث منکر)، غفلت راوی از اتقان در نقل (حدیث منکر)، فسق راوی که منجر به جعل حدیث گردد (حدیث موضوع)، تدلیس در سند و متن (حدیث مدلس)، مخفی کردن عیب و علت در روایت و توهم صحت در آن روایت برای راوی (حدیث معلل)، تغییر و اضافات در سند و متن (حدیث مدرج، حدیث مصحف، حدیث محرف)، مجهول بودن راوی از نظر وثاقت یا عدم وثاقت (حدیث مجهول)، اهل بدعت بودن راوی (حدیث متروک)، حافظ نبودن راوی و نسیان او (حدیث شاذ، حدیث مختلط) ... «۴». لازم به ذکر است که ضعف یک حدیث از نظر سند یا ضعف کتب حدیثی از نظر سند و انتساب آن به صاحبش، به مفهوم آن نیست که آن حدیث کاملاً بی‌ارزش است؛ زیرا چه بسا همین حدیث ضعیف السند، دارای برخی قرائن داخلی یا خارجی باشد که موجب رجحان یافتن حکم به صدور آن حدیث از معصوم گردد. از همین رو چه بسا احادیث ضعیف طبق اصطلاح متأخرین، در شمار احادیث (\_\_\_\_\_۱). شهید ثانی؛ همان، ص ۸۱؛

مامقانی، همان، ۱/ ۱۶۰-۱۶۱. (۲). شهید ثانی، همان، صص ۸۴-۸۵؛ مامقانی، همان، ۱/ ۱۶۸. (۳). شهید ثانی، همان، ص ۸۶؛ مامقانی، همان، ۱/ ۱۷۷-۱۷۸. (۴). مدیر شانه‌چی، درایة الحدیث، ص ۴۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۶ صحیح طبق اصطلاح قدما محسوب می‌شده است؛ زیرا قدما ملاک صحت احادیث را قرائن و شواهدی می‌دانستند که مفید وثوق و اطمینان به صدور حدیث از معصوم علیه السلام باشد هر چند آن قرائن امروزه نزد ما معلوم نباشد.

## اشاره

۲-۲-۳. ملاکهای صحت و قبول روایات نزد متأخرین (امامیه) ملاک قبول خبر، اطمینان به صدور آن از ناحیه معصوم علیه السلام است که این اطمینان باید با بررسی سند و مضمون احادیث منقول حاصل شود. تقسیم‌بندی جدید احادیث توسط متأخرین نیز در واقع احادیث را به نقد و ارزیابی سند و متن حدیث رهنمون می‌کند. چنانکه صاحب وصول الاخیار به این حقیقت اشاره کرده و گوید: «چه‌بسا حدیثی از نظر سند صحیح باشد ولی به واسطه مخالفت با مضمون کتاب یا سنت یا اجماع و یا اعراض اکثر علما از مضمون حدیث به خاطر تعارض با خبر قوی‌تر، مردود شمرده شود.» (۱) از این رو ملاکها و ضوابط صحت و اعتبار روایات را باید در دو جهت سندی و متنی بررسی کرد.

## ۲-۲-۳-۱. بررسی ضوابط صحت روایات از نظر سند

## ۱. وثاقت راوی و عدم اشتها روی به کذب و جعل و خیانت

۱. وثاقت راوی و عدم اشتها روی به کذب و جعل و خیانت: با احراز وثاقت و راستگویی راوی، اعتماد به گفته او حاصل می‌شود و در نتیجه وثاقت او ثابت می‌گردد. البته اموری موجب تحکیم اعتماد و وثوق به راوی می‌شود که اهم آن عبارتند از: میزان راستگویی راوی، توجه راوی به ضبط صحیح حدیث، تقوای علمی راوی در نقل از اصول و کتب معتمده، توجه به وسایط حدیث و کتب حدیثی، اجتناب راوی از نقل روایات ضعفا و کذابین، اجتناب راوی از هرگونه دروغ و جعل و تدلیس در نقل روایات، اهتمام به نقل روایت از ثقات، مسلمان بودن.

(۱). وصول الاخیار، ص ۱۸۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۷. راوی طبق آیه *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...*، «۱» که فاسق شامل کافر هم می‌شود، پس به خبر کافر نمی‌توان اعتماد داشت مگر بعد از تجسس خبر او، اجتناب راوی از فسق و فجور و محرّمات الهی (عدالت راوی) و مواردی از این قبیل. در مورد احراز عدالت راوی، قدما از قرن دوم تا چهارم هجری قمری معتقد بودند که عدالت راوی متوقف بر عدم ظهور هرگونه فسق عملی از راوی است. «۲» اما شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه. ق) این شرط را نپذیرفته و قائل است که میزان عدالت راوی همان احراز راستگویی و وثاقت اوست، و لذا با احراز راستگویی و ثقه بودن راوی در روایت کردنش، لزومی در عدالت راوی به معنای عدم ظهور فسق عملی او نمی‌باشد. چنانکه وی در *عدة الاصول* می‌گوید: «عدالتی که در نقل روایت معتبر است غیر از عدالتی است که در قبول شهادت معتبر است؛ زیرا اگر راوی در بعضی سخنانش اشتباه کند یا در بعضی اعمال فسق از او سر بزند، منتها در روایت کردنش ثقه باشد و نسبت به مرویات و منقولاتش فاسق نباشد، پس در این صورت خبر او به واسطه اشتباه و فسق عملی او رد نمی‌شود و عمل به آن جائز است؛ زیرا عدالتی که در نقل روایت معتبر است حاصل شده است. پس فسق عملی او مانع از قبول شهادت اوست ولی مانع از قبول خبر او نیست.» (۳) به‌رحال بسیاری شرط عدالت را برای احراز وثاقت راوی لازم دانسته‌اند، گرچه در تعبیر آن اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر متقدمان، عدالت را «مجرد ترک معاصی» دانسته‌اند، لکن متأخران، عدالت را «ملکه دوری از انجام کبایر و عدم اصرار بر صغایر» می‌دانند. شهید ثانی در این مورد می‌فرماید: «مراد از عدالت آن نیست که شخص، تارک تمام معاصی باشد، بلکه مراد آن است که از موجبات فسق (\_\_\_\_\_).» (۱).

حجرات/ ۶. (۲). حسن بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ص ۲۰۰. (۳). *عدة الاصول*، ۱/ ۳۸۲. بررسی صحت و اعتبار

روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۸ یعنی انجام کبایر و اصرار بر صغایر پرهیز کند و این امر در او به صورت ملکه در آید. «۱»

## ۲. اتصال سند و قوت ضبط

۲. اتصال سند و قوت ضبط: به منظور اطمینان به صدور روایت از عصوم علیه السّلام لازم است سلسله سند توسط راویان موثق و مذکور در هر طبقه به معصوم منتهی گردد. لذا ارسال یا تعلیق سند در صورتی که راویان حذف شده مشخص نباشند، موجب ضعف و عدم اعتبار روایت می‌گردد. همچنین ضابط بودن راوی و دقت در نقل لازم است؛ زیرا چنانچه سهو و نسیان و اضطراب نقل یا زیادت و کاستی عمدی از طرف راوی در روایت ایجاد شود، کثرت این امور مانع از وثوق و اعتماد به گفته راوی می‌گردد.

## ۳. معاصر بودن راوی و رعایت طبقه روات:

۳. معاصر بودن راوی و رعایت طبقه روات: راوی باید معاصر با کسی باشد که از او حدیث نقل می‌کند و معلوم باشد که آیا راوی آن شخص را دیده و در زمان او می‌زیسته است یا خیر؟ به هر حال، در بررسی سندی احادیث و روایات، نیاز به توثیق و تعدیل و بررسی احوال روات می‌باشد.

## ضرورت نیاز به توثیق و تعدیل راویان و بررسی احوال آنها

### اشاره

ضرورت نیاز به توثیق و تعدیل راویان و بررسی احوال آنها به منظور شناسایی حال روات و حکم به ثقه یا عدالت یا جرح راوی، رجوع به علم رجال که متکفل بیان احوال روات در مورد عدالت و وثاقت و تشخیص ثقه از غیر ثقه و صالح از غیر صالح است، امری ضروری به شمار می‌رود. برای احراز وثوق به صدور خبر، یا باید راویان آن مشهور به وثاقت باشند یا آنکه با تعدیل و جرح علما به احوال روات آگاهی پیدا شود به طوری که مفید اطمینان باشد. بدیهی است در این مورد صرف اینکه راوی «ثقه» باشد کافی نیست، بلکه محتاج به احراز (\_\_\_\_\_ ۱).

الرعاية فی علم الدراية، صص ۱۸۴-۱۸۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۵۹ اطمینان درباره خبر او هستیم و این امر محقق نمی‌شود مگر آنکه راوی، «ضابط» حدیثی باشد که امام علیه السّلام نقل کرده است که این مطلب قطعاً با مراجعه و بررسی احوال راویان معلوم می‌شود. به طوری که گاه راوی ثقه است، لکن در احادیث او اضطراب یا تعارض دیده می‌شود، گاه قسمتی از کلام امام علیه السّلام را در حدیث حذف کرده یا عبارتی را به عنوان فهم حدیث در کلام امام علیه السّلام اضافه کرده، یا آنکه نقل به معنا کرده است، بدون آنکه لفظ او کافی در افاده مراد معصوم علیه السّلام باشد.

## ۱. بررسی احوال روات با رجوع به کتب رجالیون:

۱. بررسی احوال روات با رجوع به کتب رجالیون: اکثر علما معتقدند، بهترین طریق برای اثبات عدالت یا جرح راوی، رجوع به کتب رجالی معتبر «۱» و اعتماد بر آنهاست؛ زیرا عده‌ای از قدما بنابر اقوال اهل خبره، به جرح یا توثیق و تعدیل روات با الفاظ خاص

توثیق یا مدح یا جرح اقدام کرده‌اند. منتها بعضی رجوع به کتب رجالی قدماء را از باب تحصیل قرائن و شواهد برای حصول اطمینان بر صدق و وثاقت راوی یا اطمینان از صدور حدیث، معتبر می‌دانند و بعضی دیگر رجوع به کتب رجالی قدما را از باب شهادت می‌دانند. در مورد اعتبار و حجیت قول رجالین از باب شهادت، اشکالاتی مطرح شده است و لذا علما در صدد پاسخگویی به این اشکالات و شهادت برآمده‌اند، از جمله اشکالات این است که اگر حجیت قول رجالیون از باب شهادت است، پس باید شرایط شهادت هم حفظ شود یعنی اعتماد بر حس باشد نه حدس و از طرفی علما نیز بر آن اتفاق نظر داشته باشند، که معلوم است این شرط تحقق نمی‌یابد؛ زیرا غالباً معدّل با معدّل معاصر نیستند؟! پاسخهای زیادی به این شبهات داده شده است، از جمله آیه الله سبحانی در کتاب کلیات فی علم الرجال در پاسخ به چنین شبهاتی مطرح کرده است که «آن چیزی (\_\_\_\_\_۱)». کتب اربعه رجالی قدمای امامیه

عبارتند از: رجال کشی (ابو عمرو و محمد بن عمیر بن عبد العزیز کشی، م نیمه اول قرن چهارم)؛ رجال نجاشی (ابو العباس احمد بن علی نجاشی، م ۴۵۰ ق)؛ رجال و الفهرست شیخ طوسی (ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، م ۴۶۰ ق). بعضی رجال برقی (احمد بن محمد بن خالد برقی، م ۲۷۴ - ۲۸۰ ق) را نیز به آنها افزوده‌اند و به عنوان اصول خمس رجالی امامیه نامیده‌اند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۰ که در شهادت شرط است، آن است که شهادت مشهود به امری حسی یا قریب به حس باشد اگرچه بنفسه حسی نباشد، مثل عدالت و شجاعت که دو امر غیر حسی هستند منتها مبادی آنها حسی است، نظیر التزام به فرائض و نوافل و اجتناب از ارتکاب گناهان کبیره در عدالت، و درهم کویاندن دلاوران و شجاعان در میادین جنگ و اقدام به امور مهم و بزرگ و اعمال جسورانه با رعایت دقت و در فرصت مقتضی و مناسب اقدام کردن در شجاعت. بنابراین همان‌طور که احراز عدالت معاصر یا با معاشرت ممکن می‌گردد و یا با اقامه قرائن و شواهدی مبنی بر عدالت یا شهرت او بین مردم بنحوی که مفید اطمینان باشد، احراز عدالت راوی غیر معاصر نیز با شهرت و امارات و قرائن منقول و متواتر که دوره به دوره رسیده است مفید قطع و یقین یا اطمینان می‌گردد. پس شکی نیست که کشی، نجاشی و شیخ طوسی به خاطر قرائن وصل‌کننده راویان از مشایخ و بزرگان عصر خود که منتهی به عصر روات می‌شده است، قطعاً بر احوال روات و خصوصیات و شأن آنها از حیث وثاقت و ضبط واقف بوده‌اند و لذا شهادت به وثاقت یا ضعف راویان داده‌اند. از طرف دیگر احتمال قوی وجود دارد که شهادت اینان در حق راویان، مستند به سماع از شیوخ خود بوده تا آنکه منتهی به عصر راویان شده است و اینان طبقه آخری بوده‌اند که با آنها معاشرت و اختلاط داشته‌اند. بنابراین تعدیل یا جرح روات، امری ارتجالی نبوده است بلکه یا مستند به قرائن متواتر و شواهد قطعی مفید علم به عدالت و ضعف راوی است، و یا مستند به سماع از شیخ به شیخ دیگر تا عصر روات است. وجه دیگر، رجوع قدمای رجالیون به کتب تألیف شده پیشینیان بوده است که صاحبان آن کتب معاصر با آن روات بوده‌اند و با آنها معاشرت داشته‌اند. پس قسمت مهمی از مضامین کتب اربعه (یا خمس) رجالی قدمای امامیه با رجوع به کتب معتمد پیشینیان بوده است. از این رو معلوم می‌شود که اعلام متقدمین، در تصریح خود بر وثاقت راویان، به بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۱ طور حسی شهادت داده‌اند و این امر به سه دلیل معلوم شده است: ۱. با رجوع قدما به کتب رجالی پیشینیان که در دسترس آنها بوده و نسبت آن کتب به مؤلفین آنها، با طریق صحیح و ثابت نزد ایشان معلوم بوده است. ۲. با سماع از مشایخ و بزرگان خود از بزرگان و ثقات به ثقات تا عصر روات. ۳. با اعتماد به قرائن متواتره و شواهد مفید علم و یا استناد بر استفاضه و شهرت بین اصحاب، چنان‌که مثلاً علم ما به عدالت صاحب حدائق و صاحب جواهر و شیخ انصاری و دیگر مشایخ از طریق استفاضه و اشتهار در هر نسل و عصر بوده تا آنکه به زمان خود آنها رسیده است، لذا ما تصریح به وثاقت اینها می‌کنیم اگرچه با سند خاص، وثاقتشان به ما نرسیده است». «۱» از مؤیداتی که بیانگر استناد قدما به حس در توثیقات و تعدیل روات در کتب رجالی می‌باشد، آن چیزی است که شیخ در عدة الاصول ذکر کرده است که: «أنا وجدنا الطائفة میزت الرجال الناقلة لهذه الأخبار، فوثقت الثقات و ضعفت الضعفاء و

فَرَّقُوا بَيْنَ مَنْ يَعْتَمِدُ عَلَى حَدِيثِهِ وَرَوَايَتِهِ، وَ مَنْ لَا يَعْتَمِدُ عَلَى خَبْرِهِ وَ مَدْحُوا الْمَمْدُوحَ مِنْهُمْ وَ ذَمُّوا الْمَذْمُومَ...» (۲). ما تفحص کرده و چنین یافته‌ایم که قدمای علمای پیشین امامیه، ناقلان اخبار را از هم تمیز داده و جدا می‌کرده‌اند، به طوری که ثقات را توثیق و ضعفا را تضعیف می‌کردند، و بین کسی که بر خبرش اعتماد بود و آن که به خبرش اعتماد نبود فرق می‌گذاشتند، راویان ممدوح را مدح کرده و راویان ضعیف را تضعیف می‌کردند.... بنابراین اکثر توثیقات و یا تضعیف روات در کتب مشهوره رجالی مستند به شهادت پیشینیان است که در کتب آنها در حق راویان به اثبات رسیده بود. چنان که شیخ آقا بزرگ طهرانی در مقدمه کتاب مصنفی المقال فی مصنفی علم الرجال، ضمن بیان تألیفات زیادی از قدما در علم رجال- قبل از کتب مشهور رجالی- گوید: «از تتبع در احوال علمای متقدمین رجالی، اذعان و یقین حاصل می‌شود \_\_\_\_\_ (۱). سبحانی، کلیات فی علم الرجال،

صص ۴۱-۴۲. (۲). عدة الاصول، ۱/ ۳۶۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۲ که توثیقات و تضعیفات وارده در کتب اعلام خمسه (کتب رجال خمسه) و غیر آن (۱)، یا مستند است بر وجدان در کتابی که نسبت و انتساب آن به مؤلفش ثابت است، یا مستند است به نقل و سماع، و یا مستند است به استفاضه و اشتها و طرقي نزدیک به اینها». (۲)

## ۲. بررسی احوال راویان از طریق قرائن و امارات:

۲. بررسی احوال راویان از طریق قرائن و امارات: باید توجه داشت که از آنجا که ملاک علما در جرح و تعدیل روات یکسان نیست و گاه مستند و سبب تعدیل یا جرح راویان را ذکر نکرده‌اند، پس نمی‌توان در همه موارد به صرف مراجعه به کتب رجالیون و با توجه به جرح یا تعدیل روات توسط آنان، خبر آن روات را پذیرفت یا رد کرد؛ زیرا معیار قدمای رجالیون امامیه در توثیق و تعدیل روات از قرن دوم تا چهارم هجری، همان اسلام آوردن و عدم ظهور فسق (حسن ظاهر) راوی بوده است. (۳) در حالی که متأخرین رجالیون امامیه و علمای مشهور معتقدند: معیار، بلکه دوری از انجام کبایر و عدم اصرار بر صغایر است. یعنی تا وقتی ملکه اجتناب از کبایر و عدم اصرار بر صغایر در راوی احراز نشده باشد، تعدیل و وثوق نسبت به گفته او حاصل نمی‌شود. (۴) علامه مامقانی در استدلال بر رأی مشهور، به نکته جالبی اشاره کرده است، چنان که گوید: «قرائنی وجود دارد که منظور از تعدیل روات حتی در کتب رجالی قدما هم، احراز ملکه اجتناب از کبایر بوده است. به طوری که ما دیده‌ایم علمای \_\_\_\_\_ (۱). عمده‌ترین کتب رجالی شیعه که

قبل یا همزمان با کتب خمسه رجالی در زمینه جرح و تعدیل وجود داشته است، عبارتند از: کتاب المشیخه از شیخ صدوق در آخر کتاب من لا یحضره الفقیه؛ کتاب الفهرس از شیخ ابو عبد الله احمد بن عبدون یا حمدون؛ کتاب الرجال از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده)؛ کتاب تاریخ الرجال از احمد بن علی علوی عقیقی؛ کتاب الرجال (کتاب الزیادات علی ابی العباس بن سعید) در راویان امام صادق علیه السلام از احمد بن محمد بن نوح سیرافی؛ کتاب الطبقات از احمد بن محمد بن حسین قمی؛ کتاب الممدوحین و الضعفاء از احمد بن محمد کوفی، و نظایر اینها (ر. ک: طوسی در رجال و الفهرست، و نجاشی در رجال). (۲). طهرانی، (شیخ آقا بزرگ)، مصنفی المقال، مقدمه، صص ب- د. (۳). طوسی، الخلاف فی الفقه، ص ۶۰۹. (۴). الزعایه فی علم الدرایه، صص ۱۸۴-۱۸۵؛ مامقانی، تنقیح المقال، ۱/ ۱۷۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۳ رجال در مورد بعضی راویان، جمله‌ای را ذکر کرده‌اند که مفهومی بیشتر از ظهور اسلام و عدم ظهور فسق دارد و حتی دلالت بر مراتب بالایی از حسن ظاهر می‌کند، باین حال تصریح به تعدیل و یا توثیق آن راویان ننموده‌اند! چنان که مثلاً در مورد ابراهیم بن هاشم آورده‌اند که «وی اولین کسی بود که احادیث کوفیین را در قم انتشار داد» (۱)، واضح است که این جمله دلالت بر مراتب اقوی از حسن ظاهر دارد؛ زیرا شأن و دأب علمای قمیین عدم وثوق به کسانی بوده است که از ضعفا نقل روایت می‌کرده‌اند و بلکه

چنین کسانی را از سرزمینشان اخراج می‌کرده‌اند، تا چه رسد به کسی که فاسق باشد یا بر طریقی غیر طریق حق باشد! پس این وصف یعنی تحقق انتشار اخبارین قمیین، دلالت بر کمال جلالت راوی دارد، درحالی که احدی در آن تصریح به توثیق یا تعدیل نکرده است. «۲» البته قطعاً صاحبان کتب رجالی خصوصاً کتب اربعه رجالی امامیه با استناد به گفته اهل خبره که عارف به اسباب جرح و تعدیل بوده‌اند، به تدوین کتب رجالی خود پرداخته‌اند و در بسیاری موارد تصریح به توثیق یا تضعیف روایت دارند، لکن در همه موارد چنین نیست و دقیقاً معلوم نیست براساس چه قرائنی به جرح و تعدیل روایت می‌پرداخته‌اند. وانگهی از تبعات دیگر این بحث، تعارض بین جرح و تعدیل نسبت به یکی از راویان در کتب مشهوره رجالی می‌باشد، که در این مورد اقوال مختلفی مطرح شده است. اولاً باید دید آیا رجالیون نامبرده به سبب جرح یا تعدیل اشاره کرده‌اند؟ و آیا مفاد تعدیل و یا جرح راوی جزو شروط مورد اتفاق میان مسلمین هست یا خیر؟ به علاوه در چنین مواردی، حق آن است که به معیار جرح و تعدیل روایت در میان متأخرین (مشهور) و قدما توجه کنیم. از نظر متأخرین امامیه چون ملاک در تعدیل راوی، احراز ملکه نفسانی اجتناب از کبایر است، پس قهراً کسی جز با علم به وجود (\_\_\_\_\_ ) (۱).

نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه (رجال النجاشی)، ص ۱۲. (۲). تنقیح المقال، ۱/ ۱۷۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۴ ملکه مزبور در راوی نمی‌تواند او را تعدیل کند، یعنی معدّل باید مدّعی علم به وجود ملکه عدالت در راوی باشد و جارح باید مدّعی علم به نفی صفت مزبور باشد که در این صورت از نظر متأخرین این دو ادعا با هم معارضند و دلیلی بر رجحان یکی بر دیگری نیست. اما نزد قدمای امامیه و آن دسته از علما که ملاک در تعدیل راوی، ظاهر حال مسلمانی و عدم مشاهده فسق راوی است، قطعاً قول جارح بر قول معدّل ترجیح دارد؛ زیرا در این صورت جارح، اطلاع بر معاصی و فسق پنهانی راوی پیدا کرده است درحالی که معدّل اطلاعی از آن پیدا نکرده است. در این صورت این دو قول با هم متعارض نیستند و قول جارح مقدم بر قول معدّل است. به هر حال اینکه می‌بینیم گاه علمای متقدمین به اخباری تمسک جسته‌اند که در اصطلاح متأخرین، ضعیف‌السند است، بدان جهت است که قدما توجه به متن داشته‌اند و به واسطه قرائن و شواهد موجود در متن حدیث که نزد خودشان معلوم و ثابت بوده است، به آن حدیث عمل کرده و بدان فتوا داده‌اند، درحالی که بسیاری از این قرائن برای ما معلوم نیست و نسخه‌های کتب معتمده مشهور اصحاب نیز که انتساب آنها به مؤلفانشان ثابت و قطعی بوده و بعضی از آنها در دسترس علمای قدیم رجالی بوده، امروزه موجود نیست. از این رو علما از قرن هفتم هجری به بعد، به بررسی سندی پرداختند. لکن متأخرین امامیه به صرف ضعف سند از عمل به خبر، خودداری نمی‌کنند. بلکه چه بسا ایشان علی‌رغم ضعف سند به دلیل قرائنی مانند عمل اصحاب به متن آن خبر عمل می‌کنند (این ضعف با عمل اصحاب جبران می‌شود) و یا با قرائن دیگر. از این رو بسیار پیش می‌آید که از نظر متأخرین، روایتی ضعیف‌السند باشد ولی متن آن صحیح باشد، یا آنکه روایتی صحیح‌السند باشد درحالی که متن آن ضعیف است. لذا در میان متأخرین، در بررسی صحت و اعتبار احادیث، ابتدا به سند حدیث و بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۵ احوال راوی توجه می‌شود و سپس متن آن نیز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

## ۲-۲-۳-۲. بررسی ضوابط و ملاکهای صحت روایات از نظر مضمون برطبق رأی متأخرین

### اشاره

۲-۲-۳-۲. بررسی ضوابط و ملاکهای صحت روایات از نظر مضمون برطبق رأی متأخرین ملاکهای نقد و ارزیابی مضمون حدیث را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ملاکهای ارزیابی داخلی متن روایات و ملاکهای ارزیابی خارجی متن روایات. «۱»



## ملاکهای ارزیابی داخلی متن روایات

ملاکهای ارزیابی داخلی متن روایات ۱. حسن سیاق و ترجیح ترتیب مطالب در روایات منتسب به معصومین علیهم السّلام ۲. سالم بودن از اضطراب در متن روایت ۳. عدم رکاکت لفظی و بلاخص عدم رکاکت معنوی ۴. بررسی مفهومی عبارت نقل شده در حدیث (معرفة الحدیث)

## ملاکهای ارزیابی خارجی متن روایات

### ۱. مطابقت مضمون روایات با قرآن (عرضه روایات بر قرآن)

۱. مطابقت مضمون روایات با قرآن (عرضه روایات بر قرآن) مهم‌ترین معیار برای سنجش و داوری صحت یا سقم روایات و مهم‌ترین راه حل (۱) علمای شیعه از اواخر قرن هفتم که تقسیم احادیث و ضرورت آن به رسمیت شناخته شد، علاوه بر تدوین کتب رجال، آثار زیادی در زمینه حدیث‌شناسی و درایه الحدیث نگاشتند. اهم این آثار عبارتند از: غنیة القاصدین فی معرفة اصطلاح المحدثین از شهید ثانی؛ البدایة فی الدراية (معروف به الهدایة)، از شهید ثانی؛ وصول الأخیار الی اصول الاخبار، از عز الدین حسین بن عبد الصمد حارثی عاملی (والد شیخ بهایی)؛ منتقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، از حسن بن زین الدین عاملی (ابن شهید ثانی)؛ الرواشح السماویة، از محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (معروف به میرداماد)، و جیزة، از شیخ بهایی؛ نهایة الدراية، از سید حسن صدر موسوی اصفهانی (در شرح و جیزه شیخ بهایی)؛ لبّ الالباب، از ملا محمد جعفر استرآبادی (رساله استدلالی در درایه)؛ تلخیص المقال، از سید محمد عصار (در درایه و اصول کلی رجال)؛ منتهی المقال فی الدراية و الرجال، از شیخ حسین عبد الله مرعی؛ قواعد الحدیث، از محیی الدین موسوی غریفی، و ... ر. ک: طهرانی (شیخ آقا بزرگ)، الذریعة، ۸/ ۵۴-۵۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۶ برای برطرف کردن ناسازگاری بین روایات، عرضه آنها به قرآن و روح کلی معارف قرآنی است. چنانچه مضمون روایات با اصول و معارف کلی قرآن و نصوص و ظواهر آن مطابق باشد، آن روایت مورد قبول است و گرنه قابل پذیرش نیست. حقیقت آن است که رابطه سنت (روایات) با قرآن، رابطه طولی است. سنت در طول قرآن و در مرحله پس از آن قرار دارد و از آنجا که قول، فعل، و تقریر معصوم علیه السّلام متکی به عصمت است، همواره سنت معصومین علیهم السّلام با قرآن سازگار می‌باشد و نیاز به ارزیابی ندارد؛ منتها چون سنت در قالب خبر و روایت ظهور می‌کند، نیاز به ارزیابی و بررسی صحت و سقم خبر دارد. عرضه روایات بر قرآن به عنوان معیار درستی و نادرستی روایات هم از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و هم از طرف ائمه اهل بیت علیهم السّلام بارها مورد تأکید قرار گرفته است. چنان‌که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «ستكون عني رواية يروون الحديث فاعرضوه على القرآن فان وافق القرآن فخذوه و الا فذعوه» (۱) به زودی پس از من روایانی خواهند بود که حدیث مرا نقل می‌کنند، هرگاه حدیث من به شما رسید آن را بر قرآن عرضه نمایید، اگر بین آن حدیث و قرآن همخوانی یافتید بدان عمل کنید و در غیر این صورت حدیث را رها کنید. ائمه علیهم السّلام نیز در راستای حفظ احادیث شیعه و بازشناسی احادیث صحیح از غیر صحیح، به این معیار توجه کرده و به عنوان رهنمود به امت سفارشهایی کرده‌اند. چنان‌که کلینی از علی بن ابراهیم قمی با اسناد خود از ابی الجارود نقل کرده است که امام باقر علیه السّلام فرمود: «اذا حدّثکم بشيء فاسألونی من کتاب الله» (۲)، هرگاه چیزی را برایتان بیان کردم، دلیل و مدرک آن را در کتاب خدا از من بپرسید، در ادامه

حدیث آمده است که آنگاه حضرت روایتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را از «قیل و قال»، «از بیرون بردن مال»، و «بسیار پرسیدن» نهی کرده (۱)۔ کنز العمال، ۱/ ۱۹۶. (۲)۔ اصول

الکافی، ۱/ ۶۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۷ است. شخصی از امام علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، اینها که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردید در کجای قرآن است؟ امام باقر علیه السلام جواب داد: خداوند عز و جل می‌فرماید: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ، «۱» و فرموده: وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا، «۲» و نیز فرموده: لَا تَشْتَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْوُكُمُ «۳». در این روایت، امام باقر علیه السلام عرضه حدیث بر قرآن را عملاً انجام داده است و به مردم تعلیم داده است. همچنین از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «أنظروا أمرنا و ما جاءكم عننا، فان وجدتموه للقرآن موافقا فخذوا به، و ان لم تجدوه موافقا فردوه، و ان اشتبه الأمر عليكم فقفوا عنده و ردوه إلينا حتى نشرح لكم من ذلك ما شرح لنا» «۴» به دستورات ما و آنچه که از طرف ما برای شما آمده است دقت کنید، پس اگر آن را موافق با قرآن یافتید آن را اخذ کنید و چنانچه موافق با قرآن نیافتید آن را رد کنید. و اگر امر بر شما مشتبه شد پس توقف کنید و امر را به ما باز گردانید تا آنکه فرجی حاصل شود و شرح آن از سوی ما برای شما به نحوی که برای ما شرح داده شده، معلوم شود. بدیهی است این گونه روایات دلالت بر عرضه احادیث بر قرآن و یا تفسیر وارده از اهل بیت علیهم السلام در تطابق این مطلب دارد. نکته قابل توجه آن است که عرض حدیث به قرآن، کاری سطحی و آسان نیست که هر کس قادر به آن باشد بلکه به خیره بودن در فهم حدیث و قرآن نیاز دارد. چنان که در روایتی به همین مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «ما من أحد من عباده إلا قد علم ما لا يفهم من كتاب الله عز وجل» «۱» هیچ فایده و

خیری در بسیاری از سخنان سزای آنها نیست مگر آنکه کسی به صدقه دادن یا نیکویی یا اصلاح میان مردم سخن سزای گوید. (۲)۔ نساء/ ۵، اموالی را که خدا قوام زندگانی شما را به آن مقرر داشته به سفیهان ندهید. (۳)۔ مائده/ ۱۰۱، از چیزهایی سؤال نکنید که اگر فاش گردد شما را بد می‌آید و غمناک می‌شود. (۴)۔ وسائل الشیعه، ۱۸/ ۸۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۸ یختلف فيه اثنان ألما و له أصل في كتاب الله عز وجل و لكن لا تبلغه عقول الرجال، «۱» هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف نظر داشته باشند مگر آنکه در کتاب خدا برای آن ریشه و اصلی هست، ولی عقلهای مردم عادی به آن نمی‌رسد. مطلب دیگری که در اینجا حائز اهمیت است، آن است که منظور از تطبیق و عرضه روایات بر قرآن چیست؟ بسیاری از علما- اعم از شیعه و سنی- معتقدند: منظور سازگاری با اصول کلی معارف قرآنی و عموم و اطلاق قرآن است. به طوری که شاطبی در الموافقات می‌نویسد: «سنت از نظر معنی به کتاب بازمی‌گردد، پس امری را در سنت نمی‌یابی مگر آنکه قرآن به صورت اجمال یا تفصیل بر معنای آن دلالت کرده است، و همچنین تمام دلیلهایی که قرآن را تمامی دین و سرچشمه آن می‌داند بر همین حقیقت گواهی می‌دهند». «۲» شهید صدر در این مورد می‌نویسد: «بعید نیست که مقصود ائمه علیهم السلام از دور افکندن خبر ناسازگار با کتاب یا خبری که شاهد و گواهی از قرآن برای آن نیست، دور افکندن روایتی باشد که با روح عام قرآن کریم ناسازگار باشد و نمونه‌های شبیه آن در قرآن نباشد ... مثلا- اگر روایتی در نکوهش قومی رسیده و صفات زشت و منفی به آنها نسبت داده شده است، می‌گوییم این روایت ناسازگار با قرآن است؛ زیرا روح حاکم بر قرآن در مورد بشر همان وحدت و مساوات انسانها از هر جنس و نژاد و قبیله و مسئولیتهای انسانی است. ولی مثلا- اگر روایتی در مورد وجوب دعا هنگام رؤیت هلال آمده باشد، می‌گوییم این روایت هماهنگ با قرآن است؛ زیرا بر توجه و تقرب به سوی خدا تشویق می‌کند، و این مضمون در سراسر آیات وحی موجود است». «۳» پس منظور از عرضه روایات بر قرآن، آن نیست که تمام منقولات معصومین علیهم السلام



(۱) اصول الکافی، ۱ / ۶۰. (۲).

الموافقات فی اصول الشریعه، ۴ / ۹. (۳). صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، ۷ / ۳۳۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۶۹ در قرآن است، بلکه منظور آن است که سنت هم همچون قرآن منتسب به منشأ الهی است و اصول بسیاری از معارف، از قرآن گرفته شده و می‌توان با عرضه روایات بر روح کلی و مفاهیم عمومی قرآن، به صحت و اعتبار روایات یا عدم صحت و اعتبار آن پی برد.

## ۲. مطابقت با سنت قطعی معصومین علیهم السلام

۲. مطابقت با سنت قطعی معصومین علیهم السلام یکی دیگر از معیارها برای صحت و یا سقم حدیث و نیز رفع ناسازگاری بین احادیث، عرضه روایات بر سنت مسلم و قطعی است. این معیار هم در آیات قرآن و هم در احادیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام سفارش شده است و بیانگر پیوند قرآن و سنت و مرجعیت این دو در رفع اختلافات می‌باشند. چنان که در آیات کریمه قرآن می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا، (۱) آنچه که پیامبر شما را بدان دستور دهد بگیریید و از هر چه شما را نهی کند واگذارید. امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز در نامه مشهور خود به مالک اشتر می‌نویسد: «و اردد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتهب علیک من الامور، فقد قال الله سبحانه لقوم أحب ارشادهم: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فإن تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول (۲) فالرّد الی الله: الأخذ بمحکم کتابه، و الرّد الی الرسول صلی الله علیه و آله: الأخذ بسنته الجامعه غیر المفترقه» (۳). در کارهای مشکل که در می‌مانی و کارهایی که بر تو مشتبّه می‌گردد و در حکم آن سرگردانی، به کتاب خدا و سنت پیامبر او برگردان، که خداوند سبحان برای گروهی که دوستدار هدایتشان بوده می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسول او و اولی الامر از

(۱) حشر / ۷. (۲) نساء / ۵۹. (۳).

نهج البلاغه، نامه ۵۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۷۰ خودتان یعنی امام بر حق و جانشین پیامبر اطاعت کنید. پس اگر در حکمی اختلاف پیدا کردید به خدا و رسولش ارجاع دهید، پس رجوع به خدا همان فرا گرفتن محکم و امور قطعی از کتاب اوست، و رجوع به رسول همان فرا گرفتن سنت اوست که گردآورنده است و همه را به یک اندیشه رهنمون می‌کند، و پراکنده کننده نیست. ابن ابی یعفر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره اختلاف حدیث (مضمون حدیث) که آن را فردی روایت کند که به او اعتماد داریم و نیز همان را فرد دیگری روایت کند که به او اعتماد نداریم، سؤال کردم؟ امام علیه السلام فرمود: «اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول الله صلی الله علیه و آله و الا فالذی جاءکم به اولی به» (۱)، یعنی: چون حدیثی به شما رسید پس اگر از قرآن یا قول پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی بر آن یافتید آن را اخذ کنید و بپذیرید، و گرنه برای آنکه آن را آورده است سزاوارتر است پس آن را نپذیرفته و به ناقلش برگردانید. در روایت دیگری، از امام صادق علیه السلام نقل است که آن حضرت ضمن رهنمودهای افشاگرانه نسبت به خطر معرفی کذابین و غالیان، فرمود: «از ما آنچه را که خلاف قرآن است نپذیرید. آنچه ما برای شما حدیث می‌گوییم موافق با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و ما همواره احادیث خود را به نقل از خداوند عزّ و جلّ و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوییم و هرگز نمی‌گوییم «دیگران چنین گفته‌اند» تا آنکه در کلام ما تناقض به وجود آید! کلام ما آخرش همچون اول آن است و اولش مصدق آخر آن است، پس هرگاه سخنی از ما به شما رسید که خلاف این هماهنگی و والایی بود، آن را ترک کرده بگویید: خدا داناتر است به آنچه ائمه علیهم السلام به حقیقت گفته‌اند؛ زیرا همراه کلام ما حقیقت و بر آن نورانیت است، پس کلامی که در آن حقیقت و نورانیت نباشد، کلام شیطانی است.» (۲)

(۱) اصول الکافی، ۱ / ۶۹. (۲) بحار

الانوار، ۲ / ۲۵۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۷۱

### ۳. مطابقت با عقل (قواعد عقلی فطری و بدیهی)

۳. مطابقت با عقل (قواعد عقلی فطری و بدیهی) یکی دیگر از معیارها و ملاکهای شناخت مضمون حدیث، مطابقت با عقل است؛ زیرا عقل، حجت درونی و پیامبر باطنی است. البته منظور از عقل، شیوه‌های استدلال و استنتاج خاص متفکران نیست بلکه منظور همان ودیعه الهی است که در ضمیر هر کس قرار دارد و مبتنی بر اصول فطری و بدیهی است.

### ۴. مطابقت با مسلمات تاریخی

۴. مطابقت با مسلمات تاریخی معیار تاریخ، محک مناسبی است برای تشخیص احادیثی که ظاهراً درست هستند اما با مسلمات تاریخی منافات دارند، و در این بررسی معلوم می‌شود که آیا ناقل روایت، از تاریخ اطلاع داشته و یا صرفاً دروغهایی را به صورت ظاهر فریبنده به هم بافته است؟

### ۵. مطابقت با اتفاق نظر (اجماع) علمای مسلمین

۵. مطابقت با اتفاق نظر (اجماع) علمای مسلمین این معیار نیز برای بررسی و تمیز احادیث جعلی و دروغین از احادیث صحیح مناسب است.

### ۶. موافقت با اصول شرعی و قواعد مقرر

### ۷. عدم اشتغال حدیث بر منکرات و امور سخیفه نزد عقلا و علما

### ۸. دور بودن حدیث از شوائب و شذوذ نفسانی

### ۲-۳. مزایای تفاسیر مأثور

#### اشاره

۲-۳. مزایای تفاسیر مأثور از جمله مهم‌ترین مزایای تفاسیر مأثور عبارتند از:

### ۲-۳-۱. کشف از مراد خداوند متعال به دلالت یقینی

۲-۳-۱. کشف از مراد خداوند متعال به دلالت یقینی از آنجا که تفاسیر مأثور، اتکا بر نقل روایات دارند، لذا پس از حصول اطمینان و وثوق به صدور روایات از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه معصومین علیهم السلام و پس از حصول صحت روایات برطبق ضوابط و ملاکهای اعتبار حدیث که موجب عمل به اخذ آن می‌شود، می‌توان به دلالت قطعی به مراد خداوند از آیات کتاب الهی رهنمون شد. این امر به واسطه اعتمادی است که بر آثار صحیحه منقول از رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و اصحاب بزرگوار آن حضرت- و احیاناً اعلام تابعین طبق نظر عده‌ای- وجود دارد.

### ۲-۳-۲. اطمینان به تفاسیر مأثور به واسطه اعتماد بر نصوص کهن موثق

۲-۳-۲. اطمینان به تفاسیر مأثور به واسطه اعتماد بر نصوص کهن موثق روش تفسیر به مأثور به دلیل امتیاز آن از دیگر روشها در تفسیر قرآن از جهت قدمت و بعد تاریخی ممتد آن (تا زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله)، اصلی‌ترین قدم و حرکت در فهم بسیاری از معارف و اصول است و اصولی‌ترین روش برای سایر روشهای تفسیری می‌باشد. همین امر رمز پایداری و اعتماد بر تفسیر نقلی علی‌رغم ظهور دیگر روشهای تفسیری و جریانات فکری و اختلافات آرا در تفسیر قرآن بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۷۴ می‌باشد؛ زیرا اکتساب بسیاری از علوم و معارف جز از طریق روایت ممکن نیست و نمی‌توان آن را از طریق درایت و استنباط غیر نقلی کسب کرد. چنان‌که زرکشی گوید: «حق آن است که علم تفسیر، متوقف بر نقل در معرفت سبب النزول، نسخ، تفسیر مبهم، و تبیین مجمل است». «۱» قطعاً آنچه موجب اعتماد و اطمینان بر این نوع تفسیر می‌شود، آن است که روایات مأثوره از نصوص کهن و راویان موثق اخذ شده باشد نه از روایات غیر مسند و راویان غیر ثقه؛ لذا اگر روایات مأثوره در آنچه که مربوط به پدیده‌ها و مسائل خلقت یا قصص قرآن یا توصیف آنچه که قرآن به آن نپرداخته است، از نفوذ اسرائیلیات پیراسته گردند و روایات جعلی و غیر صحیح از روایات سالم و صحیح جدا گردند، در این صورت اعتماد و اطمینان به تفاسیر مأثور ایجاد می‌شود.

### ۲-۳-۳. تشویق در جهت استنباط و تدبر عقلانی در ضمن روایات تفسیری

۲-۳-۳. تشویق در جهت استنباط و تدبر عقلانی در ضمن روایات تفسیری از خلال روایات تفسیری منقول، می‌توان در جهت تحریک مسلمین به تفکر و استنباط تأثیر گرفت، چنان‌که مرویات تفسیری منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مورد تقابل عقل و جهل، تقابل ایمان و کفر، اثبات وحدانیت خدا، تبیین صفات خدا، اثبات اصول عقائد، و تبیین مفاهیم قرآن با بلیغ‌ترین بیان و قوی‌ترین حجت، گویای این حقیقت است. نمونه اشارات عقلی و فکری در روایات تفسیری منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله: علی‌رغم طرز تفکر ساده مسلمین در عصر نبوی و ملاکهای مادی آنها در مقایسه و شناخت و قبول پیامبر صلی الله علیه و آله و عناد و اصرار (اغلب اعراب) بر جهل خود، باین‌همه در ضمن تبیین آیات قرآن، تحریک به تدبر عقلانی مطرح شده است، چنان‌که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله بسیاری از مردم علاقه شدیدی به شعر داشتند و اغلب شعرا صرفاً در پندارها و خیالات شاعرانه خود اسیر بودند و از حقیقت فاصله داشتند و مدح یا هجو باطل می‌کردند تا آنکه این آیه شریفه نازل شد که فرمود: وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۱). زرکشی،

البرهان فی تفسیر القرآن، ۲/ ۱۷۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۷۵ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُدُلٍ وادٍ يَهيمُونَ و أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، «۱» پس از نزول این آیه شاعران پیامبر نزد آن حضرت آمدند و درحالی که گریان بودند گفتند: خداوند خود آگاه است که ما شعر در مدح پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌گوییم باین‌همه این آیه را نازل فرمود؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله و آیه بعد را تلاوت فرمود که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و انتصروا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، «۲» و بدین‌گونه در تبیین آیات مربوطه به آنان فهماند که شاعرانی که با تمثیل به شعر به دفاع از عقیده با قول حق و ایمان و عمل صالح می‌پردازند نسبت به غالب شعرا بی که صرفاً در پندارها و خیالات شاعرانه خود سرگردانند و اشعارشان با مدح دروغ یا هجای باطل همراه بوده و به دور از حق و حقیقت است، ممتاز و متفاوت می‌باشند. نمونه اشارات علمی، فکری، اعتقادی و کلامی در روایات تفسیری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله: در تفسیر مرحله بعد، یعنی تفسیر عهد صحابه و تابعین همچنین تفسیر ائمه معصومین علیهم السلام، حتی بیش از مرویات تفسیری عصر نبوی صلی الله علیه و آله گرایش به انواع صور حیات عقلی و تشویق در این جهت دیده می‌شود که این امر ناشی از کثرت مرویات تفسیری از ناحیه

صحابه و تابعین و ائمه اهل بیت علیهم السّلام است و همچنین بیانگر تأثیرپذیری بعضی منقولات تفسیری این دوره از جریانات فکری و اعتقادی و کلامی و فلسفی گسترش یافته در محیط جامعه اسلامی آن روز می‌باشد و قطعاً بیان این حقایق مطابق با روح آن عصر و میزان درک مردم آن زمان مطرح شده است. چنان‌که روایات تفسیری راجع به مسایل علمی در زمینه مسایل طبیعی و شگفتیهای خلقت زمین و آسمان و ستارگان و امثال آن مطرح شده است. در روایتی از امام علی علیه السّلام نقل است که در تفسیر آیه شریفه (۱) \_\_\_\_\_ شعراء/ ۲۲۴ - ۲۲۶،

شاعران رای مردم جاهل گمراه پیروی می‌کنند، آیا نمی‌بینی که آنها خود به هر وادی حیرت سرگردان هستند و آنها سخنان بسیاری می‌گویند که به آنها عمل نمی‌کنند؟ (۲) شعراء/ ۲۲۷، مگر آن شاعران که اهل ایمان و عمل صالح بوده و یاد خدا رای بسیار کردند و برای انتقام از هجو و ستمی که در حق آنها شده یاری خواستند، و البته آنان که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفر گاهی بازمی‌گردند؟ بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۷۶ فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ، (۱) فرمود: «این آیه دلالت بر کروی بودن زمین دارد». (۲) همچنین نقل است که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، (۳) فرموده است: «منظور ستاره جدی است که قبله براساس ظاهر و باطن آن بنا شده است و به واسطه این ستاره، اهل خشکی و دریاها هدایت می‌یابند؛ زیرا نور آن دائمی است». (۴) در زمینه اشارات اعتقادی و کلامی در این دوره، خصوصاً از عهد تابعین به بعد، به دنبال مطرح شدن مسائل و افکار جدید کلامی همچون قدم و حدوث، جبر و تفویض، تبیین صفات خداوند، استفاده از اصطلاحات فلسفی همچون جوهر و عرض و امثال این موارد که مرتبط با تفسیر و بیان مفاهیم قرآن هم بود، روایات تفسیری با هدف روشنگری در این زمینه نقل شده است، که برخی روایات درصدد تبیین مسائل اعتقادی و کلامی با ادله واقعی محسوس و به دور از روشهای فلاسفه صادر شده است (به گونه‌ای که قابل فهم همگان باشد و هر فطرت سلیمی آن را بپذیرد)، چنان‌که روایت است که «مردی از امام صادق علیه السّلام پرسید: دلیل بر خداوند چیست، بدون آنکه راجع به وجود و جوهر و عرض برابم تذکر دهی؟ حضرت فرمود: آیا تاکنون در دریا سوار کشتی شده‌ای؟ مرد گفت، آری. حضرت فرمود: آیا چنین اتفاق افتاده که گاه دریا طوفانی شود و ترس غرق شدن برایت پیش آمده باشد؟ مرد گفت: آری. حضرت فرمود: آیا در آن حالت درون خودت دنبال کسی می‌گشته‌ای که تو را نجات دهد؟ مرد گفت: آری. حضرت فرمود: او همان خداوند سبحان است، همچنان‌که خود می‌فرماید: ضَلَّ مَن لَّمْ يَدْعُ إِلَى الْإِيَّاهُ. (۵) و نیز \_\_\_\_\_ (۱) معارج / ۴۰. (۲) بحرانی، البرهان

فی تفسیر القرآن، ۲/ ۳۶۲. (۳) نحل / ۱۶. (۴) بحرانی، همان، ۲/ ۳۶۲. (۵) اسراء / ۶۷، چون در دریا به شما خوف و خطری برسد، در آن حال به جز خدا همه را فراموش می‌کنید. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۷۷ می‌فرماید: ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ (۱). (۲) دسته دیگری روایات نقل شده که درصدد اثبات وجود خداوند و صفات خدا از طریق استدلال فلسفی و کلامی می‌باشند. چنان‌که در تفسیر آیه اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، (۳) از ربیع نقل شده است که «حی را به عدم موت تفسیر کرده است» (۴) و دیگران گفته‌اند: «خداوند خودش را حی نامیده است به خاطر آن که با اختیار خویش به امور می‌پردازد و اشیا را اندازه‌گیری و سنجش می‌کند، پس او زنده است به واسطه تدبیر نه زنده بواسطه حیات ...». (۵) و یا مثلاً روایتی که از امام صادق علیه السّلام در رد توهم معتزله مبنی بر خلود در آتش جهنم و عدم قبول توبه کسی که مرتکب گناه کبیره شود، نقل شده که فرمود: «قرآن برخلاف این توهم و پندار نازل شده است، چنان‌که می‌فرماید: وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ، (۶) پس مرتکب گناه کبیره در صورت توبه (و پذیرش توبه‌اش) در آتش جاودانه نخواهد ماند». (۷)

۲-۳-۴. مصونیت از تفسیر به رأی از مهم‌ترین امتیازات روش تفسیر به مأثور، آن است که به جهت اتکای به نقل موجب مصونیت مفسر از دام تفسیر به رأی می‌گردد؛ زیرا در روش تفسیر اثری، مفسر ابتدائاً خود را از ورود به عرضه استدلال و احتجاج و براهین عقلی و پیچیده و تبعات ناشی از آن دور می‌کند. لذا علی‌رغم گرایش بعضی صحابه و تابعین در استخدام قرار دادن لغت عرب و کم‌گرفتگی آن در فهم نص و توضیح، و یغایر گرایش (۱) نحل / ۵۳، و چون بلایی به شما رسد، به درگاه او پناه جسته، و به او در رفع بلا استغاثه می‌کنید. (۲). بحرانی، البرهان، ۱/ ۴۶. (۳). بقره / ۲۵۵. (۴). جامع البیان، ۳/ ۸. (۵). همان‌جا. (۶). رعد / ۶، و پروردگار تو نسبت به مردم با اینکه ظلم می‌کنند دارای مغفرت است. (۷). بحرانی، البرهان، ۲/ ۲۷۸-۲۷۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۷۸ بعضی از تابعین به عقل و استفاده از استنباطهای کلامی و اعتقادی و فلسفی در تفسیر قرآن، همچنان پایه اصلی در تفسیر به مأثور «تکیه بر نقل و تطبیق روایات و عرضه آنها بر قرآن و احراز دیگر ملاکهای اعتبار روایات» می‌باشد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۷۹

## ۲-۴. آسیب‌شناسی تفاسیر مأثور و ضرورت تنقیح روایات تفسیری

### اشاره

۲-۴. آسیب‌شناسی تفاسیر مأثور و ضرورت تنقیح روایات تفسیری علی‌رغم امتیازاتی که در تفاسیر مأثور مطرح شد، متأسفانه وجود پاره‌ای روایات تفسیری در کتب تفاسیر مأثور بدون بررسی و اطمینان به صدور و صحت آنها و همچنین آمیخته شدن روایات صحیح با اخبار جعلی و کذب و اسرائیلیات، تفاسیر مأثور را در معرض نقد قرار داده است. از جمله مهم‌ترین آفات که منجر به سستی و ضعف تفاسیر مأثور می‌گردند، عبارتند از:

### ۲-۴-۱. ضعف سند

### اشاره

۲-۴-۱. ضعف سند «مامقانی» در مقباس الهدایه گوید: «منظور از سند، طریقی است که ما را به متن روایت وصل می‌کند و شامل عده‌ای از روایان می‌شود که از قولشان فلان سند اخذ می‌گردد، پس به خاطر اعتماد علما در صحت یا ضعف حدیث بر آن طریق سند نامیده شده است». (۱) از آنجا که تکیه‌گاه تفاسیر مأثور بر نقل است، لذا بررسی سند به عنوان اولین و عمده‌ترین محور ضرورت دارد. البته معرفت سند از مشکل‌ترین مباحث علوم حدیث است و رسیدن به اطمینان در این جهت برای مفسر کاری سخت می‌باشد (۱) مقباس الهدایه، ۱/ ۵۰-۵۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۰ به‌رحال در بررسی سلسله سند احادیث تفسیری، غالباً دو معضل دیده می‌شود که موجب خدشه در سند روایات تفسیری می‌گردند: ضعف سند از جهت روایان، و عدم اتصال سند.

## ۲-۴-۱-۱. ضعف سند از ناحیه روایان (وجود روایان غیر ثقه یا کاذب یا مجهول)

۲-۴-۱-۱. ضعف سند از ناحیه روایان (وجود روایان غیر ثقه یا کاذب یا مجهول) علمای حدیث اعم از متقدمین و متأخرین به

جهت اهمیت موضوع، همواره به بررسی احوال راویان پرداخته‌اند. لکن معرفت راویان و جرح و تعدیل آنان مطلبی مشکل است که جز برای علمای ماهر در این فن حاصل نمی‌شود. از این رو گاه می‌بینیم راویان ضعیف در سلسله اسناد روایتی قرار دارند که چه بسا نزد عده‌ای دیگر مورد وثوق هستند و یا چه بسا راوی که از نظر عده‌ای مجروح است از دیدگاه گروه دیگر ممدوح شمرده می‌شود، لذا دقت و بررسی جرح و تعدیل راویان، بهره‌گیری از آرای مشایخ علم رجال و شناخت نسبت به ملاک آنان در جرح و تعدیل روایات، در تقویت سند روایات و پالایش کتب تفسیری از روایات ضعیفی که توسط راویان ضعیف یا غیر ثقه یا مجهول نقل شده، امری بسیار مؤثر و ضروری است.

## ۲-۴-۱-۲. عدم اتصال سند (بصورت ارسال سند یا حذف اسناد)

۲-۴-۱-۲. عدم اتصال سند (بصورت ارسال سند یا حذف اسناد) از نظر محدثین، روایاتی که سلسله سند آن قطع نشده و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برسد، «خبر متصل» نامیده می‌شود، «۱» اما روایاتی که سند آن قطع شده و متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله نباشد، «خبر منقطع» نامیده می‌شود که اقسامی دارد. از آن جمله است: ۱. احادیث موقوف: احادیثی که سند آن منتهی به یکی از صحابه گردد. «۲» (۱) الرعاية فی

علم الدراية، ص ۹۷؛ مقباس الهدایة، ۱/۲۰۶. (۲). شهید ثانی، همان، ص ۱۳۲؛ مامقانی، همان، ۱/۳۲۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۱. ۲. احادیث مقطوع: احادیثی که سند آن منتهی به یکی از تابعین گردد. «۱» ۳. احادیث مرسل: احادیثی که از وسط یا آخر سند، راوی افتاده باشد. غالباً مراسلات ضعیف هستند. مرسل به معنای خاص، حدیثی است که یک تن از کسانی که خود حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام نشنیده، بدون وساطت صحابی از معصوم نقل کنند. «۲» از نظر شیعه، تنها روایاتی صحیح و معتبر می‌باشند که از طریق راویان ثقه، مسند و متصل به معصوم علیه السلام باشند. و لذا شیعه، احادیث موقوف و مقطوع و مرسل را در شمار احادیث ضعیف می‌داند که حجیت ندارند. «۳» البته در حجیت مراسیل اختلاف نظرهایی وجود دارد. چنان که عده‌ای از علمای شیعه قائل به حجیت مراسلات سه تن از ثقات یعنی ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی هستند که از حالشان فهمیده می‌شود که جز از ثقات نقل نمی‌کرده‌اند و لذا معتقدند مراسیل اینان همچون مسانیدشان حجت است. «۴» و عده‌ای دیگر قائل به حجیت مراسلات عده‌ای از ثقات و اجلای صحابه مثل اصحاب اجماع هستند. «۵» و امّا از نظر اهل سنت، «احادیث متصل» شامل حدیث موقوف و مرفوع است. و احادیث منقول از صحابه از نظر ایشان گاه حکم مرفوع به نبی صلی الله علیه و آله را دارد و آن موقعی است که متصل به نبی صلی الله علیه و آله باشد، و گاه حکم موقوف را دارد و آن وقتی است که منتهی به خود صحابه گردد. از این رو احادیث موقوف را حجت می‌دانند. «۶» به علاوه، اصحّ مراسیل نزد اهل سنت، مراسیل سعید بن مسیب است که معتقدند (۱) شهید ثانی، ص ۱۳۵؛ مامقانی،

همان، ۱/۳۳۰-۳۳۱. (۲). شهید ثانی، همان، ص ۱۳۶-۱۴۰؛ مامقانی، همان، ۱/۳۳۸-۳۳۹. (۳). شهید ثانی، همان، ۱۳۷؛ مامقانی، همان، ۱/۳۴۳. (۴). عده الاصول، ۱/۳۸۶؛ نجاشی، رجال، ص ۲۳۲؛ محقق حلّی، المعتبر فی شرح المختصر، ۱/۷. (۵). الرواشح السماویة، صص ۵۳-۵۴؛ حلّی، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال (رجال الحلّی)، ص ۱۰۷؛ ابو علی حایری، منتهی المقال، ۱/۸۸-۸۹. (۶). الرعاية فی علم الدراية، صص ۱۳۶-۱۳۷؛ قواعد التحديث، ص ۱۲۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۲ بیشتر بزرگان صحابه را درک کرده و اغلب مراسیل وی با سند صحیح نقل شده است. «۱» به‌رحال آنچه مسلم است اینکه تقریباً تا عهد تابعین، علمای تفسیر خود را ملزم به حفظ سند روایات و حفظ نقل روایات از ثقه می‌کرده‌اند، اما از عهد تابعین به بعد عده‌ای به جهت اختصار سند، اسناد احادیث را حذف کرده و مرویات تفسیری مأثور خصوصاً مأثور از تابعین را منتهی



به یکی از تابعین نقل می‌کردند بدون آنکه سند به یکی از صحابه متصل شود و یا مرفوع به نبی صلی الله علیه و آله باشد، که همین امر موجبات ضعف تفاسیر اثری را فراهم کرده است. خصوصاً آنکه می‌بینیم از دوره تابعین به بعد گرایش به اعمال رأی یا گرایشهای لغوی و ادبی و اجتهادی و یا گرایشهای کلامی و اعتقادی و فلسفی - بنا بر تطوّر حیات عقلی و فکری حاکم بر آن دوره - گسترش یافته و این گرایشها بعضاً در آرای تفسیری آنها نیز نفوذ کرده است. به هر حال حذف اسناد احادیث (خصوصاً در احادیث تفسیری) موجب نفوذ احادیث غیر صحیح و کذب در بین احادیث صحیح شده و هرگونه جعلیات و منقولات بدون سند، به عنوان روایات تفسیری و به گمان اینکه قول پیامبر صلی الله علیه و آله یا معصوم علیه السلام است تفسیر تلقی و به آن اعتماد شده است.

## ۲-۴-۲. وضع و جعل در احادیث

۲-۴-۲. وضع و جعل در احادیث یکی دیگر از اسباب ضعف در تفاسیر مأثور، جعل و دسّ و تزویر در روایات است. البته نخستین نشانه‌های دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و جعل حدیث، از همان روزگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شد و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام موضع‌گیری در برابر جاعلان حدیث فرمودند: «إِنهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَتَعَمَّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (۲) «عَلَمَاهُ مَأْمَقَانِي إِيْن حَدِيثٍ رَا دَر زَمْرَه أَحَادِيثٍ مَتَوَاتِرٍ لَفْظِي» (۱).

مسئله مورد اعتماد شافعی بوده است. ر. ک: قاسمی، همان، ص ۱۴۴. (۲). اصول الکافی، ۱/ ۶۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱/ ۲۴۶؛ صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۱۹۸؛ مقباس الهدایه ۱/ ۱۱۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه للامام علی علیه السلام، ۱۱/ ۳۸ و منابع دیگر. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۳ دانسته است که شصت و دو تن از صحابیان آن را نقل کرده‌اند و همواره ناقلان آن رو به فزونی داشته است. (۱) بعد از این موضع‌گیری، دروغ‌پردازان یقین پیدا کردند که نمی‌توانند به اهداف شوم خود برسند و لذا دست از این کار برداشتند. اما بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به تدریج و به واسطه عواملی زمینه‌های جعل فراهم شد. جریان منع تدوین و کتابت احادیث نبوی که توسط خلفای تا یک قرن و نیم اجرا شد از عوامل مهم در گسترش احادیث جعلی و دستبرد و تحریف گنجینه گرانقدر سنت نبوی صلی الله علیه و آله و انتساب احادیث دروغین به آن حضرت بود، به‌علاوه سوداگری گروهی از مسلمین طماع و سودجو که از راه آلوده ساختن احادیث نبوی و مشوه ساختن چهره پاک اسلام ارتزاق می‌کردند، موجبات جعل حدیث را فراهم کرد تا جایی که کار به جایی رسید که در دوران حکومت معاویه رسماً جعل حدیث گسترش یافت (۲) به طوری که هر کس در سب علی علیه السلام و دشمنی اهل بیت علیهم السلام و فضائل خلفای روایتی نقل می‌کرد، از طریق دربار صله دریافت می‌کرد. از این رو دروغ‌گویانی همچون ابو هریره و انس بن مالک و سمره بن جندب و دیگران اجازه نقل هر روایتی را که به مذاق حکام خوش آید، یافتند و میدان جعل و وضع حدیث را برای خود باز دیده و از این فرصت در جهت آلوده کردن اساس شریعت پاک اسلام و جعل و دسّ در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و جعل احادیثی در فضائل ساختگی خلفای یا فرقه‌های مذهبی با مقاصد سیاسی و تعصبات مذهبی و آرای شخصی، سوء استفاده‌ها کردند. متأسفانه دامنه جعل احادیث، حتی پس از رفع منع نگارش حدیث تا زمان عباسیان نیز ادامه یافت و در این دوره هم دروغ‌پردازان و وضاعینی ظاهر شدند که شهرت در کذب و جعل حدیث داشتند. به هر حال آفت جعل حدیث توسط چهره‌های کذاب و جعل به هرانگیزه‌ای که (۱) \_\_\_\_\_

همان، ۱/ ۱۱۵-۱۲۳. (۲). اضواء علی السنه المحمديه، ص ۱۱۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۴ داشته‌اند، ضربات جبران‌ناپذیری را بر پیکره احادیث مأثور از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وارد ساخته است و تأثیرات ویرانگر آن هنوز به طور کامل از حوزه احادیث اسلامی (خصوصاً احادیث تفسیری) پاک نشده است. چه بسا همین



آفت موجب شده است که عده‌ای اساس روایات تفسیری را مورد انتقاد و تعرض قرار دهند. چنان‌که از احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ. ق) نقل است که گفته است: «ثلاثة كتب ليس لها اصل: المغازی و الملاحم و التفسیر». (۱) سه دسته کتاب هستند که اصل و اساسی برای آنها نمی‌باشد: کتب مربوط به غزوات و جنگها، کتب مربوط به حوادث حماسی و کشتارهای خونین، و کتب مربوط به تفسیر قرآن. ابن خطیب در توجیه این کلام گوید: «این سخن ابن حنبل بر کتب مخصوصی در این موارد سه گانه حمل می‌شود که به دلیل عدم عدالت ناقلان آنها و یا زیادت قصه و کذب در آنها، مورد اعتماد نیستند». (۲) به هر حال مسئله جعل و وضع حدیث در زمینه تفسیر، اتفاق افتاده است و علی‌رغم تلاشهای علما در دسته‌بندی احادیث موضوعه، انگیزه‌های جاعلان حدیث، اقسام جاعلان حدیث، معرفی و بررسی نمونه‌هایی از احادیث موضوعه، (۳) همچنان ضرورت پیرایش روایات و بررسی سندی و متنی روایات در استخراج روایات صحیح از روایات جعلی، مطرح است.

## ۲-۴-۳. نفوذ اسرائیلیات در روایات تفسیری

### اشاره

۲-۴-۳. نفوذ اسرائیلیات در روایات تفسیری «اسرائیلیات» عبارت است از قصص و اسطوره‌هایی که منشأ بنی اسرائیلی (\_\_\_\_\_۱). اصول التفسیر، ص ۴۱. (۲).

هندی، تذکره الموضوعات، ص ۸۲. ابن تیمیه نیز معتقد است تأویل کلام ابن حنبل این است که غالباً روایات این کتب مراسیل هستند. ر. ک: ابن تیمیه، پیشین، ص ۴۱. (۳). به عنوان نمونه، ر. ک: قرطبی در التذکار؛ ابن جوزی در، الموضوعات؛ سیوطی در، اللآلی المصنوعه؛ و همچنین در، تدریب الراوی؛ الاضواء، معروف الحسنی در، الموضوعات فی الآثار و الاخبار؛ علامه امینی در، الغدیر، ج ۵؛ محمّد هادی معرفت در، التفسیر و المفسرون، و نظایر اینها. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۵ داشته باشد. و در اصطلاح علمای تفسیر و حدیث، مفهومی وسیع‌تر از قصص یهودی دارد و اصطلاحاً به آنچه که از اساطیر کهن از منابع یهودی و یا مسیحی در تفسیر و تاریخ و حدیث رسوخ کرده، اطلاق می‌شود. همچنین هر آنچه را که دشمنان اسلام از اهل کتاب به قصد آلوده ساختن اساس اسلام با تزویر در تفسیر و حدیث وارد کرده‌اند، حتی اگر اصلی برای آن در منابع یهودی و یا مسیحی نباشد، «اسرائیلیات» گویند. اطلاق لفظ اسرائیلیات، از باب تغلیب صبغه یهودی بر این خرافات و باطیل است که بیشتر از منابع یهودی سرچشمه گرفته و روایت شده است. و این از آن روست که یهودیان در میان اعراب می‌زیستند و مسلمین صدر اسلام در اغلب موارد به ایشان مراجعه می‌کردند و از میان اهل کتاب، یهودیان بیش از دیگران با مسلمین ارتباط داشتند و لذا اینان از فرصت استفاده کرده و مکر و خدعه خویش را در مشوّه ساختن چهره تابناک اسلام به کار گرفتند. این یهودیان به گفته قرآن، چون زخم خورده اسلام بودند، بغض و کینه بیشتری نسبت به مسلمین داشتند، چنان‌که قرآن کریم پرده از دشمنی و کینه‌توزی آنها برداشته و فرموده است: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، (۱) به همین جهت صبغه یهودی بر دیگر جوه که در تفسیر و حدیث رسوخ یافته، غلبه داشته است.

## ۲-۴-۳-۱. مهم‌ترین عوامل نفوذ اسرائیلیات و رواج آن در روایات

### اشاره

۲-۴-۳-۱. مهم‌ترین عوامل نفوذ اسرائیلیات و رواج آن در روایات به منظور بررسی مهم‌ترین عوامل نفوذ و رواج اسرائیلیات به

حوزه فرهنگ اسلامی (روایات تفسیری، تاریخی)، لازم است به طرح این عوامل در دو مرحله مجزا (قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از رحلت آن حضرت) پردازیم.

### الف - عوامل نفوذ اسرائیلیات در دوران ظهور اسلام و عصر نبوی صلی الله علیه و آله

الف- عوامل نفوذ اسرائیلیات در دوران ظهور اسلام و عصر نبوی صلی الله علیه و آله اولاً- حضور اهل کتاب در عربستان (که اکثریت آنها را یهودی‌تشان تشکیل می‌دادند) (۱) مائده / ۸۲، قطعاً دشمن‌ترین مردم

نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۶ و اختلاط و معاشرت آنها با اعراب یمن و شام و یثرب، و در نتیجه آن تأثیرپذیری اعراب از فرهنگ یهود. ثانیاً جهل و بیسوادی و ضعف فرهنگی اعراب، که زمینه مؤثری برای مراجعه به اهل کتاب بود که تحت عنوان احبار (صاحبان علم و کتاب) شمرده می‌شدند. ثالثاً مجمل و کلی بودن مطالب قرآن در بیان بعضی جزئیات تاریخی و حوادث آفرینش و قصص انبیاء، که غالباً این مطالب مشترک در کتب عهدین با تفصیل بیشتری مطرح شده بود، حال آنکه ضرورت نداشته است قرآن به عنوان کتاب سعادت و هدایت همه مردم تا آخر الزمان، به تفصیل این موارد پردازد. لکن بسیاری از مسلمین و اعراب تازه‌مسلمان‌شده به منظور آگاهی از جزئیات در امور فوق‌الذکر به اهل کتاب تازه‌مسلمان‌شده مراجعه می‌کردند و آنان نیز طبق اندوخته‌های علمی و مأنوسات ذهنی خود مطالبی را بیان می‌کردند که احیاناً آلوده به تحریفات بود و به تدریج در روایات تفسیری تحت عنوان تفسیر آیات، رسوخ پیدا کرد. «ابن خلدون»، عامل جهل و بیسوادی اعراب آن‌زمان و تمایل آنها به تفصیل اموری همچون علل حوادث ابتدای آفرینش و حوادث مربوط به آینده و قصص اقوام و انبیای گذشته را عامل اصلی در نفوذ و رواج اسرائیلیاتی می‌داند که اقطاب اسرائیلی به دنبال مراجعه اعراب به ایشان، وارد روایات تفسیری کردند. «۱» رابعا اسلام آوردن ظاهری بعضی از سران اهل کتاب. پس از ظهور اسلام، بعضی از علمای اهل کتاب- خصوصاً علمای یهود- اقدام به تشکیل جلسات پرسش می‌کردند که گاه این جلسات در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله به منظور امتحان دانش و میزان صداقت آن حضرت تشکیل می‌شد. همین امر موجب گرایش گروهی از علمای یهود همچون عبد الله بن سلام، کعب الاحبار و دیگران شد که ظاهراً اسلام آوردند. امّا اکثراً همین اقطاب، در مراجعه مسلمین از معلومات قبلی خود از کتب عهدین (۱) ابن خلدون، مقدمه، ص ۴۳۹.

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۷ تحریف‌شده استفاده می‌کردند و عامل آمیختگی فرهنگ تحریف‌شده یهود با فرهنگ پاک اسلام بودند. خامسا تأثیر و نقش قصاصون در رواج اسرائیلیات که از عوامل مهم بود. اگرچه اعراب قبل از ظهور اسلام هم تمایل به شنیدن قصص اسرائیلی داشتند، اما بعد از ظهور اسلام بعضی اعراب مسلمان بسیار مشتاق به تفصیل روایات تاریخی و قصص اقوام و ملل گذشته و پیامبران پیشین بودند که در قرآن به صورت اجمال (به قصد عبرت‌گیری) بیان شده بود (مثل داستان آدم و حوا، داستان داود پیامبر، داستان بنی اسرائیل، داستان یوسف پیامبر و ...)، لذا قصاصون نیز از این موقعیت بهره‌برده و هرچه را که می‌خواستند با پر و بال بسیار به عنوان افسانه‌های تاریخی برای مسلمین بیان کرده و در روایات تفسیری وارد کردند.

### ب - عوامل نفوذ و رواج اسرائیلیات بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

ب- عوامل نفوذ و رواج اسرائیلیات بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اولاً عدم نگارش و تدوین احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و دور شدن از چشمه زلال معرفت اهل بیت علیهم السّلام، چنان‌که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال سیاست خلفا مبنی بر منع رسمی نگارش و تدوین احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و خلأ علمی ناشی از این امر، عده‌ای از اهل کتاب به ظاهر مسلمان شده همچون تمیم داری، کعب الاحبار، وهب بن منبه، و دیگران فرصت یافتند تا به نقل بیانات تفسیری- به زعم خود- پیرامون مطالب قرآنی در زمینه آفرینش جهان و آسمان و زمین و حوادث تاریخی و قصص اقوام و انبیای گذشته و بسیاری از اسرار اقوام گذشته بپردازند. از این رو این عامل موجب شد که عالم‌نمایان مسیحی و یهودی از فرصت استفاده کرده و علناً به بیان و اشاعه افسانه‌های اسرائیلی در جهت اهداف خود بپردازند. آنچه تأثیر این امر را بیشتر کرد، علاوه بر تأثیر اقطاب اسرائیلی، شاگردان این اقطاب همچون ابو هریره، از مروّجان روایات اسرائیلی بودند. ثانیاً حمایت و مساعدت حکام اموی در انتشار اسرائیلیات بود. از مهم‌ترین بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۸ عوامل در این دوره، اجازه و حمایت دستگاه خلافت از اقطاب اسرائیلی مروج اسرائیلیات بود که اینان در دوران حکومت معاویه در کنار بسیاری از جاعلان حدیث، آزادانه به انتشار اباطیل و جعلیات پرداختند و در طی مدت منع نگارش رسمی حدیث تا یک قرن و نیم پس از هجرت، این افراد از فرصت استفاده کرده و هرگونه خواستند در راستای حفظ حاکمیت بنی امیه در برتری معاویه و فضائل ساختگی بنی امیه و سرزمین شام و بیت المقدس و سرگذشت انبیا و اقوام گذشته، به نام روایات تفسیری و تاریخی سخن گفتند و تأثیرات مصیبت‌باری بر فرهنگ اسلامی گذاشتند. «ابن کثیر» به این حقیقت اشاره کرده و ریشه این سوءاستفاده را در زمان خلیفه دوم می‌داند که در زمان معاویه آزادانه رواج یافت. وی در مورد کعب الاحبار گوید: «کعب الاحبار در زمان خلافت عمر اسلام آورد. خلیفه خود نیز از او حدیث نقل می‌کرد، در مواردی پای صحبت‌های او می‌نشست و به سخنانش گوش فرامی‌داد، او به مردم اجازه داد که از کعب الاحبار نقل حدیث کنند... امّا چون اباطیل و اکاذیب کعب الاحبار رو به فزونی گذاشت، خلیفه وی را به خارج شبه جزیره عربستان تبعید کرد، تا آنکه کعب الاحبار در زمان خلافت عثمان به شام پناهنده شد و تحت حمایت معاویه قرار گرفت و به انتشار اباطیل اسرائیلی پرداخت...» (۱)

## ۲-۴-۳-۲. اقسام روایات اسرائیلی

۲-۴-۳-۲. اقسام روایات اسرائیلی البته باید توجه داشت در زمینه جواز یا عدم جواز رجوع به آرا و روایات اهل کتاب، طبق آنچه از قرآن کریم و روایات به دست می‌آید، باید روایات منقول از اهل کتاب را به سه دسته تقسیم کرد. «۲»

(۱) تفسیر القرآن العظیم، ۴ / ۱۸.

(۲). اصول التفسیر، صص ۳۹-۴۱؛ رمزی نعاغه (الدكتور)، الاسرائیلیات، ص ۸۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۸۹ قسم اول- روایاتی که نقل آنها جائز است و می‌توان به عنوان احتجاج و یا استشهاد به آنها استناد جست و این در مواردی است که روایات منقول از اهل کتاب موافق با اصول و فروع مبانی شریعت اسلام باشد. بدیهی است در این صورت می‌توان به عنوان احتجاج بر اهل کتاب نه اعتقاد به آنها استناد جست و در صورت علم به صحت آنها و حصول توافق با قرآن و سنت قطعی نبوی صلی الله علیه و آله، نقل آن جائز است. چنان‌که آیاتی در قرآن کریم دیده می‌شود که صراحتاً رجوع به اهل کتاب را- البته در اوائل دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله که امید به صداقت و ادای امانت از سوی علمای اهل کتاب می‌رفته است- «۱» به عنوان منبع تصدیق کننده پیامبر صلی الله علیه و آله و احتجاج بر اهل کتاب سفارش فرموده است، چنان‌که می‌فرماید: فَبِإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسِئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ. «۲»

پس هرگاه شک و ریبهی از آنچه به تو فرستادیم در دل داری، از پیشینیان خود که عالم به کتب الهی هستند سؤال کن، که همانا این کتاب از جانب خداوند آمده است پس هرگز نباید در حقانیت آن شک به خود راه دهی. و از جمله روایاتی که در توجیه جواز اخذ از اهل کتاب مطرح شده است، روایتی است که از عبد الله بن عمرو عاص (م ۷۳ ه. ق) نقل شده است که گوید: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ لَوْ آيَةٌ وَ حَدَّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرْجَ». (۳) از من خبر دهید و لو به یک آیه باشد، و از بنی اسرائیل نیز نقل کنید که ایرادی در آن نیست. در حالی که این روایت جعلی است و با روایات صحیح مبنی بر نهی از اخذ اقوال و آرای اهل کتاب، منافات دارد و جاعلین این روایت (به نقل از ابو هریره و عبد الله بن عمرو عاص) خواسته‌اند جواز نقل هر مطلب غث و سمین از اهل کتاب

(۱). نباید تصور کرد که این آیات، جواز مطلق در مراجعه به اهل کتاب در بعضی مطالب شریعت است. (۲). یونس / ۹۴. (۳). ابن کثیر، همان، ۸ / ۱؛ ابن عبد البر، جامع بیان العلم، ۲ / ۵۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۰ را در تفاسیر و احادیث داشته باشند. «۱» قسم دوم- روایاتی که نقل آنها جائز نیست. و آن در مواردی است که اخبار اهل کتاب مخالفت با قرآن کریم و سنت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَصْوَالِ وَ فُرُوعِ شَرِيعَتِ اسْلَامِي داشته باشد که این قبیل روایات مشمول نهی صریح قرآن و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از پذیرفتن آنها می‌باشند. چنان که قرآن در مذمت یهودیان و اهل کتاب که در هنگام مراجعه مسلمین ادای امانت نکرده و راه مکر خدعه را در جهت گمراهی مسلمین و تضعیف عقائد مسلمین در پیش گرفتند، صراحتاً دستور به نهی از مراجعه به آنها را داده و می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْأَيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲) ای اهل ایمان، از غیر همدینان خود- یعنی از یهودیان و مسیحیان- دوست صمیمی همراز نگیرید؛ زیرا آنها که معتقد به دینی غیر از دین اسلامند از خلل و فساد در کار شما و ذهنتان نسبت به اسلام، ذره‌ای کوتاهی نمی‌کنند و دوست دارند شما در رنج و سختی روحی و فکری باشید، آنان دشمنی شما را بر زبان خود آشکار می‌سازند در صورتی که محققاً آنچه در دل پنهان می‌دارند بیشتر از آن است که بر زبانشان آشکار می‌شود، ما آیات خود را برای شما به خوبی بیان کردیم اگر عقل و اندیشه‌تان را به کار بندید. روایاتی هم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در نهی صریح از مراجعه به اهل کتاب نقل شده است، «۳» چنان که نهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نسبت به عمر در این مورد، در کتب معتبر شیعه و سنی آمده است. احمد بن حنبل در مسند خود و ابن ابی شیبه و بزاز از حدیث مجالد از شعبی از جابر بن عبد الله انصاری آورده است که: «روزی عمر بن خطاب، (۱) اضواء علی السنته المحمديه، ص

۱۶۸. (۲). آل عمران / ۱۱۸. (۳). ابن عبد البر؛ همان، ۲ / ۵۲؛ بخاری، الصحيح، صص ۱۲۹۸-۱۲۹۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۱ به حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسید و کتابی را با خود آورد که از بعضی از اهل کتاب به او رسیده بود و از روی آن مطالبی را برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غضبناک شد و فرمود: «امتهو کون فیها یابن الخطاب؟ و الذی نفسی بیده لقد جتکم بها بیضاء نقیة، لا تسألوه عن شیء فیخبروکم بحق تکذبوا به أو باطل فتصدقوا به، و الذی نفسی بیده لو أن موسی کان حیاً ما وسعه الا أن یتبعنی»، «۱» ای ابن خطاب، آیا در دین خود متحیر شده‌اید؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست من برای شما شریعتی روشن و پاک آورده‌ام، پس از اهل کتاب در مورد چیزی سؤال نکنید که چه بسا آنها شما را به حقیقتی باخبر سازند اما شما آن را تکذیب کنید یا آنکه با باطلی سخن گویند و شما آن باطل را تصدیق کنید، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست هرگاه موسی علیه السلام هم زنده می‌بود جز تبعیت و پیروی از من یارای امر دیگر نداشت. قسم سوم- روایاتی که نه مخالف با نصوص قرآن و سنت هستند و نه موافق با آنها، که این قسم مسکوت عنه است: مثل روایات اسرائیلی مربوط به اسمای اصحاب کهف، اندازه کشتی نوح علیه السلام، وصف عصای موسی علیه السلام،

بعضی حوادث تاریخی، و...، که در این گونه روایات هم احتمال کذب می‌رود و هم احتمال صدق درحالی که ما صدق آن را از کذب آن تشخیص نمی‌دهیم. در مقابل این گونه اخبار باید سکوت پیشه کرد، چنان که در همین زمینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است. بخاری با اسناد خود از ابو هریره روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تکذبوهم و قولوا امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الیکم»، «۲» اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب نمایید، بلکه بگویید ما به خداوند و آنچه بر ما و شما فرستاده است ایمان آورده‌ایم. حقیقت آن است که اکثر روایات اسرائیلی موجود در کتب تفاسیر، شامل (\_\_\_\_\_ (۱) ابن حنبل، مسند، ۳/ ۳۸۷؛ ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ۱۳/ ۴۳۵. و به همین مضمون: قمی، عباس سفینه البحار، ۲/ ۷۲۷. (۲). جامع بیان العلم، ۲/ ۵۱-۵۲؛ بخاری، الصحیح، ص ۱۲۹۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۲ روایات قسمت دوم است که نقل آنها جایز نیست. ابو زهره در این مورد می‌گوید: «اگر کتب تفسیر مشتمل بر اسرائیلیات را قرائت کنید، می‌بینید که اکثر روایاتی که در آنها دسّ و تزویر و جعل وجود دارد، از این قبیل است». «۱» به هر حال متأسفانه علی‌رغم نهی صریح پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مراجعه به اهل کتاب و تکیه بر اقوال و آرای آنان، مرویات اسرائیلی توسط اقطاب اسرائیلیان و مروّجان آن و نهایتاً به علت بی‌احتیاطی مسلمین در اکثر کتب تفسیری راه یافته است، اگرچه اکثراً این مرویات متعلق به احکام فرعی شرعی نمی‌باشد. باین همه تنقیح روایات تفسیری از روایات جعلی و باطل اسرائیلی موجب سلامت و اعتماد به تفاسیر مأثور می‌گردد.

## ۲-۴-۴. آفت تحریف و تصحیف در کتابت احادیث

۲-۴-۴. آفت تحریف و تصحیف در کتابت احادیث علاوه بر آفاتی که ذکر آن گذشت، آفت تحریف «۲» و تصحیف «۳» در نگارش احادیث- خصوصاً در آثار مکتوب و نسخ تفسیری- از عواملی است که موجب ابهام و یا ضعف روایات تفسیری می‌شود. اصولاً- وجود اشکال یا اشتباه در کتابت احادیث، با توجه به دوره منع رسمی نگارش و تدوین حدیث (تا یک قرن و نیم بعد از هجرت) و حتی پس از آن امری (\_\_\_\_\_ (۱) ابو زهره، المعجزة الکبری، ص ۵۰۵. (۲). تحریف در کتابت یعنی تغییر و تبدیل دادن و برگرداندن کلام از وضع و حالت اصلی خود و یا عوض کردن بعضی حروف در نتیجه تغییر دادن معنا. در اصطلاح محدثین به حدیثی که در سند یا متن آن کم یا زیادت شده باشد و یا حرفی به جای حرف دیگر نهاده شود، حدیث محرّف گویند، مثل تحریف ابن ابی ملیکه به ابن ابی ملائکه. ر. ک به: مقباس الهدایه، ۱/ ۲۳۷-۲۳۹. (۳). تصحیف در کتابت یعنی خطا کردن در نوشتن و تغییر دادن کلمه با کم و یا زیاد کردن نقطه‌های آن. در اصطلاح محدثین به حدیثی که قسمتی از سند یا متن آن به مشابه خود تغییر کرده باشد، حدیث مصحّف گویند. غالباً تصحیف را مختص به تغییر لفظ از حیث نقطه و تحریف را مربوط به تغییر در شکل کلمه دانسته‌اند. ر. ک به: الرعایه فی علم الدرایه، صص ۱۰۹-۱۱۱؛ مقباس الهدایه، ۱/ ۲۳۷-۲۳۹ و ۲۴۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۳ اجتناب ناپذیر بوده است. لکن عواملی همچون نقل به معنا (درحالی که تمام صحابه قدرت ادای نقل به معنا در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشته‌اند)، کمی حافظه راویان، سطح پایین فکری بعضی از روات، خطای سهوی و یا عمدی روات، خطای خطاطان و نسخه‌برداران، و عواملی از این قبیل موجب تحریف یا تصحیف در احادیث شده است که هم به سند و هم به متن احادیث آسیب رسانده است. از این رو باید احادیث موضوع، محرّف، مصحّف، و نقل به معنا شده از هم متمایز گردند تا امکان تمیز اخبار ضعیف از غیر آن صورت پذیرد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۵

## ۲-۵. ضرورت تنقیح و تحقیق در روایات تفسیری منسوب به اهل بیت علیهم السلام

### اشاره

۲-۵. ضرورت تنقیح و تحقیق در روایات تفسیری منسوب به اهل بیت علیهم السلام از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به عنوان حجت خدا در زمین هستند و علوم اهل بیت علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله از یک مشرب ناشی می‌شود، قطعا روایات و منقولات آنان همچون نوری در جهت تبیین معارف قرآنی و هدایت انسانها به حقیقت شریعت اسلام می‌درخشد و نباید تعارض یا ابهامی در سند و متن آنها وجود داشته باشد. اما علی‌رغم این حقیقت، در بعضی روایات تفسیری منقول و منتسب به اهل بیت علیهم السلام، اشکال و تعارض و ناسازگاری دیده می‌شود که قطعا صدور این روایات را از ناحیه اهل بیت علیهم السلام دچار تردید می‌سازد، اگرچه چنین روایاتی در کتب روایی شیعه وجود داشته باشد و به ایشان نسبت داده شود. علت اختلاف و تعارض در روایات تفسیری منتسب به اهل بیت علیهم السلام و ضرورت بررسی در آنها به عوامل زیر بازمی‌گردد.

### ۱. وجود انگیزه‌های جعل در روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام:

۱. وجود انگیزه‌های جعل در روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام: پدیده وضع یا جعل حدیث از بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین آفتهای حدیثی است که موجب تضعیف حدیث می‌گردد که توسط جاعلان و واضعان گاه به عمد، گاه به سهو، گاه به نیت خیر، و گاه به نیت شرّ صورت می‌گرفته است. البته شیعه در هر زمان چه قبل از منع رسمی نگارش و نشر حدیث- در زمان خلیفه دوم- و چه پس از آن (از زمان عمر بن عبد العزیز، م ۱۰۱ ه. ق به بعد)، امکان بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۶ دسترسی به ائمه اهل بیت علیهم السلام را با وجود سختی و فشار حاکم داشته است. منتها در احادیث شیعه نیز به واسطه انگیزه‌ها و عوامل مختلفی همچون جریان غلات، نفوذ زنادقه، برخی فرقه‌های صوفیه، تفرقه‌ها و تشعبات مذهبی و کلامی شیعه (مثل مفوضه و مقصیره)، جعل و دروغ راه یافته است. متأسفانه در تفاسیر منسوب به سلف صالح و به خصوص تفاسیر منسوب به ائمه علیهم السلام نیز آفت جعل راه یافته است، به طوری که عده‌ای کج‌اندیش جاهل نسبت به مراد امام علیه السلام در روایات برای موجه جلوه دادن آرای شخصی خود و نیز عده‌ای به عنوان دشمنی و مخدوش ساختن چهره اهل بیت علیهم السلام به منظور ترویج افکار باطل خود و ایجاد تفرقه و دودستگی میان پیروان ائمه علیهم السلام دست به جعل حدیث زده‌اند و اسانیدی را وضع کرده‌اند و آنها را به سلف صالح و ائمه علیهم السلام نسبت داده‌اند تا به دیده قبول به آنها نظر شود، در حالی که اکثر این دروغها، منافات با شرع اسلام و مبانی پر حکمت اسلام دارد و با طبع سلیم و عقل رشید نیز ناسازگار است و قطعا صدور آنها از ناحیه مقدسه اهل بیت علیهم السلام محال است. در بررسی سندی این گونه روایات کذب و جعلی در تفاسیر مأثور منتسب به اهل بیت علیهم السلام معلوم می‌شود که غالبا دارای اعتبار نیستند و ضعف اسناد دارند به طوری که گاه اسانید آنها مقطوع و یا مرسل است و از رجال ضعیف یا مشهور به وضع و کذب نقل شده است! همچنان که در بررسی مضمونی این گونه روایات، مخالفت مضمون آنها با اصول اعتقادی و مبانی شریعت اسلام، مخالفت با عقل سلیم و رشید، مخالفت با سنت قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله، مخالفت با روایات مسلم تاریخی و ... دیده می‌شود. بدیهی است که صدور امثال این روایات از ائمه معصوم علیهم السلام ممکن نیست و نسبت دادن این گونه روایات به ائمه علیهم السلام اهانت به مقام مقدس آنها شمرده می‌شود. از همین روست که روایات موجود در این کتاب تفسیری احتیاج به تصحیح و بررسی دارند. (۱)



حوزه احادیث شیعه به نسبت اهل سنت، کمتر است؛ زیرا دایره بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۷ متأسفانه در تفاسیر مأثور شیعه (منتسب به ائمه علیهم السّلام)، مواردی از ضعف اسناد و جعل راه یافته است، چنان که در تفسیر عیاشی (م. ۳۲ ه. ق)، تفسیر احمد بن محمد سیاری (م ۲۶۸ ه. ق)، تفسیر فرات کوفی (م حدود ۳۰۰ ه. ق)، تفسیر ماهیار (م حدود ۳۳۰ ه. ق)، تفسیر ابو الجارود که به نقل از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است (م ۱۵۰ ه. ق)، تفسیر منسوب به قمی (م ۳۲۹ ه. ق)، تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام، تفسیر منسوب به نعمانی (م ۳۶۰ ه. ق)، تفسیر البرهان بحرانی (م ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ه. ق) و تفسیر نور الثقلین حویزی (م ۱۰۹۱ ه. ق)، این ضعف در مواردی دیده می‌شود.

## ۲. نقل به معنا در احادیث معصومین علیهم السّلام:

۲. نقل به معنا در احادیث معصومین علیهم السّلام: متأسفانه آن دقتی که شایسته است در نقل روایات معصومین علیهم السّلام صورت نگرفته است، به طوری که گاه راوی کلامی را از امام معصوم علیه السّلام شنیده، منتها عین لفظ امام علیه السّلام را نقل نمی‌کند بلکه نقل به معنا کرده و آن معنایی را که می‌فهمد نقل می‌کند- اگرچه نقل به معنا جایز است اما هر کس قدرت ادای کلام معصوم علیه السّلام را در نقل به معنا ندارد- از این رو باید هم صدور روایت را از امام ثابت کرد و هم اینکه آیا الفاظ حدیث، عین لفظ معصوم علیه السّلام است یا معنایی است که راوی فهمیده است؟ و سپس به بررسی مضمون حدیث پرداخت.

## ۳. نسیان و دروغ راوی حدیث.

## ۴. جهل در فهم نسبت به مراد امام علیه السّلام از نظر تفاوت سطح فهم و نیازهای مخاطبان:

۴. جهل در فهم نسبت به مراد امام علیه السّلام از نظر تفاوت سطح فهم و نیازهای مخاطبان: گاه مخاطب توان ذهنی مطلبی را ندارد و یا مخاطب عقیده‌ای مخالف با عقیده امام علیه السّلام داشته است و امام علیه السّلام او را امین و طالب حق نمی‌دانسته است، لذا آن‌چنان که با اصحاب خاص خود سخن می‌گفته با او مطرح نمی‌کند، که این تفاوت سطح فهم و تفاوت درک و عقیده موجب صدور روایاتی از اهل بیت علیهم السّلام با \_\_\_\_\_ احادیث اهل سنت گسترده‌تر و متفاوت از حوزه شیعه است، چنان که در مسئله امامت و خلافت داعی بر جعل حدیث در میان آنها خصوصاً در زمان بنی امیه زیاد بوده است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۸ شیوه‌های مختلف بوده است که ظاهراً تعارض ایجاد می‌کند. بدیهی است با درک و شناخت حدیث و توجه به شرایط صدور حدیث و توجه به فهم و عقیده راوی می‌توان ناسازگاری را مرتفع کرد.

## ۵. تحریف و تصحیف در روایات تفسیری مأثور از اهل بیت علیهم السّلام:

۵. تحریف و تصحیف در روایات تفسیری مأثور از اهل بیت علیهم السّلام: چنان که ذکر شد عواملی همچون نقل به معنا، قصور حافظه بعضی روات، درک متفاوت روات، خطای سهوی روات، خطای خطاطان و نسخه‌برداران، موجب تحریف و یا تصحیف در سند یا متن روایات تفسیری شده است. علاوه بر اینها، گاه تحریف در احادیث تفسیری اهل بیت علیهم السّلام به واسطه فشارهای وارده از سوی حکام صورت گرفته است به طوری که بعضی روات برای رهایی از دست حکام، قسمتهایی از احادیث صادر شده از ائمه علیهم السّلام را حذف کرده و یا وارونه نقل می‌کرده‌اند که این مطلب با توجه به تفاوت سطح فهم راویان در حفظ و ضرورت



و اجرای تقیه، صیانت احادیث ائمه علیهم السّلام را خدشه‌دار می‌کرده است.

### ۶. عدم شناخت بعضی راویان نسبت به سبک و سیره خاص تفسیری اهل بیت علیهم السّلام:

۶. عدم شناخت بعضی راویان نسبت به سبک و سیره خاص تفسیری اهل بیت علیهم السّلام: ائمه معصوم علیهم السّلام در تفسیر آیات درصدد بیان مصادیق عینی و کامل آیات قرآن بوده‌اند نه آنکه محتوای جامع آیات به همانها محدود شود، لذا در نقل بعضی از روایات تفسیری، دیده می‌شود که آیات قرآن را بر معصومین علیهم السّلام و اسرار آنها منطبق کرده‌اند. علت این امر از آن جهت است که ائمه علیهم السّلام علاوه بر تفسیر ظاهر، به دلیل بهره از علوم الهی، بیشتر به تفسیر معنوی و بطنی آیات توجه می‌کرده‌اند. آنان به وجوه مختلف بطون و تأویل آیات آگاهی داشته و بعضی از آنها را برای امت بیان کرده‌اند، اما بعضی جاهلان که از علوم اهل بیت علیهم السّلام بهره ندارند و با سبک و سیره تفسیری اهل بیت علیهم السّلام مأنوس نیستند، ممکن است این گونه روایات را متعارض و یا کذب و یا از روی غلو تصور کنند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۹۹

### ۷. عدم توجه به شرایط گوناگون صدور روایات:

۷. عدم توجه به شرایط گوناگون صدور روایات: لازم است در بررسی روایات تفسیری منسوب به ائمه علیهم السّلام حتماً به شرایط صدور روایت از ناحیه امام علیه السّلام از قبیل نقش زمان، شرایط خاص سیاسی و اجتماعی حاکم بر دوره امام علیه السّلام میزان آزادی امام علیه السّلام در گفتار و نشر احادیث، امکان یا عدم امکان تقیه در صدور روایت، توجه به جریانات فکری اعم از فقهی، کلامی، مذهبی در دوره امام علیه السّلام و حتی تفاوت سطح فهم و دیدگاه سؤال کننده و مخاطب، توجه شود. در این صورت است که صحت و اطمینان به صدور روایت از ناحیه امام علیه السّلام قطعی تر صورت می‌گیرد و در تشخیص احادیث صحیح از غیر صحیح کمک زیادی می‌کند؛ زیرا چه بسا احادیث تقطیع شده، موجب بدعت یا نقصان منظور معصوم علیه السّلام گردد.

### ۸. جعل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام توسط غلات شیعه:

۸. جعل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام توسط غلات شیعه: یکی از آفات مهم در روایات، نفوذ غالی‌گری است، اعم از غلو درباره عقاید یا پیامبران یا ائمه علیهم السّلام یا پیروان دین. همچنان که بسیاری از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اقوال صحابه مبتلا به جعل حدیث شده است، بسیاری از اقوال ائمه اهل بیت علیهم السّلام نیز توسط غلات مبتلا به جعل شده است. پدیده غلو از همان قرون اولیه اسلام برای کوباندن مذهب شیعه و اصول متعارف شریعت اسلامی مطرح شد و نتیجه این افراط‌گرایی، ارائه چهره‌ای تحریف‌آلود و دور از اعتدال در مورد دین بود. این آفت عمدتاً توسط فرقه‌هایی از شیعه، در روایات معصومین علیهم السّلام رسوخ یافت که سالیان متمادی شاهد توهین و دشنام به علی علیه السّلام و نسبت‌های دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله در جعل روایات و فضائل ساختگی خلفا و بنی امیه آن هم رسماً و بر فراز منبرها و اجتماعات خصوصاً در دوران بنی امیه بودند. لذا اینان در دوران ضعف بنی امیه از فرصت استفاده کرده و هر فرقه طبق گرایشهای مذهبی خود، احادیثی دروغین در فضیلت امام علی علیه السّلام و دیگر ائمه اهل بیت علیهم السّلام و در عیجوبی و ناسزاگویی از خلفا انتشار داده و آنها را به ائمه علیهم السّلام منتسب دانستند! درحالی که قرآن بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰۰ فرموده: وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ، «۱» کافران را ناسزا نگوئید تا آنها نیز از روی نادانی و سرکشی خدا را ناسزا نگویند. علاوه بر اینها، گروهی از غلات شیعه به بهانه طرفداری و حمایت از اهل بیت، خود را در میان اصحاب و راویان ائمه علیهم السّلام جای زده و با جلب اطمینان مسلمین به سوی خود، بسیاری از روایات را طبق عقیده افراطی و گاه کفرآلود خود به ائمه

علیهم السّلام نسبت دادند و آنها را در میان احادیث شیعه گنجانند. از جمله این افراد: محمّد بن مقلّاص اسدی (ابو زینب)، مغیره بن سعید، بشار شعیری، عمر بن خثیم، عبد الله بن حرث و ... بودند. اما با هوشیاری و اعلام ائمه معصومین علیهم السّلام نسبت به خطر نفوذ غلات و افشاگری ائمه علیهم السّلام در مورد رؤسای غلات و توطئه‌های آنان و حتی صدور فرمان قتل بعضی از رؤسای غلات، تقریباً تا قبل از قرن پنجم هجری فرقه‌های مختلف غالی به اضمحلال کشیده شدند. اگرچه هنوز آثاری از این گونه جریان‌ها برجای مانده است و عقائدی غلوآمیز در بین علمای رجال و نیز اعتقادات شیعیان و در میان احادیث مربوط به کلام و عقائد اسلامی خصوصاً در روایات شیعه راه یافته است، چنان‌که این امر موجب گشته است که چهره‌ای تحریف‌آلود از شیعه در برابر مستشرقین و مخالفان شیعه جلوه‌گر شود. به‌رحال قرآن به شدت مسلمین و اهل کتاب را از غلو و افراط‌گرایی و تعصب دینی نهی کرده است، چنان‌که می‌فرماید: غیر حق را به خدا نسبت ندهید و پیامبران الهی همچون عیسی مسیح علیه السّلام را از حد نبوت بالاتر نبرده و او را پسر خدا ندانید...؛ یا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ... (۲)»

(۱) انعام/۱۰۸. (۲) نساء/۱۷۱.

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰۱ همچنین روایات بیشماری به دست ما رسیده است که بیانگر این مطلب است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام به شدت با پدیده غلو مبارزه کرده‌اند، چنان‌که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «صنّفان من امتی لا نصیب لهم فی الاسلام: النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتِي حَرْبًا وَغَالٌ فِي الدِّينِ مَارِقٌ مِنْهُ...» (۱) در میان امت من دو گروه هستند که از اسلام بهره‌ای ندارند: کسی که به جنگ و مخالفت با اهل بیت من برخاسته و نیز آنان که در دین غلو نموده و از حد اعتدال تجاوز کنند. و از امام علی علیه السّلام نقل است که فرمود: «لا تتجاوزوا بنا العبوديّة، ثمّ قولوا ما شئتم و لن تبلغوا، و اياکم و الغلو کغلو النصارى فائى برىء من الغالين»، (۲) در مورد ما از حد عبودیت و بنده پروردگار بودن تجاوز نکنید، سپس هر آنچه خواستید درباره ما بگویید و بدانید که به آنچه ما استحقاق آن را داریم هرگز نخواهید رسید، از غلو دوری کنید همچون غلو و افراط‌گری مسیحیان که من از غالی‌گرایان بیزارم. لذا علمای متقدمین همچون یونس بن عبد الرحمن، احمد بن محمّد بن عیسی، محمّد بن حسن بن ولید و دیگران، بسیار در امر حدیث دقیق بوده‌اند و به هر خبری عمل نمی‌کرده‌اند، به‌طوری که بارها به یونس گفته شد: چرا بسیاری از روایات اصحاب ما را انکار می‌کنی؟ یونس گفت: هشام بن حکم برای من روایت کرد که از امام صادق علیه السّلام شنیده است که فرمود: «لا تقبلوا علينا حدیثاً الا ما وافق القرآن و السّنة أو تجدون معه شاهداً من أحادیثنا المتقدّمة، فانّ المغیره بن سعید دسّ فی کتب اصحاب ابي احادیث لم یحدّث بها ابي، فاتقوا الله و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالی و سنّة نبینا صلی الله علیه و آله» (۳)، احادیثی را که به ما نسبت می‌دهند قبول نکنید مگر آنکه موافق با قرآن و سنت باشد و یا آنکه قرینه و شاهی از احادیث متقدم ما در صدق آن بیابید، همانا مغیره بن سعید عملاً در کتاب اصحاب پدرم تزویر کرده است و احادیثی را که از

(۱) وسائل الشیعة، ۱۴ / ۴۲۶. (۲)

بحار الانوار، ۲۵ / ۲۷۴. (۳) کشی، الرجال (رجال الکشی)، صص ۱۴۶-۱۴۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰۲ پدرم صادر نشده است به دروغ به او نسبت داده است. پس از خدا بترسید و آنچه را که از ما نقل می‌کنند چنانچه مخالف قول خداوند متعال و سنت پیامبر ما صلی الله علیه و آله است، نپذیرید. شیخ صدوق نیز از امام رضا علیه السّلام روایتی را آورده است که ابراهیم بن ابی محمود به آن حضرت گفت: «ای پسر رسول خدا، در نزد ما اخباری در فضیلت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و در فضیلت اهل بیت او وجود دارد، درحالی‌که این اخبار و روایات از طریق مخالفین روایت شده و همانند آنها در نزد شما نمی‌شناسیم، آیا به این روایات ملتزم باشیم؟» امام رضا علیه السّلام فرموده: «ای پسر ابی محمود، مخالفان ما

روایاتی در فضیلت ما جعل کرده و آنها را بر سه نوع قرار داده‌اند: یکی در غلو است، دیگری در کوتاهی نسبت به ما، و سومی در تصریح به عیوب دشمنان ما. پس هرگاه مردم غلو درباره ما را بشنوند، شیعیانمان را تکفیر می‌کنند و آنان را متهم به عقیده به ربوبیت ما می‌کنند، و هرگاه تقصیر و کاستی را درباره ما بشنوند، آن کاستی را به ما نسبت می‌دهند، و هرگاه عیبجویی و سرزنش دشمنان ما را به نام و نشان آنها بشنوند، آنها نیز از ما با نام و نشان عیبجویی می‌کنند. همچنان که خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»، «۱» تا آنکه در ادامه این روایت امام فرمود: «ای ابن ابی محمود، آنچه برای تو حدیث کردم حفظ و نگهداری کن که من برایت آنچه را که در آن خیر دنیا و آخرت است گرد آورده‌ام». «۲» مطابق این روایات، صراحتاً افراط و دروغ در بیان صفات و فضائل معصومین علیهم السّلام آن‌چنان که بوی خروج از حدّ مخلوق و رساندن آنها به مقام خدایی به مشام برسد یا انتساب غرائب و عجائبی که عصمت و مقام والای معصومین علیهم السّلام را زیر سؤال ببرد، نهی شده است. بدین‌سان آثار سوء این جریان‌ات انحرافی و افراطی علی‌رغم تلاش‌های عده‌ای (۱) انعام/۱۰۸. (۲). صدوق، عیون

اخبار الرضا علیه السّلام، باب ۲۸، ۲/۲۷۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰۳ از علمای شیعی در پاکسازی آنها، هنوز در آثار و کتب شیعی وجود دارد از این‌رو بررسی و تهذیب روایات تفسیری و بالخصوص روایات تفسیری مآثور از معصومین علیهم السّلام و تمیز احادیث صحیح و قطعی الصدور از ناحیه ایشان، از احادیث ساختگی و دروغین و انحرافی امری غیر قابل انکار است. البته علمای اسلامی از دوران تهذیب احادیث یعنی از قرن سوم هجری به بعد تلاش‌های فراوانی در این راستا به کار برده‌اند، چنان‌که در میان علمای اهل سنت، اقدامات عمده‌ای در شناسایی جاعلان حدیث و روایات جعلی صورت گرفته «۱» و علمای شیعه نیز حقیقتاً در این زمینه اقداماتی انجام داده‌اند، به‌طوری‌که گاه در ضمن بحث‌های فقهی یا تفسیری یا اعتقادی به مسئله تمیز احادیث و ملاک‌های اعتبار آن پرداخته، و گاه در جهت حل مشکلات و نارسایی‌های احادیث منقول از معصومین علیهم السّلام به تدوین تألیفاتی در علم رجال و درایه (بررسی احوال راوی و روایت) و نیز معیار تشخیص احادیث و محدثین قابل اعتماد از غیر آن پرداخته‌اند، و گاه نیز مستقیماً در نقد و تهذیب احادیث شیعه و دفاع از میراث حدیثی شیعه آثاری را برجای گذاشته‌اند، «۲» باین‌همه کتاب مدوّن کاملی که بیانگر بررسی و نقد احادیث جعلی راه‌یافته در بین احادیث شیعه باشد، تدوین نشده است لذا ضرورت تنقیح و تهذیب روایات و بالخصوص روایات تفسیری (از ناحیه سند و متن) همچنان باقی است. (۱) به عنوان نمونه، ر. ک: به: ابن

جوزی در کتاب الموضوعات؛ محمّد بن طاهر هندی در کتاب تذکره الموضوعات؛ سیوطی در کتاب اللآلی المصنوعه؛ ابو ریّه در کتاب اضواء علی السنه المحمديه، و غیر اینها. (۲). به عنوان نمونه، ر. ک: علّامه امینی در الغدیر؛ تستری (علّامه شوشتری) در الاخبار الدخیله؛ مامقانی در مقباس الهدایه؛ شهید ثانی در الداریه؛ علّامه عسکری در مآء و خمسون صحابی مخلوق؛ و کتاب عبد الله بن سبا و اساطیر اخری؛ معروف حسنی در الموضوعات فی الآثار و الاخبار؛ و کتاب دراسات فی الحدیث و المحدثین، و غیر اینها. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰۴

## ۲-۵-۱. جایگاه تفسیر مآثور منسوب به امام عسکری علیه السّلام

۲-۵-۱. جایگاه تفسیر مآثور منسوب به امام عسکری علیه السّلام پس از قرآن کریم، احادیث مآثور از معصومین علیهم السّلام در شرح و تفسیر و تبیین قرآن و احکام شریعت اسلام، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند لکن به دلیل از بین رفتن بخش عظیمی از مجموعه‌های حدیثی و کتب تفسیری سلف صالح، خصوصاً تفاسیر منسوب به ائمه اهل بیت علیهم السّلام در طی حوادث و شرایط خاص سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه، آفات و نارسایی‌هایی در سند و مضمون تفاسیر روایی نفوذ کرده است که ذکر آن در

مبحث پیشین گذشت. از آنجا که انتساب هراثر و حدیثی به معصومین علیهم السّلام جائز و قابل قبول نیست و قطعاً نسبت دروغ به معصومین علیهم السّلام علاوه بر اهانت به مقام مقدس ایشان، موجب سستی احکام اسلام و اعتقادات شیعی می‌گردد، لذا کتب تفسیری متأثر از ائمه اهل بیت علیهم السّلام دقت و احتیاط بیشتری را در اثبات انتساب و صدور مطالب آن به معصومین - چه از نظر سند و چه از نظر بررسی مضمون - می‌طلبند. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام از جمله کتب تفسیری شیعه است که در زمره تفاسیر متأثر بر جای مانده از قرن سوم هجری به شمار می‌رود. بنابر روایت شیخ صدوق، امام عسکری علیه السّلام مجموعه روایات این کتاب تفسیر را بر دو تن از تلامذه خود، به نام ابو یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمّد بن سیار، املاء کرده است و راوی از این دو نفر، محمّد بن قاسم خطیب استرآبادی بوده است. در صدور و انتساب این تفسیر به امام عسکری علیه السّلام، تردید وجود دارد و بسیاری از محققین به دلیل وجود راویان مجهول در سند این تفسیر، آن را فاقد اعتبار دانسته‌اند. از سوی دیگر در بسیاری موارد، روایات موجود در این کتاب تفسیری، از نظر صحت و اعتبار متن قابل خدشه هستند و با ضوابط احادیث معتبر سازگاری ندارند. اگرچه در لابلای مطالب و روایات این تفسیر، بیاناتی هم وجود دارد که از استحکام متن برخوردار هستند و صرف نظر از ضعف و تردید در سند و انتساب بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰۵ کتاب به امام عسکری علیه السّلام، از نظر محتوا قابل قبول هستند. از این رو این مجموعه حدیثی تفسیری، نیاز به بررسی و پالایش دارد تا بتوان حکم به اعتبار یا عدم اعتبار روایات موجود در آن داد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰۷

### فصل سوم بررسی شرایط حاکم بر عصر امام عسکری علیه السّلام و نقش راهبردی آن حضرت

#### اشاره

فصل سوم بررسی شرایط حاکم بر عصر امام عسکری علیه السّلام و نقش راهبردی آن حضرت ۱-۳. شرح حال مختصری از زندگی امام عسکری علیه السّلام ۲-۳. شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السّلام ۳-۳. شرایط فرهنگی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السّلام و نقش آن حضرت بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۰۹

#### ۳-۱. شرح حال مختصری از زندگی امام عسکری علیه السّلام

۳-۱. شرح حال مختصری از زندگی امام عسکری علیه السّلام قول مشهور در ولادت امام ابو محمّد حسن بن علی العسکری علیه السّلام آن است که در روز جمعه هشتم ربیع الثانی سال ۲۳۲ ه. ق در مدینه منوره متولد شده است، «۱» اگر چه در بعضی منابع، ولادت ایشان را روز دهم و یا چهارم ربیع الثانی سال ۲۳۱ ه. ق ذکر کرده‌اند. «۲» اسم شریف آن حضرت «حسن»، کنیه ایشان «ابو محمّد»، و القاب ایشان «الصامت، الهادی، الرفیق، الزّکی، السراج، المضمی، الشافی، المرضی، النقیّ و العسکری» بوده است. «۳» البته لقب مشهور ایشان «عسکری» می‌باشد، و این بدان دلیل است که وقتی به فرمان متوکل عباسی امام علی النقیّ علیه السّلام به همراه فرزند گرامیش حسن بن علی علیه السّلام از مدینه به سامرا احضار شد، در محله عسکر مستقر گردید، به همین جهت این دو امام بزرگوار را «عسکرین» نامیده‌اند. آن حضرت و پدران بزرگوارش را «ابن الرضا» نیز می‌گفتند. «۴» نقش خاتم آن حضرت، «سبحان من لهُ مقالید السماوات و الارض» و «انّ اللّهُ شهید» بوده است. «۵»

(۱) بحار الانوار، ۵۰ / ۲۳۶؛ ابن

صباغ، الفصول المهمه، ص ۲۸۴. (۲). خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۷/ ۳۶۶. (۳). مجلسی، همان جا. (۴). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ۲/ ۴۵۷؛ مجلسی، همان جا. (۵). مجلسی، همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۰ مادر گرامی ایشان به نامهای حدیث، حدیثه، سوسن، و سلیل خوانده شده و از آن رو که جدّه حضرت حجت (عج) بوده، به «جدّه» معروف بوده است. این زن بزرگوار در نهایت پارسایی و تقوا و از زنان عارفه و صالحه بوده است که بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام نیز ملجأ شیعه بوده است. «۱» سراسر عمر کوتاه امام حسن عسکری علیه السلام (۲۸ یا ۲۹ سال) در سختی و رنج سپری شد، به طوری که مدتی از آن را همراه پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام در سامرا با رنج و تعب گذرانید تا زمانی که امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ه. ق به شهادت رسید، از آن زمان به بعد نیز که بنا به وصیت و تنصیب پدرش به سمت امامت شیعیان اثنی عشری منصوب شد، «۲» همچنان در سامرا سکونت داشت و همواره تحت فشار و آزار عباسیان بود. از روایات صحیح، چنین برمی آید که آن حضرت در مدت امامت خویش بیشتر اوقات یا محبوس و سخت تحت فشار مأموران بودند و همواره زندانبانان سخت گیری همچون نحیر و دیگران را بر ایشان می گماشتند، و یا اگر ظاهراً در زندان به سر نمی بردند، ممنوع الملاقات و ممنوع المعاشرت بودند و رفت و آمدهای شیعیان با آن حضرت تحت کنترل قرار داشت. سخن در مکارم اخلاقی، حسن رفتار، و ائبته و عظمت آن حضرت که موجب جذب دوستان و حتی دشمنان شده بود، فراوان است که متأسفانه در اینجا مجال بحث در مورد آن نیست. «۳» سرانجام امام عسکری علیه السلام را با نیرنگ معتمد عباسی مسموم کردند. طبق نقل، رحلت آن امام بزرگوار در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ه. ق رخ داده است. «۴» گرچه بعضی شبهه کرده اند که فوت آن حضرت به دنبال بیماری و مرگ طبیعی بوده (\_\_\_\_\_). (۱).

همان، ۵۰/ ۲۳۵-۲۳۶. (۲). بحار الانوار، ۵۰/ ۲۳۹-۲۴۶؛ مفید، الارشاد، صص ۳۱۵-۳۱۸. (۳). ر. ک: مجلسی، همان، ۵۰/ ۳۰۶-۳۲۴؛ مفید، همان، صص ۳۱۷-۳۲۵. (۴). مفید، همان، ص ۳۱۵؛ اصول الکافی، ۱/ ۵۰۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۱ است، لکن با توجه به روایات و نقل مسلمات تاریخی که بیانگر شدت فشار دستگاه حاکمه عباسی بر ایشان بود و با توجه به احضار آن حضرت و پدرش علیهم السلام به سامرا و با توجه به سوابق حبس و بازداشتها و کنترلهایی که نسبت به آن امام می شده است، همه قرائن دالّ بر شهادت آن حضرت می باشد. از آنجا که رحلت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ه. ق بوده است، پس طبعاً مدت امامت امام عسکری علیه السلام طبق روایت شیخ مفید، شش سال بیشتر نبوده است، و سن آن حضرت نیز ۲۸ سال بوده است. در هنگام رحلت آن حضرت سامرا غرق در ماتم شد، بازار شهر تعطیل گشت، و جمع کثیری از شیعیان و بنی هاشم و گروههای مختلف مردم و بعضی از قضات و رهبران و شخصیتهای سیاسی از جمله وزیر معتمد عباسی (عبید الله بن خاقان) در تشییع جنازه آن حضرت حاضر شدند و نقل شده است که آن روز «سرّ من رأی» شبیه به قیامت شده بود. «۱» آن حضرت در «سرّ من رأی» در کنار مقبره پدر بزرگوارش علیه السلام مدفون است. (\_\_\_\_\_). (۱). مفید، همان، صص ۳۱۹-۳۲۰.

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۳

### ۳-۲. شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام

#### اشاره

۳-۲. شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام از جمله عواملی که می تواند در بررسی و اطمینان از صدور احادیث از ناحیه ائمه علیهم السلام و کیفیت آن مؤثر باشد، توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حاکم بر آن دوره

می‌باشد. در بررسی شرایط خاص سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام لازم است به چند بعد توجه کنیم.

### ۳-۲-۱. مقبولیت امام عسکری علیه السلام

۳-۲-۱. مقبولیت امام عسکری علیه السلام بدیهی است مقبولیت امامت امام عسکری علیه السلام که پس از رحلت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ه. ق، با وصیت و تنصیب آن حضرت مبنی بر امامت فرزندش حسن ابن علی علیه السلام «۱» در میان اکثریت شیعیان و اصحاب امام هادی علیه السلام در آن روزگار مطرح بود، موجب یکپارچگی شیعیان در آن دوره بود. این امر علاوه بر نفوذ امام در میان شیعیان، موجب شکل‌گیری تشکلات شیعیان که از دوران امام هادی علیه السلام آغاز شده بود، نیز شد. البته عده اندکی از مسلمین به امامت محمد بن علی و عده دیگری به امامت جعفر بن علی معتقد بودند، لکن اکثریت معتقد به امامت حسن بن علی علیه السلام بودند (۱). مفید،

همان، صص ۳۱۵-۳۱۸؛ طوسی، کتاب الغیبه، صص ۹۰-۹۱ و ۱۲۰-۱۲۲؛ بحار الانوار، ۵۰/۲۳۹-۲۴۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۴

### ۳-۲-۲. سیاست فشار خلفای عباسی (سکونت اجباری امام عسکری علیه السلام در سامرا و بازداشت‌های مکرر)

۳-۲-۲. سیاست فشار خلفای عباسی (سکونت اجباری امام عسکری علیه السلام در سامرا و بازداشت‌های مکرر) از زمان مأمون به بعد دوباره حبس آشکار و فشار شدید بر ائمه علیهم السلام مطرح شد. همچنان که مأمون، امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام را به دربار خود متصل کرد تا روابط آن ائمه علیهم السلام را با شیعیان محدودتر کند و زیر نظر داشته باشد، متوکل نیز همین سیاست را با فشار و کنترل بیشتری دنبال کرد و همچنان که ذکر شد برای آنکه بتواند بهتر از گذشته- خصوصاً به دنبال قیام‌های علویان در مناطق مختلف- امام هادی علیه السلام را به عنوان شخصیت اصلی رهبری کننده امامیه و قیام‌های علویان تحت نظر داشته باشد، ایشان را به همراه فرزندان حسن بن علی علیه السلام و جعفر بن علی از مدینه به سامرا احضار کرد و آن حضرت تا آخر عمر شریف خود در سامرا بود و پیروانش نیز تحت فشار بودند. طبق روایت ابن خلکان در وفیات الاعیان، امام هادی علیه السلام نزدیک به بیست سال و نه ماه در سامرا به سر برده است، آن هم در محله «عسکر» که پادگان نظامیان بود. «۱» بدین ترتیب با توجه به شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ه. ق، زمان ورود امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام به سامرا حدود سال ۲۳۴ ه. ق بوده است. «۲» با شهادت امام هادی علیه السلام در سامرا به وسیله سم، امامت امام عسکری علیه السلام به نص پدر بزرگوارش آغاز شد. دستگاه حکومت عباسی در عصر این امام نیز سیاست فشار و مراقبت و محدود کردن رفت و آمد شیعیان با آن امام را ادامه داد. طی سال‌های سکونت امام عسکری علیه السلام در سامرا، خصوصاً در دوران امامت آن حضرت، ایشان چندین بار محبوس در زندان بود که اکثراً به دنبال ظهور حرکات و جریانات خاص و یا قیام‌های علویان صورت می‌گرفت که موجب تهدید حکومت (۱) ابن

خلکان، وفیات الاعیان، ۳/۲۷۲-۲۷۳. (۲). لکن شیخ کلینی و شیخ مفید، تاریخ ورود آن حضرت به سامرا را سال ۲۴۳ ه. ق ذکر کرده‌اند. ر. ک: اصول الکافی، ۱/۵۰؛ الارشاد، صص ۳۱۳-۳۱۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۵. خلفای عباسی آن دوره بود. و هرگاه آن حضرت ظاهراً در حبس نبود، شیعیان به سختی با آن حضرت ملاقات داشتند و امکان ملاقات آزادانه و دور از کنترل مأموران عباسی میسر نبود، به طوری که گاه شیعیان مشکلات و مسائل و تقاضاهای خود با آن امام را هنگام حرکت ایشان به سمت دار الخلافه به منظور اعلام حضور خود به دربار، با آن حضرت در میان می‌گذاشتند. بدیهی است این زمان، فرصت مناسبی برای مشتاقان زیارت آن حضرت و حل مشکلات آنها به صورت حضوری و مستقیم بود، لکن گاه



همین فرصت هم با ممانعت مأموران خلیفه و خطر همراه بود. به هر حال سکونت اجباری امام عسکری علیه السلام در سامرا که به دنبال احضار امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به دستور متوکل عباسی واقع شد، در واقع به مفهوم حبس و کنترل این دو امام بزرگوار بوده است. مؤید این مطلب بازداشتهای متعدد امام عسکری علیه السلام و سرانجام به شهادت رساندن ایشان است. آنجایی که در دوران امامت امام عسکری علیه السلام نیز علویان قیامهای پراکنده و بیشتری در نواحی جدید برپا کردند، حکومت وقت به دستگیری برخی از شخصیت‌های امامیه به اتهام دخالت و یا رهبری آشوبها و قیامها پرداخت که در زمره آنان امام حسن عسکری علیه السلام را نیز دستگیر کردند. در مورد بازداشت شدن امام عسکری علیه السلام روایتهای مختلف و گاه متضاد نقل شده است که بعضا به دلیل تعدد بازداشت آن حضرت و یا به دلیل اشتباه در نام خلفای دوران آن امام بوده است. از مجموع گزارشها در این باره چنین به دست می‌آید که قطعاً آن حضرت در دوران خلافت معتز (۲۵۲-۲۵۵ ه. ق) به زندان رفته است، چنان که طبرسی آورده است که «در زمان خلافت معتز، عده‌ای از شیعیان از جمله ابو هاشم جعفری در زندان بوده‌اند و در همین دوران حسن بن علی عسکری علیه السلام و برادرش جعفر بن علی نیز در زندان بوده‌اند که متولی حبس این دو صالح بن وصیف بود و این حبس بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۶ در سال ۲۵۸ هجری قمری بوده است. آنگاه ابو هاشم جعفری گوید: در بین افراد زندانی مرد جمحی جاسوسی نیز در حبس بود که ادعای علوی بودن می‌کرد. ابو محمد علیه السلام به آن عده از شیعیان فرمود: اگر نبود که این مرد مخفیانه حرکاتتان را به خلیفه گزارش می‌دهد، به شما می‌گفتم که چه زمانی از زندان آزاد می‌شوید، و سپس اشاره به مرد جمحی کرد که خارج شو، پس او خارج شد... ابو هاشم در ادامه گوید: پس ما روزی این مرد را غافلگیر کرده و به تفتیش او پرداختیم و نوشته‌ای از او به دست آوردیم که در آن گزارشهای مهم و خطرناکی درباره هریک از ما برای خلیفه آماده کرده بود». «۱» علمامه مجلسی ضمن نقل این روایت، به تعارض در آن اشاره کرده و می‌فرماید: «ظاهراً در روایت اشتباه یا تصحیف رخ داده است؛ زیرا معتز در سال ۲۵۵ ه. ق یعنی سه سال قبل از تاریخی که در روایت ذکر شده، کشته شده بود. وانگهی صالح ابن وصیف نیز که مأمور حبس بود حدود ۲ سال قبل یا بیشتر از آن کشته شده بود! پس ظاهراً زمان زندانی شدن امام عسکری علیه السلام و برادرش حدود سالهای (۲۵۲-۲۵۳ ه. ق) بوده است». «۲» آن چیزی که در بررسی روایت صحیح‌تر به نظر می‌رسد، آن است که با توجه به آغاز خلافت معتز در ۲۵۲ ه. ق و شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ه. ق، احتمالاً- زمان محبوس شدن امام و برادرش حدود سال (۲۵۴-۲۵۵ ه. ق) بوده است. طبق بعضی روایات، آن حضرت در دوران خلافت مستعین (۲۴۸-۳۵۲ ه. ق) نیز تحت بازداشت بوده است و مطابق این روایات، مستعین دستور بازداشت امام و احضار وی به کوفه را به سعید حاجب داد و لیکن سه روز بعد مستعین خلع شد و بدین سان خطر از امام علیه السلام مرتفع گردید. «۳» (طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۵۴. (۲). بحار الانوار، ۵۰/ ۳۱۱-۳۱۲. (۳). همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۷ چون این روایات، با آغاز امامت عسکری علیه السلام در سال ۲۵۴ ه. ق منافات دارد، پس چه بسا در روایت مزبور نام مستعین اشتباهاً به جای نام معتز آمده باشد که در این صورت سال کشته شدن معتز (۲۵۵ ه. ق) با آغاز امامت آن حضرت (در سال ۲۵۴ ه. ق) سازگارتر است. همچنین نقل شده است که امام عسکری علیه السلام در دوران مهتدی عباسی (۲۵۵-۲۵۶ ه. ق) نیز به زندان رفته است، چنان که از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری نقل است که گوید: «در دوران مهتدی بن واثق، هنگامی که در زندان بودم امام عسکری علیه السلام را نیز به زندان آوردند که با کشته شدن مهتدی (در سال ۲۵۶ ه. ق) خداوند جان امام را از مرگ نجات داد؛ زیرا خلیفه قصد کشتن آن حضرت را داشت، و بدین سان ما نیز در امان ماندیم». «۱» همچنین نقل است که امام در دوران خلافت معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹ ه. ق) نیز در بازداشت بوده است چنان که در روایتی آمده است که امام علیه السلام در سال ۲۵۹ ه. ق در زندان معتمد عباسی بوده است و علی بن جرین مأمور حبس آن حضرت بوده است. و وقتی معتمد درباره امام



علیه السلام از او سؤال کرد، پاسخ داد: همواره روزها را روزه‌دار است و شبها را به نماز قیام دارد. «۲» مؤید این مطلب، روایتی است که از سعد بن جناح کَشّی نقل شده که گفته است: «از محمد بن ابراهیم سمرقندی شنیدم که گفت: عازم حج بودم. تصمیم گرفتم در سر راه به یکی از دوستان بنام بورق بوشنجانی که معروف به صدق و صلاح و ورع بود سری بزنم. نزد او بودم تا آنکه سخن از فضل بن شاذان شد، بورق از بیماری نفخ معده خود خبر داد که شدت گرفته است. و آنگاه گفت: یک بار در سفری که به قصد حج عازم مکه بودم نزد محمد بن عیسی عبیدی که شیخی فاضل بود رفتم، دیدم در خانه او عده‌ای با حالتی افسرده نشسته بودند، علت را جویا شدم، گفتند (\_\_\_\_\_): (۱).

مجلسی، همان، ۵۰/۳۱۳؛ الغیبه، ص ۱۳۴. (۲). مجلسی، همان، ۵۰/۳۰۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۸ ابو محمد علیه السلام زندانی شده است. من سفر خود را دنبال کردم و در بازگشت بار دیگر به دیدن محمد بن عیسی رفتم. این بار او را با چهره‌ای شاد و سرحال دیدم، علت را جویا شدم، گفت: امام علیه السلام آزاد شده است. بورق در ادامه گفت: پس از آن من در حالی که کتاب یوم و لیل (از یونس بن عبد الرحمان) را به همراه داشتم به سامرا رفته و به محضر ابو محمد علیه السلام شرفیاب شدم و آن کتاب را به ایشان عرضه کردم. امام علیه السلام در حالی که ورق به ورق آن کتاب را با دقت می‌نگریستند، فرمودند: عمل به آن شایسته است. آنگاه عرض کردم: فضل بن شاذان سخت بیمار است و شنیده‌ام که به خاطر نفرین شما به این بیماری دچار شده است درحالی که نسبتهای دروغی را درباره او به اطلاع شما رسانده‌اند... امام فرمود: بله، به او نسبتهای دروغ بسته‌اند، خداوند فضل را رحمت کند. بورق گفت: من بازگشتم و دیدم در همان ایامی که امام علیه السلام برای فضل بن شاذان طلب رحمت از خدا کرده بود، فضل از دنیا رفته بوده است. «۱» در بررسی این روایت، آنچه مؤید مطلب می‌باشد، این است که چون فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ ه. ق وفات یافت پس قطعاً امام عسکری علیه السلام حدود اواخر سال ۲۵۹ ه. ق در زندان معتمد عباسی بوده است.

### ۳-۲-۳. بررسی علل فشار، سختگیری و بازداشت‌های مکرر امام عسکری علیه السلام

۳-۲-۳. بررسی علل فشار، سختگیری و بازداشت‌های مکرر امام عسکری علیه السلام همچنان که ذکر شد، در دوران خلافت عباسیان در سامرا، نهضت‌های متعددی از سوی علویان (در سالهای ۲۲۷-۲۷۹ ه. ق) به وقوع پیوست که از سویی نشانگر ضعف حکومتی و فساد کارگزاران حکومتی و از سوی دیگر نشان نارضایتی علویان بوده است. از آنجا که حکام عباسی دوام حکومت و قدرت خود را در از میان بردن شورش و قیام علویان و شعار آنان که همان تحقق حکومت امامان بر حق و تحقق حکومت عدل مصـلح جهـانی، حضـرت صـاحب الامر (عـج) بـود، می‌دیدند لـذا به \_\_\_\_\_ (۱). کَشّی، رجال، صص ۵۳۷-۵۳۸؛

مجلسی، همان، ۵۰/۳۰۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۱۹ سرکوبی نهضت‌های علویان و دستگیری ایشان پرداختند و چون ائمه معصوم علیهم السلام را به عنوان رهبران جهت دهنده و حمایت کننده از این قیام‌های حق طلبانه می‌دانستند، لذا در دوران ائمه متأخر خصوصاً از دوران امام هادی علیه السلام به اعمال فشار و خشونت مجدد بر ائمه علیهم السلام اقدام کردند. پس قطعاً علت احضار امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به سامرا، آن هم در محله عسکر، تحت کنترل قرار دادن امام و رفت‌وآمد شیعیان با ایشان بوده است که در دسترس و نزدیک به مرکز خلافت عباسیان آن دوره باشند. این امر بالاترین فشار سیاسی بر آن دو امام بزرگوار بود که تا شهادت امام هادی علیه السلام و پس از آن تا زمان شهادت امام عسکری علیه السلام ادامه یافت. آن‌همه فشار و محدودیت خصوصاً در دوران حیات امام عسکری علیه السلام در مدت ۱۷ سال سکونت اجباری در سامرا (۲۴۳-۲۶۰ ه. ق) و علاوه بر آن حبسها و بازداشت‌های متعدد آن امام در دوران کوتاه امامت شش ساله (۲۵۴-

۲۶۰ ه. ق)، قطعاً مرتبط با کنترل شیعیان و از بین بردن تشکلات آنها بوده است که از دوران امام هادی علیه السلام شکل گرفته بود. از همین رو بود که حکام وقت از امام عسکری علیه السلام خواستند که به طور مداوم هردوشنبه و پنجشنبه «۱» حضور خود در سامرا را به اطلاع دار الخلافه برساند. از دیگر دلایل فشارهای سیاسی-اجتماعی آن دوره بر امام علیه السلام ترس حکومت از موقعیت علمی و اخلاقی امام عسکری علیه السلام و گرایش مردم نسبت به آن حضرت بود که برای حکومت ناخوشایند بود. روایتهای زیادی در منابع و مصادر معتبر نقل شده که حاکی از موقعیت علمی و اخلاقی برجسته امام علیه السلام و جذب تعداد زیادی از دوستان حتی دشمنان آن حضرت در طی مدت امامت ایشان بوده است، به طوری که شیعیان زیادی در این مدت به منظور زیارت آن حضرت به سامرا هجوم آورده بودند. جلالت، هیبت، و حسن منظر آن حضرت، از امتیازات و خصوصیات ایشان بود (\_\_\_\_\_۱). الغیبه، صص ۱۳۹-۱۴۰. بررسی

صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۰ که هر ملاقات کننده‌ای را تحت تأثیر و جذب قرار می‌داد. مؤید این مطلب، آن است که با وجود آنکه حتی در زندان هم بر امام سخت می‌گرفتند و از زندانبانان سخت گیر و قسی القلب همچون نحیر، صالح بن وصیف، و دیگران در کنترل و نظارت بر امام بهره می‌گرفتند؛ لکن بواسطه مکارم اخلاقی، جلالت و هیبت، حسن رفتار، و عبادات مستمر و خالصانه ایشان در زندان، در موارد زیادی اتفاق می‌افتاد که نگهبانان زندان تحت تأثیر قرار گرفته و در مقابل آن حضرت خضوع کرده و گاه حتی موفق به توبه شوند. چنان که در این مورد روایتی از «احمد بن عبید الله بن خاقان»، در مورد اکرام و عزت پدرش که وزیر معتمد عباسی بود، نسبت به امام عسکری علیه السلام در زمان حیات و شدت بیماری و رحلت آن حضرت ذکر شده است. «۱» همچنین نقل شده که صالح بن وصیف (کشته شده در سال ۲۵۶ ه. ق) که از طرف خلفای عباسی مأمور سخت گیری نسبت به امام عسکری علیه السلام در زندان بود، اعتراف کرده است که «دو تن از مأموران را که بدترین مردم می‌دانستم بر امام گماشتم، ولی آنها چنان تحت تأثیر ابو محمد علیه السلام قرار گرفتند که در عبادت و نماز و روزه به مقام والایی رسیدند. پس چون علت آن از ایشان سؤال شد، آن دو تن گفتند: ما چیزی نمی‌گوییم در مورد فردی که روزها روزه می‌گیرد و شبها نماز بپای می‌دارد و جز به عبادت اشتغال ندارد...، عباسیان چون این مطلب را شنیدند سرافکنده بازگشتند. «۲» شیخ مفید نیز از محمد بن اسماعیل علوی روایت کرده است که گفته است: «امام عسکری علیه السلام نزد نگهبانی بنام علی بن اوتامش زندانی بود، این نگهبان مردی قسی القلب و از دشمنان سرسخت آل محمد صلی الله علیه و آله و آل ابی طالب علیهم السلام بود. به وی دستور داده شد که درباره امام هر چه می‌تواند انجام دهد و سختگیری نکند. اما وی (\_\_\_\_\_۱). الارشاد، ص ۳۱۸؛ مجلسی،

همان، ۳۲۵/۵۰-۳۲۸؛ اصول الکافی، ۵۰۳/۱-۵۰۵. (۲). مفید، همان، ص ۳۲۴؛ مجلسی، همان، ۳۰۸/۵۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۱ با دیدن آن حضرت درحالی از ایشان جدا شد که بیش از دیگران نسبت به عظمت الهی آن حضرت بصیرت و شناخت پیدا کرده بود و از آن حضرت ستایش می‌کرد. «۱» و اما عمده‌ترین عاملی که موجب حساسیت و کنترل شدید دستگاه خلافت حاکمه عباسی نسبت به امام عسکری علیه السلام به طور خاص بود، مسئله تولد حضرت صاحب الزمان (عج) به عنوان آخرین حجت خدا و امام شیعیان بود. امام عسکری علیه السلام به دلیل شرایط خاص و فشار سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن دوران، بهترین راه برای حفظ جان امام دوازدهم (عج) و باقی ماندن حجت خدا بر زمین، یعنی پنهان کردن تولد آن حضرت را به کار برد و خبر ولادت فرزند خود را آشکارا منتشر نساخت، جز برای عده اندکی از پیروان و شیعیان خاص و معتمد خود، آن هم بدون آنکه عباسیان متوجه شوند. اما خلفای عباسی حاکم بر سامرا و بغداد که خبر تولد فرزندی از صلب وجود مقدس امام عسکری علیه السلام را از ائمه پیشین شیعیان شنیده بودند، برای یافتن فرزندی از آن حضرت که نامش مهدی (عج) باشد، از هیچ کوششی فروگذار نکردند تا بلکه بتوانند به گمان باطل خود، راه امامت شیعه را مسدود کنند. به طوری که مأموران

عباسی بارها به کاوش و تحقیق در منزل امام عسکری علیه السلام پرداخته و از هر جهت آنجا را تحت کنترل خود قرار دادند. تا جایی که معتمد پنج تن از افسران مورد اعتماد خود را که تحریر، ندیم وی نیز در میان آنان بود، به منزل امام فرستاد تا ایشان را تحت نظر بگیرند. این امر در ایام شدت بیماری امام علیه السلام نیز ادامه یافت و حتی بعد از رحلت امام علیه السلام به دستور خلیفه عباسی (معتمد) هیأتی جهت تفتیش منزل آن حضرت اعزام شد، که خانه آن حضرت را مهر و موم کردند و تلاشهای مستمری را برای یافتن فرزندی از آن حضرت آغاز کردند، به طوری که حتی کینزان امام را تحت

(۱) مفید، همان، ص ۳۲۲؛ اصول

الکافی، ۱/ ۵۰۸، (نام زندانبان در آن به صورت علی بن نارمش ثبت شده است). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۲ نظر گرفتند تا به بررسی احتمال بارداری در مورد آنها پردازند. «۱» ... لکن چون به فضل خدای تعالی دسترسی به امام دوازدهم (عج) نیافتند یُریدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «۲» و از سویی با ابتکار امام عسکری علیه السلام که مادر خود را به عنوان وصی خود تعیین و وصیت کرد که ما ترک او به مادرش بخشیده شود و به میان نیاوردن نامی از فرزند خود به عنوان جانشین - چنان که امام حسین علیه السلام نیز زینب علیها السلام را به عنوان وصی خود قرار داد - موجب شد که خلفای عباسی آخرین حربه را به کار برند و این شبهه را القا کنند که امام عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است، «۳» تا بلکه بدین وسیله شیعیان را سردرگم و یا متفرق سازند. درحالی که به دلیل تأیید و تصدیق گروهی از شیعیان مورد اعتماد و موثق و تعدادی از وکلای امام عسکری علیه السلام و عده‌ای از خدمتکاران منزل آن حضرت که به اذن و دستور امام عسکری علیه السلام از تولد مهدی صاحب الزمان (عج) آگاه شده بودند و عده‌ای از ایشان نیز موفق به دیدار حضرت مهدی (عج) در زمان حیات امام عسکری علیه السلام شده بودند، «۴» و نیز به دلیل وجود احادیث قطعی و صحیح وارده از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر ائمه معصومین علیهم السلام تا امام عسکری علیه السلام مبنی بر امامت امام دوازدهم و غیبت آخرین حجّت خدا ...، «۵» قطعا جای هیچ گونه اشکال و ابهامی برای اثبات تولد آن حضرت (عج) در میان شیعیان پاکدل و حقیقت بین باقی نمی‌گذارد، از این رو اکثریت شیعه امامیه بر همین عقیده هستند، هرچند عده‌ای پس از رحلت امام یازدهم، به گروهها و فرق مختلف «۶» تقسیم شدند (۱).

صدوق، کمال الدین، ۲/ ۴۷۳-۴۷۴. (۲). صف/ ۸. (۳). مفید، الفصول العشرة، صص ۵۳-۵۴. (۴). الارشاد، صص ۳۲۹-۳۳۰؛ الغیبه، صص ۱۴۰-۱۴۴ و ۱۵۲-۱۶۹؛ کمال الدین، صص ۴۳۴-۴۷۹. (۵). حرّ عاملی، اثبات الهداء، ۲/ ۲۴۸-۵۶۶؛ بحار الانوار، ۹۱/ ۵۲ و ۳۸۰، ۵۱/ ۱۳۴؛ کمال الدین، ۱/ ۱۴۹ و ۲۵۰-۳۸۵ و ۴۰۷-۴۰۹؛ الغیبه، صص ۹۰-۱۰۰ و ۱۰۹-۱۱۳. (۶). ر. ک: نوبختی، فرق الشیعه؛ مفید، الفصول المختارة من العیون و المحاسن؛ مشکور، فرهنگ فرق اسلامی و .... بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۳

### ۳-۳. شرایط فرهنگی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام و نقش آن حضرت

#### اشاره

۳-۳. شرایط فرهنگی حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام و نقش آن حضرت قطعاً شرایط فشار و اختناق حاکم بر عصر امام عسکری علیه السلام بر شرایط و اوضاع فرهنگی آن زمان بی‌تأثیر نبوده است، اما آنچه حائز اهمیت است، ضرورت هدایتگری امت توسط امام و ارتباط با آنها و نیز نقش و راهکارهای عملی امام عسکری علیه السلام به منظور ارائه رهنمودهای لازم و رفع مشکلات علمی و فقهی و مالی شیعیان و از همه مهم‌تر حفظ میراث حدیثی شیعه در آن دوران علی‌رغم محدودیتها و فشارهای سیاسی

اجتماعی حاکم می‌باشد، که لازم است به بررسی این روشها و راهکارهای فرهنگی بپردازیم.

### ۳-۳-۱. نحوه ارتباط امام با شیعیان و گسترش سیستم وکالت

۳-۳-۱. نحوه ارتباط امام با شیعیان و گسترش سیستم وکالت به دنبال اوج فشار و اختناق نسبت به علویان و شیعیان در عراق، بسیاری از شیعیان مجبور به مهاجرت به مناطق امن‌تر شدند. این موضوع خصوصا از زمان امام رضا علیه السلام تا اواخر دوران حضور ائمه علیهم السلام ادامه داشت، لذا تعدادی از شیعیان به سمت شرق و خصوصا نقاط مختلف ایران پراکنده شدند. در دوران شش ساله امامت امام عسکری علیه السلام نیز وضع به همین منوال بود. از جمله مناطقی که شیعیان فراوانی را در زمان امام عسکری علیه السلام در خود جای داده بود، شهر نیشابور بود که در قسمت شرق ایران واقع شده و در قرن سوم و چهارم هجری از نظر علمی و فرهنگی اهمیت زیادی داشت و تعدادی از علما و اصحاب شیعه در آنجا بودند مانند فضل بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۴ ابن شاذان نیشابوری. همچنین مناطق سمرقند، بیهق و طوس از استان خراسان محل تجمع شیعیان و علمای شیعه بوده است. «۱» در قم و شهر ری نیز عده‌ای از علمای شیعه و اصحاب آن حضرت جای داشتند که شهر قم از امتیاز بیشتری برخوردار بود؛ زیرا این شهر از زمان امام صادق علیه السلام به طور منظم با ائمه معصومین علیهم السلام در ارتباط بوده است. از جمله شخصیت‌های شیعی قم که با امام عسکری علیه السلام رابطه داشت، احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری بود که واسطه بین مردم قم و امام بوده است. «۲» پراکندگی شیعیان از سویی، و شدت فشار و محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن دوران از سوی دیگر، موجب شد که آن حضرت اکثرا در خفا و تقيه زندگی کند و به دلیل محدودیت و کنترل شدید خلفای عباسی خصوصا در دوران معتمد عباسی، اکثر پیروان آن حضرت نیز از تماس آزاد با ایشان محروم بودند، از این رو ضرورت ارتباط امام با شیعیان در جهت رفع مشکلات و پاسخگویی و رهنمودهای لازم علمی و سیاسی و اجتماعی آنها دوچندان بود. امام عسکری علیه السلام نیز بنا به همین ضرورت، علی‌رغم محدودیت‌های موجود و بنا به مصلحت گاه به ندرت از طریق ملاقات مستقیم با شیعیان در ایام حج و یا در ضمن طی مسیر حرکت به سمت دار الخلافه- اگر ممانعتی یا خطری برای شیعیان در پی نداشت- و گاه از طریق ملاقات‌های نهانی و مخفیانه با اصحاب خاص و گاه از طریق مکاتبه و ارسال نامه، و غالبا با تعیین و کلایی از جانب خویش که به صورت نهانی با شیعیان ارتباط برقرار می‌کردند و اکثرا به صورت مکاتبه بود و گاه حضوری، نقش هدایتگری امت و ارتباط با آنها را ایفا می‌نمود. کانال مهمی که امام عسکری علیه السلام در دوران حیات و خصوصا در دوران امامت خویش، به علت فقدان تمسک آزاد مستقیم با پیروانشان در نظر گرفته بودند، و

(۱) کمال الدین، ۲ / ۴۴۲. (۲).

همان. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۵ رابطان و نمایندگان آن حضرت تحت عنوان «وکلائی امام» بود که به منظور ارائه رهنمودهای لازم به شیعیان، به عنوان مرجعی برای اثبات حقانیت امامت امام علیه السلام و زمینه‌سازی امامت جانشین آن حضرت یعنی امام دوازدهم «عج» وجود آنها ضروری بود. این وکلا، در واقع مهم‌ترین رابط بین شیعیان و امام عسکری علیه السلام بودند که از سوی امام برای رسیدگی در امور مختلف علمی، فقهی، نامه‌ها و خصوصا اخذ وجوهات شرعی و اداره اموال به منظور رسیدگی به نیازمندان و امور ضروری شیعیان تعیین می‌شدند و لذا نامه‌های فراوانی به صورت مکتوب میان شیعیان و امام از طریق این وکلا، رد و بدل می‌شده است. «۱» این وکلا- در شهرستانها و نواحی مختلف به دستور امام پراکنده شده و مخفیانه به امور شیعیان می‌پرداختند. عده‌ای از وکلائی امام به ناحیه بغداد و مدائن و سواد و کوفه، عده‌ای دیگر به بصره و اهواز، عده‌ای به ناحیه قم و همدان، و عده‌ای به ناحیه حجاز، یمن و بصره فرستاده شده بودند. وکلائی امام غالبا از طریق مکاتبه با امام به ارائه رهنمودهای لازم و نظرات و مواضع علمی، فقهی، سیاسی امام برای شیعیان می‌پرداختند. «۲»

بدیهی است که وکلای امام از بین شخصیت‌های معتمد، باتقوا، رازدار، واجد آگاهی‌های لازم و با سابقه علمی و مذهبی تعیین می‌شدند. از این رو امام علیه السلام طی توقیعاتی به افراد مطمئن، به صورت مکاتبه آن وکلا را معرفی کرده و در مورد آنها تأکید و سفارش می‌نمود. باین همه صرف وکالت از ناحیه امام علیه السلام فی حد نفسه موجب وثاقت فرد نمی‌شد. اگرچه امام عسکری علیه السلام از بین شخصیت‌های معتمد مذهبی و علمی چنین افرادی را به عنوان رابط بین خود و مردم، و آن هم با رعایت سلسله مراتب، تعیین و منصوب می‌فرمود و آن گاه آنها را به نمایندگان خود معرفی

(۱) المناقب، ۲ / ۴۵۸؛ بحار الانوار،

۵۰ / ۳۳۱ - ۳۳۲. (۲). کمال الدین، ۲ / ۴۴۲ - ۴۴۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۶ و اعلام می‌فرمود، لکن باین همه گاه شبهاتی در مورد بعضی وکلا مطرح می‌شد که در این مورد، چنانچه آن شبهه بی‌اساس بود، امام علیه السلام خود صراحتاً و با تأکید در جهت رفع شبهه اقدام می‌فرمود، چنان که در مورد وکالت «ابراهیم بن عبده» از ناحیه آن حضرت، شبهه‌ای در اصالت و صحت دستخط امام علیه السلام درباره او مطرح شده بود که امام عسکری علیه السلام بلافاصله با توقیع مجدد، وی را تأیید کرده و بر وکالت او صحه گذاشت. «۱» البته گاه که شبهه به جا بود، یعنی برخی از وکلا - از طریق استقامت خارج شده و یا دچار وسوسه و خیانت می‌شدند، در این موارد هم امام علیه السلام بلافاصله و به صراحت توقیعی متضمن لعن و سرزنش و هشدار صادر می‌فرمود و آنها را از وکالت عزل می‌نمود. چنان که این مطلب در مورد «عروه بن یحیی» معروف به دهقان دیده می‌شود که وکیل امام و مسئول خزانه‌داری اموال بود و به جرم اختلاس، مشمول لعن و نفرین و طرد از ناحیه امام علیه السلام شد. «۲» و نیز در مورد احمد بن هلال، که پس از دوران استقامت در دین و عقیده و مصاحبت با امام، به دلیل خودرأی بودن و گرایش‌های غالی گرایانه و نفوذ افکار انحرافی، مورد طرد امام عسکری علیه السلام واقع شد. «۳» قطعاً امام علیه السلام در این موارد، برای اطمینان و صحت اعتقاد شیعیان و آگاهی آنان از صحت رأی خود، نامه‌های مفصل و مستمر برای علما و اصحاب خاص خود و علت طرد چنین افرادی صادر می‌فرمود. نام وکلای ممدوح منصوب شده از ناحیه امام عسکری علیه السلام در منابع معتبر آمده است، که مشهورترین آنها عبارتند از: احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری قمی، از خواص اصحاب امام عسکری علیه السلام که (۱) کشی، رجال، ص

۵۸۰. (۲). کشی، همان، ص ۵۷۳. (۳). همان، صص ۵۳۵ - ۵۳۶؛ نجاشی، رجال، ص ۶۰؛ تنقیح المقال، ۱ / ۹۹ - ۱۰۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۷ واسطه بین قمیین و امام علیه السلام و وکیل امام عسکری علیه السلام در اوقاف قم بود. «۱» بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام وکیل نایب اول در بغداد و عراق بود و از ممدوحین بوده که توقیع شریف در مدح وی صادر شده است. وی به شرف ملاقات حضرت صاحب الزمان (عج) نیز نائل شده است. «۲» ابراهیم بن عبده، که طی توقیع شریف امام عسکری علیه السلام با اعلام و معرفی به عبد الله بن حمدویه بیهقی و اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، به عنوان وکیل امام بر تمام نواحی خراسان و بیهق منصوب شده و مسئول اخذ وجوهات شرعی بود. «۳» ابراهیم بن مهزیار اهوازی، از وکلای امام عسکری علیه السلام بود. «۴» ابو الادیان، وکیل امام عسکری علیه السلام در حمل و ارسال نامه‌ها بود. «۵» عثمان بن سعید عمروی، از طرف امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام وکالت داشت و آن دو بزرگوار تأکید بر اعتماد نسبت به وی داشته‌اند، «۶» به طوری که مطابق روایت احمد بن اسحاق، همان تعبیراتی را که امام هادی علیه السلام در وثاقت و اعتماد به وی به کار برده است، امام عسکری علیه السلام نیز درباره او به کار برده است. «۷» عثمان بن سعید از مهم‌ترین وکلای امام عسکری علیه السلام بود که در رأس سلسله مراتب وکلا و رابطان امام قرار داشت. به طوری که مسایل یا اموال و وجوهاتی که می‌بایست به دست امام عسکری علیه السلام برسد، از طریق او به آن حضرت می‌رسید. «۸» وی از جمله افرادی است که همراه چهل نفر دیگر توفیق زیارت حضرت مهدی علیه السلام را در زمان حیات امام عسکری علیه السلام داشته است و امام عسکری علیه السلام در آن زمان



پس از (۱) \_\_\_\_\_ (۱). نجاشی، همان، ص ۶۶ و ۵۵۷؛ تنقیح المقال، ۱/ ۵۰؛ طوسی، الفهرست، ص ۷۰. (۲). قمی، عباس، منتهی الآمال، ۲/ ۴۱۳-۴۱۴. (۳). کشی، رجال، ص ۵۸۰. (۴). تستری (شوشتری)، قاموس الرجال، ۱/ ۳۱۶. (۵). بحار الانوار، ۵۰/ ۳۳۲. (۶). الغیبه، صص ۲۱۴-۲۱۵؛ کشی، رجال، ص ۵۷۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۲۲. (۷). طوسی، همان، صص ۲۱۵-۲۱۶. (۸). کشی، همان، صص ۵۷۵-۵۸۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۸ معرفی امام دوازدهم فرمود: «بعد از من، این امام شما و جانشین من می‌باشد. از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امر دین به هلاکت می‌رسید، بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا عمر او کامل گردد». و سپس در شأن عثمان بن سعید فرمود: «هرچه عثمان بن سعید از جانب او به شما خبر می‌دهد بپذیرید، او نماینده امام شماست و نیابت به وی تفویض می‌گردد». (۱) این وعده بعد از رحلت آن حضرت تحقق یافت و عثمان بن سعید عمروی طی توقیع شریف به عنوان اولین نائب از نواب اربعه در غیبت صغری معین و معرفی شد. احمد بن محمد بن مطهر، وی مأمور کارهای امام عسکری علیه السلام بوده است، این سمت کاشف از آن است که وی مقامی ممتاز و ویژه داشته است. در سفری که مادر امام عسکری علیه السلام با حضرت صاحب الزمان علیه السلام به مکه داشت، احمد بن محمد بن مطهر از سوی امام عسکری علیه السلام متولی کارهای ایشان بوده است. (۲) به‌رحال گسترش سیستم و کالت مخفیانه در زمان امام عسکری علیه السلام و شیوه مخفی ماندن امام از دید مردم که اغلب ارتباط شیعیان با آن حضرت به صورت مکاتبه بود، آن هم مکاتبه از طریق وکلا، علاوه بر آنکه نشانگر شدت فشار سیاسی-اجتماعی حاکم بر آن دوران است در واقع ابتکاری بجا و ضروری از ناحیه امام عسکری علیه السلام به شمار می‌رود که به تبع شرایط سخت سیاسی-اجتماعی-فرهنگی، بهترین راه ارتباط شیعیان و تشکلات آنها با امام علیه السلام بوده است و از طریق وکلا از رأی امام در زمینه‌های لازم برای رفع مشکلات بهره می‌گرفتند. از سوی دیگر ابتکار گسترش سیستم و کالت مخفیانه، زمینه غیبت امام دوازدهم علیه السلام را نیز فراهم کرد. چنان‌که امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام عمداً گاه با اصحاب خاص خود از پشت پرده صحبت می‌کردند تا کم‌کم مردم به غیبت آخرین حجت خدا عادت کنند و با این موضوع مأنوس شده و منکر غیبت امام زمان علیه السلام نشوند. (۱) \_\_\_\_\_ (۱). طوسی، همان، ص ۲۱۷. (۲).

منتهی الآمال، ۲/ ۴۱۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۲۹

### ۳-۲-۳. حفظ میراث حدیثی شیعه از طریق تربیت شاگردان خاص

۳-۲-۳. حفظ میراث حدیثی شیعه از طریق تربیت شاگردان خاص از مهم‌ترین عملکردهای امام عسکری علیه السلام حفظ میراث حدیثی شیعه از طریق تربیت شاگردان و اصحاب خاص بود. اینان گاه به صورت مستقیم و اکثراً از طریق مکاتبه جواب مسائل خود را از امام علیه السلام دریافت می‌کردند. اصحاب امام با تألیف و تصنیف کتب، در جمع‌آوری روایات شیعه و انتقال نظرات ائمه به شیعیان در علوم مختلف فقهی، علمی و تاریخی نقش مؤثری داشته و آثار باارزشی برجای گذاشته‌اند، خصوصاً آنکه مدونات اصحاب و اصولی که اصحاب ائمه علیهم السلام از دوران امامت امام علی علیه السلام تا این دوره (یعنی زمان امام عسکری علیه السلام) تألیف نمودند، پایه‌های اصلی جوامع حدیثی شیعه را در قرن چهارم همچون کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار تشکیل داده است. مهم‌ترین شاگردان و اصحاب امام که صاحب تألیف نیز بوده‌اند عبارتند از: ۱. حسین بن اشکیب سمرقندی: وی مدتی در قم بوده و سپس به سمرقند رفته است، او یکی از حلقات پیوند میان تشیع قم با حوزه سمرقند در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم شمرده می‌شده است. از جمله تألیفات اوست کتاب الرد علی الزیدیه که با استناد به روایات صادره از ائمه علیهم السلام تألیف شده است، (۱) و با توجه به شدت فعالیت زیدیه در آن دوران، موجب کنترل و حفظ از انحرافات بوده است. ۲. احمد بن

محمّد بن خالد برقی: از چهره‌های برجسته‌ای بود که مشهورتر از پدرش شد. احمد بن محمد بن خالد معاصر با امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بود. وی تألیفات زیادی داشته است که از جمله آنهاست کتاب المحاسن مشتمل بر روایات ائمه علیهم السلام در زمینه تمام معارف دینی از اخلاق و تفسیر و فقه و ... و کتاب التبیان فی اخبار البلدان در جغرافیای سرزمینهای اسلامی. «۲» ۳. حسن بن موسی خشاب: از اصحاب امام عسکری علیه السلام که تألیفات زیادی (۱) \_\_\_\_\_ (۱). نجاشی، رجال، ص ۴۴. (۲).

همان، ص ۵۵؛ سفینه البحار، ۱/ ۷۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۰ داشته، از آن جمله است کتاب الردّ علی الواقفیه، «۱» که این تألیف با توجه به انحرافات که فرقه واقفیه در آن دوران داشت ضروری بود. ۴. احمد بن ابراهیم بن اسماعیل: از خواص و نزدیکان امام عسکری علیه السلام که تألیفات زیادی داشته است، مانند کتاب اسماء الجبال و المیاه و الاودیة «۲» در دانش جغرافی. ۵. احمد بن ادریس اشعری: از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است که ثقه، کثیر الحدیث، فقیه و روایتش قابل اعتماد بوده است، «۳» لکن از امام عسکری علیه السلام روایت نکرده است. «۴» صاحب کتاب النوادر است و در سال ۳۰۶ ه. ق فوت کرده است. «۵» ۶. محمد بن ریان بن صلت: از اصحاب امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بوده است و صاحب مسائلی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد. «۶» ۷. ابو القاسم سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری: شیخ طوسی نام وی را در زمره اصحاب امام عسکری علیه السلام آورده است که ثقه، شیخ، فقیه، و از مشایخ طائفه امامیه بوده است. «۷» و در ادامه گوید: نمی‌دانم که آیا وی از امام عسکری علیه السلام روایت کرده است یا نه؟ «۸» سعد بن عبد الله کتب بسیاری داشته از جمله کتاب الرحمه. «۹» ۸. محمد بن حسن بن فروخ صفّار قمی: از بزرگان اصحاب امامیه در قم بوده (۱) \_\_\_\_\_ (۱). نجاشی، همان، ص ۳۱.

(۲). همان، صص ۶۷-۶۸. (۳). همان، ص ۹۲؛ طوسی، الفهرست، ص ۷۱. (۴). طوسی، الرجال (رجال طوسی)، ص ۴۲۸. (۵). نجاشی، همان، ص ۹۲؛ طوسی، الفهرست، ص ۷۱؛ امین عاملی، اعیان الشیعه، ۲/ ۴۷۷-۴۷۸. (۶). نجاشی، همان، ص ۳۷۰؛ ابن داود حلّی، الرجال، ص ۳۱۰؛ طوسی، الرجال، ص ۴۲۳ (که در کتاب اخیر، محمد بن ریان بن صلت در شمار اصحاب امام هادی علیه السلام آمده است). (۷). طوسی، الرجال، ص ۴۳۱. (۸). همان جا. (۹). طوسی، الفهرست، ص ۱۳۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۱ است. ثقه، عظیم القدر، و مورد اعتماد «۱» و از اصحاب امام عسکری علیه السلام نیز بوده است. «۲» وی صاحب کتاب بصائر الدرجات و صاحب مسائلی است که از امام عسکری علیه السلام پرسیده است. «۳» نجاشی نام کتاب وی را آورده است. او در سال ۲۹۰ ه. ق درگذشت. «۴» ۹. محمد بن علی بن محبوب اشعری قمی: از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است. «۵» ثقه، شیخ قمین، فقیه، و از بزرگان امامیه عصر خود بوده است. «۶» صاحب کتب و روایات زیادی است. «۷» ۱۰. عبد الله بن جعفر حمیری: از اصحاب امام عسکری علیه السلام است. هفت کتاب به نام قرب الأسناد تألیف کرده است «۸» و هر کدام درباره روایاتی است که سند عالی به هفت امام آخر (یعنی امام صادق علیه السلام تا امام دوازدهم علیه السلام) دارند، گرچه تنها سه کتاب قرب الاسناد او که روایات از امام ششم و هفتم و هشتم دارد بما رسیده است. ۱۱. محمد بن علی بن عیسی اشعری: از بزرگان قم بوده است. بعضی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام «۹» برشمرده‌اند. وی صاحب مسائلی بوده است. «۱۰» ۱۲. ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی: از بزرگان متکلمین طایفه نوبختیه محسوب می‌شد. در زمان خود مقام و منزلت خاصی داشت. ابن ندیم گوید: «ابو سهل، کتب بسیاری تألیف کرده که بعضی از آنها به خط خود اوست و درباره (۱) \_\_\_\_\_ (۱). نجاشی، رجال، ص ۳۵۴؛ حلّی،

خلاصه الاقوال (رجال حلّی)، ص ۱۵۷. (۲). عطاردی، مسند الامام العسکری علیه السلام، مشهد، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، صص ۴۸ و ۳۳۲. (۳). طوسی، الرجال، ص ۴۳۶؛ طوسی، الفهرست، ص ۲۲۰. (۴). نجاشی، همان، ص ۳۵۴؛ حلّی، همان،



ص ۱۵۷. (۵). عطاردی، همان، ص ۳۴۰. (۶). نجاشی، رجال، ص ۳۴۹؛ حلی، همان، ص ۱۵۶. (۷). طوسی، الفهرست، ص ۲۲۲؛ نجاشی، همان، ص ۳۴۹. (۸). نجاشی، همان، ص ۱۵۲. (۹). طوسی، الرجال، ص ۴۲۲. (۱۰). طوسی، الفهرست، ص ۲۳۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۲ علم کلام و فلسفه می‌باشد. کتبی هم در باب امامت نوشته است. جمعی از ناقلین فلسفه مثل ابو عثمان دمشقی، اسحاق، ثابت، و غیر اینها از وجود او استفاده می‌کردند. (۱)

### ۳-۳-۳. بررسی احادیث عرضه شده

۳-۳-۳. بررسی احادیث عرضه شده امام عسکری علیه السلام علاوه بر نقل احادیث برای شاگردان و اصحاب خود و پاسخگویی به مکاتبات شیعیان در مسائل و مشکلاتی که گاه مستقیماً و گاه توسط وکلای آن حضرت به ایشان ارجاع داده می‌شد، همچون ائمه پیشین علیهم السلام به بررسی صحت و سقم احادیث عرضه شده که توسط اصحاب طی مکاتبات و یا حضور شفاهی (به صورت انفرادی یا مجموعه‌ای) با آن حضرت در میان گذاشته می‌شد می‌پرداخت و پاسخ و رأی صریح خویش در آن مورد را بیان می‌کرد. بدیهی است که این عرضه‌های اجمالی و پراکنده، و گاه مجموعه‌ای، در غنای فرهنگی شیعه و پاکسازی و اطمینان‌بخشی به احادیث مأثور از اهل بیت علیهم السلام تأثیر به‌سزایی داشته است. اگرچه با توجه به دوران کوتاه شش ساله امامت امام عسکری علیه السلام آن هم درحالی که در بازداشتهای متعدد به سر می‌برده است، مقدار و تعداد احادیث عرضه شده بر آن امام علیه السلام نسبت به دوره ائمه قبل کمتر بوده است، لکن این نقص ظاهری با توجه عمیق امام علیه السلام نسبت به ضرورت اصلاح احادیث شیعه مرتفع می‌شد. نمونه این موارد، مکاتبه‌ای است که احمد بن محمد بن مطهر (از اصحاب خاص حضرت) با آن امام علیه السلام داشته است و در مورد به‌جای آوردن نمازهای مستحبی رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه مبارک رمضان، با عرضه روایتی منتسب به ائمه علیهم السلام نسبت به اطمینان یا عدم اطمینان از صدور آن از ناحیه ائمه علیهم السلام از آن حضرت سؤال کرده (۱) سفینه البحار، ۲/ ۴۱۵. بررسی

صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۳ است و آن حضرت ضمن رد آن روایت به اصلاح و پاسخ درست پرداخته است. (۱) همچنین از محمد بن حسن صفار (از اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام مکاتبه‌ای نقل شده است که به قصد حل تعارض در احادیث وقف و صدقه به آن حضرت عرضه و کسب تکلیف شده است، که امام به پاسخ صحیح و حل تعارض آنها می‌پردازد، (۲) چنان‌که در موردی دیگر، محمد بن حسن صفار درباره حل مشکلات فقهی وقف با عرضه اشکالی از مسائل مربوط به آن سؤال کرده است و آن حضرت به اصلاح و پاسخ آنها پرداخته است. (۳) علاوه بر عرضه احادیث منفرد و پراکنده، گاه مجموعه‌های روایی و یا کتب بر امام عسکری علیه السلام عرضه می‌شده است، چنان‌که در مورد مجموعه روایات کتب بنی فضال که قبلاً شیعی مستقیم المذهب بودند، لکن بعد از شهادت امام صادق علیه السلام گرایش به مذهب فطحیه پیدا کردند، به دلیل تردید شیعیان در صحت و سقم روایات کتب آنها، از آن حضرت سؤال شد که حضرت فرمودند: «خذوا بما رووا و ذروا بما رأوا»، روایاتشان را اخذ کنید ولی آرا و عقیده‌شان را قبول نکنید. (۴) و یا در مورد صحت و سقم کتاب یوم و لیله یونس بن عبد الرحمان، روایتی نقل شده که این کتاب، دوبار بر امام عسکری علیه السلام عرضه شد؛ بار اول توسط ابو هاشم جعفری (از شیعیان راستین حضرت) که کتاب را به امام هادی علیه السلام و همچنین آن را بر امام عسکری علیه السلام عرضه نمود، و آن حضرت آن را تأیید کرد. (۵) بار دیگر توسط بوریق بوسنجانی که معروف به صلاح و ورع بود- چنان‌که ذکر آن گذشت- (۶) در سامرا کتاب یوم و لیله را به منظور اطمینان بیشتر شخصاً به امام (۱) طوسی، تهذیب الاحکام، ۳/

۶۵-۶۶؛ کلینی، فروع الکافی، ۴/ ۱۵۶. (۲). طوسی، همان، ۹/ ۱۲؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۴/ ۲۳۷؛ فروع الکافی، ۷/ ۳۷. (۳).

طوسی، همان، ۱۳۲/۹. (۴). بحار الانوار، ۲/۲۵۲؛ الغیبه، ص ۳۸۹. (۵). نجاشی، رجال، ص ۴۴۷. (۶). مراجعه شود به بخش دوم همین فصل، قسمت ب (سیاست فشار خلفای عباسی)، ص ۱۱۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۴ عسکری علیه السّلام عرضه کرد. و امام پس از آنکه ورق به ورق آن را با دقت نگرید، فرمود: «این کتاب، صحیح است و عمده ل... آن شایسته می‌باشد...» (۱).

(۱) کشی، رجال، ۲/۸۱۷. بررسی

صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۵

## فصل چهارم معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام

### اشاره

فصل چهارم معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۴-۱. آثار مکتوب منسوب به امام عسکری علیه السلام ۴-۲. معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۴-۳. دیدگاه علما پیرامون اعتبار یا عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۷

### ۴-۱. آثار مکتوب منسوب به امام عسکری علیه السلام

۴-۱. آثار مکتوب منسوب به امام عسکری علیه السلام دو کتاب به امام عسکری علیه السلام نسبت داده شده است: ۱. کتاب یا رساله المقنعه: ابن شهر آشوب این کتاب را به امام عسکری علیه السلام نسبت داده است که مشتمل بر بسیاری از علوم حلال و حرام بوده است که «عبد الله ابن جعفر حمیری قمی» قسمتهایی از آن را در کتاب مکاتبات الرجال عن العسکرین علیهما السّلام ذکر کرده است. (۱) در حالی که خود ابن شهر آشوب تصریح کرده است «۲» که در ابتدای رساله المقنعه، آمده است: «اخبرنی علی بن محمّد بن علی بن موسی» و همین امر می‌رساند که ظاهراً محتوای این کتاب از امام هادی علیه السلام روایت شده است نه از امام حسن عسکری علیه السلام. مؤید مطلب در عدم صحت انتساب رساله المقنعه به امام عسکری علیه السلام، نقل سید ابن طاووس و نجاشی و شیخ آقا بزرگ طهرانی است. چنان که سید بن طاووس می‌نویسد: «علی بن عبد الواحد با سند خود به رجاء بن یحیی، نقل کرده است که از خانه ابو محمد حسن بن علی صاحب العسکر، در سال ۲۵۵ ه. ق کتابی به دست ما رسیده است، و آن گاه الرساله المقنعه را به طور کامل برای ما نقل کرد». (۳) نجاشی نیز در شرح حال رجاء بن یحیی می‌نویسد: «رجاء بن یحیی از امام (۱) المناقب، ۲/۴۵۹. (۲). همان جا.

(۳). ابن طاووس، اقبال الاعمال، ۱/۸۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۸ ابو الحسن الهادی علیه السلام روایت می‌کرده است و به وسیله پدرش که در خانه ابو الحسن مشغول به کار بوده، به خانه آن حضرت راه یافته است و در زمره خواص وی شده است. وی کتابی را با عنوان المقنعه فی ابواب الشریعه از امام هادی علیه السلام نقل کرده است که ابو المفضل شیبانی آن را از رجاء بن یحیی روایت کرده است. (۱) بنابراین، این رساله، نمی‌تواند منتسب به امام عسکری علیه السلام باشد. صاحب الذریعه نیز در این مورد معتقد است: «اصل محتوای کتاب المقنعه، از امام ابو الحسن الهادی علیه السلام بوده که توسط رجاء بن یحیی عبرتائی کاتب (م ۳۱۴ ه. ق) روایت شده است و در سال ۲۵۵ ه. ق از خانه ابو محمّد حسن بن علی العسکری علیه السلام به بیرون راه پیدا کرده، و ابو المفضل نیز آن را از رجاء بن یحیی در سال ۳۱۴ ه. ق نقل کرده است». (۲) ۲. کتاب تفسیر الامام ابو محمد العسکری علیه السلام: که شامل تفسیر سوره حمد و قسمتهایی از سوره بقره می‌باشد. در انتساب، سند،

و اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام قضاوت‌های گوناگون مطرح شده است که به‌طور مشروح به آنها پرداخته خواهد شد.

## ۴-۲. معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام

### اشاره

۴-۲. معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام (۲۳۲-۲۶۰ ه. ق) تفسیری ناتمام است، شامل تفسیر سوره فاتحه‌الکتاب و تفسیر آیات پراکنده‌ای از سوره بقره تا آیه ۲۸۲ این سوره که بلندترین آیه قرآن است. بنا به روایت شیخ صدوق، کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، اثر دو نفر به نام‌های ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار است که این دو با امام عسکری علیه السلام رفت و آمد داشتند و هر روز مقداری از آنچه که آن حضرت برایشان تعلیم می‌فرمود، می‌نوشتند. لذا این تفسیر، در واقع املائی این دو نفر است از گفته‌های امام عسکری علیه السلام در طی هفت سالی که ملازم آن حضرت (۱) نجاشی، رجال، ص ۱۱۹. (۲).

طهرانی، آقا بزرگ، الذریعه، ۲۲/۴۲۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۳۹ بوده‌اند. در صدر نسخ مطبوع تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، در مقدمه آن، بعد از تسمیه و تحمید و انتهای سند به ابن بابویه آمده است که ابن بابویه گوید: «ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر استرآبادی خطیب به ما خبر داد که ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار که هر دو از شیعیان امامیه بوده‌اند، نقل کرده‌اند که پدران ما شیعه امامیه بودند و در آن هنگام ما در استرآباد که زیدیه حاکم بودند می‌زیستیم و تحت حکومت حسن بن زید علوی ملقب به الداعی الی الحق بودیم. در آن زمان شیعه امامیه تحت فشار قرار داشتند، به طوری که اموال پدران ما را که از تجار امامیه بودند مصادره کردند و ما از ترس حسن بن زید همراه خانواده‌های خود به سامرا و امام عسکری علیه السلام پناه آوردیم. در سامرا در کاروانسرای جای گرفته و سپس به دیدار امام علیه السلام شتافتیم. امام علیه السلام برای ما دعای خیر و گشایش کرد و فرمود: «مرحبا به پناهندگان ما، به آستان ما خوش آمدید، اینک پناه یافتید، خداوند سعی و تلاش شما را بپذیرد و ترس شما را به ایمنی مبدل سازد و شما را کفایت کند، بعد از اطمینان خاطر نسبت به مال و جانتان باز گردید». ما با وجود آنکه از درستی سخن آن حضرت تردیدی نداشتیم، با شگفتی به ایشان گفتیم: چه دستور می‌فرمایید در بازگشتن به شهری که از آن خارج شده‌ایم؟ چگونه به جایی رویم که از آن گریخته‌ایم؟ با آنکه حاکم آنجا پیوسته در تعقیب ماست و ما را تهدید می‌کند. امام علیه السلام فرمود: این دو فرزند خود را به من واگذارید تا آنها را دانشی بیاموزم که خداوند بدان شرافتان بخشد و شما نسبت به بدگویی سعایت‌کنندگان و تهدیدهای حاکم، بی‌توجه باشید و بیم و هراسی نداشته باشید که خداوند در مورد شما سعادت را کامل خواهد کرد و به زودی دشمنان شما نزد حاکم شفاعت کنند...؛ پدرانمان پس از مشورت، به آنچه حضرت فرموده بود عمل کردند و ما را نزد امام علیه السلام گذاشتند و خودشان بازگشتند...، تا آنکه یکی از طرف پدرانمان با مژده آمد که موانع رفع شده و حاکم زیدیه پس از تنبیه بدخواهان، قول داده است که اموال آنها را به ایشان بازگرداند و کمبودها را جبران کند و آنان را بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۰ امان داده است. سپس بعد از ده روز نامه‌ای از جانب پدرانمان رسید مبنی بر اینکه حسن بن زید الداعی الی الحق به تمام وعده‌های خود وفا کرده است. امام علیه السلام پس از اطلاع از جریان فرمود: اینک زمان آن فرارسیده است که به وعده‌ام وفا کنم و به شما تفسیر قرآن را بیاموزم. آن‌گاه اول چیزی که امام علیه السلام بر ما املا فرمود احادیثی در فضیلت قرآن و اهل آن و موالات محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخاندان مطهرش بود و سپس به تفسیر «اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم» با ذکر روایتی از علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخت، و پس از آن به تفسیر سوره فاتحه الكتاب پرداخت...؛ و ما طی مدت اقامت خود نزد آن حضرت در هفت سال هر روز آن مقداری را که در توان و خاطر داشتیم، می‌نگاشتیم». (۱) البته آنچه که از قرآن در این کتاب تفسیر و تدوین شده، شامل تفسیر تمام آیات قرآن نیست بلکه بعد از فراغ از مقدمه و شرح استعاذه، ابتدا تفسیر سوره فاتحه الكتاب آمده است و سپس تفسیر سوره بقره از آیه اول تا آیه ۱۱۴ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ آمده است. سپس قطع شده و تفسیر آیه ۱۵۸ إِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَرَّجَ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ تا آیه ۱۷۹ وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ آمده است. سپس قطع شده و تفسیر آیه ۱۹۸ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ أذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ تا آیه ۲۱۰ آمده است هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. آن‌گاه باز هم تفسیر بعضی آیات پس از آن قطع شده است و تفسیر آیه ۲۸۲ که بلندترین آیه قرآن است... فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَ (۱). تفسیر الامام

ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام، صص ۲۱-۲۴ (با تلخیص). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۱ هُوَ فَلْيُعْلِلْ وَ لِيُهِ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ... آمده است تا آیه ۲۸۳ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ، و سپس تفسیر تمام شده است.

#### ۴-۲-۱. نسخ خطی و چاپی تفسیر

۴-۲-۱. نسخ خطی و چاپی تفسیر نسخ خطی موجود این تفسیر عبارتند از: ۱. نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی در قم، تحت رقم ۱۰۵۶، به خط نسخ، به تاریخ ۸۸۶ ه. ق، در ۱۸۸ صفحه. ۲. نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی در قم، تحت رقم ۳۷۶۴، به خط نسخ، در قرن یازدهم هجری (سال ۱۲۳۳ ه. ق)، در ۲۸۳ صفحه. ۳. نسخه خطی کتابخانه سید طیب مفتی (از نوادگان سید نعمه الله جزایری)، به خط نسخ، با تصحیح و شرح بعضی کلمات به زبان عربی و فارسی، به تاریخ ۱۲۵۲ ه. ق، در ۵۳۵ صفحه. ۴. نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به خط نسخ، با تصحیح و شرح بعضی کلمات به زبان عربی و فارسی، به تاریخ ۸۰۸ ه. ق، در ۱۵۲ صفحه. ۵. نسخه خطی کتابخانه مرکزی عمومی مشهد، تحت رقم ۱۲۴۹، به خط نسخ، با تصحیح و شرح بعضی کلمات به زبان عربی و فارسی به تاریخ ۹۲۲ ه. ق، در ۲۸۸ صفحه. ۶. نسخه خطی کتابخانه آیه الله سید مصطفی خوانساری، به خط نسخ، با تصحیح و شرح بعضی کلمات به زبان عربی و فارسی، به تاریخ ۱۰۹۰ ه. ق، در ۳۴۸ صفحه. و اما نسخه‌های چاپی این تفسیر عبارتند از: ۱. چاپ سنگی با تصحیح یوسف بن ابراهیم الکجوری (الکجوری) بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۲ المازندرانی، سال ۱۲۶۸ ه. ق، در طهران، دار الطباعة ملا عباسعلی، بدون شماره صفحه. ۲. چاپ سنگی سال ۱۳۱۳ ه. ق. «۱» ۳. چاپ سنگی، با حاشیه کنز العرفان فی فقه القرآن از مقداد السیوری، به خط محمد ابراهیم بن محمد باقر، و تصحیح متن و حاشیه علی اصغر تبریزی و عبد المناف تبریزی، در تبریز، در ۲۹۵ صفحه و همین چاپ در تهران، سال ۱۳۱۵ ه. ق، در ۲۹۶ صفحه. ۴. چاپ سنگی (با تفسیر قمی در حاشیه)، در تبریز، سال ۱۳۱۵ ه. ق، در ۲۸۶ صفحه. ۵. چاپ جدید (حروفی)، با تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدی (عج)، در قم، سال ۱۴۰۹ ه. ق، در ۷۳۶ صفحه که نسبت به چاپ سنگی قدیم مزیت دارد و در آن مقابله نسخه‌ها نیز صورت گرفته است. ۶. چاپ جدیدی که در سال ۱۴۲۱ ه. ق با دقت بیشتری در بیروت،

توسط مؤسسه تاریخ العربی و دار احیاء التراث العربی با تحقیق سید علی عاشور، و با کیفیتی بسیار مطلوب در ۵۳۴ صفحه به طبع رسیده است. در این چاپ نیز مقابله نسخه‌ها صورت گرفته است. آنچه که در تمام نسخ موجود چاپی و خطی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام مشهود است، آن است که همه آنها مشتمل بر تفسیر سوره فاتحه کتاب و آغاز سوره بقره تا آیه ۲۸۳ بقره می‌باشند.

#### ۴-۲-۲. شیوه و سبک نگارش تفسیر

۴-۲-۲. شیوه و سبک نگارش تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام به سبک تفاسیر روایی (اثری) استوار است که در زمره تفاسیر مأثور از اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گیرد. در این کتاب، تفسیر آیات قرآن (\_\_\_\_\_). به نقل طهرانی، آقا بزرگ،

الذریعه، ۴/ ۲۸۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۳ به نقل از امام عسکری علیه السلام گاه به صورت تفسیر قرآن به قرآن (یعنی تفسیر آیات با کمک آیات دیگر) و اکثرا با استناد به روایات مأثوره از نبی صلی الله علیه و آله و یا پدران بزرگوار آن حضرت از ائمه معصومین علیهم السلام و گاه نیز با بیان و تفسیر آیات از جانب خود آن حضرت نقل شده است. ممیزات شیوه و سبک نگارش این تفسیر عبارتند از: ۱. شیوه پردازش و نگارش مطالب و روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام به گونه‌ای است که با توجه به اینکه راویان آن اهل گران بودند و طبق گفته خودشان آنچه را که آن حضرت در تفسیر قرآن تعلیم می‌داده و املا می‌کرده است پس از جلسه درس، به‌خاطر سپرده و یادداشت می‌کرده‌اند، و از طرفی به زبان عربی تسلط کامل نداشته‌اند، لذا در برخی موارد دیده می‌شود که بعضی از روایات منقول از امام عسکری علیه السلام را به صورت مضمون (نقل به معنا) آورده‌اند و چه‌بسا همین امر موجب بعضی آشفتگی‌ها و اضطراب در متن بعضی روایات شده است. ۲. ابتدا آیاتی از سوره حمد یا بقره ذکر شده و سپس تفسیر و یا تأویل آن با استناد به روایات آمده است. ۳. در تفسیر آیات، به تأویل آیات (تفسیر بطنی آیات) نیز توجه شده است که بیشتر این تأویلهای در مورد معجزات و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می‌باشد. البته در تأویل آیات تنها به نقل روایت بسنده شده است. ۴. به مصادیق آیات توجه شده است ولی به اسباب النزول آیات کمتر توجه شده است. ۵. در تفسیر و تأویل آیات، از ابزار تفسیری متداول در کتب تفسیری همچون صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، لغت و ... استفاده نشده است. ۶. روایتهای تفسیری در همه آیات یکسان نیستند، به‌طوری که در تفسیر بعضی آیات روایتهای زیادی نقل شده و در تفسیر بعضی آیات تنها به یک روایت بسنده شده است؛ علاوه بر آنکه بعضی آیات سوره بقره اصلا تفسیر نشده است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۴. مضمون نگارش مطالب و روایات این کتاب، به گونه‌ای است که گویا هدف از آن، تربیت و آشنایی راویان تفسیر با معارف قرآنی و جایگاه اهل بیت علیهم السلام در قرآن بوده است. ۸. روایتهای وارده در فضیلت قرآن و اهل آن، شرح استعاده، فضیلت سوره فاتحه کتاب و تلاوت آن و روایات مربوط به فضایل اهل بیت علیهم السلام را یاد کرده است. ۹. طرح مباحث فقهی و کلامی مرتبط با تفسیر آیات در این تفسیر کم و بیش لکن به صورت مختصر دیده می‌شود.

#### ۴-۲-۳. پیشینه بررسیها پیرامون تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام

۴-۲-۳. پیشینه بررسیها پیرامون تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام عمده‌ترین منابعی که به نقد و بررسی (سندی و یا محتوایی)، تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام پرداخته‌اند، عبارتند از: ۱. محدث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل بخشی را اختصاص به اقوال علما در اعتبار تفسیر مزبور داده است و آن‌گاه دلایلی را مبنی بر رد گفته‌های ابن غضائری در جهت تضعیف

قول وی مبنی بر جعلی بودن تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام ذکر کرده است. «۱» ۲. میرزا ابو الحسن شعرانی در حاشیه تفسیر مجمع البیان طبرسی به ضعف محتوایی این تفسیر و منافات داشتن بعضی روایات آن با مسلمّات تاریخی و عقلی اشاره کرده است. «۲» ۳. محمّد جواد بلاغی در رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السّلام به نقد سندی و اضطراب در سند این تفسیر پرداخته است؛ همچنین در بررسی محتوایی نمونه‌هایی از روایات این تفسیر را بررسی و موارد نادرست را مشخص کرده است (\_\_\_\_\_). «۱». محدث نوری، مستدرک

الوسائل، خاتمه المستدرک، ۳ / ۱۶۱ - ۱۶۴. (۲). طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، حاشیه خاتمه الكتاب، ص «ط». بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۵ شیخ آقا بزرگ طهرانی، به این رساله اشاره کرده است و آن را دیده است. نسخه‌ای از این رساله (نسخه نجف اشرف مورخ ۱۳۴۳ ه. ق) نزد یکی از تلامیذ ایشان بنام حاج شیخ مرتضی مظاهری نجفی اصفهانی موجود بوده که ایشان در سال ۱۳۹۸ ه. ق، از روی آن استنساخ کرده است. «۱» اخیراً آیه الله استادی، اقدام به استنساخ از روی نسخه حاج شیخ مرتضی مظاهری و نگارش مقدمه و تحقیق بر آن کرده است. «۲» ۴. علامه محمّد تقی تستری (شوشتری) در الاخبار الدخیله باب دوم از فصل مربوط به احادیث موضوعه، جلد اول را اختصاص به نقد و بررسی محتوایی حدود چهل مورد از اخبار جعلی و دروغین و غرائب موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام داده است و در آخر گفته است که اگر به دنبال غور و بررسی و استقصا می‌بود باید بیشتر این کتاب را نقل می‌کرد؛ زیرا در این تفسیر، روایات صحیح در نهایت کمیابی است. «۳» ۵. شیخ آقا بزرگ طهرانی در الذریعه الی تصانیف الشیعه به معرفی این تفسیر و ذکر اقوال قائلین به اعتبار و یا عدم اعتبار این تفسیر، و نهایتاً به ضعف سند و اضطراب در سند این تفسیر پرداخته است. «۴» ایشان معتقد است: «طریق شیخ صدوق به این تفسیر منحصر به محمّد بن قاسم استرآبادی نبوده است، بلکه در بعضی تصانیف صدوق مثل امالی طریق دیگری یافت می‌شود، و آن اینکه صدوق از محمّد بن علی استرآبادی، از آن دو راوی (یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار) روایت کرده است «۵» که ظاهراً \_\_\_\_\_ (۱). الذریعه، ۴ / ۲۸۳. (۲). بلاغی

«رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السّلام»، مجله نور علم، سال دوم، ش ۱، صص ۱۳۷ - ۱۵۱. (۳). تستری (شوشتری)، محمّد تقی، الاخبار الدخیله، ۱ / ۱۵۱ - ۲۱۳. (۴). طهرانی، همان، ۴ / ۲۸۳ - ۲۹۳. (۵). صدوق، الامالی (المجالس)، مجلس ۳۳، ص ۱۴۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۶ این نسخه صحیح است. لذا ممکن است ضعف رجال سند تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام از طریق دیگری قوت داشته باشد و بتوان از نظر سندی قائل به اعتبار این تفسیر شد. «۱» ۶. محمّد حسین ذهبی در کتاب التفسیر و المفسرون در ذیل بررسی تفاسیر شیعی به معرفی این تفسیر و نقد سندی و محتوایی این تفسیر پرداخته است و گاه در ضمن نقادی روایات، متعصبانه روایات بر حق در فضیلت علی علیه السّلام و اهل بیت علیهم السّلام را به اتهام غلو رد کرده است. «۲» ۷. آیه الله ابو القاسم خویی در کتاب معجم رجال الحدیث ضمن بررسی رجال سند این تفسیر، به ضعف سند و مجهول بودن راویان این تفسیر و اشتغال آن بر روایات منکر و عجایب، به صورت فشرده اشاره کرده است. «۳» ۸. آیه الله استادی در مقاله‌ای تحت عنوانه «بحثی درباره تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام» به صورت مستقل و نسبتاً مفصل به ذکر و بررسی ادله قائلین به اعتبار و یا عدم اعتبار این تفسیر پرداخته است، همچنین به نقد سندی و مواردی از نقد محتوایی آن توجه خاصی کرده است. «۴» ۹. آیه الله استادی در کتاب چهل مقاله به صورت فشرده به نقد و بررسی سندی این تفسیر پرداخته است. «۵» ۱۰. هاشم معروف حسنی در کتاب بین التصوف و التشیع، تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام را به‌طور کلی از ساخته‌های غالیان و صوفیان دانسته و به لحاظ سند و محتوا این تفسیر را مخدوش می‌داند، و به تناسب به دو مورد از روایات این تفسیر \_\_\_\_\_ (۱). طهرانی،



همان، ۴/ ۲۸۵-۲۸۶. (پاورقی) (۲). ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۲/ ۷۹-۹۸. (۳). خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۳/ ۱۵۷-۱۵۹، ۱۷/ ۱۷۳، ۱۸/ ۱۶۱-۱۶۴، ۲۱/ ۱۸۶. (۴). استادی «بحثی درباره تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام» مجله نور علم، سال دوم، ش ۱، صص ۱۱۸-۱۳۵. (۵). استادی، چهل مقاله، صص ۱۴۲-۱۴۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۷ اشاره کرده است و به نقد محتوایی آنها پرداخته است. «۱» ۱۱. آیه الله مسلم داوری در کتاب اصول علم الرجال بین النظرية و التطبيق در ضمن بحث از مصادر کتاب وسائل الشیعه، به ضرورت مختصرا به بررسی سندی این تفسیر و آرای قائلین به اعتبار و یا عدم اعتبار این تفسیر اشاره کرده است و در پایان مطلب به این نتیجه رسیده است که تفسیر موجود ضعف سند دارد و تاکنون طریق معتبری بر اعتبار آن اقامه نشده است. «۲» ۱۲. آیه الله محمد هادی معرفت در کتاب صیانه القرآن من التحریف در ضمن بحث از کتب غیر معتبری که محدث نوری در شبهه تحریف قرآن به آنها اعتماد کرده است، نام تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام را آورده و اشاره ای مختصر در مورد ضعف سندی و بی اعتباری این تفسیر دارد. «۳» ۱۳. علامه محمد هاشم خوانساری در رساله فی تحقیق فقه الرضا علیه السلام به ضرورت تناسب و ارتباط بحث، به گونه ای مختصر در مورد اعتبار و یا عدم اعتبار روایات ایستادگی تفسیر بحیث کرده است. «۴» (۱) معروف حسنی، بین التصوف و التشیع، صص ۱۹۱-۱۹۲. (۲). علی صالح معلّم، محمد علی، اصول علم الرجال (تقریرات بحث آیه الله مسلم داوری)، صص ۲۸۳-۲۸۶. (۳). معرفت، محمد هادی، صیانه القرآن من التحریف، صص ۲۳۳-۲۳۴. (۴). خوانساری، محمد هاشم، رساله فی تحقیق فقه الرضا علیه السلام، صص ۱۶۳-۱۶۷، (به نقل از: مجله نور علم، سال دوم، ش ۱، ص ۱۲۴). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۴۹

#### ۴-۳. دیدگاه علما پیرامون اعتبار یا عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام

##### اشاره

۴-۳. دیدگاه علما پیرامون اعتبار یا عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام از قرن چهارم هجری تا به امروز با قضاوت‌های مختلف روبرو شده است و به طور کلی سه دسته رأی در اعتبار یا عدم اعتبار آن مطرح شده است. الف- گروهی معتقد به ساختگی بودن این تفسیر و عدم اعتبار آن هستند و معتقدند صدور چنین تفسیری از ناحیه امام معصوم علیه السلام محال است. بیشتر این قضاوتها متکی بر سندیت کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام است، علاوه بر آنکه محتوای این تفسیر نیز مشتمل بر احادیث منکر و عجایب دروغین است که بطلان آنها حتمی است. ب- گروهی دیگر این تفسیر را از اسرار و آثار ائمه معصومین علیهم السلام می‌دانند، و لذا روایات آن را معتبر دانسته و آنها را نقل می‌کنند. ح- گروهی دیگر قائل به تفصیل هستند، اینان معتقدند بخشی از روایات این تفسیر مشتمل بر روایات معتبره است که باید آنها را پذیرفت و بخش دیگر مشتمل بر روایات غیر معتبره است که باید رد کرد.

#### ۴-۳-۱. ادله قائلین به عدم اعتبار تفسیر

##### اشاره

۴-۳-۱. ادله قائلین به عدم اعتبار تفسیر از جمله قائلین به رأی گروه اول یعنی عدم اعتبار این تفسیر عبارتند از: بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۰. ابن غضایری، در کتاب الضعفاء (که البته انتساب این کتاب به وی



محل اشکال است) گفته: «محمد بن قاسم مفسر استرآبادی که ابو جعفر ابن بابویه از او روایت کرده است، فردی ضعیف و کذاب است و این تفسیر را از دو نفر مجهول به نامهای یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار نقل می‌کند که آن دو نیز از پدرانشان از ابو الحسن الثالث علیه السلام نقل کرده‌اند، و این تفسیر جعلی و ساختگی است توسط سهل دیباجی که از پدرش نقل کرده است و مشتمل بر احادیث منکر می‌باشد.» (۱) ۲. علامه حلی در کتاب خلاصه الاقوال عین گفتار ابن غضایری را در عدم اعتبار این تفسیر بدون کم یا زیادتی آورده است. (۲) ۳. محقق تفرشی نیز در کتاب نقد الرجال، همان کلام ابن غضایری را نقل کرده است. (۳) ۴. علامه استرآبادی، صاحب کتاب منهج المقال، همان کلام علامه حلی را به نقل از ابن غضایری ذکر کرده است. (۴) ۵. قهبایی (قهبایی)، صاحب کتاب مجمع الرجال، در این کتاب در اول مقال، کلام ابن غضایری را در مورد راویان این تفسیر ذکر کرده است. (۵) البته گفته شده که قهبایی فقط در صدد جمع کلمات و تعابیر در مورد رجال حدیث بوده است نه بحث از قبول یا رد آن. ۶. علامه محمد جواد بلاغی، در رساله‌ای مستقل در این مورد تحت عنوان رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، بررسی نقیصاتی را در تفسیر پرداخته (۱) قهبایی (علامه قهبایی)، مجمع

الرجال، ۶/ ۲۵. (ضعف کلام ابن غضایری در همین فصل بررسی خواهد شد). (۲). خلاصه الاقوال، ص ۲۵۶. (۳). تفرشی، نقد الرجال، ۴/ ۳۰۳. (۴). استرآبادی، منهج المقال (الرجال الکبیر)، ص ۳۱۵. (۵). قهبایی، همان، ۶/ ۲۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۱ است و قائل به ضعف تفسیر و ساختگی بودن آن و عدم انتساب آن به امام عسکری علیه السلام می‌باشد و دلیل این امر را اولاً اضطراب در سند و راویان این تفسیر می‌داند و معتقد است که سبک بیان و نگارش این تفسیر و اضطراب و تناقض در عبارات آن هیچ شباهتی به سبک بیان و منقولات صادره از امام معصوم علیه السلام ندارد و آن‌گاه به مواردی از اضطراب و تناقض در سند اشاره می‌کند. و ثانیاً وجود سخنان ضد و نقیض در کلام راویان و متن روایات و وجود روایات عجیبه‌ای را که با قرآن کریم و سیره قطعی و مسلمات تاریخی منافات دارد، دلیل بر بی‌اعتباری این تفسیر دانسته است و آن‌گاه مواردی از روایات نادرست را بررسی کرده است. (۱) ۷. علامه تستری (شوشتری) در کتاب الاخبار الدخیله، فصل دوم از باب دوم در احادیث موضوعه را اختصاص به اخبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام داده که از روی بهتان به آن حضرت نسبت داده‌اند. ایشان برای اثبات ادعای خود مبنی بر بطلان نسبت این تفسیر به امام عسکری علیه السلام چند استشهاد ذکر کرده است: (۲) اول- گواهی ناقدان آثار حدیثی همچون احمد بن حسین غضایری و استاد نجاشی بر ضعف تفسیر و کذب و تضعیف راوی این تفسیر (یعنی محمد بن قاسم مفسر استرآبادی) و مجهول بودن آن دو راوی که محمد بن قاسم از آنها این تفسیر را روایت کرده است، و ساختگی بودن تفسیر توسط سهل دیباجی از پدرش، و وجود احادیث منکر و نادرست در این تفسیر. دوم- اینکه در بررسی اخبار و روایات این تفسیر، به مواردی برمی‌خوریم که بطلان آنها واضح و جعل آنها عیان است. آن‌گاه علامه تستری حدود چهل روایت از این تفسیر را مورد بررسی قرار می‌دهد که به نظر او کذب و جعلی است. (۳) ایشان در ادامه می‌فرماید: «هرچند که این تفسیر معجزات شگفت‌انگیز فراوانی (۱) بلاغی، رساله حول التفسیر،

صص ۱۳۶- ۱۵۱. (۲). الاخبار الدخیله، ۱/ ۱۵۲- ۲۳۸. (۳). همان‌جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۲ را ذکر کرده است و آنها را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و شهادت قرآن نسبت داده است، لکن صحت انتساب آنها به امام عسکری علیه السلام دور از حقیقت است. و می‌توان گفت که کتاب مزبور ساخته و پرداخته جمعی از غلات شیعه می‌باشد که در ذکر فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام زیاده‌روی کرده‌اند. همان طوری که بعضی از ناصبین و معاندین نیز اخبار زشتی را در فضائل و معجزات ایشان به قصد تخریب دین وضع کردند تا آنکه مردم

با مشاهده بطلان این گونه روایات از راه حق منحرف شده و کافر گردند. «۱» ۸. علامه شیخ میرزا ابو الحسن شعرانی در حاشیه مجمع البیان طبرسی گوید: شیخ طبرسی، مصنف مجمع البیان، در مورد تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام چیزی نگفته است، لکن علامه حلّی در مورد محمد بن قاسم استرآبادی گفته است که او این تفسیر را روایت کرده است و این تفسیر ساخته سهل بن احمد دیباجی است و احادیث منکر و زشت در آن وجود دارد؛ و من می گویم که از جمله اشتباهات وارده در این تفسیر که به دروغ نقل شده، آن است که مختار بن ابی عبیده پس از رهایی از زندان حجاج انتقام خون امام حسین علیه السلام را گرفت، درحالی که در تاریخ آمده است که حکومت حجاج در سال ۷۵ هجری بوده است و مختار قبل از این تاریخ به قتل رسیده بود، به طوری که در سال ۶۴ ه. برای گرفتن انتقام خون امام حسین علیه السلام قیام خود را آغاز کرد و سپس توسط مصعب بن زبیر به قتل رسید. این داستان سراپا دروغ نشان می دهد که نگارنده تفسیر هیچ گونه آشنایی با تاریخ نداشته است ... و جای تعجب است که علامه مجلسی نیز در کتاب بحار الانوار این موضوع را رد نکرده است «۲». ۹. آیه الله خویی در کتاب معجم رجال الحدیث گوید: «تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام همان تفسیری است که به روایت دو مرد مجهول الحال یعنی \_\_\_\_\_ (۱). همان، ص ۱۵۲ به بعد. (۲).

طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، حاشیه خاتمه کتاب، ص «ط». بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۳ علی بن محمد بن سیار و یوسف بن محمد بن زیاد نقل شده است و توجه و اعتنایی به روایت این دو از امام علیه السلام نمی شود- با وجود اهتمام امام علیه السلام در مورد اینها و طلب کردن از پدرانشان که نزد آن حضرت بمانند تا علم تفسیر به آنان تعلیم دهد ... و این بدان جهت است که هر که در این تفسیر بنگرد، شک نمی کند که ساختگی است و صدور چنین کتابی از محقق عالم بعید است تا چه رسد به امام معصوم علیه السلام! «۱» ۱۰. علامه سید محمد هاشم خوانساری در رساله ای که در تحقیق حال کتاب معروف به فقه الرضا علیه السلام نوشته است، گوید: «احتمال جعل در این کتاب یعنی فقه الرضا علیه السلام بعید است به خاطر حقیقت صدق و حقی که از آن آشکار است و نیز مشتمل بودن آن بر اصول و فروع و اخلاق که اکثر آنها مطابق با مذهب امامیه و مطابق با اخبار صحیحیه از ائمه علیهم السلام است، و انگیزه ای برای وضع در مثل این گونه اخبار و روایات نیست؛ زیرا غرض جعل کنندگان تزییف حق و ترویج باطل است و غالباً این امر توسط غلات و مفوضه واقع می شود. به هر حال این کتاب خالی از این انگیزه ها و دستبردها است، برخلاف دیگر کتب منسوب به ائمه علیهم السلام مثل مصباح الشریعه که منسوب به امام صادق علیه السلام و تفسیر امام عسکری علیه السلام که منسوب به امام ابو محمد عسکری علیه السلام است. پس هر کس که امعان نظر کند، مطلع بر امور و مطالب عجیبی می گردد که با اصول دین و مذهب مخالف و با طریقه ائمه علیهم السلام و سیاق کلمات صادره از معصومین علیهم السلام مغایرت دارد و نشان از ضعف و دستبرد در آنهاست» «۲». البته ایشان در جای دیگر قائل به اعتبار بعضی از روایات این تفسیر شده است. «۳»

### نتیجه بحث

نتیجه بحث با بررسی اقوال و آرای قائلین به عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام \_\_\_\_\_ (۱). خویی، معجم رجال الحدیث،

۱۳ / ۱۵۹. (۲). رساله فی تحقیق فقه الرضا علیه السلام، ص ۷ (به نقل از مجله نور علم، دوره دوم، ش ۱، ص ۱۲۴). (۳). همان، صص ۱۶۳-۱۶۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۴ به دست می آید که مؤید ادعای این دسته از علما چند مطلب است: دلیل اول- اشتغال مطالب این تفسیر بر بسیاری از خرافات و اکاذیب و جعلیات که نه با مسلمات تاریخی و سیره سازگاری دارند نه با مقصد شرع، لذا این گونه روایات موجب انکار بسیاری از محققان نسبت به روایات این تفسیر

شده است. همچون قضیه حجّاج و مختار، یا شخصی که می‌خواستند حدّ بر او جاری شود اما کرامات برایش ظاهر می‌گردد! یا روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده که آن حضرت میوه‌ای را از بهشت گرفت و چون آن را باز کرد حوریه‌ای را دید... و امثال این گونه اکاذیب که با اعتبار و صحّت انتساب این تفسیر به امام سازگاری ندارد و موافقت با آنها ممکن نیست. پس مصدر نظر کسانی که قائل به جعل این کتاب هستند مثل ابن غضایری و بعد از او علامه حلّی و تفرشی و دیگران که از ابن غضایری پیروی کرده‌اند، همین موارد خاص بوده است. البته چنان‌که گفتیم انتساب کتاب الضعفاء به ابن غضایری که از قول وی این کلام در تضعیف و کذب تفسیر امام عسکری علیه السلام و نسبت جرح به راویان آن ذکر شده، جای تأمل است. در این مورد در قسمت بعد در نتیجه بررسی ادلّه موافقین با اعتبار تفسیر منسوب به عسکری علیه السلام بحث خواهد شد. دلیل دوم- تضعیف ابن غضایری نسبت به راویان این تفسیر، یعنی نسبت کذب و ضعف به محمد بن قاسم استرآبادی (شیخ و استاد صدوق که صدوق از او بسیار روایت کرده است) و نیز مجهول الحال دانستن دو نفر دیگر که محمد بن قاسم از آنها روایت کرده است (یعنی ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی ابن محمد بن سیار)، که در نقد این مطلب باید گفت که اولاً کلام ابن غضایری مورد اعتماد نیست؛ زیرا هم صحّت انتساب کتاب الضعفاء به او مورد تردید است و هم دلیلی بر ثبوت جرح نسبت به راویان این تفسیر وجود ندارد و ابن غضایری در تضعیف و جرح نسبت به راویان متفرد است و دیگران از او تبعیت کرده‌اند. ثانیاً آنکه این مطلب با اعتماد شیخ صدوق نسبت به راویان این تفسیر سازگاری ندارد، بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۵ مسلماً شیخ صدوق که معاصر با عصر امام عسکری علیه السلام بوده نسبت به ابن غضایری آگاه‌تر به حال راویان بوده است. به خصوص التّرام شیخ صدوق در اول الفقیه (که روایات زیادی از این تفسیر در آن ذکر شده) که روایات آن را حجّت بین خود و خدا قرار داده است با تضعیفات ابن غضایری منافات دارد. لکن در هر حال باید بگوییم حجّت بودن روایت نزد شیخ صدوق دلیل بر وثاقت روایت نبوده است، به طوری که وی پس از ذکر نام محمد بن قاسم استرآبادی در الفقیه و امالی و علل الشرائع و معانی الاخبار و کتب دیگر، عبارت ترضی و ترحم را آورده است که نشان از مدح دارد نه وثاقت. دلیل سوم- عدم توثیق راویان این تفسیر در کتب رجالی معروف است که دلالت بر ضعف سندی تفسیر دارد و اعتماد شیخ صدوق به بعضی از روایات این تفسیر نمی‌تواند دلالت بر وثاقت آنها باشد. «۱» در نقد این دلیل باید گفت، دلیلی کافی است که می‌توان حکم به ضعف روایات این تفسیر نمود نه جعلی بودن آنها، مگر آنکه ما از طریقی غیر از سندی که ذکر شده، اعتبار بعضی از راویان و موثوقه الصدور بودن آن را احراز نماییم، در آن صورت می‌توانیم حکم به صحّت آن کنیم «۲» و اگر جعلی بودن یا تحریف و تصحیف آن را احراز کردیم، در آن صورت می‌توانیم حکم به کذب آن دهیم. پس دلیلی برای جعلی بودن کلّ تفسیر وجود ندارد.

#### ۴-۳-۲. ادلّه قائلین به اعتبار تفسیر و مناقشه در آن

#### اشاره

۴-۳-۲. ادلّه قائلین به اعتبار تفسیر و مناقشه در آن گروه دوم کسانی هستند که قائل به اعتبار تفسیر و معتقد به صدور آن از ناحیه امام و اشمال آن بر گنجینه و اسرار ائمه علیهم السلام هستند. لذا این تفسیر را کتاب معتبر (\_\_\_\_\_۱). در این زمینه در مبحث «نتیجه

بررسی ادلّه قائلین به اعتبار این تفسیر» (ص...) و همچنین در مبحث «بررسی سندی» (ص...) به طور مستدل سخن خواهیم گفت. (۲). به مبحث «بررسی سندی در مورد محمد بن قاسم استرآبادی» (ص...) مراجعه شود. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۶ حدیثی دانسته و احادیث آن را نقل می‌کنند. از جمله کسانی که قائل به این رأی هستند،

عبارتند از: شیخ صدوق، طبرسی (صاحب احتجاج)، قطب الدین راوندی، ابن شهر آشوب، محقق ثانی (محقق کرکی)، شهید ثانی، مجلسی اول و دوم، شیخ حرّ عاملی، مولی محسن فیض کاشانی، سید هاشم بحرانی، حویزی (صاحب تفسیر نور الثقلین)، حسن بن سلیمان حلّی (شاگرد شهید اول صاحب کتاب المحتضر)، سید نعمت الله جزایری، مولی محمد جعفر خراسانی (صاحب اکیلی الرجال)، شیخ سلیمان بحرانی (صاحب الفوائد النجفیة)، ابو علی (صاحب منتهی المقال)، وحید بهبهانی (صاحب التعلیقه علی منهج المقال استرآبادی)، شیخ ابو الحسن شریف (صاحب تفسیر مرآة الانوار)، شیخ محمد طه، سید عبد الله شبر، سید حسین بروجردی (صاحب تفسیر الصراط المستقیم)، حجة الاسلام تبریزی (صاحب صحیفه الابرار)، شیخ مرتضی انصاری، شیخ عبد الله مامقانی، آیه الله بروجردی (صاحب جامع احادیث الشیعة)، مولی علی ابن حسن زواری (صاحب المنهج)، شیخ آقا بزرگ طهرانی، و محدث نوری. ۱. شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه قمی): ایشان به این تفسیر اعتماد داشته و در کتب مختلف خود همچون من لا یحضره الفقیه، «۱» التوحید، «۲» عیون اخبار الرضا علیه السلام، «۳» امالی، «۴»، علل الشرایع، «۵» و معانی الاخبار، «۶» برخی از روایتهای تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام را با همان سند تفسیر که قبلاً ذکر شد «۷» و گاه با سندی (من لا یحضره الفقیه، کتاب الحج

(باب التلبیة)، ۳۲۷/۲. (۲). صدوق، التوحید، صص ۴۷، ۲۲۵ و ۳۹۲. (۳). به عنوان نمونه، ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۷، ص ۲۴۱ و باب ۲۸، صص ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۹ - ۲۷۰ و ۲۷۳. (۴). صدوق، الامالی، مجلس ۳، ص ۱۹ و مجلس ۳۳، ص ۱۴۸. (۵). به عنوان نمونه، ر. ک: صدوق، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۱۹، ص ۱۶۹ و ج ۲، باب ۱۵۷، ص ۱۲۱. (۶). صدوق، معانی الاخبار، صص ۴، ۲۴، ۳۳، ۳۶ و ۳۹۹. (۷). از ابو القاسم محمد بن قاسم استرآبادی، از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار، و آن دو از امام عسکری علیه السلام. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۷ مختلف از آن نقل کرده «۱» و به آنها استناد جسته است. البته صدوق در مقدمه من لا یحضره الفقیه گفته است که روایاتی را که در این کتاب آورده است حجت بین خود و خدا قرار داده و مطابق آنها فتوا داده است. «۲» علامه شوشتری در مورد اعتماد شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام می گوید: «اولاً حجیت سخن شیخ صدوق و مانند او در اموری است که بدانیم صحیح است، درحالی که تفسیر موجود مشتمل بر دروغهای واضح و بزرگی است. ثانیاً احمد بن حسین غضایری که از ائمه نقاد و استاد نجاشی بوده و شیخ اعتراف کرده به اینکه وی فهرستی را تألیف کرده که احدی از اصحاب ما مثل آن را تألیف نکرده است، قائل به اعتماد آن نیست. ثالثاً منقولات شیخ صدوق از این تفسیر در کتبش، غیر از امور باطل و مطالب منکر واضحی است که در تفسیر موجود وجود دارد، لذا چه بسا شیخ صدوق آن مطالب درست را از کتابی غیر کتاب موجود نقل کرده باشد...». «۳» ۲. ابو منصور طبرسی نیز از روایات این تفسیر استفاده کرده است «۴». ایشان در کتاب الاحتجاج می نویسد: «سند بیشتر اخباری را که روایت می کنم، ذکر نکرده ام؛ زیرا آن روایت یا مورد اجماع علما است یا عقل بر آن دلالت دارد و یا در کتب دوست و دشمن مشهور است، جز آنچه را که از تفسیر منسوب به ابو محمد حسن

(بن علی استرآبادی، از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار، از امام عسکری علیه السلام روایت کرده است. (ر. ک: به: الامالی، مجلس ۳۳، ص ۱۴۷). همچنین در عیون اخبار الرضا علیه السلام از محمد بن قاسم استرآبادی، از یکی از دو فرزند، از امام عسکری علیه السلام و گاه از محمد بن قاسم استرآبادی بدون روایت از دو فرزند- یعنی از طریق دیگر- نقل روایت شده است. (ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۶، ص ۲۳۱ و باب ۲۸، صص ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۷، و ۲۷۹؛ همچنین علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۶۵، صص ۲۶۹ - ۲۷۰). (۲). در انتهای همین فصل در قسمت «نتیجه بحث» (ص ۱۶۶) به بررسی اعتماد صدوق به این تفسیر خواهیم پرداخت. (۳). الاخبار الدخیلة، ۱/ ۲۱۳. (۴). طبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب،

الاحتجاج، ۱/ ۱۵- ۵۵، ۲/ ۲۵۸- ۴۶۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۸ عسکری علیه السلام نقل کرده‌ام؛ زیرا اگرچه آن روایات مشتمل بر اوصاف مذکوره است لکن در حد شهرت منابع و کتب دیگر نیست لذا در آغاز کتاب خود سند آن را ذکر کرده‌ام و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله را از این کتاب با سند واحدی که در تفسیر ذکر شده، روایت کرده‌ام. «۱» ۳. قطب راوندی در کتاب الخرائج، عبارات زیادی از این تفسیر نقل کرده است. «۲» ۴. ابن شهر آشوب سروری مازندرانی در کتاب معالم العلماء قائل به صحت تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام شده است، لکن آن را از جمله تألیفات حسن بن خالد برقی (برادر محمد بن خالد) می‌داند که به املاي امام علیه السلام نوشته شده و مشتمل بر ۱۲۰ مجلد است، لکن تفسیر محمد بن قاسم مفسر استرآبادی را تضعیف کرده و اسناد آن را معتبر نمی‌داند و نسبت آن را به امام عسکری علیه السلام مختلق و مفتری دانسته است. «۳» محدث نوری درباره گفتار ابن شهر آشوب می‌نویسد: «از گفته ابن شهر آشوب در معالم العلماء دو مطلب ظاهر می‌گردد: اول آنکه سند تفسیر امام عسکری علیه السلام و طریق شیخ صدوق به این تفسیر منحصر در مفسر استرآبادی نیست، بلکه حسن بن خالد برقی نیز- که در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی ثقة معرفی شده است، آن را از برادرزاده اش (احمد بن محمد بن خالد) روایت کرده است که مشایخ، طریق صحیح به او دارند. دوم آنکه معلوم می‌شود که تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام تفسیر بزرگ و کاملی بوده است بیش از تفسیر فعلی موجود که فقط مشتمل بر تفسیر سوره فاتحه و قسمتی از سوره بقره آن هم در یک جلد است.» «۴» ۵. شیخ علی کرکی (محقق کرکی) در ضمن اجازه خود برای «شیخ صفی الدین اردبیلی» خاتمه اجازه را به حدیث زیبایی- با سند شیخ صدوق از محمد بن قاسم (۱) همان، ج ۱، مقدمه، ص ۱۴.

(۲). ر. ک: مستدرک الوسائل، ج ۳، خاتمه المستدرک، ص ۶۶۱. (۳). ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۳۴. (۴). محدث نوری، همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۵۹ مفسر جرجانی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران آن دو از امام عسکری علیه السلام و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السلام- در باب ولایت علی علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از باب تبرک و تيمّن مزین کرده که محدث نوری آن را ذکر کرده است، «۱» و همین حدیث در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام دیده می‌شود. «۲» همچنین این حدیث با همین سند در کتاب معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا علیه السلام و علل الشرایع شیخ صدوق آمده است. «۳» محدث نوری در این مورد گوید: «از کلام محقق کرکی برمی‌آید که این تفسیر نزد او در غایت اعتبار بوده است همان طوری که در آخر بسیاری از اجازات خود آن حدیث زیبا را نقل می‌کرده است، و از سوی دیگر شیخ طوسی و غضایری (پدر ابن غضایری) نیز این حدیث را با همان سند از امام عسکری علیه السلام روایت کرده‌اند پس این تفسیر نزد این دو نفر نیز معتبر بوده است.» «۴» ۶. شهید ثانی در کتاب منیة المرید، فصلی را به تفسیر امام عسکری علیه السلام اختصاص داده است و روایاتی را از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام در آن آورده است. «۵» ۷. مجلسی اول (محمد تقی مجلسی) در کتاب روضة المتقین گوید: «مفسر استرآبادی که شیخ صدوق به او اعتماد کرده و از او تفسیر امام عسکری علیه السلام را نقل کرده، استاد شیخ صدوق بوده است. پس آنچه که ابن غضایری در تکذیب و ضعف مفسر استرآبادی گفته است و توهم اینکه صدور مثل چنین تفسیری و نسبت آن به امام معصوم علیه السلام جائز نیست، تصویری باطل و مردود است. و هر کس که با کلام ائمه علیهم السلام آشنا باشد، می‌داند که این تفسیر همان کلام ائمه علیهم السلام است که شهید ثانی (۱) محدث

نوری؛ همان، صص ۶۶۱- ۶۶۲. (۲). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ۲۷/ ۵۴- ۵۵. (۳). صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۹۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۸، صص ۲۶۱- ۲۶۲؛ علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۱۹، ص ۱۶۹. (۴). محدث نوری، همان، ص ۶۶۲. (۵). شهید ثانی (عاملی)، منیة المرید، ص ۱۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام



عسکری ع، ص: ۱۶۰ نیز به آن اعتماد داشته و اخبار کثیره‌ای را از او در کتبش نقل کرده است. و البته اعتماد شاگردی مثل صدوق به استادش، در اعتبار و صحت این تفسیر کفایت می‌کند. «۱» همچنین ایشان در کتاب شرح الفقیه فارسی، حدیثی را در تلبیه ذکر کرده و گفته است: «این حدیث، مأخوذ از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که شیخ صدوق با سه واسطه از آن حضرت روایت می‌کند و یقیناً شیخ صدوق با استادش یعنی محمد بن قاسم استرآبادی، معاشرت داشته است و اینکه در مقدمه الفقیه (من لا یحضره الفقیه) گفته است که آنچه را روایت کرده بین او و خدا حجت است، پس یقیناً اعرف بوده است که حکم به صحت خبر کرده و از مفسر استرآبادی نقل روایت کرده است». سپس بر ابن غضایری ایراد گرفته و گوید: «چگونه ابن غضایری، مفسر استرآبادی را کذاب معرفی کرده و با قطعیت، بر روایات او را در این تفسیر، جعلی دانسته است؟ با آنکه هر کس اندک ربط و آشنایی با کلام ائمه علیهم السلام دارد، با جزم به این مطلب می‌رسد که این تفسیر از ناحیه معصوم صادر شده است. و شیخ صدوق این تفسیر را از محمد بن قاسم روایت کرده است و فحول علمای ما، از ثقات معتمدین این تفسیر را به ما رسانیده‌اند تا آنجا که محدثین این سند را اعلی اسانید می‌دانند ... حق آن است که این تفسیر گنجی است از گنجهای حق سبحانه و تعالی، و انشاء الله تعالی چیزی از آن فوت نخواهد شد». «۲» ۸. مجلسی دوم (محمد باقر مجلسی) نیز در کتاب شریف بحار الانوار گوید: «کتاب تفسیر امام عسکری علیه السلام از تفسیرهای معروفی است که شیخ صدوق به آن اعتماد داشته و از آن روایت کرده است. اگرچه بعضی از محدثین در این تفسیر طعن زده‌اند لکن شیخ صدوق از نظر زمانی اعرف و اقرب از کسانی بوده است که به آن طعن زده‌اند، از طرفی بسیاری از علمای نیز بدون غمز در آن از ایمن تفسیر روایت

(۱) مجلسی، محمد تقی، روضه المتقین، ۱۴/ ۲۵۰. (۲) مجلسی، محمد تقی، لوامع صاحبقرانی (المشتهر بشرح الفقیه)، ۵/ ۱۴۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۱ کرده‌اند. «۱» ایشان در کتاب بحار الانوار در موارد متعددی از این تفسیر گاه با اعتماد به نقل خود و گاه با استناد به روایات این تفسیر در کتب معتبر دیگر، نقل روایت کرده است. ۹. شیخ حرّ عاملی این تفسیر را از مأخذ وسائل الشیعه نام برده است و گوید: «تفسیر امام عسکری علیه السلام را با سلسله سند از شیخ ابو جعفر طوسی، از شیخ مفید، از شیخ صدوق، از محمد بن قاسم استرآبادی، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار (سیار) روایت می‌کنم و بنا به نقل شیخ صدوق و طبرسی (صاحب احتجاج) این دو نفر شیعه امامیه بوده‌اند که از پدرانشان از امام عسکری علیه السلام نقل کرده‌اند. لذا این تفسیر همان تفسیری نیست که بعضی از علمای رجال در آن طعن زده‌اند؛ زیرا آن تفسیر دیگری است که از ابی محمد علیه السلام نقل شده و سهل دیباجی آن را از پدرش نقل کرده است، در حالی که در سند این تفسیر که ما از آن روایت می‌کنیم، این افراد ذکر نشده‌اند. وانگهی تفسیری که سهل دیباجی از پدرش نقل می‌کند حاوی احادیث زشت و ساختگی است، در حالی که این تفسیر خالی از منکرات است. به‌رحال مؤید این مطلب اعتماد رئیس المحدثین ابن بابویه به این تفسیر است که احادیث زیادی در کتاب من لا یحضره الفقیه و سایر کتب از آن روایت کرده است، همچنان که طبرسی صاحب احتجاج و دیگر علمای ما نیز به آن اعتماد کرده‌اند». «۲» ۱۰. فیض کاشانی در تفسیر صافی از این تفسیر نقل روایت کرده است و ظاهراً به آن اعتماد داشته است. ۱۱. سید هاشم بحرانی (بحرینی)، صاحب تفسیر البرهان در موارد زیادی روایتی را از تفسیر امام عسکری علیه السلام آورده است. ۱۲. حویزی نیز در تفسیر نور الثقلین روایتی را از این تفسیر به نقل از احتجاج

(۱) بحار الانوار، ۱/ ۲۸. (۲) وسائل الشیعه، ۲۰/ ۵۹-۶۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۲ طبرسی و غیر آن نقل کرده است. ۱۳. حسن بن سلیمان حلّی (شاگرد شهید اول) در کتاب المحتضر دو روایت از تفسیر امام عسکری علیه السلام نقل می‌کند و در تأیید آنها می‌گوید: «این دو حدیث صراحت دارند در رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام

برای شخص محضر، که در این مجال هیچ جای شک و تردید نیست؛ زیرا که این احادیث مورد اتفاق و اجماع جماعتی از علمای امامیه است که از ائمه علیهم السّلام به همین مضمون روایت شده است. «(۱)» ۱۴. سید نعمت الله جزایری نیز روایتهایی را از این تفسیر ذکر کرده است. «(۲)» ۱۵. میرزا ابو علی در کتاب منتهی المقال بعد از نقل کلام علامه حلّی، کلماتی که مؤید اعتبار این تفسیرند، ذکر می‌کند. «(۳)» ۱۶. علامه وحید بهبهانی در تعلیقه‌ای که بر رجال استرآبادی نوشته، در ردّ گفتار علامه حلّی به تبع گفته ابن غضایری که راوی این تفسیر را تضعیف کرده، گوید: «ضعف تضعیف علامه حلّی به تبع ضعف تضعیف ابن غضایری در جعلی بودن این تفسیر مشخص است». آن‌گاه استشهاد به کلام مجلسی اول کرده که قبلاً ذکر آن گذشت و لذا قائل به صحت انتساب این تفسیر به معصوم علیه السّلام است. «(۴)» ۱۷. شیخ ابو الحسن شریف در تفسیر مرآة الانوار از تفسیر امام عسکری علیه السّلام همچون سایر مآخذ حدیثی، نقل کرده است. «(۵)» ۱۸. شیخ محمّد طه در کتاب اتقان المقال بعد از نقل تضعیف ابن غضایری در مورد این تفسیر گوید: «شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از این تفسیر روایت

(۱) حلّی، عزّ الدین حسن بن سلیمان، المحضر، صص ۲۰-۲۴. (۲) به عنوان نمونه ر. ک به: جزایری، الانوار النعمانیة، ۲/ ۱۵۵. (۳) منتهی المقال، ص ۲۸۸. (۴) وحید بهبهانی، التعلیقه علی منهج المقال للاسترآبادی، ص ۳۱۶. (۵) به عنوان نمونه ر. ک به: عاملی اصفهانی (شریف)، تفسیر مرآة الانوار (مقدمه تفسیر البرهان للسید هاشم بحرینی)، صص ۱۶، ۲۳-۲۵، ۳۱-۳۲، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۸۶ و ۱۰۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۳ کرده است، همچنین شیخ جلیل احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب الاحتجاج از این تفسیر مطالبی را نقل نموده است. البته که اعتماد ابن بابویه و مرحوم طبرسی در این رابطه شایسته‌تر از تضعیف ابن غضایری است، به خصوص آنکه شیخ صدوق چنان‌که از ترجمه‌اش پیداست و خود در مقدمه الفقیه گفته، روایاتش را در آن کتاب حجّتی بین خود و خدایش قرار داده است و از طرفی اینکه بعضی از روایات نادر الحکمه مثل محمّد بن عیسی بن عبید را برخلاف استادش «ابن ولید» استثنا کرده است پس اعتماد به شیخ صدوق شایسته‌تر است. «(۱)» ۱۹. سید عبد الله شبر نیز تفسیر امام عسکری علیه السّلام را از مصادر کتاب خود تسلیه الفؤاد قرار داده است. «(۲)» ۲۰. سید حسین بروجردی نیز بعد از نقل گفتار ابن غضایری در تضعیف راویان این تفسیر و نسبت جعل این تفسیر از سوی سهل دیاجی، استشهاد کرده است به اینکه شیخ صدوق در ذکر محمّد بن قاسم مفسر استرآبادی از تعابیر ترصّی و ترحم برای او استفاده کرده و در بحار الانوار نیز این تفسیر از کتب معروفه شمرده شده است. وی در کتاب الصراط المستقیم گوید: «کتاب تفسیر منسوب به امام حسن بن علی عسکری علیه السّلام، از کتب معتبره و مشهوره نزد علمای امامیه به شمار می‌رود که آن را تلقی به قبول کرده‌اند و همگی از آن تفسیر روایتهایی را در کتب نقل کرده‌اند، و همین برای ما کفایت می‌کند. پس قدح ابن غضایری اعتباری ندارد آن‌هم درحالی که شیخ صدوق در بسیاری از کتبش مانند من لا یحضره الفقیه و توحید و عیون اخبار الرضا علیه السّلام از محمّد بن قاسم، روایت نقل کرده و هنگام ذکر نام او به خصوص در الفقیه از ترصّی و یا ترحم استفاده کرده است و اما آن دو نفر که از محمّد بن قاسم روایت کرده‌اند (یعنی ابو یعقوب یوسف بن محمّد و ابو الحسن علی بن محمّد) که ابن غضایری آن دو را مجهول دانسته! بدیهی است که شیخ صدوق نسبت به ابن

(۱) طه، محمّد، اتقان المقال، ص ۳۵۹. (۲) شبر، تسلیه الفؤاد، صص ۶۰، ۶۱، ۷۳، ۱۹۹ و ۲۰۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۴ غضایری اعراف به حال آن دو تن بوده و طبرسی نیز در احتجاج به این مطلب استناد کرده است، لذا حکم به اعتماد بر این تفسیر می‌شود و ما از این تفسیر در کتاب تفسیر خود به تناسب آیات روایت نقل کرده‌ایم. «(۱)» ۲۱. شیخ انصاری در کتاب فرائد الاصول، یک روایت طولانی از این تفسیر به نقل از کتاب احتجاج طبرسی «(۲)» ذکر کرده و می‌گوید: «این خبر شریف (فأما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لأمر مولاہ فللعوام أن یقلّده ...» به وضوح دلالت دارد که از آثار



صحیح است، بنا بر آنکه هر کس که معلوم شود تحرّز از کذب داشته، قولش قابل قبول است (ملاک در تصدیق راوی همان تحرّز از کذب است، اگرچه ظاهراً عدالت داشته باشد یا حتی فوق آن باشد). «۳» ۲۲. علامه عبد الله مامقانی در کتاب تنقیح المقال گوید: «برخی از فقهای متأخر مثل مجلسی اول نقل کرده‌اند که هر کس کمترین ارتباطی با احادیث و کلام ائمه اطهار علیهم السلام داشته باشد، جزم و یقین می‌کند که این تفسیر از کلام معصوم علیه السلام است.» «۴» ۲۳. آیه الله طباطبایی بروجردی نیز در کتاب جامع احادیث الشیعه یکی از مصادر کتاب خود را تفسیر امام عسکری علیه السلام ذکر کرده است. «۵» ۲۴. مولی علی بن حسن زواری، صاحب ریاض العلماء گوید: «از جمله تألیفات زواری، ترجمه فارسی تفسیر امام عسکری علیه السلام است و من آن ترجمه را دیده‌ام.» «۶» ۲۵. علامه طهرانی، در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه، معتمدین به این تفسیر را طبق نقل صاحب مستدرک، «شیخ صدوق» در الفقیه و «طبرسی» مؤلف کتاب احتجاج (۱) بروجردی، الصراط المستقیم،

صص ۸۷-۸۸. (۲). الاحتجاج، ص ۴۵۷. (۳). انصاری، فرائد الاصول (الرسائل)، ۱/ ۱۸۸-۱۸۹. (۴). تنقیح المقال، ۳/ ۱۷۵. (۵). بروجردی، جامع احادیث الشیعه، مقدمه، ص ۹. (۶). ر. ک به: افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ۳/ ۳۹۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۵ و «ابن شهر آشوب» در مناقب و «محقق کرکی» در اجازه‌اش به شیخ صفی الدین اردبیلی و «شہید ثانی» در المنیة و «مولی محمد تقی مجلسی» در شرح مشیخه‌اش و فرزند او «علامه مجلسی» در بحار الانوار نام برده است، که همگی صحت انتساب این تفسیر را به امام عسکری علیه السلام تأیید کرده‌اند. وی در حاشیه الذریعه می‌نویسد: «طریق شیخ صدوق به این تفسیر منحصر به «محمد بن قاسم خطیب مفسر استرآبادی» که ابن غضایری او را جرح کرده و نسبت ضعف و کذب داده، نیست بلکه در بعضی از تصانیف شیخ صدوق، طریق دیگری به روایت این تفسیر از دو فرزند (ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار) یافت می‌شود، به طوری که در امالی «۱»، شیخ صدوق از محمد بن علی استرآبادی روایت کرده است که او گفته: حدیث کردند برای ما یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار که ... و ظاهراً نسخه صحیح است و احتمال وقوع تصحیف از جانب شخص نسخه‌نویس و تبدیل «قاسم» (محمد بن قاسم استرآبادی) به «علی» (محمد بن علی استرآبادی) خلاف اصل است.» «۲» ۲۶. محدث نوری طبرسی در خاتمه کتاب مستدرک الوسائل در فایده پنجم از آن، بخشی را اختصاص به اقوال علما در اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام داده است، به طوری که در شرح مشیخه کتاب من لا یحضره الفقیه می‌نویسد: «محمد بن قاسم استرآبادی، راوی مستقیم و بدون واسطه تفسیر امام عسکری علیه السلام بوده است که شیخ صدوق در اغلب کتابهایش از او از این تفسیر نقل روایت کرده است، از جمله در کتابهای من لا یحضره الفقیه، امالی، علل الشرایع و غیره ... به همین جهت بسیاری از راویان معتبر احادیث و اخبار ائمه علیهم السلام نظیر علامه طبرسی در کتاب احتجاج خود، قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی، ابن شهر آشوب در مناقب، (۱) صدوق، الامالی، مجلس ۳۳، ص

۱۴۷. (۲). الذریعه، ۴/ ۲۸۵-۲۸۶. علامه بلاغی، این مورد را نشانه تصحیف و اضطراب در سند برشمرده است. ر. ک به: رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۴۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۶ محقق ثانی (محقق کرکی)، شهید ثانی، مجلسی اول و دوم، علامه بحرانی، وحید بهبهانی در تعلیقه بر رجال استرآبادی، شیخ سلیمان بحرانی، مولی محمد جعفر خراسانی، شیخ حرّ عاملی، محدث توبلی، حسن بن سلیمان حلّی، حویزی، خاتمه المحدثین ابو الحسن شریف، و غیر اینها از شیخ صدوق تبعیت نموده و قائل به اعتبار این تفسیر شده‌اند» ... سپس کلام علامه حلّی را در تضعیف راویان این تفسیر و ساختگی بودن آن ذکر کرده و گفته است: «کلام علامه حلّی در کتاب الرجال «۱»، همان گفتار و تضعیف ابن غضایری است که در مجمع الرجال قهپایی نیز آمده است «۲» بدون آنکه چیزی بر آن افزودن باشد ...» و آن گاه

دلایلی بر تضعیف گفته ابن غضایری آورده است...» (۳).

### نتیجه بحث (بررسی آرا و خصوصاً بررسی و نقد کلام محدث نوری)

نتیجه بحث (بررسی آرا و خصوصاً بررسی و نقد کلام محدث نوری) محدث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل، علاوه بر ذکر دلایل قایلین به اعتبار تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، تضعیف ابن غضایری مبنی بر تهمت کذب به محمد بن قاسم استرآبادی، مجهول بودن دو راوی که از محمد بن قاسم مفسر استرآبادی نقل می‌کنند، نسبت جعلی و ساختگی بودن این تفسیر از سوی سهل دیباجی به نقل از پدرش، مشتمل بودن این تفسیر بر مناکیر و اکاذیب، و عدم صحت انتساب این تفسیر به امام عسکری علیه السلام را مورد طعن و نقد قرار داده است. (۴) به همین جهت ضمن بررسی و نقد کلام محدث نوری، به نقد گفتار ابن غضایری و از سوی دیگر نقد گفتار قایلین به اعتبار این تفسیر می‌پردازیم. «اولاً- در گفته‌های ابن غضایری ایراد وجود دارد و نمی‌توان به گفته‌های او (\_\_\_\_\_ (۱). خلاصه

الاقوال (رجال حلّی)، ص ۲۵۶. (۲). مجمع الرجال، ۶/ ۲۵. (۳). مستدرک الوسائل، ج ۳، خاتمه المستدرک، صص ۶۶۳-۶۶۴. (۴). همان‌جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۷ اعتماد داشت». «۱» مؤید در تأیید گفتار محدث نوری، رأی علمامه شیخ آقا بزرگ طهرانی است که در نسبت کتاب الضعفاء به ابن غضایری قایل به تردید و دقت و فحص است خصوصاً از نظر تاریخ بدو ظهور این کتاب، احوال مؤلف آن و نیز بررسی صحت یا عدم صحت انتساب کتاب الضعفاء به ابن غضایری. ایشان در حاشیه الذریعه می‌نویسد: «اما در مورد اصل کتاب و تاریخ پیدایش ظهور آن، بعد از تتبع و بررسی برای ما معلوم شده است که اولین کسی که این کتاب را یافته است «سید جمال الدین ابو الفضائل احمد بن طاووس حلّی» (م ۶۷۳ ه. ق) بوده است که در کتاب معروف خود بنام حلّ الاشکال فی معرفه الرجال که در سال ۶۴۴ ه. ق آن را تألیف کرده است و در آن عباراتی از کتب خمسه رجالی (رجال و فهرست شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال کشی، رجال نجاشی، و کتاب الضعفاء منسوب به ابن غضایری) جمع کرده است نام این کتاب را مطرح کرده است. سید بن طاووس بعد از ذکر این پنج کتاب رجالی به همین ترتیب در بررسی آنها گفته است که آنچه برای من ظاهر شده این است که ابن غضایری این کتاب را از احدی روایت نکرده است، بلکه این کتاب را به او نسبت داده‌اند...»؛ «۲» آن‌گاه صاحب الذریعه می‌افزاید: «سید بن طاووس قطعاً کتاب دیگری در مورد ممدوحین که منسوب به ابن غضایری باشد نیافته است و گرنه اگر چنین می‌بود آن را هم درج می‌کرد و فقط اکتفا به ذکر الضعفاء نمی‌کرد. پس از سید بن طاووس، دو شاگرد بزرگوار او علمامه حلّی (م ۷۲۶ ه. ق) در خلاصه الاقوال و ابن داود (م ۷۰۷ ه. ق) در رجال خود، عین همان مطلب را که استادشان یعنی سید بن طاووس در حلّ الاشکال آورده است، ذکر کرده‌اند. سپس متأخرین از علامه حلّی و ابن داود، همگی از این دو تن نقل کرده‌اند، به طوری که نسخه کتاب الضعفاء که سید بن طاووس آن را یافته (\_\_\_\_\_ (۱). همان‌جا. (۲) هرانی، آقا بزرگ،

الذریعه، ۴/ ۲۸۸ (حاشیه). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۸ است از متأخرین از آن منقطع است، لذا از کتاب الضعفاء منسوب به ابن غضایری نسخه‌ای باقی نمانده است، مگر آنچه سید بن طاووس در کتاب حلّ الاشکال آورده و اشاراتی به شأن آن نموده است و یقیناً اگر او این کار را نمی‌کرد هیچ اثری از این کتاب باقی نمانده بود. بدیهی است این مطلب که سید بن طاووس نام این کتاب را درج کرده است، دلیل بر اعتبار این کتاب نزد او نبوده است بلکه اگر کاملاً دقت و تتبع شود می‌بینیم که سید بن طاووس بعد از اشاره به شأن او بر حسب ترتیب، نام کتاب او را بعد از چهار کتاب رجالی دیگر آورده است و سپس سید تصریح کرده که روایات کتب دیگر متصله است لکن مرویات این کتاب از ابن غضایری نیست، بلکه منسوب به اوست. وانگهی سید به این هم اکتفا نکرده بلکه در اول کتاب حلّ الاشکال ضابطه و قاعده کلی را تأسیس کرده در جرح و تعدیل،

و حاصل آن اینکه قول مادح در صورتی که معارض نداشته باشد «راجح» است و قول جارح اگرچه معارض نداشته باشد «مرجوح» است؛ زیرا تهمت و نسبتی که در جرح می‌آید، باید آشکارا باشد نه باطنی، لذا اگر برای مدح کنندگان در مقابل آن جرح آشکار حاصل نشود پس در این صورت مدح آنان مادامی که معارض برای آن حاصل نشده، «راجح» است. همچنین است در مورد جارحین که بنابر فسق آشکار حکم به جرح داده‌اند چه بسا از دیدگاه آنان جرح باشد. پس مادامی که حتی معارض نداشته باشد به عنوان «مرجوح» شناخته می‌شود. منظور سید بن طاووس آن است که آنچه از ضعف و قدح در کتاب الضعفاء منسوب به ابن غضایری آمده، هیچ اثری بر آن مترتب نیست و اطمینان به آن حاصل نمی‌شود، بنابر تقدیر وجود معارض، که اگر معارض وجود داشته باشد قطعاً جرح ساقط می‌شود و اگر معارض نداشته باشد، به واسطه الحاق آن به غالب ساقط می‌شود؛ زیرا در قدح شیوع تهمت وجود دارد لکن در مدح چنین شیوعی لازم ندارد. «۱» و اما برای ابن غضایری که کتاب الضعفاء را به او نسبت داده‌اند، ترجمه مستقلی (\_\_\_\_\_ ۱). الذریعه، همان ۴/۴

۲۸۸ (حاشیه). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۶۹ در فهرست شیخ و رجال نجاشی نیست. او همان «ابو الحسین احمد بن ابی عبد الله الحسین بن عبید الله بن ابراهیم غضایری، متولد ۴۲۵ ه. ق است که پدرش «حسین بن عبید الله» (م ۴۱۱ ه. ق) از اجلای مشایخ طوسی و ابو العباس نجاشی و معاصر با آن دو بوده، و شیخ طوسی در اول فهرست او را از شیوخ طائفه و اصحاب تصانیف شمرده است. نجاشی نیز در رجال خود ضمن ترجمه احمد بن حسین بن عمر گفته است که او با نجاشی در قرائت بر پدرش - حسین بن عبید الله - مشارکت داشته است. همچنین در ترجمه علی بن حسن بن فضال ذکر کرده است که با نجاشی در قرائت بر احمد ابن عبد الواحد نیز شرکت داشته است و بلکه از ترجمه علی بن محمد بن شیران (م ۴۱۰ ه. ق) معلوم می‌شود که ابو الحسین احمد نیز از مشایخ نجاشی بوده است؛ زیرا نجاشی با ابن شیران نزد ابو الحسین احمد بن غضایری حضور علمی و اجتماع داشته است ... به هر حال وفات ابن غضایری در حیات شیخ طوسی و نجاشی و قبل از تألیف کتاب رجال نجاشی و فهرست شیخ بوده است؛ زیرا که شیخ طوسی در اول فهرست خود تأسف می‌خورد که او قبل از چهل سالگی فوت کرده است و نجاشی و شیخ هرگاه در تراجم به نام ابن غضایری می‌رسند، ذکر رحمة الله علیه برای او آورده‌اند ... البته شیخ طوسی در فهرست گوید که ابن غضایری دو کتاب تألیف کرده بود یکی در ذکر مصنفات و دیگری در اصول، لکن این دو کتاب نیز همچون دیگر کتبش تلف شدند و توسط بعضی ورّاث از بین رفتند، اما بعد از عصر شیخ و نجاشی، ما نسبت کتاب الضعفاء یا غیر آن را به ابن غضایری نمی‌بینیم تا عصر سید بن طاووس که کتاب الضعفاء را می‌یابد و آن را در کتاب خود یعنی حل الاشکال فی معرفه الرجال درج و تصریح به عدم صحت انتساب آن به ابن غضایری می‌کند. پس اگرچه ابن غضایری از اجلای معتمدین و از مشایخ شیخ طوسی و نجاشی بوده است و آن دو با وی مصاحبت داشته و مطلع بر اقوال و آرای وی بوده‌اند و اقوال وی را در کتابشان نقل کرده‌اند، لکن نسبت کتاب الضعفاء به او، بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۰ چیزی است که اصلاً ما آن را در جایی نیافته‌ایم ... پس شایسته است که ساحت ابن غضایری را از اقدام به تألیف این کتاب و هتک حرمت و تضعیف مشاهیری که مشهور به تقوی و عفاف و صلاح بوده‌اند، همچون مفسر استرآبادی و طعن آنان به انواع جروح، منزّه بدانیم. «۱» «ثانیا شیخ صدوق هنگام نقل قول از محمد بن قاسم استرآبادی، راوی تفسیر امام عسکری علیه السلام همواره از او به نیکی یاد کرده و عبارتهای رضی الله عنه و یا رحمه الله را پشت سر نام او ذکر می‌کند «۲»، پس چگونه است که ضعف و کذب او برای شیخ صدوق مخفی بوده است و آن گاه ابن غضایری بعد از قرن‌ها او را شناخته است؟! «۳» نقد مطلب آن است که اگرچه استرآبادی از مشایخ صدوق بوده و شیخ صدوق از او روایات کثیره‌ای نقل کرده است، لکن صرف روایت شیخ صدوق از شخصی دلالت بر توثیق آن شخص ندارد. «۴» بلکه تنها نقل شیخ صدوق از استرآبادی ثابت و قطعی است. چنان که شیخ صدوق اخباری را هم از احمد بن هلال و سکونی نقل کرده است در حالی که این دو تضعیف شده‌اند و مورد اعتماد نیستند! وانگهی ترضی و ترحم

نیز نمی‌تواند دلالت بر وثاقت شخص باشد چنان‌که سیره شیخ صدوق در کتبش آن بوده که ترضی و ترحم را بعد از اسم مشایخ خود که امامیه بوده‌اند، می‌آورده است تا فرق بین مشایخ عامی و مشایخ امامی مذهب او باشد و این دو عبارت اصطلاحاً دلالت بر مذهب ایشان داشته است. «ثالثاً چگونه ممکن است کذب و ضعف محمد بن قاسم استرآبادی بر جماعتی همچون محمد بن احمد بن شاذان» (۵)، و جعفر بن احمد بن \_\_\_\_\_ (۶) (ش \_\_\_\_\_ شیخ \_\_\_\_\_) (۱). طهرانی، همان، ۴/ ۲۸۹ - ۲۹۰ (با \_\_\_\_\_)

تلخیص). (۲). به عنوان نمونه ر. ک: به: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۲۳۱، ۲۷/ ۲۴۱، ۲۸/ ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۰ و ۲۷۳. (۳). مستدرک الوسائل، ج ۳، خاتمه المستدرک، ص ۶۶۳. (۴). در مبحث بعد «بررسی سندی و طریق به تفسیر موجود» در این زمینه بحث خواهد شد. (۵). برای ترجمه وی مراجعه کنید به: حلی، رجال، ص ۱۵۳؛ طوسی، رجال، ص ۴۳۶. (۶). برای ترجمه وی مراجعه کنید به: مستدرک الوسائل، ج ۳، فایده دوم از خاتمه، ص ۳۰۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۱ قمین در عصر خود و صاحب کتب کثیره چنان‌که در فایده دوم در احوال کتب چهارگانه او یاد شد که وی از مشایخ صدوق نیز بوده است)، و حسین بن عبید الله غضایری آن‌طور که در اجازه محقق کرکی آمده است و نیز بر محمد بن احمد دوریستی و دیگران که این تفسیر جعلی (البته به زعم ابن غضایری) را از شیخ صدوق روایت کرده‌اند، مخفی بوده باشد؟» (۷) «نقد و جواب آن است که همچنان‌که ذکر شد، ابتدائاً به صرف نقل شیخ صدوق از شخص نمی‌توان وثاقت آن فرد را اثبات کرد. اگرچه شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه متعهد شده که جز احادیث صحیح را روایت نکند و روایاتش را در این کتاب حجت بین خود و خدا قرار داده است و همچنین این تعهد در کتاب المقنع (کتاب فقهی) او دیده می‌شود، اما در مورد سایر کتب چنین التزامی نداشته است، با این‌همه اندک مواردی را در من لا یحضره الفقیه می‌بینیم که منافات با این مطلب دارد، هرچند قابل توجیه است و ممکن است در جواب بگوییم که چه بسا شیخ صدوق طریق دیگری به آن روایات داشته است که ما نمی‌دانیم. «رابعا تفسیر مورد بحث منسوب به امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام است، نه والد آن حضرت ابو الحسن الثالث الهادی علیه السلام، آن‌گونه که در کلام ابن غضایری آمده است» (۸). ایراد فوق، درست است؛ زیرا مطابق آنچه در مقدمه این تفسیر آمده است، «طریق سند صدوق به این تفسیر به روایت محمد بن قاسم استرآبادی از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار، از امام عسکری علیه السلام بوده است». (۹) «خامسا کلام ابن غضائری مبنی بر جعلی بودن این تفسیر از سوی سهل \_\_\_\_\_ (۷). مستدرک الوسائل،

ج ۳، خاتمه المستدرک، فایده پنجم، ص ۶۶۳. (۸). محدث نوری، همان‌جا. (۹). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۲ دیباجی به نقل از پدرش، باطل است؛ زیرا در سند تفسیر مشهور منسوب به امام عسکری علیه السلام نه اسمی از سهل دیباجی هست و نه اسمی از پدرش». (۱) در جواب باید گفت بعید است مفسر استرآبادی که از مشایخ صدوق بوده، از سهل دیباجی که معاصر با شیخ صدوق بوده و یک سال قبل از شیخ صدوق در سال ۳۸۰ هـ. ق در گذشته است، نقل حدیث کرده باشد و حتی اگر معتقد شویم که احیاناً استرآبادی این تفسیر را از او شنیده است، سؤال آن است که چرا مفسر استرآبادی این تفسیر را به سهل دیباجی نسبت نداده بلکه به دو تن از روایان یعنی ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار، نسبت داده است؟! آنچه مسلم است، اینکه اصلاً سهل دیباجی در سند تفسیر مشهور منسوب به امام عسکری علیه السلام قرار نگرفته است، بلکه او در سند تفسیر دیگری که منسوب به امام ابو الحسن الثالث الهادی علیه السلام است قرار داشته است که ربطی به مطلب مورد بحث ما ندارد. شیخ حرّ عاملی و آیه الله خویی به تفاوت این دو تفسیر در سند و محتوا اشاره کرده‌اند. (۲) پس کلام ابن غضایری که گفته: «و هذا التفسیر موضوع عن سهل الدیباجی عن ابیه...» (۳) از اعتبار ساقط است. مگر آنکه درصدد توجیه برآمده و همچون علامه شوشتری بگوییم «شاید در کلام ابن غضایری عبارتی

ساقط شده باشد» که اصل آن چنین بوده است: «و هذا التفسیر موضوع کما عن سهل الدیاجی عن ابیه ...» (۴). «سادسا در کلام ابن غضایری آمده است که محمد بن قاسم استرآبادی این تفسیر را از دو مرد مجهول روایت کرده است، درحالی که بعد از معرفت اسم و کنیه و نسبت و مذهب و مقر و بلد راوی، جایی برای مجهول بودن او باقی نمی‌ماند؛ علاوه بر آنکه طبرسی (صاحب احتجاج)» (۱). محدث نوری، پیشین، همان‌جا.

(۲). حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۵۹/۲۰۲؛ خویی، (آیه الله)، معجم رجال الحدیث، ۱۷/۱۵۷. (۳). قهپایی، مجمع الرجال، ۶/۲۵. (۴). الاخبار الدخیله، ۱/۱۵۲ و ۲۱۱-۲۱۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۳ این دو راوی را جزو شیعیان امامیه شمرده است و در صدر تمام نسخ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام نیز نام و لقب آن دو راوی با ذکر تشیع آنها آمده است...» (۱). در نقد این استدلال باید بگوییم، شناخت از این دو راوی در همین حد است، و تنها همین دو تن، راوی محمد بن قاسم استرآبادی هستند. باین همه شیعه بودن اینان نمی‌تواند دلالت بر توثیق یا مدح یا ذم آنها باشد و مراد از مجهول بودن شناخت نام و نسب و مذهب نیست، بلکه جهل حال آن دو تن از حیث ضعف و قوت در روایت می‌باشد. بسیار می‌شود که علمای رجال نسبت به راوی طعن زده‌اند که مجهول است، درحالی که ابن داود در آخر کتابش فصلی دارد که معرفت اسم و نسب افراد مجهول، منافاتی با واقع شدن آنها در روایات دیگر ندارد، مثلاً با آنکه علی بن محمد بن سیار از حیث ضعف و قدرت، مجهول است، لکن در طریق سند ندبه امام سجاد علیه السلام واقع شده است. «۲» «سابعا محقق داماد، نسبت ضعف محمد بن قاسم استرآبادی را به علمای رجال داده است، درحالی که در کتب رجال این نسبت دیده نمی‌شود...» (۳). مؤید این استدلال آن است که در کتب معتبره رجالی مانند رجال کشی، رجال نجاشی، رجال و فهرست شیخ طوسی، اصلاً ذکری از این نسبت و اتهام نشده است، بلکه تنها ابن غضایری او را تضعیف کرده و علامه حلی نیز در خلاصه الاقوال، ناقل عین کلام ابن غضایری است و محقق داماد هم به نقل ابن غضایری و علامه حلی استناد کرده است. «ثامنا محقق داماد گمان کرده که تفسیری که استرآبادی آن را روایت کرده است غیر از تفسیری است که حسن برقی آن را روایت کرده است، در حالی که این توهمی باطل است؛ زیرا ابـــــن شـــــهر آشوب کـــــه در منـــــاقب خـــــود

(۱). محدث نوری، همان‌جا. (۲).

استادی، بحثی درباره تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۳۴. (۳). محدث نوری، همان‌جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۴ این تفسیر را به برقی نسبت داده است، در مواردی از تفسیر موجود که استرآبادی آن را روایت کرده است نقل می‌کند، به طوری که معلوم می‌شود تفسیر امام عسکری علیه السلام نزد او معتبر بوده است. پس اگر این تفسیر غیر از آن چیزی باشد که برقی روایت کرده است لازم است هردو تفسیر معتبر باشند و از املای امام علیه السلام باشند! و من گمان نمی‌کنم که احدی معتقد به این امر باشد پس ناچاراً باید قائل به اتحاد این دو تفسیر و تعدد راوی شویم به طوری که حسن برقی یا در مجلس املای حاضر بوده و یا آن را از یکی از آن دو راوی کرده است... و البته جماعتی که به نام آنها اشاره کردیم همگی از تفسیر موجودی که استرآبادی آن را روایت کرده نقل می‌کنند» (۱). مؤید این استدلال، گفتار علامه شوشتری است که در این مورد گوید: «کلام محقق داماد، کلام قشری بدون تعمق است؛ زیرا اگر این دو تفسیر یکی باشند که در این صورت کلام او بی‌معنی خواهد بود، و اگر متعدد باشند موضوع مثل «اقلب تصب» می‌باشد». «۲» «تاسعا در کلام ابن غضایری، این تفسیر منسوب به ابو الحسن الثالث الهادی علیه السلام ذکر شده است درحالی که شیخ صدوق در کتب خود و دیگران به تبع او، سند تفسیر را منتهی به امام ابو محمد عسکری علیه السلام دانسته‌اند» (۳). این استدلال همچون استدلال مورد چهارم است که ذکر آن گذشت. علامه شوشتری در این زمینه گوید: «چه بسا منشاء وهم ابن غضایری، اشتراک لقب «هادی» بین امام هادی علیه السلام و فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام است». «۴» «عاشرا کلام ابن غضایری- و علامه حلی به تبع او- مبنی بر اشتغال این تفسیر بر مناکیر و



اکاذیب، در کمال روایات ایمن تفسیر دیده نمی‌شود، بلکه  
(۱) مستدرک الوسائل، ج ۳، خاتمه

المستدرک، ص ۶۶۳. (۲). الاخبار الدخیله، ۱/ ۲۱۴. (۳). مستدرک الوسائل، همان‌جا. (۴). شوشتری، ۱/ ۲۱۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۵ فقط در بعضی موارد معدود، آن هم در بعضی معجزات غریبه و قصه‌های طولانی آن است که اگر این موارد معدود را جزو منکرات بشماریم، پس باید تعدادی از کتب معتبره را نیز از حریم اعتبار خارج کنیم؛ زیرا در بسیاری از کتب معتبره نیز چنین روایاتی دیده می‌شود.... با این همه در این تفسیر سخنان مبالغه‌آمیز وجود ندارد و اگر چنین بود، پس چگونه است که شیخ صدوق که یکی از صاحب‌نظران بزرگ حدیث و معاصر دوره نزدیک به امام عسکری علیه السلام به شمار می‌رود آن هم با وجود شدت احتیاط و تجنب از ذکر مطالب کذب و غلو و منکرات و با وجود معرفت وافر او به کلام ائمه علیهم السلام و با وجود برشمردن این کتاب تفسیر در زمره کتب معتمده و با وجود ولوع او در اخراج متون حدیث در کتبش...، با اینهمه به موارد مبالغه‌آمیز و منکرات این تفسیر اشاره نکرده است؟» (۱) محدث نوری، خود در دفاع از این استدلال و ادعای صحت اعتبار این تفسیر گوید: «بله، هر چند بعضی داستانها مانند داستان قیام مختار در زمان حجاج با سیره تاریخی منافات دارد؛ زیرا مختار قبلا- توسط مصعب بن زبیر به قتل رسیده بود و پس از آن عبد الملک (والی حجاج در عراق) مصعب را به قتل رساند، لکن این اشتباه معدود نمی‌تواند دلیلی بر عدم اعتبار این تفسیر باشد؛ زیرا نظیر چنین اشتباهاتی در کتب معتبره دیگر شیعه هم رخ داده است، پس آیا باید آنها را بی اعتبار دانست؟ مثلا کلینی در کافی ذکر کرده است که روایتی در مورد یزید بن معاویه است که راوی گوید: شنیدم که ابا جعفر علیه السلام فرمود که یزید بن معاویه به قصد حج خانه خدا وارد مدینه شد...! در حالی که بنا به گفته علامه مجلسی در بحار الانوار مطابق سیره معروف، آن ملعون پس از خلافت اصلا وارد مدینه نشده است و بلکه از شام هم خارج نشد تا آنکه مرد و به جهنم واصل شد. پس با وجود این اشتباه تاریخی نمی‌توان اصل کتاب کافی را نادیده و فاقد اعتبار دانست... در مورد این خبر چه بسا بر بعضی مشتبه شده باشد بین این خبر و خبری که در مورد نماینده آن ملعون یعنی (۱) محدث نوری، همان‌جا. بررسی

صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۶ مسلم بن عقبه ذکر شده که یزید او را برای بیعت گرفتن از اهل مدینه به مدینه فرستاد...». (۱) در بررسی این استدلال، باید گفت: به هر حال روایات و قضایای عجیبه‌ای که در این تفسیر آمده است و قطعا با شرع و نقل و سیره تاریخی منافات دارد، حتی اگر قابل توجیه باشند، لکن عادی نیستند و همین مطلب موجب انکار بسیاری از علما نسبت به محتوای این تفسیر و قول به عدم اعتبار آن شده است. ما حاصل بررسی و نقد اقوال و ادله قایلین به اعتبار این تفسیر، وضوح بطلان رأی آنهاست، یعنی نمی‌توان قائل به اعتبار جمیع آنچه که در این تفسیر آمده، بود؛ زیرا مواردی در این کتاب آمده است که موافقت با آنها ممکن نیست و دلیل بر کذب و جعلی بودن آنهاست. اگرچه سیره جاری بین اصحاب (قدیم و جدید)، عدم اعتنا به تضعیفات ابن غضایری بوده است و به خصوص آنکه وی در تضعیف این تفسیر متفرد است و اثبات نسبت جرح وی راویان این تفسیر را قطعی نیست و از همین رو کلام ابن غضایری مورد تردید است. (۲) به هر حال مصدر نظر کسانی که قائل به جعل این تفسیر هستند بیشتر همان موارد خاص نادرست و کذب است. لذا بر اینکه بعضی همچون مرحوم مجلسی اول قائل شده‌اند که «این تفسیر، کلام امام علیه السلام است و هر کس کمترین ارتباطی با کلام ائمه علیهم السلام داشته باشد، جزم و قطع بر صدور این (۱) محدث نوری، همان،

ج ۳، خاتمه المستدرک، صص ۶۶۳ - ۶۶۴. (۲). البته انتساب و یا عدم انتساب کتاب الضعفاء به ابن غضایری مورد بحث و گفت‌وگو است. چنان که «شیخ آقا بزرگ طهرانی» در الذریعه، ۴/ ۲۸۸ - ۲۹۰، گفتار عالمانه‌ای در خصوص عدم صحت انتساب این کتاب به ابن غضایری آورده است که ذکر آن گذشت و اما یادآوری می‌گردد که در این زمینه آرای دیگری هم وجود دارد،

به طوری که عده‌ای قائل به اعتبار و صحت انتساب این کتاب به ابن غضایری هستند، همچون «علامه حلی» در خلاصه الاقوال، ص ۲۵۶؛ «محقق تفرشی» در نقد الرجال، ۴/۳۰۳؛ «علامه استرآبادی» در منهج المقال، ص ۳۱۵؛ «علامه شوشتری» در الاخبار الدخیله، ۱/۲۱۳ و همو در قاموس الرجال، ۱/۳۱۶. اخیراً تحقیقی دقیق در همین زمینه توسط سید محمد رضا حسینی جلالی صورت گرفته است که محقق یادشده به تفصیل به اثبات صحت انتساب کتاب الضعفاء (الرجال) به ابن غضایری پرداخته است. ر. ک به: ابن غضایری، احمد بن حسین بن عبید الله بن ابراهیم ابی الحسین، الرجال، مقدمه سید محمد رضا حسینی جلالی، صص ۹-۱۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۷ تفسیر از ناحیه امام عسکری علیه السلام می‌یابد. «۱» نمی‌توان دلیل محکمی اقامه کرد و بلکه ممکن است گفته شود که برخلاف آنچه علامه مجلسی اول ذکر کرده است اگر به بعضی از روایات موجود در تفسیر دقت شود، بطلان و کذب آنها واضح می‌گردد.

#### ۴-۳-۲. ادله قائلین به تفصیل

۴-۳-۳. ادله قائلین به تفصیل دسته سوم، گروهی هستند که قائل به تفصیل می‌باشند. موضع این عده در مقابل تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام همچون سایر کتب روایی است که هم مشتمل بر روایات غیر معتبره‌ای است که به دلیل وجود اکاذیب و عجایب ساختگی و غلو و تعارض آنها با شرع و سیره قطعی و مسلمات تاریخ قابل تصدیق نیست، و هم مشتمل بر روایات معتبره‌ای است که منطبق با شرع و نقل و مذهب امامیه و حقیقت است، لذا روایات غیر معتبره آن را رد کرده و روایات معتبره آن را اخذ و نقل می‌کنند. «آیه الله مسلم داوری» در کتاب اصول علم الرجال بین النظرية و التطبيق (۲) و «رضا استادی» در مقاله «پژوهشی پیرامون تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام» (۳) صراحتاً قائل به این تفصیل هستند. چنان‌که در مقاله فوق الذکر چنین نتیجه‌گیری شده است که «پس از بررسی اقوال و ادله منکرین و موافقین اعتبار این تفسیر، باید بگوییم که دلیلی بر جعلی بودن تمام روایات این تفسیر نداریم و از طرفی دلیلی هم مبنی بر صدور تمام روایات این کتاب از ناحیه امام عسکری علیه السلام نداریم، پس باید قائل به امری ما بین دو امر سابق شد و گفت که تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام همچون سایر کتب حدیثی است که در آن صحیح و مقبول و ضعیف و مردود وجود دارد که قبول یا عدم قبول هر کدام از روایات آن، محتاج به بحث و تحقیق و تحصیل قرائن (۱) روضه المتقین،

ص ۱۴/۲۵۰. (۲). اصول علم الرجال (تقریرات بحث آیه الله مسلم داوری)، ص ۲۸۴. (۳). استادی، بحثی درباره تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۳۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۸ است. «۱» نگارنده این سطور نیز پس از نقد و بررسی اقوال و ادله موافقان و مخالفان، قائل به رأی تفصیلی در اعتبار و صحت روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام می‌باشد (۱).

همان. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۹

### فصل پنجم بررسی سندی و طریق شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام

#### اشاره

فصل پنجم بررسی سندی و طریق شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۵-۱. بررسی راویان تفسیر ۵-۲. بررسی طریق شیخ صدوق به تفسیر بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۱ در صدر تمام نسخ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام طریق ابو جعفر صدوق به این تفسیر چنین آمده است: «قال ابن بابویه أخبرنا ابو الحسن



محمّد بن القاسم المفسر الاسترآبادی الخطیب رحمه الله قال: حدّثنی ابو یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمّد بن سیار، و کانا من الشیعۃ الامامیة...» (۱) بنابراین در سند این تفسیر، یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار، راوی تفسیر از امام عسکری علیه السّلام نام برده شده‌اند که واسطه نقل این دو راوی و نقل صدوق، محمّد بن قاسم مفسر استرآبادی بوده است، لذا چهار تن به عنوان رجال سند این تفسیر مطرح می‌باشند.

## ۵-۱. بررسی روایان تفسیر

### ۵-۱-۱. ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)

۵-۱-۱. ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق) شیخ ابو جعفر صدوق، از نظر تمام علمای رجال، ممتاز و برجسته است و وثاقت وی قطعی است، و اتفاق نظر در این مورد وجود دارد. «۲» لذا به منظور ( )

تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۱. (۲). به عنوان نمونه ر. ک به: نجاشی، رجال، ص ۲۷۶؛ طوسی، الرجال، ص ۴۹۵ و الفهرست، ص ۱۵۷؛ معالم العلماء، صص ۱۱۱-۱۱۲؛ حلّی، رجال الحلّی، ۱/۱۴۷؛ سفینه البحار، ۲/۲۲؛ تاریخ بغداد، ۳/۸۹؛ زرکلی، الاعلام، ۶/۲۷۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۲ جلوگیری از اطاله کلام در آنچه که مورد اتفاق است، به بررسی دیگر رجال سند که مصدر این تفسیر در طریق صدوق به آن می‌باشند می‌پردازیم.

### ۵-۱-۲. محمّد بن قاسم مفسر استرآبادی

۵-۱-۲. محمّد بن قاسم مفسر استرآبادی مفسر استرآبادی، یکی از مشایخ ابو جعفر صدوق بوده است «۱» و صدوق از او روایات زیادی را با ذکر ترصّی یا ترخّم در باب وی نقل کرده است. «۲» البته تعبیری که بعد از ذکر نام او در روایت صدوق از وی آمده است، متفاوت است؛ باین حال همه این تعابیر بازگشت به این دارد که شیخ صدوق این تفسیر را از او روایت کرده و به او اعتماد داشته است، چنان که در بعضی موارد از او تعبیر به «محمّد بن قاسم المفسّر» «۳» و «محمّد بن قاسم الاسترآبادی المفسّر» «۴» و «محمّد بن قاسم المفسّر المعروف بابی الحسن الجرجانی» «۵» و «محمّد بن قاسم الاسترآبادی المعروف بابی الحسن الجرجانی» «۶» کرده و گاه با صفت «الخطیب الاسترآبادی» «۷» او را توصیف نموده است. و اما در مورد شخصیت محمّد بن قاسم استرآبادی، با آنکه صراحتاً توثیق یا تضعیفی در کتب رجالیه معتبر نیامده، لکن اظهار نظرهای متفاوتی مطرح شده است: الف- گروهی او را ثقه دانسته و به او اعتماد کرده‌اند. استناد این عده، اعتماد شیخ صدوق به محمّد بن قاسم استرآبادی است که در کتب من لا یحضره الفقیه، التوحید، عیون اخبار الرضا علیه السّلام، معانی الاخبار، الامالی، علل الشرایع و دیگر کتب خود ( ) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، کتاب

الحج (باب التلبیه)، ص ۳۲۷. (۲). به عنوان نمونه ر. ک به: عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، باب ۲۶، ص ۲۳۱ و باب ۲۷، ص ۲۴۱ و باب ۲۸، صص ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳ و ۲۷۹. (۳). به عنوان نمونه ر. ک به: عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، باب ۲۸، ص ۲۶۷. (۴). به عنوان نمونه ر. ک به: همان، ج ۲، باب ۲۸، صص ۲۵۴، ۲۶۹ و ۲۷۳. (۵). به عنوان نمونه ر. ک به: همان، ج ۲، باب ۲۸، صص ۲۴۸ و ۲۷۰ و باب ۲۷، ص ۲۴۱ و باب ۲۶، ص ۲۳۱. (۶). به عنوان نمونه ر. ک به: صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۴. (۷). تفسیر الامام العسکری علیه السّلام، ص ۲۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۳ روایات فراوانی از او نقل کرده است. محمّد تقی مجلسی «۱»، علّامه محمّد باقر مجلسی «۲»، شیخ حرّ عاملی «۳»، ابو علی

حائری «۴»، شیخ محمد طه «۵»، سید حسین بروجردی «۶»، محدث نوری «۷»، و عده‌ای دیگر بر این رأی هستند. ب- اما گروهی دیگر او را تضعیف نموده و لذا تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام را از طریق او معتبر نمی‌دانند. از آن جمله‌اند: ابن غضایری «۸» (از متقدمین)، و علامه حلّی «۹» و میرداماد «۱۰» (از متأخرین، به تبعیت از ابن غضایری) و نیز آیه الله خویی و دیگران. آیه الله خویی در این مورد گوید: «هیچ نصّی بر توثیق محمد بن قاسم استرآبادی از یکی از متقدمین وارد نشده است، حتی شیخ صدوق هم که کثیر الروایه از اوست، او را توثیق نکرده است و تنها کسی که نسبت ضعف را صراحتاً به محمد بن قاسم داده است، ابن غضایری بوده که این قول به او منسوب است. از متأخرین هم علامه حلّی در خلاصه الاقوال و میرداماد و غیر اینها به تبعیت از ابن غضایری به تضعیف محمد بن قاسم پرداخته‌اند، درحالی که رأی صحیح آن است که محمد بن قاسم استرآبادی مجهول الحال است و وثاقت یساراً ضعیف او ثابت نشده است.» «۱۱»

(۱) روضه المتقین، ۱۴ / ۲۵۰؛ همو،

شرح من لا یحضره الفقیه، ۵ / ۱۴۲. (۲). بحار الانوار، ۱ / ۲۸. (۳). وسائل الشیعه، ۲۰ / ۵۹ - ۶۰. (۴). منتهی المقال، ص ۲۸۸. (۵). اتقان المقال، ص ۳۵۹. (۶). بروجردی، سید حسین، تفسیر الصراط المستقیم، صص ۸۷ - ۸۸. (۷). مستدرک الوسائل، ج ۳، خاتمه المستدرک، صص ۶۶۳ - ۶۶۴. (۸). مجمع الرجال، ۶ / ۲۵. (۹). خلاصه الاقوال (رجال حلّی)، ص ۲۵۶. در این کتاب به جای محمد بن قاسم استرآبادی، عنوان محمد بن ابی القاسم آمده است، درحالی که در هیچ موردی در کتب صدوق تعبیر محمد بن ابی القاسم دیده نشده است! (۱۰). میرداماد، شارع النجاة، صص ۱۱۸ - ۱۲۱. (۱۱). خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۸ / ۱۶۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۴ از بررسی اظهار نظر این دودسته موارد زیر برمی‌آید: الف- هیچ نصّی از متقدمین مبنی بر تضعیف محمد بن قاسم استرآبادی وارد نشده است جز آنچه که به ابن غضایری در کتاب الضعفاء به وی نسبت داده شده است که البته همان‌طور که قبلاً ذکر آن گذشت انتساب کتاب الضعفاء به ابن غضایری مورد تردید است. «۱» و این قول را قهپایی در مجمع الرجال ذکر کرده است. «۲» متأخرینی که بعد از ابن غضایری به تضعیف استرآبادی پرداخته‌اند (همچون علامه حلّی و میرداماد)، در واقع در این رأی تبعیت از ابن غضایری کرده‌اند. ب- همچنین هیچ نصّی مبنی بر توثیق محمد بن قاسم استرآبادی وجود ندارد و روایت کردن صدوق از او (علی‌رغم جلالت شأن صدوق) نمی‌تواند دلالت بر وثاقت محمد بن قاسم باشد، خصوصاً آنکه اگر کثرت روایت صدوق (بدون واسطه) از او در غیر کتاب من لا یحضره الفقیه باشد؛ زیرا تنها روایات کتاب الفقیه را بین خود و خدا حجت دانسته و در این کتاب خود را ملزم دانسته که جز از ثقه روایت نکند، چنان‌که این تعهد را در کتاب المقنع نیز بر خود لازم دانسته است، اما در دیگر کتب ملزم به چنین حجت و تعهدی نبوده است. «۳» چنان‌که علامه بلاغی به عنوان نمونه به روایتی از امالی صدوق در آخر مجلس چهل و چهارم، اشاره می‌کند که در آن شعری را به امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام (درباره اطعام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به مسکین و یتیم و اسیر) نسبت داده است، و می‌نویسد: «جای شکی برای هر کس که عارف به شأن این دو بزرگوار باشد، در کذب نسبت این اشعار به ایشان باقی نمی‌ماند و آن به جهت رکاکت و لحن و اختلاص لفظ و وزن است.» «۴»

(۱) در مبحث «بررسی ادله قائلین به

اعتبار تفسیر موجود» (ص) به بررسی اشکالات مربوط به احوال ابن غضایری و انتساب کتاب الضعفاء به وی پرداخته‌ایم. (۲). قهپایی، همان‌جا. (۳). اندک مواردی در من لا یحضره الفقیه با این مطلب منافات دارد که قابل توجیه است و آن اینکه چه بسا شیخ صدوق، طریق صحیح دیگری به این موارد و روایات داشته که ما از آنها اطلاع نداریم. (۴). رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، صص ۱۴۱ - ۱۴۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۵ البته محمد بن قاسم استرآبادی از مشایخ صدوق بوده است و شیخ صدوق از او روایات کثیره‌ای نقل کرده است و این مطلب تنها دلالت دارد بر

اینکه صدوق به او اعتماد داشته است و تنها نقل صدوق از او مسلم و ثابت است لکن دلالت بر توثیق محمد بن قاسم استرآبادی ندارد، همچنان که صدوق اخباری را هم از احمد بن هلال و سکونی نقل کرده است درحالی که این دو تضعیف شده‌اند و مورد اعتماد نیستند. نهایت چیزی که می‌توان گفت این که اعتماد شیخ صدوق بر بعضی اخبار از طریق محمد بن قاسم استرآبادی بوده است و چه بسا فردی ضعیف یا جاعل، خبر صحیح و درستی را روایت کرده باشد و اجلاً نیز بر او اعتماد کرده باشند درحالی که این امر دلالت بر موثق بودن ضعیف یا جاعل نزد ایشان ندارد. و اما اینکه شیخ صدوق، پس از ذکر نام محمد بن قاسم استرآبادی، از ترضی یا ترخیم استفاده کرده است، این مطلب نیز نمی‌تواند دلالت بر وثاقت محمد بن قاسم داشته باشد؛ زیرا این دو عبارت اصطلاحاً دلالت بر مدح دارند نه توثیق، وانگهی سیره شیخ صدوق در کتبش آن بوده که ترضی و ترخیم را بعد از اسم مشایخ خود که امامیه بوده‌اند می‌آورده است تا فرقی بین مشایخ عامی و مشایخ امامی مذهب او باشد و این عبارت صرفاً دلالت بر مذهب ایشان داشته است. «۱» آیه الله خویی در این زمینه معتقد است: «بله، بعید نیست که بگوییم شیخ صدوق به محمد بن قاسم استرآبادی اعتماد داشته و روایتهای فراوانی را از او در الفقیه و دیگر کتب خود نقل کرده است و بارها برای او رضی الله عنه و رحمه الله بکار برده است، لکن اعتماد صدوق دلالت بر وثاقت او ندارد. زیرا شاید از جهت اصالة العدالة این اعتماد برای او حاصل شده باشد». «۲»

ج- نکته قابل توجه و اهمیت در بررسی احوال مفسر استرآبادی، آن است که آیا روایات استرآبادی تنها منحصر به این تفسیر بوده است یا خیر؟ شیخ آقا بزرگ طهرانی، در این مورد تحقیق عالمانه‌ای کرده و معلوم شده است

(\_\_\_\_\_ ۱). من لا- يحضره الفقیه، ۴/ ۵۰۳،

حاشیه علی اکبری غفاری. (۲). خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۷/ ۱۵۶ و ۱۸/ ۱۶۲-۱۶۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۶ که علی‌رغم مجهول الحال بودن محمد بن قاسم استرآبادی- از نظر توثیق و تضعیف- چنین نبوده است که تنها شیخ صدوق به او اعتماد داشته باشد و یا آنکه مشایخ روایی او صرفاً یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار باشند که او تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام را از آنها نقل کرده باشد، بلکه حقیقت آن است که از استرآبادی غیر از این تفسیر روایات دیگری نیز نقل شده است. تتبع عالمانه شیخ آقا بزرگ طهرانی در این زمینه «۱»، شاهد مطلب در موارد زیر است: ۱. احمد بن حسن حسینی، از محمد بن قاسم استرآبادی، و او از امام عسکری علیه السلام بیش از ده روایت نقل کرده است که در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام نیامده است و شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام آن روایات را آورده است. «۲» ۲- عبد الملک بن احمد بن هارون، از مفسر استرآبادی روایت کرده است و این روایات در امالی شیخ صدوق آمده است. «۳» ۳- عبد الملک بن ابراهیم، از مفسر استرآبادی روایت دارد که در اجازه نامه علامه حلی در سند دعای ندبه آمده است. «۴»

### ۵- ۱- ۳. راویان مفسر استرآبادی: ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار [یسار]

۵- ۱- ۳. راویان مفسر استرآبادی: ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار [یسار] برطبق آنچه در ابتدای سند تفسیر آمده است: نخستین کسانی که تفسیر را از امام عسکری علیه السلام استماع کرده‌اند و آن را برای مفسر استرآبادی روایت کرده‌اند، ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار [یسار]

(\_\_\_\_\_ ۱). الذریعة، ۴/ ۲۸۳. (۲). عیون

اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۶، ص ۲۳۱ و باب ۲۸، صص ۲۴۸، ۲۶۷ و ۲۷۹. (۳). صدوق، الامالی، مجلس ۵۸، ص ۲۹۶.

(۴). بحار الانوار، ۱۰۷/ ۱۲۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۷ می‌باشند. این دو نفر به گفته خودشان اهل استرآباد گرگان بودند و چون زیدیه در آنجا قدرت یافته و به امامیه ظلم روا می‌داشتند، به ناچار همراه پدران

خود که از شیعه امامیه بودند از ظلم والی و بدلیل ترس از جان و مال متواری شده و از طبرستان به سامرا، مقر زندگی امام عسکری علیه السلام پناه آوردند... امام پس از رفع خطر به پدرانشان دستور فرمود که به استرآباد برگردند ولی پسرانشان را بگذارند تا به آنها تفسیر قرآن را تعلیم دهد و در نتیجه این دو نفر مدت حدود هفت سال تفسیر قرآن را نزد امام عسکری علیه السلام فراگرفتند و پس از بازگشت، آن را برای مفسر استرآبادی روایت کردند. «۱» و امّا این دو تن از نظر علمای رجال، مجهول الحال هستند. به طوری که هیچ کدام از علمای رجال متقدمین همچون کشی، شیخ طوسی، و نجاشی نه توثیق و نه تضعیفی را نسبت به این دو نفر ذکر نکرده‌اند؛ تنها ابن غضایری در کتاب الضعفاء، بعد از ذکر نام این دو تن به عنوان راویان مفسر استرآبادی، تعبیر «رجلین مجهولین» را درباره آنان به کار برده است. «۲» و امّا رجالیون متأخر نیز غالباً این دو را مجهول الحال دانسته‌اند. به طوری که علامه حلّی، «۳» محقق داماد، «۴» و آیه الله خویی «۵» همان تعبیر ابن غضایری را در مورد این دو نفر به کار برده‌اند. اگرچه عده‌ای از متأخرین همچون مامقانی و سید حسین بروجردی در مقام توثیق و تأیید این دو نفر برآمده‌اند. استناد علامه مامقانی بر وثاقت ایشان، شأن والای این دو تن به دلیل تلمّذ نزد امام عسکری علیه السلام و روایت کردنشان از آن حضرت می‌باشد، چنان که گوید: «ابو یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمّد بن یسار از کسانی

(۱) تفسیر الامام العسکری علیه السلام، صص ۲۱-۲۴ (با تلخیص). (۲) مجمع الرجال، ۶/ ۲۵. (۳) خلاصه الاقوال (رجال حلّی)، ص ۲۵۶. (۴) شارع النجاء، صص ۱۱۸-۱۲۵. (۵) خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۲/ ۱۴۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۸ هستند که امام عسکری علیه السلام به پدرانشان فرمود: فرزندانان را نزد من بگذارید تا دانشی به آنان بیاموزم که موجب شرف و عزت الهی آنها گردد، که از این کلام و وثاقت و منزلت آنان به خوبی آشکار می‌شود. «۱» سید حسین بروجردی نیز اعتماد صدوق به این تفسیر و تشیع این دو نفر را دلیل بر وثاقت ایشان دانسته و گوید: «در مورد این دو نفر، شیخ صدوق آگاه‌تر و عالم‌تر به حال آنان بوده است چنان که شیخ ما طبرسی در آغاز کتاب احتجاج به نقل از صدوق، آن دو را شیعه امامیه دانسته است. از آنجا که بر این اساس و بنا به دلائل دیگر، گروه‌های زیادی از امامیه این تفسیر را صحیح دانسته‌اند و به آن اعتماد کرده‌اند، پس من نیز تمامی این تفسیر را در تفسیر خودم (الصراط المستقیم) آورده‌ام.» «۲» درحالی که نه صرف تشیع این دو تن و نه روایت کردنشان دلالت بر وثاقت آن دو ندارد بلکه دلالت بر مدح آنان دارد و همان‌طور که قبلاً هم ذکر شد صرف اعتماد صدوق هرگز موجب وثاقت راویان نمی‌باشد. نکته‌ای که می‌تواند حائز اهمیت در شناخت راویان باشد، تعداد یا انحصار روایت این دو نفر است. علامه آقا بزرگ طهرانی در تتبع عالمانه‌ای که در این زمینه انجام داده است، چنین نتیجه گرفته است که غیر از محمّد بن قاسم جرجانی، دیگرانی همچون محمّد بن علی استرآبادی و ابو محمّد بن قاسم بن محمّد استرآبادی نیز از علی بن محمّد بن یسار (سیار) نقل حدیث کرده‌اند: «۳» ۱. شیخ صدوق در امالی از محمّد بن علی استرآبادی، از یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن یسار نقل حدیث کرده است. «۴» ۲. علامه حلّی در اجازة خود به بنی زهره در سند دعای ندبه ذکر کرده است که

(۱) تنقیح المقال، ۳/ ۳۰۵. (۲)

بروجردی، سید حسین، تفسیر الصراط المستقیم، ص ۸۸. (۳) الذریعة، ۴/ ۲۸۲-۲۸۵. (۴) صدوق، الامالی، مجلس ۳۳، ص ۱۴۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۸۹ «عن الحاكم ابی القاسم عبد الله بن عبید الله الحسکانی، عن ابی القاسم علی بن محمّد العمری، عن ابی جعفر محمّد بن بابویه، عن ابی محمّد بن القاسم بن محمّد الاسترآبادی، عن عبد الملك بن ابراهیم و علی بن محمّد بن سیار، عن ابی یحیی بن عبد الله بن زید المعری، عن سفیان بن عیینة، عن الزهري...» «۱» نکته مبهم دیگر اینکه امام عسکری علیه السلام در طی دوران حیات و امامت خود، در محاصره شدید نیروهای امنیتی خلفای عباسی بود و هرگونه رفت‌وآمد شیعیان با آن حضرت ممنوع و یا تحت کنترل بود. معلوم نیست که این دو فرزند چگونه مدت هفت سال،

آن هم بدون کمترین ممانعتی که از آن یاد کنند، با امام رفت و آمد داشته‌اند؟  
(\_\_\_\_\_). بحار الانوار، ۱۰۷/۱۲۲. بررسی

صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹۱

## ۵-۲. بررسی طریق شیخ صدوق به تفسیر

۵-۲. بررسی طریق شیخ صدوق به تفسیر در صدر تمام نسخ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، طریق صدوق به این تفسیر چنین آمده است: «قال ابن بابویه: أخبرنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادی الخطیب رحمه الله، قال: حدّثنی أبو یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد و أبو الحسن علی بن محمّد بن سیّار، و كانا من الشیعة الامامیة...» (۱). لکن در کیفیت سند و طریق این تفسیر، تناقض و اشکالاتی دیده می‌شود که صحت انتساب این تفسیر به امام عسکری علیه السلام را زیر سؤال می‌برد. عمده‌ترین اشکالات در این زمینه عبارتند از: ۱. معلوم نیست که آن دو نفر که استرآبادی، این تفسیر را از آنها روایت کرده است، خودشان بلاواسطه راوی این تفسیر بوده‌اند یا آنکه با واسطه پدرانشان آن را نقل کرده‌اند؟ به مقتضای آنچه در ابتدای تفسیر موجود آمده است، بنا به قول صدوق، راوی این تفسیر از امام عسکری علیه السلام همان فرزندان بودند که نزد امام باقی ماندند (نه پدران آن دو)، و عبارات مقدمه صراحت دارد که امام عسکری علیه السلام دستور فرمودند که پدران به دلیل رفع موانع به استرآباد برگردند، ولی فرزندان‌شان را نزد امام باقی بگذارند تا آنکه امام علیه السلام به آنها علوم و معارف شرعی حقیقی و تفسیر قرآن را تعلیم \_\_\_\_\_). تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۲۱-۲۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹۲ دهد. (۱) لذا مطابق آنچه در تفسیر موجود آمده است، این تفسیر در واقع املائی فرزندان است از تعالیم و گفته‌های امام عسکری علیه السلام در طی هفت سال که این دو فرزند با آن حضرت ملازم بوده و نزد ایشان تعلیم می‌دیده‌اند و حتی در اثنای تفسیر هم این دو فرزند راوی بلاواسطه از امام عسکری علیه السلام مطرح شده‌اند، لکن آنچه موجب اضطراب و اشکال در طریق است آنکه صدوق در کتب خود همچون الفقیه، امالی، عیون اخبار الرضا علیه السلام و هر کجا که از تفسیر امام عسکری علیه السلام نقل کرده است سلسله سند را به این شکل آورده است: «محمّد بن ابی القاسم، از یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیّار، از پدران آن دو، از امام عسکری علیه السلام، و یا «از آن حضرت، از پدرش ابو الحسن الثالث علیه السلام»، که این امر علامت خلط و ضعف سند است. چنان که در من لا یحضره الفقیه، روایتی را در باب تلبیه ذکر کرده است که مروی از پدران آن دو نفر می‌باشد. (۲) همچنین در کتاب امالی، در مجلس سوم و مجلس سی و سوم، روایاتی را از این تفسیر از قول فرزندان، با واسطه پدران‌شان از امام عسکری علیه السلام نقل کرده است. (۳) و یا در عیون اخبار الرضا علیه السلام در تفسیر فاتحه الکتاب، روایاتی را با واسطه پدران آن دو از امام عسکری علیه السلام به نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام روایت کرده است (۴) و گاه روایاتی را با واسطه یکی از فرزندان از پدرش، از امام عسکری علیه السلام روایت کرده است. (۵) از همین روست که می‌بینیم علّامه حلّی در رجال خود، به نقل از ابن غضایری ذکر کرده است که «این تفسیر را ابن بابویه از محمّد بن قاسم مفسر استرآبادی \_\_\_\_\_). همان جا. (۲). من لا یحضره

الفقیه، ۲/۳۲۷. (۳). صدوق، الامالی، مجلس ۳، ص ۱۹ و مجلس ۳۳، صص ۱۴۷-۱۴۸. (۴). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۷، ص ۲۴۱، و باب ۲۸، صص ۲۵۴، ۲۶۱-۲۶۲، ۲۶۹-۲۷۰ و ۲۷۳. (۵). همان، ج ۲، باب ۲۶، ص ۲۳۱ و باب ۲۸، ص ۲۵۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹۳ روایت کرده که وی مردی ضعیف و دروغگو بوده، و محمّد بن قاسم نیز این تفسیر را از دو راوی مجهول الحال بنام ابو یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمّد بن

سیار، به نقل از پدرانشان، از امام ابو الحسن الثالث علیه السلام نقل کرده‌اند! «۱» به‌رحال، خلط و ضعف سند در تفسیر موجود قابل دفاع نیست مگر آنکه همچون علامه شوشتری بگوییم که شاید نسخه‌ای که شیخ صدوق از آن نقل کرده، غیر از نسخه‌ای بوده که اکنون در دست ماست. «۲» این توجیه با آنچه که طبرسی در اول کتاب احتجاج خود در سند روایاتش از تفسیر امام عسکری علیه السلام به نقل صدوق از مفسر استرآبادی از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیر از امام عسکری علیه السلام ذکر کرده است تأیید می‌شود آن هم بدون واسطه «ابویهما» یا «ابیهما» یا «ابنیهما»، و آن‌گاه این دو را توصیف نموده به اینکه شیعه امامیه بوده‌اند. «۳» درحالی که قطعاً این دو راوی، برادر نبودند و حداقل پدران هر کدام با دیگری فرق داشته است. پس سند طبرسی دقیقاً مطابق است با آنچه در ابتدای تفسیر موجود در سند آن آمده است. و مقتضای آن این است که ابو یعقوب یوسف و ابو الحسن علی راویان بلاواسطه از امام عسکری علیه السلام بوده‌اند و الا اگر آن قیدها- مثل ابویهما یا ابنیهما- می‌آمد مستلزم آن بود که این دو تن به عنوان پدران دو فرزندی که نزد امام باقی ماندند، واسطه این تفسیر بین امام و فرزندان ایشان باشند. البته با توجه به اینکه نسخ اولیه این تفسیر در قرن چهارم هجری بوده است، چه بسا این اضطراب به دلیل کهن بودن نسخه و فراوانی کاتبان و اشتباه نسخ باشد. چنان‌که شیخ آقا بزرگ طهرانی در حل این اضطراب گوید: «آیا صراحت کلمه در (رجال حلی)،

ص ۲۵۶. (۲). الاخبار الدخیله، ۱/ ۲۱۳. (۳). الاحتجاج، ۱/ ۱۶-۵۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹۴ روایت کردن دو فرزند از امام عسکری علیه السلام که در اثنای کتاب تفسیر آمده نسبت به آنچه که در مقدمه تفسیر وجود دارد، جزم و یقین ایجاد نمی‌کند که قطعاً این تفسیر املائی فرزندان از امام علیه السلام باشد که نزد آن حضرت باقی ماندند تا معارف قرآن را با تفسیر امام فراگیرند و آن را در طی هفت سال که ملازم با آن حضرت بوده‌اند نوشته‌اند؟ بدیهی است که کلمه «عن ابویهما» در تمامی اسانیدی که این قید ذکر شده، به عنوان زیادت است. لذا می‌بینیم که طبرسی، لفظ «عن ابویهما» را در موقع ذکر اسنادش به این تفسیر در اول کتاب احتجاج انداخته است و به همین دلیل است که در نسخه مطبوع در طهران در سنه ۱۲۶۹ ه. ق، مصححان با حذف این زیادت به اصلاح سند تفسیر پرداخته‌اند. «۱» ۲. اضطراب در کیفیت و نحوه اخذ روایت توسط راویان تفسیر وجود دارد، به طوری که گاه در متن تفسیر عباراتی آمده است که در نحوه اخذ حدیث دو فرزند از امام عسکری علیه السلام ایجاد تردید می‌کند. علامه بلاغی به نمونه‌ای از این اضطراب اشاره کرده است و آن اینکه «مثلاً در ذکر تفسیر آیه وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... تَا وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، «۲» ضمن روایت و کلام امام علیه السلام در مورد آن به بیان مرویات آن حضرت از پدران بزرگوارش پرداخته و گفته است: «و کنا عند الرضا علیه السلام ...»، «۳» درحالی که معلوم نیست گوینده این عبارت که «ما نزد امام رضا علیه السلام بودیم» کیست؟ آیا گوینده آن امام عسکری علیه السلام بوده است، یا آن دو فرزند که تفسیر را از امام می‌آموخته‌اند؟ اگر کلام فرزندان است پس چرا کلام آن دو در ضمن کلام امام علیه السلام درج شده است؟ اگر به فرض، فرزندان یا حتی یکی از دو فرزندان، امام رضا علیه السلام را هم درک کرده است پس چرا عنوان اخذ حدیث را به صورت «سمعت» نی‌آورده است؟ چگونگی آن دو فرزند هـم نزد امام

(۱) الذریعه، ۴/ ۲۹۲. (۲). بقره/ ۸۳. (۳). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۸۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹۵ رضا علیه السلام بوده و آن حضرت را درک کرده‌اند و هم شاگرد امام عسکری علیه السلام بوده‌اند آن هم با اوصاف و ویژگیهایی که در ابتدای تفسیر ذکر شده است؟! چه بسا ذکر روایت طولانی بر نیروی حافظه مؤلفان تفسیر تأثیر گذاشته و فراموشی به آنان دست داده است؟! «۱» ممکن است در جواب و توجیه اشکال علامه بلاغی بگوییم: چه بسا واژه‌هایی در متن تفسیر افتاده باشد. چنان‌که طبرسی در احتجاج به این امر اشاره کرده و گفته است: «و بالاسناد الذی تکثر عن ابی الحسن العسکری علیه السلام قال: دخل علی



ابی الحسن الرضا علیه السلام رجل...» (۲) البته این احتمالات و توجیهات، مانع از این حقیقت نیست که در متن روایات این تفسیر اضطراب و تناقض وجود دارد. ۳. این تفسیر، املائی دو فرزند از تعالیم آن حضرت در تفسیر قرآن است که در حضور امام علیه السلام نگاشته نشده است بلکه بعد از تعلیم نزد خودشان نوشته شده است، اما معلوم نیست که آیا نوشته‌هایشان بعد از جلسه درس و تعلیم، بر امام عسکری علیه السلام عرضه شده است یا خیر؟ ۴. ابن غضایری - و به تبع او علامه حلی - کتاب تفسیر را به ابو الحسن الثالث علیه السلام یعنی امام هادی علیه السلام نسبت داده‌اند در حالی که تفسیر مذکور، منسوب به امام ابو محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام است چنان که شیخ صدوق و دیگران این تفسیر را به امام عسکری علیه السلام اسناد داده‌اند. علامه شوشتی در ردّ شبهه اضطراب سند تفسیر در انتساب آن به امام عسکری علیه السلام و یا امام هادی علیه السلام می‌نویسد: «قطعا تفسیر موجود طبق روایت شیخ صدوق منسوب به امام عسکری علیه السلام بوده است و چه بسا منشأ اشتباه ابن غضایری، اشتراک وصف عسکری بی‌سدر و پسدر - یعنی امام هادی و امام حسن - رساله حول التفسیر، ص ۱۴۵. (۱)»

(۲). طبرسی، ابو منصور، همان، ۲ / ۴۴۰؛ بحار الانوار، ۷۵ / ۴۰۵ و ۷۱ / ۱۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹۶ عسکری علیهما السلام - بوده است. (۱)» ۵. ابن غضایری این تفسیر را ساخته سهل دیباجی از پدرش دانسته که مشتمل بر احادیث منکر است، در حالی که این اضطراب نیز ناشی از اشتباه ابن غضایری است؛ زیرا سهل در طریق این تفسیر قرار ندارد و چه بسا آمدن نام سهل دیباجی در نقل قول از ابن غضایری تحریفی از سوی نشاخ باشد. (۲)»

## نتیجه

نتیجه به هر حال طریق، سند، و کیفیت سند این تفسیر، دچار ضعف و اضطراب است. حتی طریق شیخ صدوق در الفقیه در باب تلبیه که روایتی را از فرزندان از امام عسکری علیه السلام با واسطه پدران، نقل کرده است با آنچه که صراحتا در ابتدای تفسیر آمده، متفاوت است. البته می‌توان این اضطراب و تناقض در طریق را چنین جواب داد که شاید شیخ صدوق، طریقی دیگر به روایات این تفسیر داشته که نزد خودش معلوم بوده است، چنان که استاد غفاری در تعلیق بر الفقیه چنین توجیهی را بیان کرده است و ذکر آن گذشت. پس منافاتی بین آن طریق و آنچه در اول من لا یحضره الفقیه گفته که روایات کتاب الفقیه را بین خود و خدا حجت قرار داده است نمی‌باشد، لکن اولاً آن طریق برای ما معلوم نیست. و ثانیاً در مورد سایر کتب شیخ صدوق چنین تضمین و تعهدی نیست. و ثالثاً احتمال آنکه شیخ صدوق از تفسیر دیگری غیر از تفسیر موجود مشهور منسوب به امام عسکری علیه السلام نقل کرده باشد، بعید است. و رابعاً حتی نمی‌توان ثابت کرد که این تفسیر، ترکیبی از روایات والدین از امام عسکری علیه السلام و کلام فرد دیگری به‌عنوان واسطه بین فرزندان و امام عسکری علیه السلام باشد؛ زیرا با تصریح مقدمه تفسیر که صراحت بر بی‌واسطه بودن تفسیر از نساحیه فرزندان و امام علیه السلام دارد، منافات دارد. (۱) الاخبار الدخیله، ۱ / ۲۱۳. (۲)»

همان، ص ۱۵۱؛ خویی، معجم رجال الحدیث، ۸ / ۳۳۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹۷ از این رو طریق روایت تفسیر موجود، از نظر ما مشوش است و تاکنون طریقی قطعی بر اعتبار آن اقامه نشده است مگر آنکه طریق مستدل و مستندی بر اعتبار این تفسیر یافت شود که در آن صورت می‌توان آن را اخذ کرد و آنگاه معتبر نیست. علامه آقا بزرگ طهرانی در حاشیه الذریعه، غیر از طریق معمول و معروف شیخ صدوق به این تفسیر از طریق محمد بن قاسم استرآبادی، به طریق دیگری اشاره کرده است و در صدد اثبات و تأیید آن برآمده است، چنانکه گوید: «طریق شیخ صدوق به این تفسیر، منحصر به محمد بن قاسم خطیب استرآبادی که ابن غضایری او را جرح و تضعیف نموده، نیست؛ بلکه در بعضی مصنفات صدوق طریق

دیگری هم به روایت این تفسیر از آن دو فرزند دیده می‌شود. مثلاً در امالی، در شأن فاتحه‌الکتاب، «از محمد بن علی استرآبادی» روایت کرده است که حدیثاً محمد بن علی الاسترآبادی قال: حدثنا يوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار عن ابویهما عن الامام العسکری علیه السّلام ... و آن‌گاه سند را به آباء مطهر امام علیهم السّلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند (جلّ اسمه) می‌رساند و حدیث را ذکر می‌کند که به نظر می‌رسد ظاهراً نسخه صحیح باشد و احتمال وقوع تصحیف از سوی نسخه‌نویسان و تبدیل «قاسم» در محمد بن قاسم استرآبادی به «علی»، خلاف اصل است». (۱) «با این همه بعضی همین مورد را، از موارد تناقض و اضطراب و تصحیف در سند این تفسیر به شماره آورده‌اند. (۲)»

(۱) الذریعه، ۴/ ۲۸۵-۲۸۶ (حاشیه).

(۲) رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السّلام، ص ۱۴۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۹۹

## فصل ششم بررسی محتوایی و متنی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام

### اشاره

فصل ششم بررسی محتوایی و متنی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام ۶-۱. بررسی مواردی از کاستیها و اشکالات محتوایی تفسیر ۶-۲. بررسی مواردی از روایات صحیح و معتبر در تفسیر نتیجه‌گیری نهایی بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۱ برخی از مخالفان صحت انتساب این تفسیر به امام عسکری علیه السّلام، با توجه به محتوای آن معتقدند که در این تفسیر، مطالبی خرافی، کذب و جعلی و مغایر با اصول عقلانی و اعتقادات و مقدسات اسلامی وجود دارد. منتها باید توجه داشت که در ضمن روایات تفسیر، مطالب درست و معتبری هم هست که اسلوب روایی خود را حفظ کرده و از محتوای عمیق و هماهنگ با ملاکها و قواعد احادیث صحیح برخوردار است. از این رو معقول آن است که در بررسی محتوایی این تفسیر به هردو جنبه توجه شود و با تحقیق و دقت و قرائن معتبره به جداسازی این گونه روایات اقدام کرد.

### ۶-۱. بررسی مواردی از کاستیها و اشکالات محتوایی تفسیر

### اشاره

۶-۱. بررسی مواردی از کاستیها و اشکالات محتوایی تفسیر روایاتی در این تفسیر دیده می‌شود که جدا از نظر محتوا با خلل و گاه با خرافات و منکرات آمیخته است و به‌طور جدی قابل نقد است و قطعاً این گونه روایات و مطالب را که برخلاف مبانی دین اسلام و شریعت و عقل و فطرت است، به هیچ وجه نمی‌توان به امام معصوم نسبت داد. مجهول الحال بودن راویان این تفسیر از سویی و انگیزه مخالفان و غالیان و دشمنان شیعه از سوی دیگر، موجب ورود چنین مطالبی در این تفسیر آن هم با انتساب صدور روایات تفسیر از ناحیه امام معصوم گشته است. با غور و بررسی در روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام بطلان بسیاری از بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۲ آنها معلوم می‌گردد. در این نوشتار به عمده‌ترین موارد به عنوان نمونه می‌پردازیم.

### ۶-۱-۱. اضطراب و اختلاط در متن روایات

۶-۱-۱. اضطراب و اختلاط در متن روایات موجود در این تفسیر، گاه اسلوب روایی خود را از دست داده و ظاهراً نقل به

مضمون شده‌اند، لذا عبارات ضعیف و مضطرب در آن دیده می‌شود. نمونه‌ای از این موارد را بررسی می‌کنیم: ۱. در تفسیر آیه وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، «۱» آمده است. «این آیه در مورد کشتار روز فتح مکه نازل شده است که اهل کتاب را از سرزمین مکه و جزیره العرب بیرون می‌کردند و کافری را در آنجا باقی نگذاشتند». «۲» اولین نکته‌ای که در بررسی مطلب ذیل تفسیر آیه مورد نظر، موجب تعجب است آن است که چه ربطی بین فتح و نزول این آیات در مورد اهل کتاب است؟ اهل مکه تا آن زمان (فتح مکه) اسلام نیاورده بودند بلکه صرفاً مشرک و بت پرست بودند؛ و به گواه تاریخ و سیره‌نویسان هرگز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه همه مشرکان را نکشت و یا همه آنها را اخراج نکرد بلکه حتی بر آنها منت گذاشت و آنها را «طلاق» قرار داد، لذا آنان تسلیم شدند و ظاهراً اسلام آوردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز آنها را از جزیره العرب تبعید نکرد. بلکه مواردی هم که مه‌دور الدم تعیین شده بودند، موارد محدودی بوده است.

(۱) بقره/۱۰۹، بسیاری از اهل کتاب

آرزو دارند که شما را بعد از آنکه ایمان آوردید به کفر برگردانند، به سبب رشک و حسدی که در درون خود نسبت به ایمان شما دارند آن هم پس از آن که حق بر آنها آشکار گردید. پس اگر از آنها به شما مسلمین ستمی رسیده عفو کنید و در گذرید (مدارا کنید) تا هنگامی که فرمان خدا به جهاد یا صلح برسد. به درستی که خداوند بر همه چیز قادر است. «۲». تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۴۰۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۳ البته روایاتی وجود دارد مبنی بر اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یهودیان مدینه را به حوالی شبه جزیره عربستان، بیرون مدینه فرستاد. و برطبق آنچه مورخان و سیره‌نویسان و مفسران گفته‌اند این امر به دلیل گستاخی و تزویر و خیانت خود یهودیان بود که چون آشکارا پیمان خود را با مسلمین شکستند، پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها چنین برخوردی نمود. مطابق آنچه در کتب سیره و تفسیر آمده است، در مدینه سه گروه اصلی از یهودیان بنی قینقاع، بنی نضیر، و بنی قریظه بودند که میان آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بسته شد لکن آنها نقض عهد کردند. اولین گروه، یهودیان «بنی قینقاع» بودند. اینان بعد از جنگ بدر فتنه‌گری کردند. روزی در بازار بنی قینقاع یکی از زرگران جامه زن مسلمانی را که کنار دکان او نشسته بود، به پشت او گره زد و چون زن از جای برخاست، یهودیان به استهزای وی پرداختند. زن مسلمان فریاد کشید و آنگاه مردی از مسلمین که در بازار حرکت می‌کرد به آن زرگر یهودی حمله کرد و او را کشت، یهودیان نیز بلافاصله بر آن مرد مسلمان تاخته و او را کشتند. آن‌گاه بستگان آن مسلمان، دیگر مسلمین را به فریادرسی طلبیدند ... و فتنه بالا گرفت. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به تسلیم شدن آنها داد، لکن ابتدا تسلیم نشدند. بناچار پیامبر صلی الله علیه و آله پانزده شبانه روز آنها را محاصره کرد تا آنکه سرانجام تسلیم شدند. عبد الله بن ابی‌نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها وساطت کرد؛ زیرا با آنها از قبل هم پیمان بود و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتن آنها درگذشت و به عبادت بن صامت که او نیز مانند عبد الله بن ابی با آنان پیمان داشت لکن به واسطه نقض عهد آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله از پیمانشان بیزاری جست و کنار رفت) دستور داد که آنها را از مدینه بیرون کرده و به اذرع شام تبعید کنند و اموال آنها نیز پس از اخراج خمس بین مسلمین قسمت شد. این ماجرا در سال دوم هجری اتفاق افتاد. «۱» گفته شده آیات سوره آل عمران قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَبُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ

(۱). ابن هشام، السیره النبویة، ۳/ ۵۰-۵۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۴ وَبَشَّ الْمُهَادُ\* قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ ... «۱» در همین مورد نازل شده است. «۲» دومین گروه، یهودیان بنی نضیر بودند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عده‌ای از اصحاب بعد از جنگ بدر و پس از حادثه رجیع و بئر معونه، به منظور استمداد مالی از یهودیان بنی نضیر در خونبهای دو تن از بنی

عامر (۳) که «عمرو بن امیه ضمری» آنها را کشته بود، به سراغ آنها رفت تا در پرداخت این خونبها به مسلمین کمک کنند. بنی نضیر ابتدا ظاهراً اعلام آمادگی و کمک کردند، لکن مخفیانه نقشه شومی کشیدند و آن اینکه «از فرصت استفاده کرده و با پرتاب سنگی از بالای بام، آن حضرت صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند». پیامبر صلی الله علیه و آله چون از طریق وحی از نیت پلید آنان آگاه شد، سریعاً بدون آنکه آنها متوجه شوند، به مدینه برگشت و به اصحاب خود فرمود: برای جنگ با بنی نضیر آماده و رهسپار شوید. آن گاه «محمد بن مسلمة» را نزد آنها فرستاد و دستور به اخراج بنی نضیر داد و اینکه به آنها پیغام دهد که فقط تا ده روز مهلت دارند و هر کس بعد از این مدت دیده شود، گردنش زده خواهد شد. یهودیان بنی نضیر بعد از پیغام محمد بن مسلمة قصد خروج از مدینه را داشتند، اما گروهی از منافقان بنی عوف بن خزرج برای آنان پیغام فرستادند که «بمانید و از خود دفاع کنید که ما شما را تنها نمی گذاریم، پس اگر مسلمین با شما جنگیدند ما شما را کمک می دهیم و اگر شما را بیرون کردند ما هم با شما بیرون می رویم». از سوی دیگر عبد الله بن ابی پیغام داد که دو هزار نفر از یاران و قبیله اش به قلعه های آنها آمده و یهودیان بنی قریظه و هم پیمانان دیگرشان را یاری می دهند. این بود که بنی نضیر به پیغام و یاری منافقان مغرور شدند، حی بن اخطب (از سرکردگان بنی نضیر) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پیغام فرستاد که: «بنی نضیر رفتنی نیست، هر چه»

(۱) آل عمران/ ۱۲-۱۳. بعضی آیه

۵۸ انفال را ناظر به این جریان دانسته اند. (۲). بحرانی، تفسیر البرهان، ۱/ ۲۷۲؛ قمی، ابو الحسن علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ۱/ ۹۷. (۳). زیرا بنی عامر، هم با بنی نضیر و هم با مسلمین پیمان داشت. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۵ می خواهی بکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبد الله بن امّ مکتوم را در مدینه جانشین قرار داد و تکبیر گویان همراه مسلمین رهسپار قلعه های بنی نضیر شد. بنا به قولی قلعه های بنی نضیر پانزده روز در محاصره مسلمین قرار داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا درختان خرمای ایشان قطع شود. و اما از ناحیه عبد الله بن ابی و دیگر منافقان هم هیچ کمکی برای بنی نضیر نرسید. لذا بعد از این محاصره، یهودیان بنی نضیر تسلیم شدند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پیغام دادند که «دست از ما بردار تا از مدینه بیرون رویم». اما پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: «اکنون این پیشنهاد شما را نمی پذیرم مگر اینکه بیرون روید و جانتان در امان باشد و از بار و بنه خویش چیزی بار شتر برنگیرید و آنچه اسلحه دارید به زمین بگذارید». بناچار بنی نضیر به این پیشنهاد تن دادند و عده ای از ایشان راهی خیبر و عده ای دیگر راهی شام شدند. (۱) «خداوند درباره آنان آیه هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ... (۲)» را نازل کرد. و درباره آنچه از درختان نخل آنها قطع کردند آیه مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَاذْنَ اللَّهُ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۳)، و در مورد عبد الله بن ابی و یاران منافق او آیات أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا ... (۴) را نازل کرد. (۵) این ماجرا در سال چهارم هجری اتفاق افتاد. سومین گروه از اهل کتاب، یهودیان بنی قریظه بودند که در نبرد احزاب (خندق) به یاری قریش برخاستند و بعضی از یهودیان بنی نضیر را در میان خود پناه داده بودند ... از این رو پس از پیروزی مسلمین در جنگ احزاب، با ممداد بیست و چهارم

(۱) السيرة النبوية، ۳/ ۱۹۹ - ۲۰۲.

(۲). حشر/ ۲-۴. (۳). حشر/ ۵. (۴). حشر/ ۱۱. (۵). تفسیر القمی، ۲/ ۳۵۹-۳۶۰؛ تفسیر البرهان، ۴/ ۳۱۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۶ ذی القعدة سال پنجم هجری بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمین از پیرامون خندق به مدینه بازگشتند و اسلحه خود را بر زمین نهادند. اما هنگام ظهر، جبرئیل فرود آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند به تو دستور می دهد که به جانب بنی قریظه رهسپار شوی و هم اکنون من بر سر ایشان می روم و در

قلعه‌هایشان زلزله می‌اندازم». رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال فرمود: «در میان مردم اعلام کن که هر کس مطیع امر خدا و رسول اوست، باید نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند.» پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عبد الله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت و با مسلمین رهسپار قلعه‌های بنی قریظه شد ... و به مدت بیست و پنج روز بنی قریظه را در محاصره داشت. سرانجام آنها از محاصره به تنگ آمدند و خداوند نیز آنها را مرعوب ساخت و لذا تسلیم شدند ... پیامبر صلی الله علیه و آله داوری در مورد این دسته از یهودیان را به یکی از بزرگان انصار، سعد بن معاذ (رئیس قبیله اوس) واگذار کرد؛ زیرا بنی قریظه از قبل هم پیمان با اوس بودند. سعد بن معاذ پس از اذن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و موافقت مسلمین و یهودیان بنی قریظه در حکم و داوری او، رأی خود را چنین اعلام کرد که «رأی من آن است که مردان آنها کشته و زنان و فرزندانشان اسیر گردند» (۱). آیات و آنزل الذین ظاهرهم من أهیل الکتاب من صیاصتہم و قدف فی قلوبہم الرعب فریقاً تقتلون و تأسیرون فریقاً\* و أورتکم أرضہم و دیارہم و أموالہم و أرضاً لکم تطوہا و کان اللہ علی کل شیء قدیدراً. (۲) در مورد بنی قریظه نازل شده است. (۳) به هر حال اخراج اهل کتاب از جزیره العرب - حتی اگر مرزهای شام را خارج از جزیره العرب بدانیم، قطعاً در روز فتح مکه نبوده است بلکه در خلال سال دوم تا پنجم هجری بوده است. و البته اخراج اهل کتاب به طور کلی از جزیره العرب - طبق (۱) ابن هشام، همان، ۳/ ۲۴۴-۲۴۶.

حکم سعد بن معاذ مطابق با پیمانی بود که یهودیان بنی قریظه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از نقض پیمان بسته بودند و همچنین مطابقت با قوانین جزایی یهود در تورات، سفر تثیبه، فصل ۲۰ داشت. ر. ک به: مفید، الارشاد، ص ۵۰. (۲) احزاب/ ۲۶-۲۷. (۳) تفسیر البرهان، ۳/ ۳۰۴-۳۰۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۷ وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر اخراج ایشان، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خلافت عمر صورت گرفت. ۲. در این تفسیر آمده است: «امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است: وقتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسجدی را در مدینه بنا کرد، اطراف آن خانه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و هریک از اصحاب - از مهاجرین و انصار - از خانه‌هایشان دری را به مسجد النبی باز کرده بودند. تا اینکه جبرئیل از سوی خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله پیغام داد که تمام درهایی که از مسجد النبی به خانه صحابه راه دارد، جز در خانه علی علیه السلام باید بسته گردد قبل از آنکه عذاب بر آنان نازل شود. پس اولین کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله گسیل فرمود تا امر به بستن درها کند، معاذ بن جبل بود. معاذ را به خانه عباس بن عبد المطلب فرستاد. عباس چون دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید، گفت: سمعا و طاعة لله و لرسوله. سپس عباس از کنار خانه فاطمه علیها السلام عبور کرد، دید که در خانه فاطمه علیها السلام باز است و آن حضرت حسن و حسین علیهما السلام را نیز کنار خود نشانده است. پس خطاب به فاطمه علیها السلام گفت: قاعده و دستور چیست؟ این را ببینید، گویا ماده شیری است که دو کودک خود را میان دستانش جای داده است، آیا می‌پندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله عمویش را خارج می‌کند، لکن پسر عمویش را داخل می‌کند؟ ... پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب اعتراضات و تردیدها فرمودند: برای کسی که ایمان به خداوند و روز جزا دارد شایسته نیست که در مسجد بیتوته کند در حالی که جنب است مگر برای محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام و خاندان پاک و معصوم از اولاد ایشان ...؛ مؤمنان به این امر رضایت داده و تسلیم شدند، اما منافقان به خشم و غیظ درآمده و سرکشی و تکبر نمودند، تا جایی که بعضی از ایشان به بعضی دیگر می‌گفتند: آیا نمی‌بینید که محمد صلی الله علیه و آله همواره فضائل و امتیازات را مختص به پسر عموی خود می‌کند تا آنکه ما را از آن فضائل تهی و خارج سازد؟ به خدا قسم اگر در زمان حیاتش به انتقاد او پردازیم قطعاً بهتر است از آنکه بعد از وفاتش چنین کنیم! در این حال عبد الله بن ابی که گوش به این بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۸ سخنان می‌داد، دچار اضطراب روحی شده بود. گاه غضبناک می‌شد و گاه آرام می‌گرفت. به آنها گفت، محمد صلی الله علیه و آله خود نمی‌داند چه می‌کند؟ او



مردی ساحر و افسونگر است، پس از آشکار شدن و ابراز این حقیقت بترسید که در آن صورت زیانکار و حسرت کش خواهید شد و عیش و خوشی شما گلوگیر می‌شود، تیزفهم و بادرایت کسی است که غصه‌اش را فروبرد و منتظر فرصت باشد! در همین هنگام مردی از مؤمنین بنام زید بن ارقم رسید و گفت: ای دشمنان خدا! آیا نسبت به خدا دروغ و افترا می‌گویید و بر رسول او صلی الله علیه و آله طعنه می‌زنید و نسبت به دین او کید و مکر می‌ورزید؟ به خدا قسم که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به این جریان خبر خواهم داد. پس عبد الله بن ابی و آن جماعت گفتند: به خدا قسم که اگر در مورد ما به او خبر دهی حتما تو را تکذیب کرده و بر این تکذیب سوگند هم می‌خوریم و قطعاً او ما را تصدیق خواهد کرد، به خدا قسم که شاهدانی را بر علیه تو اقامه می‌کنیم که شهادت به افترای تو دهند به طوری که کشتن یا حد افترا بر تو واجب شود... پس زید بن ارقم به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و با آن حضرت آنچه را که از عبد الله بن ابی و یارانش شنیده بود نجوی کرد. اینجا بود که آیه: «وَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ وَ الْمُتٰنٰفِقِيْنَ ... (۱) نازل شد». (۲) در روایت فوق، خلط و تحریف به وضوح مشخص است، به طوری که روایات مربوط به «سد الأبواب» باب امیر المؤمنین علی علیه السلام تحریف شده و با روایات مربوط به «سخنان منافقانه عبد الله بن ابی در مورد رسول خدا و اطلاع زید بن ارقم به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنها...»، خلط شده است. حقیقت روایت اول آن است که وقتی ساختمان مسجد النبی به پایان رسید، بعضی از صحابه در اطراف مسجد کنار خانه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله، خانه ساختند و

(۱) احزاب/ ۴۸. (۲) تفسیر الامام

العسکری علیه السلام، صص ۲۷-۲۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۰۹ بعضی از ایشان از خانه‌های خود دری به مسجد داشتند و از آن درهای خصوصی وارد مسجد می‌شدند، تا اینکه ناگهان دستوری از سوی خداوند رسید که تمامی درهایی که از خانه‌ها به مسجد باز می‌شده باید بسته گردد جز در خانه علی علیه السلام. این عمل سروصدایی در میان برخی اصحاب به وجود آورد و گمان کردند که این استثنا جنبه نسبی و یا عاطفی دارد. لذا پیامبر اسلام برای رفع هرگونه ابهام، خطبه‌ای خواندند و در ضمن آن فرمودند «من هرگز از جانب خود دستور باز ماندن و یا بسته شدن دری را نداده‌ام بلکه این دستوری از طرف خدا بود و من از آن پیروی کردم». مؤید این مطلب، روایتی است که ابن حنبل در مسند خود به نقل از زید بن ارقم، شبیه به این مضمون نقل کرده و گوید: «در خانه عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد باز می‌شد و راه عبورشان از آن بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: غیر از در خانه علی علیه السلام بقیه درها را مسدود کنید. مردم در این مورد حرفها زدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به پاخواست و بعد از حمد و ستایش خداوند فرمود: من از پیش خود چیزی را مسدود نساختم و یا نگشوده‌ام، بلکه من به آن مأمور شده‌ام و اطاعت کردم». (۱) «شیخ صدوق (ره) نیز با سند خود به نقل از زید بن ارقم، همین روایت را ذکر کرده است. (۲) ایشان در روایت دیگری به نقل از محمد بن عمر بغدادی با سند، از امام موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که پیامبر فرمودند: «جایز نیست برای کسی که در این مسجد بیتوته می‌کند، جنب باشد مگر برای من و فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام و هرکس از اهل بیت من باشد». (۳) از همین جا اضطراب در متن روایت اول، معلوم می‌شود؛ زیرا: اولاً- در متن روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است که

(۱) ابن حنبل، مسند، ۴/ ۳۶۹. (۲) صدوق، الامالی، مجلس ۵۴، صص ۲۷۳-۲۷۴. (۳) همان‌جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۰ «وقتی دستور جبرئیل از طرف خدا مبنی بر بستن ابواب صحابه رسید، صحابه از مهاجرین و انصار مأمور به بستن در خانه‌هایشان که رو به مسجد داشت، شدند...» درحالی که انصار خودشان از قبل ساکن مدینه بودند و خانه داشتند! پس تنها مهاجرین بودند که بعضی‌شان خانه‌هایی در اطراف مسجد النبی ساخته بودند که راه به مسجد داشت. ثانیاً در روایت اول آمده است که «اولین کسی که معاذ بن جبل از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله او را دستور داد به بستن دروازه



خانه‌اش عباس بن عبد المطلب (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) بوده است». اگرچه در بعضی روایات دیگر هم نام عباس در زمره کسانی آمده است که در مورد بستن تمامی ابواب به جز باب علی علیه السّلام و عترت پیامبر به آن حضرت اعتراض داشته است، همچون روایتی که در کنز العمال، «۱» المستدرک علی الصحیحین «۲»، عیون اخبار الرضا علیه السّلام «۳»، بحار الانوار «۴»، و امثال اینها وجود دارد، لکن آنچه قابل بررسی و تعمق است آنکه عباس بن عبد المطلب در آن ایام هنوز به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بود و جزء مهاجران نبوده است بلکه در مکه زندگی می‌کرده است، وانگهی در زمره کسانی هم نبوده است که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در ساختن مسجد النبی شرکت داشته باشد! بلکه بعضی مورخین معتقدند که عباس بن عبد المطلب در غزوه بدر (سال دوم هجری) همراه مشرکین بود تا آن‌که اسیر شد. «۵» پس چگونه ممکن است که در خانه عباس در سال اول هجرت، آن هم قبل از جنگ بدر، به مسجد النبی باز می‌شده است تا آنکه دستور بر بستن آن صادر شود؟! (۱) کنز العمّال، ۶ / ۴۸. (۲).

المستدرک علی الصحیحین، ۳ / ۳۳۰. (۳). عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، باب ۲۳، ص ۲۱۰. (۴). بحار الانوار، ۳۹ / ۲۰-۲۱. (۵). البته ابن اسحاق و ابن هشام، نام عباس را در زمره اسرای مشرک بدر نیاورده‌اند. ر. ک: السیره النبویه، ۳ / ۳-۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۱ استاد غفاری، در بررسی این‌گونه روایات معتقد است: «باید گفت که لفظ «عباس» در این حدیث و امثال آن، یا غیر از عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ و یا تصحیف شده و در اصل به جای «عباس»، کلمه «بعض» یا چیزی شبیه به آن بوده است». «۱» و امّا روایت دوم که در این تفسیر با روایت اول خلط شده، مربوط به جریان است پس از غزوه بنی المصطلق در سال ششم هجری، که پس از پایان جنگ و پیروزی مسلمین بر بنی المصطلق (طایفه‌ای از قبایل خزاعه که همجوار قریش و از خلفای بنی مدلج بودند)، برای نخستین بار آتش فتنه و اختلاف میان مهاجران و انصار پدید آمد. ریشه این اختلاف، نزاع دو تن از مسلمین - یکی از مهاجرین (به نام جهجاه بن مسعود غفاری) و دیگری از انصار (به نام سنان بن ویر جهنی) بود - که بر سر چاه آب زدو خورد کردند. وقتی نزاع بالا - گرفت، فریاد کمک و استغاثه از سوی هریک بلند شد. «جهنی» انصار را به کمک خواست و «جهجاه» نیز از مهاجران استغاثه کرد. قبائل قریش و اوس و خزرج به کمک ایشان شتافتند و شمشیرها کشیده شد و ممکن بود همان خونخواهیها و تعصبات جاهلی و خاطرات کینه‌توزانه قبل از اسلام میان آنان زنده شود. پیامبر صلی الله علیه و آله که از جریان خبردار شدند، فرمودند: «آن دو نفر را به حال خود واگذارید که این فریاد همان فتنه اختلاف و زنده شدن تعصبات جاهلی است و موجب تفرقه میان مسلمین می‌شود». با این تدابیر، پیامبر صلی الله علیه و آله مانع گسترش اختلاف شدند. سرانجام با وساطت مردانی از مهاجر و انصار، سنان که جهجاه او را زده بود از حق خود صرف نظر کرد و نزاع از میان برخاست. لکن عبد الله بن ابیّ که از رؤسای منافقان مدینه بود و در دل کینه مسلمین را داشت و حقیقتاً ایمان نیاورده بود، از این پیشامد به خشم درآمد و در حضور جمعی از اصحاب و مردان قبیله خود، گفت: «آیا کار به جایی رسیده که اینان در سرزمین و شهر ما برتری جویند و در مقابل ما ایستادگی کنند؟ تقصیر از خود ماست. ما مردم مدینه بودیم که مهاجران مکه را در سرزمین خود جای داده و آنها را (۱)

صدوق؛ همان، ذیل حدیث مربوطه، ج ۱، باب ۲۳، صص ۴۷۵-۴۷۶، (ترجمه علی اکبر غفاری). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۲ از شر دشمن حفظ کردیم و حالا آنها بر ما مسلط شده‌اند! به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم باید جمعیت نیرومند (مردم مدینه)، افراد ناتوان و ضعیف (مهاجران) را بیرون کنند». در میان آن جمع، زید بن ارقم پس از اعتراض از میان آنان جدا شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از سخنان فتنه‌انگیز عبد الله بن ابیّ مطلع ساخت .... «۱» عبد الله بن ابیّ با خبر یافتن از گزارش زید بن ارقم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و قسم خورد که چنان سخنانی را نگفته است و بر دروغ گفتن زید بن ارقم اصرار ورزید. چون عبد الله بن ابیّ در میان قبیله خود بزرگ و

محترم بود، لذا عده‌ای از بزرگان انصار هم به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و از عبد الله بن ابی طرفداری و حمایت کردند و زید بن ارقم را به عذر آنکه کودک است و گفتار عبد الله را درست حفظ نکرده، به خطا و اشتباه در نقل نسبت دادند! تا آنکه خداوند متعال سوره منافقون را نازل کرد و گفتار ناروای عبد الله بن ابی را در آن سوره فاش ساخت که هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ \* يَقُولُونَ لَشَرٌّ لَّنَا رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْمَأْعَزُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۲) اینها همان مردم بدخواه هستند که می‌گویند: به اصحاب رسول خدا انفاق مال نکنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، در صورتی که گنجهای زمین و آسمانها از آن خداست، لکن منافقان آن را درک نمی‌کنند. آنها مخفیانه می‌گویند: اگر به مدینه مراجعت کنیم البته باید صاحبان عزت و ثروت، مسلمانان ذلیل و فقیر (یعنی مهاجران) را از شهر بیرون کنند؛ حال آنکه عزت مخصوص خدا و رسول او و اهل ایمان است لکن منافقان از این معنی آگاه نیستند. (۳) اضطرابی که در روایت دوم، مطابق آنچه در این تفسیر منسوب به امام (۱) ابن هشام، همان، ۳/۳۰۳-۳۰۵.

(۲). سوره منافقون/۷-۸. (۳). طبرسی، مجمع البیان، ۱۰/۲۹۳-۲۹۴؛ ابو الفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ۱۹/۲۲۷-۲۳۳؛ جامع البیان، ۱۴/۱۲۶-۱۲۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۳ عسکری علیه السلام آمده است، وجود دارد آن است که ذکر شده عبد الله بن ابی و آن جماعت در تکذیب زید بن ارقم گفتند: «به خدا قسم شاهدانی را بر علیه شهادت تو اقامه می‌کنیم به طوری که کشتن و یا حد بر تو واجب شود...»، درحالی که برطبق آنچه در کتب تاریخی آمده است زید بن ارقم در آن زمان هنوز بالغ نشده بود که شهادتش پذیرفته گردد! ۳. در این تفسیر، ذیل آیه اُم تُرِيدُونَ اَنْ تَشْتَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُرِّئَلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِدْ اَلْكَفْرَ بِالْاِيْمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱)، آمده است: «علی علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قصد غزوه‌ای را داشت، آن را از دیگران توریه می‌کرد (پنهان کاری می‌کرد) جز در غزوه تبوک، که به آنان اظهار کرد که قصد جنگ تبوک را دارد. و لذا به اصحاب خود دستور داد که خواربار و آذوقه تهیه کنند. پس لشکریان از اصحاب آن حضرت برای راه خود- به دلیل سختی راه و دوری آن- توشه و خواربار و گوشت و نمک و عسل و خرما فراهم کردند.... آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: ای بندگان خدا، قوم عیسی علیه السلام وقتی از او درخواست کردند که مائده‌ای از آسمان برایشان نازل کند، خداوند تعالی فرمود: ... اِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَاِنِّي اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۲)، من آن مائده را برای شما می‌فرستم، ولی هر کس بعد از نزول آن مائده کافر شود، او را چنان عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم. پس خداوند برای ایشان مائده نازل کرد و هر کس را که بعد از آن از بین ایشان کفر ورزید، به صورت خوک یا بوزینه یا خرس یا گربه یا به شکل و صورت بعضی پرندگان و یا چهارپایان خشکی مسخ کرد تا آنکه به صورت چهارصد گونه حیوان مسخ شدند. پس محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آنچه را از آسمان از او خواسته‌اید برایتان فرود (۱) بقره/

۱۰۸، آیا اراده آن دارید که شما نیز از پیامبر خود درخواست کنید آن تقاضاهای بیجایی را که بنی اسرائیل در زمان گذشته از موسی داشتند، و هر که ایمان را مبدل به کفر گرداند بی‌شک راه راست را گم کرده است. (۲). مائده/۱۱۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۴ نمی‌آورد تا آنکه مبدا نسبت به کسی که از میان شما کفر بورزد، همان عذابی وارد شود که بر کفار قوم عیسی وارد شد؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله نسبت به شما رثوف تر است از آنکه آن را به شما عرضه کند. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به پرنده‌ای در هوا نگریست و به یکی از اصحابش گفت: به این پرنده بگو: پیامبر صلی الله علیه و آله به تو امر می‌کند که روی زمین بیایی. او آن را گفت، پس پرنده روی زمین آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای پرنده، خداوند به تو دستور می‌دهد که بزرگ شوی و استخوانهایت افزون گردد. پس آن پرنده بزرگ شد و استخوانش زیاد

شد و به اندازه تپه‌ای، بزرگ شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: پیرامون او جمع شوید. اصحاب دور او را احاطه کردند، بزرگی آن پرنده به حدی بود که اصحاب آن حضرت که بیش از دهها هزار نفر بودند، صفی دایره‌وار دور آن پرنده تشکیل داده بودند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پرنده، خداوند به تو دستور می‌دهد که بالها و کرک و پر خود را از هم جداسازی. آن پرنده همه آنها را از هم جدا کرد و به صورت گوشتی بر استخوان باقی ماند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پرنده، خداوند به تو دستور می‌دهد که استخوانهای بدن و پاها و منقارت را جدا کنی. آن پرنده همه آنها را جدا کرد و همه آن گروه پیرامون آن پرنده جمع بودند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند امر می‌کند که این استخوانها دوباره جمع شوند پس همان‌طور که فرموده بود، استخوانها جمع شدند...» (۱) «اضطراب و تناقضی که در روایت بالا دیده می‌شود، آن است که اولاً- در ابتدای روایت آمده است که «انّ محمّداً لا یستنزل لکم ما سألتموه..»، اما در اثنای روایت تقاضای نزول آن حضرت نسبت به آنچه از او درخواست کرده‌اند، ذکر شده است. ثانیاً در ابتدای روایت آمده است که «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر گاه قصد غزوه‌ای می‌کرد، توریه می‌کرد جز در غزوه تبوک»، در حالی که چنین نیست. تنها در جریان فتح مکه بود که آن حضرت مقیّد بود توریه کند، همان‌طور که در تبوک مقیّد بود (۱). تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۴۴۲-۴۴۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۵ آشکارا انجام دهد، اما در غیر این دو واقعه گاه توریه می‌کرد و گاه نیاز به توریه نمی‌دید. ۴. در ضمن تفسیر آیه یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، (۱) آمده است: «روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را برای جنگ فرستاد و علی علیه السلام را بر آنها مأمور ساخت. وقتی که جنگ به پایان رسید و مسلمین غنیمت گرفتند، علی علیه السلام راغب شد که از میان تمامی آن غنائم جاریه‌ای را خریداری کند، لذا بهای آن جاریه را در جمله غنائم قرار داد، اما حاطب بن ابی بلتعنه و بریده بن اسلمی با او از در فریب درآمدند و قیمت را بالا بردند. پس علی علیه السلام وقتی دید آن دو از راه مکر وارد شده‌اند، چنان به آنان نگریست که قیمت جاریه را به قیمت معادل همان روز رساندند. پس علی علیه السلام آن جاریه را به آن قیمت برای خود برداشت. وقتی که حاطب و بریده از جنگ برگشتند، با هم نقشه کشیده و توافق کردند بر اینکه بریده، جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید. لذا بریده در مقابل پیامبر ایستاد و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیا نمی‌دانی که پسر ابی طالب جاریه‌ای را از میان غنیمتها جدای از دیگر مسلمین، برای خود انتخاب کرده است؟ اما پیامبر صلی الله علیه و آله رویش را از او برگرداند؛ بریده از سمت راست حضرت آمد و همان صحبت را بازگو کرد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله رویش را برگرداند؛ بریده از سمت چپ آمد و همان گفتار را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد اما حضرت از او اعراض کرد؛ از پشت سر آمد حضرت از او اعراض کرد؛ و دوباره جلو پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و همان مطلب را تکرار کرد. در اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله چنان غضبناک شد که قبل و بعد از آن چنان غضبی از آن حضرت دیده نشده بود، رنگش دگرگون شد و در حالتی خشمگین که گویا رنگ گردنش باد کرده و اعضای بدنش به لرزه افتاده بود فرمود: تو را چه می‌شود ای بریده، تو امروز رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزردی (۱) بقره/ ۲۱، ای مردم،

خدایی را بپرستید که آفریننده شماست و آنان که پیش از شما بودند، باشد که پارسا و منزه شوید. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۶ مگر نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا\* وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۱)» (۲) این روایت در المناقب، بحار الانوار، و تفسیر البرهان نیز آمده است (۳) البته مأخذ آنها تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام است. در حالی که با دقت و بررسی در روایات تاریخی و کتب سیره معلوم می‌شود که ماجرای حاطب بن ابی بلتعنه با ماجرای بریده

بن حصیب اسلمی، دو جریان متفاوت بوده است، لکن راوی خبر در این تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آن دو را با هم خلط کرده و تحریف نموده است. حقیقت ماجرای حاطب بن ابی بلتعنه، در رابطه با موضوع مربوط به شرکت او در غزوه و تقسیم غنائم، آن است که «حاطب بن ابی بلتعنه» (م ۳۰ ه. ق) از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و شاهد همه وقایع همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. وی از جمله افرادی بود که از قبیله بنی اسد بن عبد العزی بن قصی در جنگ بدر در سپاه مسلمین حضور داشت، و در سال ششم هجری پیامبر صلی الله علیه و آله او را نزد مقوقس پادشاه اسکندریه گسیل داشت. «۴» «شیخ مفید» در الارشاد گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی تصمیم به فتح مکه گرفت (در سال هشتم هجری)، دعا کرد که «خدا قریش را از حرکت مسلمانان بی‌خبر نگهدارد تا ناگهان به مکه داخل شوند» و لذا بنا را بر مخفی حرکت کردن در مسیر حرکت به سمت مکه قرار دادند، (آن حضرت تنها صحابه را از قصد خویش آگاه کرده بود). در این موقع حاطب بن ابی بلتعنه نامه‌ای محرمانه به بزرگان مکه (صفوان) \_\_\_\_\_ (۱). احزاب/

۵۷-۵۸، آنانکه خدا و رسول را به عصیان و مخالفت آزار و اذیت می‌کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است، و آنان که مردان و زنان با ایمان را بدون تقصیر و گناه مورد آزار قرار می‌دهند بترسند که دانسته گناه و تهمت بزرگی را مرتکب شده‌اند. (۲). تفسیر الامام العسکری علیه السلام ص ۱۱۹. (۳). المناقب، ۱۲/۲۰؛ بحار الانوار، ۳۹/۳۳۲؛ تفسیر البرهان، ۳/۳۳۷-۳۳۸. (۴). الاصابة، ۱/۳۰۰؛ السیره النبویه، ۴/۲۵۴؛ الأعلام، ۲/۱۵۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۷ ابن امیئه، سهیل بن عمرو، و عکرمه بن ابی جهل) نوشت و تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله را مبنی بر فتح مکه به آنها گزارش داد و آن نامه را به زنی سیاه‌پوست از مزینه (از کنیزان بنی عبد المطلب) داد تا آن زن وارد مکه شود و برای یاری اهل مکه آن را به قومی در مکه که او را می‌شناختند برساند و لذا به آن زن دستور داد که غیر راه اصلی را انتخاب کند. در همین زمان وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و جریان این نامه و مکر حاطب را فاش کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام را فراخواند و فرمود: «یکی از اصحاب به اهل مکه نامه نوشته و آنها را از تصمیم ما باخبر ساخته است و من از خدا خواسته‌ام که اخبار ما از آنها مخفی و دور بماند، و اینک آن نامه همراه زن سیاه‌پوستی است که از بیراهه به سمت مکه می‌رود، پس شمشیرت را بردار و به او ملحق شو و آن نامه را از او بگیر و برای من بیاور». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله زبیر بن عوام را فراخواند و به او گفت: «با علی بن ابی طالب همراه شو». پس آن دو با هم رفتند و در همان‌جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود زنی را دیدند که رهسپار مکه است، او را فرود آوردند. زبیر بر زن سبقت گرفت و از او درخواست کرد نامه‌ای را که همراهش است، بدهد. امیّا آن زن منکر شد و قسم خورد که نامه‌ای همراه او نیست. زبیر گفت: «ای ابو الحسن من همراه او نامه‌ای نمی‌بینم، بیا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله باز گردیم و به او از میرا بودن این زن خبر دهیم». امیر المؤمنین علی علیه السلام به او فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که همراه او نامه حاطب است و به من دستور داده است که آن را از این زن بگیرم و حالا تو می‌گویی هیچ نامه‌ای همراه این زن نیست؟!». آن‌گاه علی علیه السلام شمشیر خود را کشید و آن را در مقابل زن قرار داد و گفت: «به خدا قسم اگر نامه را بیرون نیاوری حتماً آن را پیدا می‌کنم و در آن صورت گردنت را خواهم زد». زن گفت: «حال که راه چاره و گریزی نیست پس ای پسر ابی طالب چهره‌ات را برگردان تا آن را به تو بدهم». علی علیه السلام رویش را برگرداند، پس آن زن مقنعه‌اش را باز کرد و آن نامه را از لابلاهای موهای بافته شده خود بیرون آورد. امیر المؤمنین علی علیه السلام آن را گرفت و به جانب پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپار شد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۸ بعد از آنکه علی علیه السلام آن نامه را آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که ندا داده شود تا مردم در مسجد جمع شوند. وقتی مسجد پر از جمعیت شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت و نامه را به دستش گرفت و فرمود: «ای مردم من از خدا خواسته بودم که اخبار ما را از قریش مخفی نگهدارد، باین‌همه مردی از

میان شما به اهل مکه نامه نوشته تا اسرار ما را به آنها خبر دهد، پس صاحب آن نامه بلند شود و بایستد و گرنه وحی الهی او را مفتضح می‌کند». اما کسی نایستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله بار دوم گفتار خود را تکرار کرد، در اینجا بود که حاطب بن ابی بلتعنه بلند شد و در حالی که همچون شاخه‌ای که در معرض تندباد قرار گرفته باشد به خود می‌لرزید، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای پیامبر، من آن نامه را نوشتم و البته که بعد از اسلام آوردن بر من هیچ نفاقی حاصل نشده و بعد از یقین من هیچ شکی برایم نیست». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پس چه چیز تو را وادار کرد به اینکه چنین کاری را انجام دهی؟» حاطب گفت: «خانواده من در مکه در میان قریش هستند و من دارای عشیره و قبیله‌ای هم نیستم، ترسیدم که بر خانواده‌ام شر برسد لذا این نامه را نوشتم که از این راه بر قریش حقی پیدا کنم و خانواده‌ام در امان باشند، اما من مسلمانم و از دین برگشته‌ام». در این موقع، عمر بن خطاب گفت: «ای رسول خدا، اجازه قتل او را به من بده؛ زیرا که او منافق است». رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سکوت امر فرمود و آن‌گاه فرمود: «او از یاران بدر است و امید است که خداوند بر آنها نظر بیفکند و آنها را بیامرزد، او را از مسجد بیرون کنید». مردم ریختند که او را از پشت پرت کرده و از مسجد خارج کنند. در این حال، حاطب متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله شد و از آن حضرت خواست که با او رقت کنند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که دست از او بردارند و فرمود: «من از تو و جرم تو درگذشتم. پس از خدا استغفار کن و دیگر مثل این خطا را تکرار مکن». (۱) درباره حاطب که با دشمنان خدا و رسول دوستی کرده بود، آیاتی از سوره ( )

الارشاد، صص ۲۵-۲۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۱۹ ممتحنه (آیات ۱-۴) نازل شد و مؤمنان را از دوستی و ارتباط محرمانه با دشمنان خدا برحذر داشت. شبیه به همین مضمون- با اختلافات جزئی- در سیره ابن هشام و اسد الغابۀ هم آمده است. (۱) و اما بریده بن حصیب سلمی، از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر هجرت به مدینه به «غمیم» که مکانی است نزدیک مدینه رسید، بریده بن حصیب با هشتاد خانواده از قوم خویش نزد وی رسیدند و همگی به دین اسلام درآمدند و نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندند. آن‌گاه بریده در میان قوم خود ماند و پس از جنگ احد به مدینه آمد و در غزوات و حوادث بعد از احد از جمله حدیبیه، بیعت رضوان، بنی المصطلق، و غزوه تبوک شرکت داشت. وی در سال نهم هجری (سنه الوفود) در زمره کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را برای زکات قبیله أسلم و غفار اعزام کرد. (۲) در کتاب الارشاد آمده است: «وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از تبوک به مدینه بازگشت، عمرو بن معدیکرب با تعدادی از قبیله خود (قبیله بنی زبید) به مدینه وارد شد و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را به معاد و فزع اکبر (صیحه اول و صیحه ثانویه قیامت) یادآور شد و هشدار داد، پس عمرو بن معدیکرب و افرادی از قومش که همراه او بودند، اسلام آوردند. و به سوی قوم خود بازگشتند. اما چون عمرو بن معدیکرب چشمش به ابی بن عثعث خثعمی (قاتل پدرش) افتاد، از آن حضرت خواست که او را دستگیر کنند تا قصاص شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام آنچه را در جاهلیت بود، هدر داده است». لذا وقتی عمرو بن معدیکرب به میان قوم خود بازگشت، مرتد شد و بر گروهی از بنی حرث بن کعب حمله‌ور شد و سپس به میان

( ) اسد الغابۀ، ۱/ ۳۶۱-۳۶۲؛ السیره النبویۀ، ۴/ ۳۹-۴۰ (ابن اثیر در اسد الغابۀ، همان‌جا، و ابن هشام در سیره، ۴/ ۲۴۰، نام مقداد بن عمرو را نیز به عنوان همراه علی علیه السلام و زبیر بن عوام ذکر کرده‌اند. (۲). ابن اثیر، همان، ۱/ ۱۷۵؛ الاصابۀ، ۱/ ۱۴۶؛ ابن هشام، همان، ۴/ ۲۰۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲۰ قوم خود بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز علی بن ابی طالب علیه السلام را فراخواند و او را بر مهاجرین امیر قرار داد و به جانب بنی زبید (قوم عمرو) روانه ساخت، و خالد بن ولید را هم میان طائفه‌ای از اعراب فرستاد و به او دستور داد که در مقابل قبیله جعفی ایستادگی و پایداری کند. وقتی این دو لشکر به هم رسیدند،



امیر المؤمنین علی علیه السّلام پیشی گرفت و خالد بن سعید بن عاص را در مقدمه لشکرش قرار داد، خالد بن ولید هم ابو موسی اشعری را در مقدمه لشکر خود قرار داد. و اما قبیله جعفی که از سازماندهی لشکر مسلمین باخبر شدند، دو گروه شدند، گروهی به یمن رفتند و گروه دیگر به بنی زبید ملحق شدند. چون این خبر به علی علیه السّلام رسید، به خالد بن ولید نامه نوشت که هرگاه فرستاده من نزد تو رسید همان‌جا توقف کن. اما خالد بن ولید توقف نکرد، لذا علی علیه السّلام به خالد بن سعید بن عاص نوشت که «بر او تعرّض کن و مانع از حرکتش شو تا آنکه او را دستگیر کنی». خالد بن سعید طبق دستور علی مانع حرکت خالد بن ولید شد و او را بازداشت کرد و به حضور امیر المؤمنین علی علیه السّلام رساند. علی علیه السّلام، خالد بن ولید را به جهت مخالفتش سخت سرزنش کرد و سپس لشکر حرکت کرد تا آنکه به بنی زبید در دره‌ای که به آن کسر گفته می‌شد رسیدند. وقتی بنی زبید، خالد بن سعید را دیدند به عمرو بن معدیکرب گفتند: ای ابا ثور، تو را چه می‌شود که این غلام قریشی به تو رسیده و از تو تقاضای مالیات کند؟ عمرو بن معدیکرب گفت: «به زودی او خواهد دانست وقتی که با او روبرو شوم» (چه خواهم کرد). آن‌گاه عمرو بن معدیکرب خارج شد و گفت: چه کسی به مبارزه می‌آید؟ امیر المؤمنین علی علیه السّلام برخاست، خالد بن سعید هم بلند شد و به علی علیه السّلام گفت: «ای ابو الحسن، پدر و مادرم به فدایت باد، این امر را به من بسپارید و اجازه دهید که با او مبارزه کنم». امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: «اگر خود را مطیع من می‌دانی پس سر جای خود بایست». خالد بن سعید اطاعت کرد و متوقف شد. آن‌گاه امیر المؤمنین علی علیه السّلام جلو آمد و با اولین صحیح‌ای که کشید، عمرو بن معدیکرب پا به فرار گذاشت و برادر و پسر برادر عمرو بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲۱ کشته شدند، و همسر عمرو - رکانه بنت سلامه - و گروهی دیگر از زنان بنی زبید اسیر شدند. امیر المؤمنین علی علیه السّلام بازگشت و خالد بن سعید را به عنوان جانشین خود گماشت تا صدقات را از بنی زبید بگیرد و سفارش کرد که هر کس از فراریان که برگشت و اسلام آورد، در امان باشد. از این رو بود که عمرو بن معدیکرب بازگشت و از خالد بن سعید اذن خواست، خالد بن سعید هم به او امان داد و بدین سان عمرو بن معدیکرب دوباره به اسلام بازگشت. و چون در مورد آزادی همسر و فرزندان گفتگو کرد، آنها به او بخشیده شدند؛ و عمرو نیز در مقابل این بخشش، شمشیر بران خود را که صمصامه نام داشت به خالد بن سعید اهدا کرد. آن‌گاه امیر المؤمنین علی علیه السّلام از میان اسیران این غزوه، جاریه‌ای را برای خود انتخاب کرد. پس خالد بن ولید، بریده اسلمی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و به او گفت: «جلوتر از سپاه به جانب پیامبر صلی الله علیه و آله برو و به آن حضرت در مورد آنچه که علی انجام داده در برگزیدن جاریه‌ای برای خود به عنوان خمس غنائم، خبر بده». پس بریده حرکت کرد تا به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، چون به آنجا رسید با عمر بن خطاب برخورد کرد. عمر از او در مورد غزوات و اقدامات آنها سؤال کرد. بریده به او خبر داد آنچه را که علی علیه السّلام در انتخاب جاریه‌ای برای خود از خمس غنائم اتخاذ کرده بود. عمر به او گفت: «ماموریتی را که داری حتماً انجام بده؛ زیرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خاطر دخترش از این عمل علی غضبناک می‌شود». آن‌گاه بریده بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که همراه او نامه‌ای از خالد بن ولید بود که به بریده داده بود تا به پیامبر صلی الله علیه و آله برساند. آن حضرت شروع به خواندن آن نامه کرد و چهره‌اش دگرگون شد؛ بریده به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر برای مردم مثل این عمل را رخصت دهی، غنائم از بین می‌رود». پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «وای بر تو ای بریده، آیا در درون تو نفاق ایجاد شده است؟ برای علی بن ابی طالب استفاده از غنائم (فیئ) حلال است به همان اندازه که برای من حلال است. همانا علی بن ابی طالب بهترین مردم برای تو و قوم تو می‌باشد و بهترین کسی است که بعد از بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲۲ خودم برای اتمم او را برجای می‌گذارم. ای بریده بر حذر باش که نسبت به علی دشمنی نورزی؛ زیرا که خداوند بر تو غضب می‌کند». بریده می‌گوید: در آن حال آرزو کردم که ای کاش زمین شکافته می‌شد و مرا در خودش فرومی‌برد. پس گفتم: «پناه به خدا می‌برم از خشم و سخط خداوند متعال و رسول او، ای



رسول خدا برایم طلب آموزش کن، که من هرگز با علی بغض و دشمنی نداشته و جز خیر را در مورد او نمی‌گویم». پس پیامبر صلی الله علیه و آله برای او استغفار خواست». «۱» شبیه به همین مضمون با اختصار در اول روایت، روایتی در امالی طوسی از قول بریده با سند «۲» آمده است که گوید: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب و خالد ابن ولید را هر کدام به تنهایی خواست و بعد آن دو را با هم جمع کرد و آنان را به سریه‌ای گسیل کرد و فرمود: «هرگاه به یکدیگر رسیدید بر شما لازم است که از علی اطاعت کنید». پس از آن لشکر به دو قسمت یمین و یسار تقسیم شد و علی علیه السلام دور شد تا آنکه لشکر او توانست اسیر بگیرد. علی از خمس غنیمت جاریه‌ای را برای خود انتخاب کرد. بریده گوید: من بغض شدیدی نسبت به علی علیه السلام داشتم که خالد ابن ولید از این مطلب آگاه بود. پس مردی نزد خالد آمد و به او خبر داد که علی علیه السلام از خمس جاریه‌ای را برگرفته است، نفر دوم آمد و همین خبر را داد، نفر سوم آمد ... و بدین ترتیب اخبار مبنی بر این واقعه پشت سر هم رسید. در اینجا بود که خالد مرا صدا کرد و گفت: ای بریده، تو از کاری که علی انجام داده است مطلع شدی، پس با این نامه به جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حرکت کن و او را با خبر ساز. آن‌گاه خالد بن ولید نامه‌ای نوشت، من هم با آن نامه حرکت کردم و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم. آن حضرت نامه را از من گرفت، درحالی که آن را وارونه گرفته بود (همان‌طور که) \_\_\_\_\_ (۱). الارشاد، صص

۷۳-۷۵. (۲). طوسی، الامالی، الجزء التاسع، ص ۲۵۵، با سند از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از حسن بن علی بن عفان، از حسن یعنی ابن عطیه، از سعادت، از عبد الله بن عطا، از عبد الله بن بریده، از پدرش (بریده). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲۳ خدای تعالی فرموده است که آن حضرت نه چیزی می‌نوشته و نه چیزی می‌خوانده است) و من مردی بودم که وقتی تکلم می‌کردم سرم را پایین می‌انداختم تا موقعی که حاجت و خواسته‌ام را تمام کنم. پس سرم را پایین انداختم و شروع کردم به صحبت کردن در مورد آنچه که علی علیه السلام انجام داده بود، سپس سرم را بلند کردم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت غضبناک شده است به اندازه‌ای که مثل آن را تا آن روز جز در ماجرای بنی قریظه و بنی نضیر ندیده بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله به من نگاه کرد و فرمود: «ای بریده، علی بعد از من ولی شماست، پس علی را دوست دارم و او تنها آنچه را که بدان مأمور است، انجام می‌دهد». بریده گوید: «آن‌گاه برخاستم درحالی که هیچ‌یک از مردم محبوب‌تر از او نزد من نبود». «عبد الله بن عطا گوید: این مطلب را برای ابو حارث بن سوید بن غفله نقل و روایت کردم، او گفت: عبد الله بن بریده قسمتی از حدیث را کتمان کرده است آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرش (بریده) فرمود: ای بریده آیا بعد از من در درون تو نفاق ایجاد شده است؟» (۱)

## ۶-۱-۲. تعارض با کتاب خدا

۶-۱-۲. تعارض با کتاب خدا ۵. در این تفسیر، ذیل آیه شریفه الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ ... «۲» در مورد خلقت زمین آمده است: «خداوند باد را بر آب فرستاد، پس آب از امواج باد تبخیر شد و دود از آن برخاست و بالای آن کف ایجاد شد. سپس از آن دود آسمانهای هفت‌گانه را خلق کرد و از کف آن زمینهای هفت‌گانه را آفرید. سپس زمین را بر روی آب گسترانید و آب را بر روی کوه صفا قرار داد، و کوه صفا بر روی ماهی قرار داشت، ماهی نیز بر روی گ\_\_\_\_\_ و قرار داشت ... پس وقتی \_\_\_\_\_ خدایند \_\_\_\_\_ (۱). طوسی، الامالی، الجزء التاسع،

صص ۲۵۵-۲۵۶. (۲). بقره/ ۲۲، آن‌خدایی که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان را برپا ساخت و از آسمان آبی فرستاد و با آن میوه‌هایی به جهت روزی شما از زمین بیرون آورد .... بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲۴



گوساله و احتجاج بر ایشان فرموده است: وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ، مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسِدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ «۱». منافات دارد؛ زیرا روایت فوق‌الذکر گویای این مطلب است که چون بنی اسرائیل دیدند گوساله با آنها تکلم می‌کند به همین خاطر گمراه شدند! درحالی که این آیه صراحت دارد بر اینکه: اولاً آنچه به شکل و صورت گوساله در آورده بودند، حیوان زنده‌ای نبود؛ بلکه تنها «جسد» یعنی جسم بی‌جان بود. ثانیاً فقط بانگی که از آن گوساله برخاست اما با آنها سخن نگفت. شاهد این مطلب، کلمه «خوار» در آیه سوره اعراف است که به معنای صدای مخصوصی است که از گاو یا گوساله برمی‌خیزد. ثالثاً روایت فوق‌الذکر با آن قسمت از آیه که در مقام احتجاج و انکار ایشان می‌فرماید: أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ... آیا ندیدید که گوساله با آنها سخن نمی‌گوید و آنها را به راه حق هدایت نمی‌کند؟ ... منافات دارد. اگرچه احتجاج این آیه نظر به حقیقت و بطن مسئله ندارد و در مقام بیان این مطلب نیست که گوساله حقیقتاً تکلم نکرده است، بلکه همان معنای ظاهری که از آن فهمیده می‌شود مد نظر است و آن اینکه، آن پیکری که به شکل گوساله در آورده بودند با آنها سخنی نگفت. رابعاً اگر روایت فوق‌الذکر درست باشد، یعنی به واسطه تکلم گوساله، قوم موسی گمراه شده باشند، پس بایستی در برابر احتجاج و انکار آیه که فرمود: أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا جواب می‌دادند که بلکه ما دیدیم و شنیدیم که گوساله با ما تکلم کرد! لکن چنین جوابی ندادند؛ زیرا دقیقاً آیه بعد به جای این

(۱) اعراف/ ۱۴۸، قوم موسی پس از رفتن موسی به میقات از زیورآلات خود گوساله‌ای را به صورت کالبد (یعنی جسد بی‌جان) که بانگی داشت برگرفتند. آیا آنها ندیدند که آن گوساله با آنها سخن نمی‌گوید و به راه درست رهبریشان نمی‌کند؟ باین‌همه راه عناد و لجاجت در پیش گرفته و آن را معبود خویش قرار دادند و آنان مردمانی ستمکار بودند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲۷ جواب و توجیه اجمالی، خبر از پشیمانی و توبه آنها می‌دهد و می‌فرماید: وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يُغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۱»، و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند که گمراه شدند، گفتند: اگر پروردگار به ما رحم نکند و ما را مورد بخشش قرار ندهد یقیناً از زیانکاران خواهیم بود. حال چگونه ممکن است چنین روایت متعارض با صریح آیات قرآن، از ناحیه امام معصوم علیه السلام صادر شده باشد؟ ۷. در تفسیر آیه وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ «۲»، آمده است: «... بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: ای پیامبر خدا، غرامت سنگین است و جنایتی بر ما نیست، سوگندهای محکمی هم برپا شده که کسی او را نکشته و حقی بر گردن ما نیست اگر خدا می‌خواست حتماً قاتل را به عینه به ما معرفی می‌کرد و ما را از رنج و زحمت آن کفایت می‌کرد، پس از پروردگارت بخواه که برای ما آن را واضح و مبین کند تا عذابی را که مستحق قاتل آن است، بر او وارد کنیم و امر او برای خردمندان معلوم و روشن گردد. پس موسی علیه السلام فرمود: «همانا خداوند تعالی در آنچه به شما حکم داده آن را واضح کرده است، پس شایسته نیست که من پیشنهاد و تقاضایی را غیر از آنچه حکم داده است از او داشته باشم و بر او در مورد آنچه امر کرده اعتراضی نمی‌کنم. آیا نمی‌بینید که کار کردن در روز شنبه و نیز گوشت شتر را برای شما حرام کرده است؟ پس شایسته نیست که به او پیشنهاد کنیم که آنچه را بر ما حکم داده تغییر دهد بلکه بر ما لازم است که تسلیم حکم او گردیم». «۳»

(۲) اعراف/ ۱۴۹. (۲). بقره/ ۶۷، و یاد آورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: قطعاً خدا به شما امر می‌کند که گاو را بکشید، پس قوم او پاسخ دادند که آیا ما را استهزاء می‌کنی؟ کشف قاتل چه ربطی به کشتن گاو دارد؟ موسی گفت: پناه می‌برم به خدا که سخن بیهوده گویم و از نادانان باشم. (۳). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۲۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲۸ اینکه در روایت فوق آمده است که «خداوند متعال گوشت شتر را بر بنی اسرائیل حرام دانست، همان‌طور که کار کردن در روز

شنبه را حرام دانسته، کذب محض است؛ زیرا این چیزی است که یهودیان ادعا کرده‌اند، درحالی که خداوند آن را تکذیب کرده و می‌فرماید: **كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** (۱)، یعنی همه طعامها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه را که یعقوب (۲) پیامبر پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود. پس ای رسول، به یهودیان که منکر این مطلب هستند بگو: اگر راست می‌گویید تورات را آورده و تلاوت کنید تا معلوم شود که کدام یک بر حق هستیم. به اقتضای آیه مورد نظر در سوره آل عمران، بنی اسرائیل (یهودیان) منکر حلیت طعام‌ها قبل از نزول تورات بودند و همچنین منکر حرام شدن آنها در تورات بعد از نزول آن بودند (نسخ احکام یک شریعت را محال می‌دانستند) لذا خداوند متعال در مقام دفع شبهه یهودیان و ردّ و تکذیب آنان، خصوصا آنکه بین مسلمین القای شبهه می‌کردند که «اگر محمد صلی الله علیه و آله مدعی است که شریعتش همان دین ابراهیم است (البته به عقیده آنها ابراهیم پیامبر یهودی بوده و محکوم به اجرای احکام تورات بوده است!) پس چگونه چیزهایی را که تورات حرام شمرده، محمد صلی الله علیه و آله در شریعت خود حلال می‌داند؟»، به صراحت این تهمت و ادعای کذب یهودیان را رد کرده و در جواب می‌فرماید: «قبل از نزول تورات، هیچ‌یک از غذاهای پاکیزه بر بنی اسرائیل حرام نبود- مگر آنچه که یعقوب پیامبر آن را بر خود حرام کرده بود- دلیل این مطلب هم خود تورات است، پس ای پیامبر به یهودیانی که منکر این حقیقت هستند بگو همان تورات موجود نزد خود را بیاورند و این مطلب را از روی آن بخوانند تا معلوم شود که ادعای آنها در مورد تحریم طعامها بر بنی اسرائیل قبل از نزول تورات...» (۱). آل عمران/ ۹۳. (۲). منظور از

اسرائیل، یعقوب پیامبر است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۲۹ نزول تورات، نادرست است. و البته یعقوب پیامبر قبل از نزول تورات می‌زیسته است. البته بعد از نزول و پیامبری موسی بن عمران، بر اثر ظلم و ستم یهودیان، از طرف خداوند بعضی غذاهای پاک و حلال به عنوان مجازات بر آنها تحریم شد. دلیل این مطلب آن است که خداوند متعال می‌فرماید: **فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ ...** (۱) (به جهت ظلمی که یهودیان کردند، ما نعمتهای پاکیزه خود را که بر آنان حلال بود حرام گردانیدیم...)، بنابراین جمع این دو آیه آن است که پیش از نزول تورات از طرف خداوند چیزی از طعامها بر بنی اسرائیل حرام نبوده است و گواه آن هم تورات است. و جالب آنکه در آیات بعد از آیه مورد نظر در سوره آل عمران، اتمام حجت شده و خداوند متعال می‌فرماید: **فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** (۲)، یعنی حالا- که از آوردن تورات و تلاوت آن امتناع دارید، چون می‌دانید در تورات چنین مطلبی که ادعا می‌کنید نیست، پس اعتراف کنید که بر خدا دروغ بسته‌اید و کسانی که پس از این حجت، بر خدا دروغ ببندند به حقیقت ستمکار می‌باشند. (۳) و اما در مورد اینکه یعقوب علیه السلام چه غذاهایی را بر خود تحریم کرده بود و علت آن تحریم چه بوده است، در این خصوص مطلبی در آیات قرآن ذکر نشده است. تنها روایاتی در این مورد وارد شده که مشتمل بر مضمون مشابه هستند، از جمله آنکه در تفسیر عیاشی، از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: «چون یعقوب علیه السلام گوشت شتر می‌خورد، درد بیماری او شدت می‌گرفت و آن حضرت مبتلا- به بیماری عرق النسا (سیاتیک) بود، لذا شخصا خوردن گوشت شتر را برای خود حرام کرد، و این مـاـجـرا قبـل از نزول تـوراـت بـود. پیروان او هـم در این بـاره به

(۱). نساء/ ۱۶۰. (۲). آل عمران/ ۹۴.

(۳). المیزان، ۳/ ۳۸۰-۳۸۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۰ ایشان اقتدا کردند و کم‌کم امر بر عده‌ای مشتبه شده و تصور کردند که این تحریم از جانب خداوند به عنوان یک دستور دینی حکم شده است و بر همین اساس یهودیان می‌گفتند: گوشت شتر بر بنی اسرائیل مطابق آنچه در تورات است، حرام گشته است. درحالی که وقتی تورات نازل شد، موسی علیه السلام نه گوشت شتر را حرام کرد و نه آن را خورد (بعضی گفته‌اند: و نه آن را به کسی خوراند). (۱)

## ۶-۱-۳. تعارض با کتاب خدا و روایات قطعی

۶-۱-۳. تعارض با کتاب خدا و روایات قطعی ۸. در ضمن تفسیر آیه شریفه: «أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۲)، آمده است: «... در ماجرای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل از ناحیه خداوند متعال به آن حضرت وحی فرستاد که خداوند علیّ اعلی بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: «ابو جهل و گروهی از قریش به پشتگرمی و همدستی یکدیگر قصد قتل تو را دارند، پس به تو امر کرده است که علی علیه السّلام را به جای خودت بخوابانی و به تو امر فرمود که منزلت علی علیه السّلام همان منزلت اسماعیل ذبیح است نسبت به ابراهیم خلیل که جان او را فدای جان تو و روح و نفس او را نگهدار روح تو قرار داده است. و به تو امر کرده است که با ابو بکر در غار ثور همراه و مصاحب باشی که او با تو مؤانست و مساعدت و یاری می‌کند. و در آنچه با تو عهد و پیمان بسته ثابت قدم است، و در بهشت از رفقای توست و در غرفه‌های بهشتی از یاران خالص توست». پس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السّلام کرد و فرمود: «آیا راضی هستی که از تو بخواهم که من در بستر نباشم و تو جای من در آن بخوابی و چه بسا که جهّال به سوی تو حمله کنند و تو را به جای من به قتل برسانند؟» علی علیه السّلام (۱) \_\_\_\_\_). تفسیر العیاشی، ۱/ ۱۸۴؛ تفسیر

البرهان، ۱/ ۲۹۸؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱/ ۳۵۵-۳۵۶. (۲). بقره/ ۱۰۰، چرا هر عهد و پیمانی را بستند، گروهی آن را می‌شکنند و نه تنها عهدشکنی می‌کنند بلکه اکثر آنها اصلاً ایمان نخواهند آورد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۱ فرمود: «آری، راضی هستم که روحم و جانم فدای برادرم (یعنی تو) و بعضی حیوانات که مرکب شماست، باشد. آیا زندگی را جز برای خدمت کردن به تو و رفتار مطابق امر و نهی تو و محبت اولیا و یاری جانسینان تو و مبارزه با دشمنانت، دوست دارم؟ و اگر چنین نباشد، دوست ندارم که حتی ساعتی را در این دنیا زنده باشم». آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السّلام کرد و فرمود: «ای ابو الحسن، کلام تو را موکلون بر لوح محفوظ بر من قرائت کردند و آنچه را که خداوند برای تو از ثواب آن در آخرت مهیا کرده است به گونه‌ای که شنوندگان مثل آن را نشنیده و بینندگان مثل آن را ندیده‌اند و به ذهن متفکران مثل آن خطور نکرده است، بر من قرائت کرده و خبر دادند». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به ابو بکر کرد و فرمود: «آیا راضی هستی که مصاحب و همراه من باشی و آنچه را من می‌خواهم تو هم بخواهی؟ و این را بدانی که در این صورت تو هم انواع عذاب و سختی‌هایی را که به من وارد می‌شود، عهده‌دار می‌شوی و حمل می‌کنی». ابو بکر گفت: «اما من اگر به اندازه عمر دنیا زنده باشم و در تمام این مدت شدیدترین عذاب و سختی و شکنجه را بینم که برای من نه امید گشایشی از آنها و نه رهایی مرگ در آن باشد در حالی که این شکنجه و عذابها در راه محبت تو واقع شود، پس یقیناً آنها نزد من محبوب‌تر است از اینکه در دنیا متنعم شوم و مالک جمیع ممالک باشم در حالی که ملوک آن مخالف تو هستند! و آیا خودم و مالم و فرزندانم جز فدای تو هستیم؟» آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند نیز به من به آنچه در قلب تو می‌گذرد اطلاع داد که موافق با آنچه بر زبانت جاری شده است، می‌باشد و تو را نسبت به من به منزله سمع و بصر و رأس در برابر جسد و به منزله روح در بدن قرار داد. همچنان که علی علیه السّلام نیز از من است و این چنین است. و حتی به خاطر فضائل فراوان و خصال شریفی که در اوست، منزلت بالاتری را دارا می‌باشد. ای ابو بکر، هر کس با خدا عهد ببندد و آن را نشکند و تغییر و تبدیل در آن ندهد و نسبت به کسی که خداوند او را به واسطه فضیلتها برتری داده است حسادت نرزد، پس او در رفیق اعلی بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۲ همراه ماست. و اگر تو طریقه‌ای را تبعیت کنی که پروردگارت آن را نسبت به تو دوست دارد و به دنبال آن آنچه را که موجب سخط الهی می‌شود پیروی نکنی و به عهد الهی وفا کنی، پس در روز رستاخیز به خاطر ولایت خدا و به خاطر همراهی با ما مستوجب و مستحق بهشت می‌باشی. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابو بکر به آسمان نگاه



کن». چون ابو بکر در آفاق آسمان نگریست، فرشتگانی با عظمت را دید که بر سرشان آتش و در دستشان نیزه‌هایی از آتش بود و هر کدام ندا می‌دادند: ای محمد صلی الله علیه و آله، دستورت را در مورد مخالفت به ما صادر کن که آنها را خرد و کوبیده سازیم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابو بکر به زمین گوش بده». ابو بکر به زمین گوش داد که ناگهان زمین ندا داد: ای محمد صلی الله علیه و آله دستورت را در مورد دشمنانت بر من صادر کن تا امر تو را امتثال کنم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به کوهها گوش فراده». ابو بکر به کوهها گوش داد که ندا می‌دادند: ای محمد صلی الله علیه و آله دستورت را در مورد دشمنانت بر ما صادر کن تا آنها را به هلاکت برسانیم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به دریاها گوش فراده»، پس دریاها در حضور او حاضر شدند و امواج دریاها فریاد زدند و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله دستورت را در مورد نابودی دشمنانت صادر کن که آن را اطاعت کنیم. سپس شنید که آسمان و زمین و دریا همگی می‌گویند: ای محمد صلی الله علیه و آله پروردگارت به خاطر عجز و ناتوانی تو در مقابل کفار دستورت به دخول در غار نداده است، بلکه این ابتلا و امتحانی است برای آنکه بندگان خبیث او از بندگان پاک جدا و متمایز گردند...» (۱). اولاً- اینکه در روایت فوق آمده است که «جبرئیل از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که باید ابو بکر را به عنوان مصاحب خود در غار به همراهی برگزیند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم ضمن گفتگو با ابو بکر، از رضایت او در این امر مطمئن شد و به او بشارت داد...»، کذب محض است! روایت فوق الذکر را حتی عامه که مصاحبت ابو بکر در یوم الغار را به عنوان فضیلتی برای او می‌دانند و بدان افتخار می‌کنند، نقل نکرده‌اند (۱). تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۳۶۵-۳۶۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۳ تا چه رسد به اینکه از طریق روایات شیعه معتقد به صحت چنین روایتی شویم؟! مطابق روایات معتبر اهل سنت و شیعه، ابو بکر وقتی خروج آن حضرت را از مکه شنید خود به آن حضرت ملحق شد و این مصاحبت موجب آزار و اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به خاطر جزع و اضطراب ابو بکر بود تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را نهی کرد! مطابق آنچه در الدر المنثور آمده است، «ابن مردویه و ابو نعیم در کتاب دلائل از ابن عباس روایت کرده‌اند که بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانه از خانه بیرون آمد و به غار ثور رسید، ابو بکر دید که آن حضرت در حال خروج از شهر می‌باشد، پس به دنبالش راه افتاد و صدای حرکتش به گوش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله ترسید که مبادا یکی از دشمنان باشد که در تعقیب اوست. وقتی ابو بکر این معنا را احساس کرد شروع به سرفه کردن نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای او را شناخت و به خاطر او ایستاد تا برسد. ابو بکر همچنان به دنبال آن حضرت بود تا آنکه با هم به غار رسیدند و سه روز تمام در غار بودند و بعد از سه روز خداوند اجازه مهاجرت به آن حضرت داد». (۱) عیاشی نیز در همین مورد، روایتی را از ابن عباس نقل کرده است که «علی علیه السلام جان خود را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و به جای آن حضرت خوابید، پس مشرکان به تعقیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله پرداختند. آن‌گاه ابو بکر آمد درحالی که علی علیه السلام در بستر خوابیده بود و ابو بکر گمان کرد که او همان پیامبر صلی الله علیه و آله است. وقتی متوجه شد پرسید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کجاست؟ علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بئر میمون (چاهی در مکه منسوب به میمون ابن خالد بن عامر حضرمی رفته) است. پس ابو بکر نیز حرکت کرد و با آن حضرت داخل غار شد، و اما دشمنان که قصد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند، شروع به پرتاب سنگ به جانب علی علیه السلام کردند، به گمان اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را سنگباران می‌کنند (۱). الدر المنثور، ۳ / ۴۳۱. بررسی

صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۴ درحالی که علی علیه السلام از درد به خود می‌پیچید و سرش را هم پوشانده بود که شناخته نشود. پس دشمنان بر سر او ریختند و پارچه را از روی او کنار زدند. وقتی علی علیه السلام سرش را باز



کرد، دانستند که او علی علیه السلام است نه پیامبر صلی الله علیه و آله و به او گفتند: پس تو در بستر بودی! اگر رفیقت بود هر چند ما به او سنگ پرتاب می کردیم، او به خود نمی پیچید درحالی که تو به خود می پیچیدی و ما از تو بی خبر بودیم!». «۱» علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، همین روایت را از عیاشی نقل کرده و چنین رأی داده است که «این روایت موافق با آن چیزی است که از طبری و ابن حنبل آورده شده درحالی که سایر روایات، دلالت بر این دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را در راه ملاقات کرد. پس چه بسا همراهی ابو بکر با پیامبر صلی الله علیه و آله از آن رو بود که چون پیامبر صلی الله علیه و آله نمی خواستند که مشرکان و حتی اصحاب از خروج وی در آن شب مطلع گردند، لذا ابو بکر جهت کسب تکلیف به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و علی علیه السلام به او فرمود که آن حضرت به تنهایی خارج شده است. بنابراین ابو بکر با عجله حرکت کرد تا آنکه در راه به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق گردید و همراه آن حضرت داخل غار شد». «۲» ثانیاً اوصاف، فضائل، و بشارتی که در روایت مذکور در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام در مورد مصاحبت ابو بکر در غار و همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است، منافات با صریح آیات قرآن، خصوصاً آیات سوره شریفه توبه دارد. چنان که خداوند می فرماید: **إِلَّا تَنْصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**، «۳» یعنی اگر او را - یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاری نکنید، خداوند او را یاری خواهد کرد، چنان که در سخت ترین حالات او را یاری کرده است، در آن هنگامی که کافران او را بیرون کردند، درحالی

(۱). تفسیر العیاشی، ۱/ ۱۰۱؛ تفسیر البرهان، ۱/ ۲۰۷-۲۰۸؛ فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، صص ۹-۱۰. (۲). بحار الانوار، ۱۹/ ۷۸-۷۹. (۳). توبه/ ۴۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۵ که پیامبر صلی الله علیه و آله دومین نفر بود و در آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همراه خود می گفت: غم مخور! خدا با ماست. پس خداوند در این موقع سکینه و آرامش خود را بر آن حضرت فرستاد و با لشکرهایی نامرئی او را تقویت نمود و گفتار و هدف کافران را پایین قرار داد (آنها را با شکست مواجه ساخت) و سخن و آیین خدا همواره والا و پیروز و خداوند عزیز و حکیم است. آیه مزبور دلالت بر این دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را یاری کرده و دلداری داده است، نه آنکه ابو بکر به رسول خدا صلی الله علیه و آله یاری و کمک رسانده باشد و متعرض این معناست که خداوند به تنهایی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کرده و می کند حتی اگر مسلمانان در یاری نکردن او متحد و یکدل گردند. پس دلالت آیه بر اینکه در غار به جز خداوند، کسی پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری نکرده است دلالتی قطعی است و این معنا بهترین شاهد بر این است که ضمیرهایی که در این آیه **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا آمَدَه** است، به پیامبر صلی الله علیه و آله برمی گردد. و اما کلمه «ثانی اثنین» و «صاحبه» تنها دلالت دارد که ابو بکر رفیق راه و یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و اگرچه این دو امر از مفاخر و فضائل است، لکن تنها از افتخارات اجتماعی است و صرف مصاحبت و در زمره صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودن دلالتی بر شرافت ندارد و نمی تواند موجب افتخار معنوی (حقیقی) که همان کرامت و حرمت عبودیت و کسب درجات تقرب الی الله است، گردد. این آیات در مقام بیان این حقیقت هستند که خدای تعالی به تنهایی قائم به نصرت پیامبرش می باشد و این یاری به صورت فرستادن سکینه بر او، تأیید آن حضرت با لشکر نامرئی ملائکه، بالادست قرار دادن کلمه حق (وعده نصرت و یاری دین و پیامبر)، و زیردست قرار دادن کلمه باطل (مغلوب کردن کفار و شکست اقدام آنان مبنی بر قتل پیامبر) می باشد. «۱» مؤید مطلب، روایات صادره از معصومین علیه السلام در همین باب است: **\_\_\_\_\_م السلام \_\_\_\_\_لام در همین \_\_\_\_\_ن رابط \_\_\_\_\_ه اس \_\_\_\_\_ت:**

(\_\_\_\_\_)

تلخیص؛ احتجاج؛ الارشاد، صص ۵۰۰-۵۰۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۶ در مناظره

حروری و امام باقر علیه السلام آمده است «۱» که حروری گفت: «در ابو بکر چهار خصال است که به واسطه آنها مستحق امامت می‌باشد». امام باقر علیه السلام فرمود: «آنها چه هستند؟» حروری گفت: «او اولین فرد از صدیقین بوده است و ما او را ابو بکر صدیق می‌شناسیم، دوم آنکه صاحب و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار بوده، سوم آنکه متولی امر صلاه شد، و چهارم آنکه کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله مدفون است...». امام باقر علیه السلام فرمود: «اما اینکه گفتی ابو بکر مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله در غار داشته است. این مصاحبت دلیل بر فضیلت او نبوده بلکه دلیل بر ردیلت اوست بنابر جوهری: وجه اول آنکه ما در آیه مدحی را جز خروج ابو بکر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و مصاحبت با او نمی‌بینیم. و صرف مصاحبت ارزش ندارد؛ زیرا مصاحبت به طور مطلق به معنای همنشینی و همسفری است. از این رو مصاحبت گاه با افرادی بی‌ایمان و کافر و گاه با افراد مؤمن می‌باشد. چنان که خداوند متعال در سوره کهف می‌فرماید: قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا «۲»، رفیق مؤمن به رفیق بی‌ایمان خود گفت، آیا به خدایی که نخست تو را از خاک آفرید و بعد از نطفه خلق کرد و آن گاه بصورت مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شده‌ای؟ و یا در سوره سبأ می‌فرماید: أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ... «۳» شما صرفاً برای خدا دو نفر دو نفر با هم و یا هریک به تنهایی در امر دینتان قیام کنید و آن گاه تفکر و تعقل کنید تا به خوبی دریابید که یار شما یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله جنون ندارد و صاحب عقل کامل است... پس با توجه به اینکه هیچ ستمی را از او دفع نکرده و با هیچ دشمنی از دشمنان او نجنگیده است، به صرف مصاحبت هیچ مدحی در او نیست. وجه دوم، این قسمت از آیه سوره توبه که فرموده: لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، «۴» دلالت

(۱) بحار الانوار، ۲۷ / ۳۲۲ - ۳۲۳.

(۲) سوره کهف / ۳۷. (۳) سبأ / ۴۶. (۴) توبه / ۴۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۷ بر قلق و کم‌طاقتی و خوف ابو بکر نسبت به خود و عدم اطمینان به وعده خدا و رسولش در سلامتی و پیروزی دین دارد و چون این حالت در او بود، آن حضرت صلی الله علیه و آله او را از این حالت نهی کرده است. پس من از تو سؤال می‌کنم که آیا حزن ابو بکر از روی رضایت خدا و در نظر گرفتن طاعت خدا بوده است، یا از روی سخط الهی؟ اگر بگویی رضایت و طاعت خدا را در نظر داشته که چنین چیزی ممکن نیست؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهی از چیزی که رضای خدا در آن باشد، نمی‌کند. و اگر بگویی از روی سخط خدا بوده و معصیت کرده، «۱» پس این چه فضیلتی است برای کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از سخط الهی نهی کرده است؟! پس جمله لَا تَحْزَنْ، منقصد و وبال برای ابو بکر است و حزن او خطا بوده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله او را از خطایش نهی کرده است. وجه سوم، عبارت إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا در آیه شریفه در واقع تعریف است برای جاهلی که حقیقت را نشناخته است و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله فساد و یا ضعف اعتقاد ابو بکر را نمی‌شناخت، جایز نبود که بگوید: إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، پس این هم فضیلتی برای او نیست. ۲۹۸۰۶۰۷ وجه چهارم اینکه در آیه سوره توبه فرموده: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا، در مورد چه کسی نازل شده است؟ حروری گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا ابو بکر با آن حضرت در سکینه و آرامش الهی مشارکت داشته است؟ حروری گفت: بله. امام باقر علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویی؛ زیرا اگر او در این سکینه الهی مشارکت داشت خداوند می‌فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا»، در حالی که فرموده عَلَيْهِ! تا دلالت بر اختصاص این سکینه الهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد.

(۱) در بحار الانوار به نقل از الخرائج

آمده است که ابو بکر از ترس قریش، اضطراب شدیدی در غار داشت تا جایی که قصد داشت از غار خارج شود و به سوی قریش برگردد. تا آنکه یکی از قریشیان نزدیک غار آمد و جلو در غار نشست و زیر درختی بول کرد. ابو بکر گفت: این مرد حتماً ما را دیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، اگر ما را دیده بود عورتش را مقابل ما حفظ می‌کرد و آن گاه پیامبر صلی الله علیه

و آله به او فرمود: لا- تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. ر. ک: بحار الانوار، ۱۹/۷۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۸ باشد به خاطر اختصاص آن حضرت صلی الله علیه و آله به تأیید ملائکه؛ زیرا تأیید به ملائکه و لشکر نامرئی به اجماع جز برای پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌باشد. و اگر ابو بکر در آن حالت مستحق مشارکت در سکینه الهی با پیامبر صلی الله علیه و آله بود، قطعاً می‌بایست خداوند او را در آن سکینه شریک گرداند، همان‌طور که مؤمنین را در روز حنین شریک گردانده، آنجا که می‌فرماید: ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ \* ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ... «۱» این از آن رو بود که آنها استحقاق مشارکت در سکینه الهی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند؛ زیرا در آن روز هیچ کدام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله صبر نکرده بودند مگر نه نفر: علی علیه السلام، شش نفر از بنی هاشم، ابو دجانة انصاری، و ایمن بن أم ایمن؛ پس معلوم شد که ابو بکر جزو مؤمنین نبوده و گرنه قطعاً با پیامبر صلی الله علیه و آله در این سکینه در غار شریک می‌شد، «۲» همان‌طور که مؤمنین با آن حضرت در روز حنین در سکینه الهی شریک شدند ...». روایت دیگری از عبد الله بن محمد الحجال نقل شده که گوید: «نزد امام ابو الحسن الثانی (امام رضا علیه السلام) بودم در حالی که حسن بن جهم نیز با من بود. حسن بن جهم به آن حضرت گفت: اینان (اهل سنت) بر ما به واسطه این آیه که ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ ... احتجاج می‌کنند؟ حضرت فرمود: چه فضیلتی در این قسمت از آیه برای آنها دیده می‌شود، در حالی که به خدا قسم خداوند فرموده است: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ، یعنی سکینه الهی را بر پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی نازل کرد و این فضیلت مختص پیامبر صلی الله علیه و آله است نه همراه او. راوی گوید: به او گفتم: فدای شما ( ) \_\_\_\_\_ (۱). توبه/ ۲۵-۲۶. (۲). نباید تصور

شود که «سکینه» مربوط به موارد حزن و اندوه است، بلکه در قرآن مکرر دیده می‌شود که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در شرایط سخت و مشکلی قرار داشت، خداوند سکینه الهی بر آن حضرت نازل می‌کرده است چنان که در آیه ۲۶ توبه می‌فرماید: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ... و یا در آیه ۲۶ سوره فتح می‌فرماید: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ... که به دلیل سختی و پیچیدگی اوضاع بوده است. بدون شک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غار ثور لحظات سختی را می‌گذرانده است و لذا خداوند با سکینه الهی و جنود نامرئی از ملائکه او را تأیید کرده است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۳۹ کردم، آنها چنین قرائت می‌کنند. حضرت فرمود: قرائت ما هم بدینسان است (یعنی به صورت علیه قرائت می‌کنیم و منظور از ضمیر «ه»، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است) ...». «۱» پس قطعاً افتخار و مباحات- در روایت مندرج در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام مبنی بر فضیلت ابو بکر در مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و فضیلت علی علیه السلام در فدا کردن جان خود برای پیامبر صلی الله علیه و آله در لیلۃ المیت- به واسطه معامله جان خود و فروش آن در مقابل خریداری جان پیامبر صلی الله علیه و آله و حفظ جان ایشان تنها شایسته امیر المؤمنین علی علیه السلام است، و از همین روست که خداوند متعال به واسطه آن بر ملائکه مقرب خود- جبرئیل و میکائیل- مباحات می‌کند. «۲» ثالثاً اینکه در روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است که «علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راضی هستم که روح و جانم فدای بعضی حیوانات مرکب شما باشد»، آیا این مطلب از روی حقیقت گفته شده یا آنکه از روی چاپلوسی متملقان اهل دنیا است؟! و در هر حال آیا هیچ عاقلی مثل چنین کلامی را می‌گوید؟! «۳» رابعا اینکه در روایت آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله به ابو بکر فرمود: خداوند تو را برای من به منزله سمع و بصر و رأس از جسد و به منزله روح از بدن قرار داده است»، با روایات صحیحی که مطابق آنها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منزلت و ارزش علی علیه السلام را نسبت به خود، همچون منزلت سر از بدن قرار داده است متعارض است. چنان که در امالی طوسی آمده است: «(و بالاسناد) اخبرنا الحفار، قال: حدَّثنا عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطی، قال: حدَّثنا محمد بن ابی بکر الواسطی، قال: حدَّثنا احمد بن محمد بن یزید، قال: حدَّثنا حسین بن حسن، قال: حدَّثنا قیس بن الربیع عن ابی هاشم الزمّانی، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول

(۱) تفسیر العیاشی، ۲ / ۸۸ - ۸۹؛

تفسیر البرهان، ۲ / ۱۲۸؛ تفسیر الصافی، ۲ / ۳۴۴. (۲) بحار الانوار، ۳۶ / ۴۰ - ۴۱؛ المناقب، ۱ / ۲۸۲ - ۲۸۳؛ اسد الغابه، ۴ / ۲۹. (۳) الاخبار الدخیله، ۱ / ۱۹۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۰. «اللّٰهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «عَلِيٌّ مَنِّيْ بِمَنْزَلَةِ رَأْسِيْ مِنْ بَدْنِيْ». (۱) اگرچه روایتی از پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مورد سمع و بصر و فؤاد، ذکر شده است لکن مضمون و نتیجه آن روایت با تحریف و جعلی که در روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام دیده می‌شود، متفاوت است و قابل تأمل است. چنان که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السّلام آورده است: «حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَيْدِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مَنِّيْ لِمَنْزَلَةِ السَّمْعِ، وَ إِنَّ عُمَرَ مَنِّيْ لِمَنْزَلَةِ الْبَصَرِ، وَ إِنَّ عَثْمَانَ مَنِّيْ لِمَنْزَلَةِ الْفُؤَادِ، قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَ عِنْدَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عَثْمَانُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبُهِ، سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِي أَصْحَابِكَ هَؤُلَاءِ قَوْلًا، فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَعَمْ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: هُمُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ وَ الْفُؤَادُ وَ سَيَسْأَلُونَ عَنْ وَصِيِّي هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّهُ أَوْلِيُّكَ كَمَا كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا. (۲) ثم قال: وَ عَزَّةَ رَبِّيَ إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي لِمَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَسْئُولُونَ عَنْ وَلايَتِهِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ قَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ (۳)، (۴) امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از امام حسین علیه السّلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: رسول اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: ابو بکر به منزله گوش برای من، عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است. امام حسین علیه السّلام فرمود: فردای آن روز خدمت پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضور یافتم در حالی که امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ابو بکر و عمر و عثمان نیز در آنجا حاضر بودند، به پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرض کردم: پدر جان! دیروز در مورد این (۱) طوسی، الامالی، الجزء الثاني

عشر، صص ۳۶۳ - ۳۶۴. (۲) اسراء / ۳۶. (۳) صافات / ۲۴. (۴) عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، باب ۲۸، ص ۲۸۰؛ بحار الانوار، ۳۶ / ۷۷ و ۲۴ / ۲۷۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۱ اصحابتان شنیدم که مطلبی را فرمودید، مقصود شما چه بود؟ پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: بله، و سپس به آنان اشاره کرده و فرمودند: آنان گوش و چشم و قلب هستند و به زودی از این وصی من - و به علی بن ابی طالب علیه السّلام اشاره کردند - سؤال خواهند شد. سپس افزودند: همانا خداوند عَزَّ وَجَلَّ می‌فرماید: یقیناً گوش و چشم و دل، همه آنها از او مورد بازخواست قرار گرفته و سؤال خواهند شد. و سپس فرمودند: سوگند به عزّت پروردگارم که تمام امتم را در قیامت ننگه می‌دارند و از ولایت او یعنی علی علیه السّلام سؤال خواهند نمود و این همان است که در گفتار خداوند عَزَّ وَجَلَّ آمده است که آنان را ننگه دارید که از ایشان سؤال خواهد شد. علمامه مجلسی در ذیل این حدیث گوید: «شاید مراد پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از اینکه فرمود: «آنان گوش و چشم و قلب من هستند و به زودی از وصی من یعنی علی بن ابی طالب علیه السّلام مورد سؤال واقع می‌شوند»، از باب تأویل بطن آیه باشد به واسطه شدت اختلاط و ارتباط آنها و اطلاع آنها بر ولایت و وصایت امیر المؤمنین علی علیه السّلام که بر آنان آشکار بوده است و لذا پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آنان را به منزله سمع و بصر و فؤاد، مسئول دانسته و حجت را بر آنها تمام کرده است...» (۱). به‌رحال این حدیث مزبور، از دو جهت سند و متن قابل بررسی است «۲». الف - از نظر سند: سهل بن زیاد در سند حدیث واقع شده است که بعضی او را به غلو یا کذب نسبت داده‌اند. «۳» ب - از نظر متن: اساساً احتمال جعلی بودن روایاتی که در آنها نام خلفا به ترتیب خلافتشان ذکر شده است، زیاد است. وانگهی در متن این حدیث، استشهاد به آیه‌ای از سوره شریفه اسراء شده که إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفُؤَادَ

كُلُّ أَوْلِيَّكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً، و طبق این حدیث سمع و بصر و فؤاد «مسئول» هستند و مورد بازخواست  
(۱) بحار الانوار، ۳۶ / ۷۷. (۲).

اقتباس از کلام علی اکبر غفاری در عیون اخبار الرضا علیه السلام در ترجمه حدیث مزبور. ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۸، ص ۲۸۰ (مطابق ترجمه غفاری: ۱ / ۶۳۰). (۳). خلاصه الاقوال، ۲ / ۲۲۸؛ طوسی، الرجال، صص ۴۱۶ و ۴۳۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۲ قرار می‌گیرند و ضمیر در «عنه» به امیر المؤمنین علی علیه السلام برمی‌گردد. در حالی که ظاهر آیه، اشاره به مطلب دیگری دارد و در ارتباط با آیه قبل از آن است که وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً، یعنی از آنچه که بدان علم و قطعیت نداری پیروی مکن و کورکورانه دنبال آن مرو؛ زیرا این گوش و چشم و قلب- که مشاعر شعور و آگاهی هستند و خداوند به تو عطا کرده است- درباره آنها از آن سؤال خواهد شد که چرا بدون علم و کورکورانه از چیزی تبعیت کردی و از گوش و چشم و قلب درست استفاده نکردی؟ پس هریک از سمع و بصر و فؤاد، «مسئول عنه» هستند یعنی صاحب این سه نعمت درباره آنها مورد سؤال خواهد شد و «مسئول» کس دیگری است. و البته در دلالت و تأویل بطنی آیه شریفه سوره صافات: وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، مبنی بر اینکه در روز قیامت امت از ولایت اهل بیت علیهم السلام سؤال می‌شوند، «۱» بحثی نیست. در تفسیر مرآة الانوار نیز آمده است: «با توجه به آنچه در روایت مذکور در عیون اخبار الرضا علیه السلام آمده است، تأویل سؤال روز قیامت به سؤال از ولایت و حقوق ائمه علیهم السلام جایز است. چنان که در تأویل آیه أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُلاً، «۲» در کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «منظور از عهد، آن پیمانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم در مودت ما و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام گرفته است مبنی بر اینکه با او مخالفت نکرده و بر او تقدم نیابند و رحم او را قطع نکنند و به آنها اعلام کرده است که از ایشان راجع به کتاب خدا و مودت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه علیهم السلام سؤال خواهد شد» «۳» بنابراین از آن ظاهر می‌گردد که عمده سؤال‌شوندگان اعداء اهل بیت هستند ... و ممکن است مسئول در آن روز، اعم باشد چنان که در تأویل آیه (۱) بحار الانوار ۲ / ۴۹۳ و ۳۱ / ۶۱۸.

و ۲۴ / ۲۷۰؛ تفسیر البرهان ۴ / ۷۱؛ تفسیر الفرات، ص ۱۳۰؛ طوسی الامالی، الجزء الحادی عشر، ص ۲۹۶. (۲). اسراء / ۳۴. (۳). کراجکی، کنز الفوائد، ۱ / ۲۵۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۳ فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ «۱»، آمده است که مردم لزوماً درباره آنها سؤال می‌شوند. به هر حال سؤال در این آیات بر سبیل اجمال آمده است و آنچه در ذکر متعلق آن گفته شده، از باب تأویل است که البته با ظاهر آیه نیز تناسب دارد». «۲»

## ۶- ۱- ۴. تعارض با روایات معصومین علیهم السلام

### اشاره

۶- ۱- ۴. تعارض با روایات معصومین علیهم السلام ۹. در ضمن تفسیر آیه شریفه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ، «۳» آمده است: «امام سجاد علیه السلام فرموده است، این آیه در مورد گروهی از نیکان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است که اهل مکه آنها را آزار و شکنجه دادند تا دست از دین اسلام بردارند که از جمله آنها بلال، صهیب، خنّاب، عمار بن یاسر، پدر و مادرش، و غیره بودند ... [آنگاه عباراتی مبنی بر اظهار عشق و بذل جان آنها در راه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است و در ادامه روایت آمده است:] «و امّا صهیب، وقتی که مورد آزار قرار گرفت، گفت: «من پیرمردی کهنسال هستم و نمی‌توانم به شما آزاری برسانم، حال چه با شما باشم چه بر علیه شما باشم، پس مالم را بگیری و مرا با



دینم به حال خود رها کنید». پس کفار مال او را به عنوان فدیة اخذ کردند و او را رها کردند. وقتی صهیب به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای صهیب، مالی را که تسلیم کردی چقدر بود؟» صهیب گفت: «هفت هزار». پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا نفست راضی به تسلیم کردن این مال بود؟» صهیب گفت: «سوگند به آنکه تو را به حق به پیامبری مبعوث کرد، اگر تمام دنیا طلای سرخی باشد، حاضرم آن را با نگاهی که به تو و برادر و وصیت علی بن ابی طالب علیه السلام بنگرم، عوض کنم». پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای صهیب، \_\_\_\_\_ (۱). نحل/ ۴۳. (۲). مرآة الانوار

[مقدمه تفسیر البرهان]، صص ۱۸۴ و ۲۳۴. (۳). بقره/ ۲۰۷، برخی از مردم با خدا معامله کرده و جان خود را برای رضایت خدا بذل می‌کنند، و خداوند نسبت به بندگان خود مهربان است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۴ خزانه‌داران بهشت از شمارش مال تو در ازای مالی که تسلیم کردی و در مقابل میزان اعتقاد تو عاجز مانده‌اند...». (۱) جعل و کذب این روایت کاملاً واضح است؛ زیرا: اولاً مفسران و علمای بزرگ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت، اخبار فراوانی در سبب نزول قطعی آیه مذکور در شأن علی علیه السلام در لیلۃ المیت و جانبازی علی علیه السلام در خوابیدن بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر کرده‌اند. لذا روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام در تعارض با این روایات کثیره و صحیح می‌باشد. به ضرورت به بعضی اخبار در این زمینه اشاره می‌کنیم: ۱. شیخ طوسی در امالی، روایتی را با اسناد خود از طریق ابو عمر [عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن مهدی] با سند از ابن عباس، «۲» و روایاتی را از جماعتی از طریق ابو المفصل شیبانی [ابو المفصل بن محمد بن عبد الله بن مطب شیبانی] با سند از امام سجاد علیه السلام «۳» و از ابی زید سعید بن اوس انصاری از ابو عمرو بن علماء «۴» و از انس بن مالک آورده است؛ که همگی آنها دلالت دارند بر اینکه آیه مزبور در شأن علی علیه السلام در لیلۃ المیت نازل شده است، به دلیل مشابهت مضمون تنها به یکی از آن روایات بسنده می‌کنیم: «جماعتی از ابو المفصل شیبانی به ما خبر داده‌اند که گفته است: محمد بن محمد بن سلیمان باغندی به نقل از محمد بن صباح جرجانی، به نقل از محمد بن کثیر مدائنی، از عرف [یاعون] اعرابی از اهل بصره، از حسن بن ابی الحسن، از انس ابن مالک، گفته است: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف غار ثور رهسپار شد و ابو بکر نیز همراه آن حضرت بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد که بر بستر او بخوابد و برده او را بپوشد. پس علی علیه السلام آن شب را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله بیتوته کرد، در حالی که جان \_\_\_\_\_ (۱). تفسیر الامام

العسکری علیه السلام، صص ۴۸۸-۴۸۹. (۲). طوسی، الامالی، الجزء التاسع، ص ۲۵۸. (۳). همان، الجزء السادس عشر، ص ۴۵۹. (۴). همان‌جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۵ خود را برای کشته شدن آماده کرده بود. آن‌گاه مردانی از تیره‌های مختلف قریش به قصد کشتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بستر پیامبر آمدند، به این قصد که بر روی او شمشیر بکشند و البته شکی نداشتند که او همان محمد صلی الله علیه و آله است، پس گفتند: او را بیدار کنید تا درد کشتن را بفهمد و شمشیرهایی را که او را دربر گرفته‌اند ببیند. پس وقتی او را بیدار کردند و برده را از او کنار زدند، دیدند که علی علیه السلام به جای او خوابیده است. پس او را ترک کرده و به تعقیب و جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله پراکنده شدند. از این رو خداوند عز و جل این آیه را در شأن علی علیه السلام نازل کرد که وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ «۱». (۲) ۲. عیاشی در تفسیر خود از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «و اما آیه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ... در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام بذل جان خود برای خدا و رسولش در شبی که کفار قریش قصد کشتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را داشتند و آن حضرت بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، نازل شده است». (۳) ۳. ابن شهر آشوب در مناقب گوید: «آیه مزبور در مورد بیتوته امیر المؤمنین علی علیه السلام بر فراش پیامبر خدا صلی الله



علیه و آله نازل شده است، که این مطلب را ابراهیم ثقفی و فلکی طوسی با اسناد از حاکم [حکم]، از سدی، از ابی مالک، از ابن عباس روایت کرده‌اند. همچنین ابوالمفضل شیبانی با اسناد خود از امام سجاد علیه السلام و از حسن بصری از انس، و از ابی زید انصاری از ابی عمرو بن علاء روایت کرده است. ثعلبی نیز همین روایت را از ابن عباس و سدی و معبد نقل کرده است. «(۴)». ۴. فرات بن ابراهیم کوفی، گوید: «عبید بن کثیر به نقل از زریق بن مرزوق، از حکم بن ظهر، از سدی، از ابی مالک، از ابن عباس در مورد آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي (\_\_\_\_\_ ۱)».

بقره/۲۰۷. (۲). طوسی، الامالی، الجزء السادس عشر، صص ۴۵۹-۴۶۰. (۳). تفسیر العیاشی، ۱/۱۰۱. (۴). المناقب، ۱/۲۸۲-۲۸۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۶ نَفْسُهُ اِئْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ گفته است: این آیه در شأن علی علیه السلام در شبی که بر بستر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بیتوته کرد، نازل شده است. «(۱)». ۵. علی بن ابراهیم قمی، گوید: «این آیه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام در لیلۃ المبیت نازل شده و مفهوم «یشری» در آیه مزبور، آن است که جان خود را در راه رضای خدا بذل نمود». «(۲)». ۶. فضائل الصحابه، از عبد الملک عکبری، و از ابن مظفر سمنانی [سمعانی] با اسناد ایشان از امام سجاد علیه السلام شأن نزول آیه مذکور را درباره علی علیه السلام ذکر کرده است. «(۳)». ۷. ثعلبی در تفسیر خود، ابن عقبه در ملحمه، ابو السعادات در فضائل العشره، ابن اثیر در اسد الغابه، غزالی در احياء و همچنین در کیمیای سعادت به روایاتشان از ابی یقظان، و جماعتی از اصحاب شیعه همچون ابن بابویه و ابن شاذان و کلینی و شیخ طوسی و ابن عقده و برقی و ابن فیاض و عبدلی و صفوانی و ثقفی با اسانیدشان از ابن عباس و ابی رافع و هند بن ابی هاله آورده‌اند که «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که «من بین شما دو فرشته، برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر از عمر رفیقش قرار دادم، پس کدام یک از شما برادر خود را در این امر- یعنی طول عمر و حیات- مقدم می‌دارد؟» پس هر دو فرشته از مرگ کراهت ورزیدند (حیات را برای خود خواستند)، لذا خداوند به آن دو فرشته وحی کرد که «آیا شما مثل ولی من علی بن ابی طالب نیستید که من بین او و پیامبر خود- محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله- برادری برقرار کردم، پس او (علی بن ابی طالب) حیات پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله را بر خودش مقدم و ارجح دانست به طوری که بر بسوتر پیامبر (\_\_\_\_\_ ۱)». تفسیر الفرات، ص ۶. در بحار

الانوار سند روایت به نقل از فرات به طریق دیگر آمده است: فرات از عبید بن کثیر، از هشام بن یونس، از محمد بن فضیل، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس. ر. ک: بحار الانوار، ۳۶/۴۱. (۲). تفسیر القمی، ۱/۷۱. (۳). المناقب، ۱/۲۸۲-۲۸۳؛ بحار الانوار، ۳۶/۴۲؛ تفسیر البرهان، ۱/۲۰۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۷ شب را به صبح رسانید تا جان او را حفظ کند؟ پس هر دو بر زمین فرود آید و او را از دشمنانش حفظ کنید. لذا جبرئیل و میکائیل فرود آمدند، جبرئیل کنار سر علی علیه السلام و میکائیل نزد پاهای علی علیه السلام نشستند و جبرئیل فرمود: «مرحبا بر تو ای پسر ابی طالب که خداوند به واسطه تو بر ملائکه مقربش مباحثات می‌کند». پس خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود که وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ اِئْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ... «(۱)». ۸. در کشف الغمه نیز روایتی از ابن اثیر از کتاب الانصاف وی- که جامع بین تفسیر الکاشف و تفسیر الکشاف است- ذکر شده که دلالت بر فضیلت علی علیه السلام در بیتوته و بذل جان خود در راه رضای خدا و مباحثات خداوند بر جبرئیل و میکائیل به واسطه این فضائل دارد. «(۲)». ۹. شیخ طبرسی، از سدی و او از ابن عباس مثل همین روایت را در سبب نزول آیه در شأن علی علیه السلام ذکر کرده است. «(۳)». ۱۰. امام فخر رازی، به همین سبب نزول آیه مذکور در شأن علی علیه السلام اشاره کرده است. «(۴)». ۱۱. نظام الدین نیشابوری، به روایت مربوط به سبب نزول آیه یاد شده در شأن علی علیه السلام هم اشاره کرده است. «(۵)». ۱۲. علامه مجلسی و شیخ مفید، اشعاری را در همین رابطه از علی علیه السلام نقل کرده‌اند که مربوط به تسلیم و رضایت علی علیه السلام در بیتوته بر فراش پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به خاطر رضای خدا و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌باشد: وقت بنفسی خیر من

وطأ الحصی و من طاف بـالبيت العتیق و الحجر  
(۱) ابن شهر آشوب، همان جا؛

مجلسی، همان جا؛ بحرانی، همان جا؛ طوسی، الامالی، ص ۶۵۴؛ اسد الغابه، ۴/ ۲۵. (۲). اربلی، كشف الغمّة فی معرفه الائمه علیهم السلام، ۱/ ۳۱۶. (۳). طبرسی، مجمع البیان، ۲/ ۳۰۱. (۴). رازی، فخر الدین، التفسیر الکبیر، ۵/ ۲۲۳-۲۲۴. (۵). نیشابوری، نظام الدین، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ۱/ ۵۷۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۸ محمد لما خاف أن یمکروا به فواقه ربّی ذو الجلال من المکر و بتّ اراعیهم متی ینشروننی و قد و طنت نفسی علی القتل و الأسر «۱» یعنی من با جان خود بهترین کسی را که بر روی زمین قدم گذاشته و نیکوترین مردی را که خانه خدا و حجر اسماعیل را طواف کرده است، حفظ کردم. آن شخص، محمّد صلی الله علیه و آله است که هنگامی که خوف آن بود که کافران بر ضدّ وی مکر ورزیده و نقشه بکشند، خداوند بزرگ و صاحب جلال و عظمت او را از مکر آنها حفظ فرمود و من در بستر او شب را به صبح آوردم درحالی که منتظر و مراقب بودم که چه وقت کفار به سویم هجوم آورده و مرا گرفتار می‌سازند، و خود را آماده مرگ و یا اسارت نموده بودم. ثانیاً از کتب رجال و همچنین از روایات- به اتفاق نظر خاصّه- برمی آید که «صهیب رومی» از دشمنان حضرت علی علیه السّلام و از منحرفین از وی بوده است، در حالی که در روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام، نام صهیب در شمار نیکان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برشمرده شده است!! «کشی»، در رجال خود، نام «صهیب» را در عنوان «بلال» ذکر کرده و روایت را در مذمت او از امام صادق علیه السّلام آورده است که آن حضرت فرمود: «کان بلال عبدا صالحا، و صهیب عبد سوء بیکی علی فلان» [یعنی عمر]. «۲» همچنین شیخ مفید، روایتی شبیه به همین مضمون در مذمت صهیب از امام صادق علیه السّلام و نقل کرده است که فرموده: «رحم الله بلالا کان یحبنا اهل البيت، و لعن الله صهیباً فانه کان یعادینا- و فی خبر آخر- کان

بیکی علی عمر»، «۳» خداوند بلا را  
(۱) در بعضی روایات به جای بیت

دوم و سوم چنین آمده است: رسول اله الخلق اذ مکروا به فنجاه ذو الطول الکریم من المکر و بتّ اراعیهم و هم یثنوننی و قد صبرت نفسی علی القتل و الأسر [ر. ک به: بحار الانوار ۳۶/ ۴۶؛ الفصول المختاره، ص ۳۳]. (۲). رجال کشی، ص ۴۰. (۳). مفید، الاختصاص، ص ۶۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۴۹ رحمت کند که دوستدار ما اهل بیت بود، و صهیب را لعنت کند که با ما عداوت و بغض می‌ورزید. و در خبر دیگری است که صهیب بر قتل عمر گریه می‌کرد. ثالثاً روایت فوق الذکر موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام مطابق است با بعضی روایات عامه که خواسته‌اند بدین وسیله فضائل امیر المؤمنین علی علیه السّلام را بیوشانند. چنان که «طبری» از طریق حجاج بن محمّد مصیصی، از ابن جریج، از عکرمة این حدیث را آورده است که «عکرمة در تفسیر آیه و من الناس من یشری نفسه ایتغاء مروضات الله... گفته است که این آیه در شأن ابو ذر و صهیب نازل شده است». «۱» «سیوطی» نیز این روایت را از ابن جریر و طبرانی به نقل از عکرمة آورده است که «عکرمة گفته است این آیه در مورد ابو ذر غفاری (جندب بن السکن) و صهیب بن سنان نازل شده است؛ زیرا خویشان ابو ذر، اموال ابو ذر را گرفتند و او از دست آنها فرار کرد و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد... و اما صهیب نیز چنان بود که مشرکان از خانواده‌اش اموالی را اخذ کرده بودند پس او مال خود را به عنوان فدیّه به آنها داد و به مدینه هجرت کرد». «۲» امام فخر رازی، روایتی را در سبب نزول این آیه- علاوه بر سبب نزول آن در شأن علی علیه السّلام در لیلۃ المیت و مباهات خداوند بر ملائکه به واسطه آن- از ابن عباس نقل کرده است که «این آیه در مورد صهیب بن سنان مولی عبد الله بن جدعان، عمار بن یاسر، سمیه مادر عمّار، یاسر پدر عمّار، بلال مولی ابو بکر، ابو ذر، خباب بن ارت، عابس مولی حویطب نازل شده است که مشرکان آنها را گرفته و شکنجه می‌دادند. صهیب به اهل مکه گفت: من پیرمردی سالخورده هستم و دارای مال و متاع می‌باشم، من چه با شما

باشم و چه از دشمنانتان باشم ضرری به شما نمی‌رسانم، من کلامی گفته‌ام که کراهت دارم که از آن دست کشیده و پایین بیایم،  
(۱) جامع البیان، ۲/ ۳۹۵. (۲). الدر

المنثور، ۱/ ۴۳۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۰ پس مال و متاعم را به شما می‌بخشم و در عوض دینم را از شما خریداری می‌کنم. اهل مکه به این امر راضی شدند و او را رها کردند. سپس صهیب به مدینه رفت و این آیه نازل شد: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ... و هنگام ورود صهیب به مدینه او با ابو بکر ملاقات و برخورد کرد، ابو بکر به او گفت: معاملات سودآور بود و آن‌گاه این آیه را که خداوند درباره ارزش معامله صهیب نازل کرده بود، بر او قرائت کرد ...». (۱) متعصی بانی از متأخرین همچون بیضاوی (۲) و زمخشری (۳) نزول آیه مزبور را تنها در مورد صهیب ذکر کرده‌اند ولی نامی از ابو ذر به جهت محبت او نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام نیاورده‌اند. «نظام الدین نیشابوری»، از طریق سعید بن مسیب، روایت کرده‌است که این آیه در شأن صهیب نازل شده است، (۴) درحالی که این روایات که بعضی از علمای عامه در سبب نزول آیه مذکور در مورد صهیب و یا دیگر اصحاب- غیر از امیر المؤمنین علی علیه السلام- آورده‌اند، از نظر سند و متن قابل خدشه است:

### الف- از نظر سند

الف- از نظر سند ۱. راوی روایت موجود در تفسیر طبری و روایتی که شیخ طبرسی بدان اشاره کرده است، «عکرمه» مولی ابن عباس است (م ۱۰۴ یا ۱۰۵ یا ۱۰۷ ه. ق) که از علمای عامه بوده و از اخبار یا کتب رجال، دلالتی بر توثیق او دیده نمی‌شود. تنها این مطلب در مورد او گفته شده که ابو عبد الله عکرمه (مولی ابن عباس) از مردم بربر مغرب بوده است و از مولای خود (ابن عباس) و همچنین از امیر المؤمنین علی علیه السلام تفسیر را روایت می‌کرده است.  
(۱) التفسیر الکبیر، ۵ / ۲۲۳. (۲).

بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۱/ ۱۳۳. (۳). زمخشری، الکشاف، ۱/ ۲۵۱. (۴). تفسیر غرائب القرآن، ۱/ ۵۷۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۱ لکن علامه شعرانی و محدث قمی، او را از مفسران امامیه ندانسته و جزو خوارج برشمرده‌اند. (۱) در مورد او روایتی نقل شده که «به امام باقر علیه السلام عرض کرد که عکرمه- مولی ابن عباس- را اجل نزدیک شده و مرگش فرارسیده است، امام فرمود: اگر به او دسترسی داشتم سخنی را به وی تعلیم می‌دادم تا طعمه آتش دوزخ نگرده». (۲) ۲. در مورد «سعید بن مسیب»، راوی روایت موجود در غرائب القرآن نیز بحث است. زرکلی در الأعلام او را چنین معرفی کرده است: «سعید بن مسیب بن حزن بن ابی وهب مخزومی قرشی ملقب به ابو محمّد (۱۳- ۹۴ ه. ق) از فقهای تابعین در مدینه بود. وی بیش از دیگر مردم احکام عمر بن خطاب را در خاطر داشته و از آن پاسداری می‌کرده است، لذا به او عنوان «راویه عمر» داده‌اند». (۳) اکثر علمای اهل سنت، سعید بن مسیب را توثیق نموده و مراسلات وی را اصحّ مراسیل و قابل اعتبار می‌دانند. (۴) باین همه بعضی همچون ابن ابی الحدید معتزلی، وی را در شمار منحرفین از علی علیه السلام برشمرده‌اند و به گفتگوی تندی که میان عمر بن علی علیه السلام- فرزند امیر المؤمنین علی علیه السلام از ام حبیب بنت ربیعہ تغلیبه- و سعید بن مسیب رخ داده، اشاره کرده‌اند. (۵) و اما علمای شیعه نیز در مورد او مواضع مختلف مطرح کرده‌اند: بعضی سعید بن مسیب را از ثقات و اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام (از ح- واری آن حض-رت)  
(۱) سفینه البحار، ۲ / ۲۱۶؛ مجمع

البیان، ج ۱۰، خاتمه کتاب، فهرس اسماء مشاهیر القراء للشعرانی، ص «و». (۲). سفینه البحار، ۲/ ۲۱۶. (۳). الأعلام، ۳/ ۱۵۵. (۴). قواعد التحذیر، ص ۱۴۴؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۲/ ۳۳۹-۳۴۲. (۵). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۴/ ۱۰۱.

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۲ بر شمرده‌اند و فضائلی را به او نسبت داده‌اند. «۱» چنان که ابن شهر آشوب درباره او می‌نویسد: «در الروضه آمده است که لیث خزاعی از سعید بن مسیب در مورد ویرانی مدینه (در واقعه حرّه) سؤال کرد. سعید بن مسیب گفت: بله، اسبها را به ستونهای مسجد النبی بسته بودند و من اسبها را در اطراف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم، آنها سه بار مدینه را ویران کردند، من با علی بن حسین علیه السلام بودم، آن حضرت کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به آرامی کلامی گفت (دعا کرد) که متوجه نشدم، پس بین ما و آن قوم حائل ایجاد شد و ما همان‌جا نماز گزاردیم، درحالی که ما آنها را می‌دیدیم ولی آنها ما را نمی‌دیدند». «۲» لکن بعضی دیگر از علمای شیعه، سعید بن مسیب را در شمار ناصبین و منحرفان از امیر المؤمنین علی علیه السلام دانسته‌اند. «۳» تا جایی که ابو علی در منتهی المقال، گرچه سعی در تعدیل سعید بن مسیب دارد، گفتار بعضی علمای شیعه را مبنی بر طعن سعید بن مسیب آورده است و می‌نویسد: «شهادت ثانی گفته است: در شگفتم از اینکه چگونه علما، وی را از حواریین امام سجاد علیه السلام بر شمرده‌اند درحالی که سیره و حالت و مذهب سعید بن مسیب در احکام شرعی مخالف طریقه اهل بیت علیهم السلام بود و این نکته بر هیچ کس مخفی نمی‌باشد؟! علاوه بر آنکه شیخ مفید نیز در الارکان گفته است: ناصبی بودن سعید بن مسیب را نمی‌توان انکار کرد، به‌رحال سعید بن مسیب کسی بود که از نماز خواندن بر پیکر امام سجاد علیه السلام خودداری کرد». «۴» البته ابن شهر آشوب در اعتذار سعید بن مسیب، روایتی ذکر کرده است و می‌گوید: «شیخ طوسی در رجال و ابـن جریر در المسترشـد، با اسناد خود از علی بن \_\_\_\_\_ (۱). رجال کشی، صص ۱۰۷-۱۱۰،

طوسی، الرجال، ص ۹۰؛ المناقب، ۲/ ۲۴۶؛ سفینه البحار، ۱/ ۶۲۲-۶۲۳. (۲). ابن شهر آشوب، همان‌جا. (۳). تنقیح المقال، ۲/ ۳۰ و ۳۶؛ معجم رجال الحدیث، ۸/ ۱۳۲. (۴). منتهی المقال، ص ۱۴۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۳ زید از زهری آورده‌اند که به سعید بن مسیب گفته شد: چرا نماز بر پیکر امام زین العابدین علیه السلام را ترک کردی و گفתי دو رکعت نماز در مسجد می‌خوانم که آن برای من محبوب‌تر است از اینکه بر این مرد صالح نماز بگذارم؟! سعید بن مسیب گفت: زیرا او خود به من خبر داد از پدرش، از جدش، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از جبرئیل، از خداوند متعال که فرمود: بنده‌ای از بندگان من نیست که به تو (یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و تو را تصدیق کند و در مسجد النبی هنگام خلوت نماز بگذارد، مگر آنکه گناهان گذشته و آینده او را برایش می‌آمزم؛ پس من هم چیزی را بافضیلت‌تر از آن ندیدم، درحالی که مردم بر جنازه آن حضرت جمع شده و سروصدا می‌کردند پیش خود گفتم: اگر بتوانم روزی از روزگاران دو رکعت نماز را با فراغت در این مسجد درک کنم و به‌جای آورم همین امروز است، پس از جا پریدم که نماز بخوانم. اما ناگهان تکبیری از آسمان بلند شد و تکبیری از زمین آن را جواب داد، بار دیگر تکبیری از آسمان آن را جواب داد و سپس تکبیری از زمین آن را جواب داد، من ترسیدم و بر روی صورت افتادم، هفت تکبیر از آسمان و هفت تکبیر از زمین شنیده شد و مردم پس از نماز گزاردن بر پیکر علی بن حسین علیه السلام داخل مسجد شدند. پس من نه آن دو رکعت نماز را در مسجد النبی درک کردم و نه بر علی بن حسین علیه السلام نماز به جای آوردم و این همان خسران مبین است. آن‌گاه گریست و گفت: من جز خیر را نخواستم، ای کاش بر او نماز گزارده بودم». «۱» ۳. در مورد «ابن جریح»، راوی روایت موجود در تفسیر طبری نیز خدشه وارد شده است. سیوطی در مورد او گوید: «ابو خالد عبد الملک بن جریح مکی در جمع‌آوری حدیث دقت و تأمل نمی‌کرده است. از او در تفسیر طرق مختلف روایت شده است که طریق حجاج بن محمد از ابن جریح، صحیح و متفق علیه است». «۲» \_\_\_\_\_ (۱). ابن شهر آشوب، همان، ۲/ ۲۳۹.

(۲). الاتقان، ۲/ ۱۲۳۱ (النوع الثمانون). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۴ درباره مذهب ابن جریح که زیدی مذهب بوده یا از اهل سنت، بین علمای شیعه اختلاف نظر است: کشی، از جماعتی نقل کرده است که وی از

رجال عامه بوده است لکن تمایل و محبت شدیدی نسبت به شیعه داشته است. «۱» شیخ صدوق نیز در تهذیب، با اسناد خود از حسن بن زید آورده است که «گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که عبد الملک ابن جریح مکی داخل شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: رأی تو راجع به متعه چیست؟ ابن جریح گفت: پدرت محمد بن علی، از جابر بن عبد الله برایم حدیث نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه‌ای برای مردم خواند و فرمود: ای مردم خداوند برای شما فروج را بر سه معانی حلال کرده است: فرج موروث که همان بنات است و فرج غیر موروث که همان متعه است و آنچه در ملک یمین شماس است». «۲» بنابراین عده‌ای همچون شیخ طوسی، اعتقاد ابن جریح در حلیت متعه را دلیل این مطلب دانسته‌اند که مذهب تشیع داشته است در حالی که: اولاً از گفتار کشی که گفته: ابن جریح از رجال عامه بوده است، نمی‌توان تشیع او را ثابت کرد مگر آنکه بگوییم شاید زیدی مذهب بوده است؛ زیرا کشی نام او را در کنار عمرو بن خالد واسطی و عبّاد بن صهیب آورده است. ثانیاً حلیت متعه تنها مختص به شیعه نیست که آن را دلیل بر تشیع ابن جریح بدانیم بلکه تعداد کثیری از اهل سنت نیز به حلیت متعه اعتقاد دارند، اگرچه معروف آن است که علمای اربعه اهل سنت قائل به تحریم متعه بوده‌اند. باین همه از کتب اهل سنت به دست می‌آید که «مالک» معتقد به حلیت متعه بوده است در حالی که شیعی مذهب نمی‌باشد. از این رو گرچه اکثر علمای اهل سنت منکر حلیت متعه هستند، لکن شیخ مفید (۱) رجال کشی، ص ۳۳۳. (۲).

تهذیب الاحکام، ۷/ ۲۱۶-۲۱۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۵ و سید مرتضی جماعتی از علمای عامه را برشمرده‌اند که قائل به حلیت متعه بوده‌اند و عبد الملک بن جریح را نیز جزو آنان دانسته‌اند. «۱»

### ب- از نظر متن

ب- از نظر متن اکثر مفسرانی که آیه مذکور را در شأن صهیب و دیگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله برشمرده‌اند، در تفسیر آیه کلمه «شراء» را به مفهوم «بیع» گرفته و اعطای مال به عنوان فدیة را از مصادیق بیع برای نفس دانسته‌اند. گرچه شراء به معنای بیع استعمال زیادی در قرآن دارد. «۲» اما آنچه به مقام مدح مناسب‌تر است همان بیع نفس و بذل آن در طلب رضای خداست (که قطعاً امیر المؤمنین علی علیه السلام واجد چنین فضیلتی است) نه آنکه اعطای مال به جهت فدیة و رهایی و نجات نفس باشد (چنان که مطابق روایت یاد شده در مورد صهیب و ابو ذر و امثال او ذکر شده است). آنچه مسلم است، اینکه جانبازی و بذل جان علی علیه السلام در راه رضای خدا بالاترین درجات کمال است و فضیلتی است که هیچ فضیلت دیگری به پایه آن نمی‌رسد، در حالی که سایر صحابه شایسته چنین فضیلتی نبوده‌اند که آیه شریفه مذکور در مدح آنان نازل شود. از این رو می‌بینیم که طبق روایات قطعی، جبرئیل به علی علیه السلام خطاب می‌کند: «بخ بخ یا ابن ابی طالب من مملک»، و مفهوم آن این است که مثلی برای علی علیه السلام در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بلکه در کل عالم وجود ندارد. سخن آخر آنکه، این گونه روایات (همچون روایت مربوط به نزول آیه در شأن صهیب) با اخبار کثیره قطعی در سبب نزول آیه مذکور در شأن علی علیه السلام که در لیلۃ المیث نازل شده، متعارض است. چه بسا رویان این گونه روایات جعلی از روی تعصب و به قصد پوشاندن فضائل اهل بیت علیهم السلام خصوصاً فضائل علی علیه السلام در لیلۃ المیث به ذکر چنین مصادیقی در تفسیر آیه شریفه پرداخته باشند. علاوه بر (۱) سفینه البحار، ۲ / ۱۴۰ - ۱۴۱.

(۲). بقره / ۱۰۲، نساء / ۷۴ و یوسف / ۲۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۶ آنکه برشمردن صهیب جزو افرادی که حبّ پیامبر صلی الله علیه و آله و حب علی علیه السلام داشته، مطلبی غیر قابل قبول است. ۱۰. در تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، «۱» آمده است: «از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و آثار صدق دعوت و رسالتش آشکار شد، عده‌ای از بزرگان یهود در صدد فتنه و



مکر بودند که انوار اسلام را خاموش ساخته و حجج آن را باطل کنند. از جمله کسانی که قصد تکذیب و ردّ رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند، عبارت بودند از مالک بن صیف، کعب بن اشرف، حیّ بن اخطب، جدی بن اخطب، ابو لبابه بن عبد المنذر، و شعبه. مالک بن صیف گفت: ای محمّد، آیا تو گمان می‌کنی که رسول خدا هستی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله، خداوندی که خالق تمام خلق و آفرینش است چنین اراده کرده است. مالک گفت: ای محمّد، ما به تو به عنوان رسول خدا ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه این فرش یا زمین فراخی که زیر پای ماست به صدق تو شهادت دهد! ... ابو لبابه نیز گفت: ای محمّد، ما به پیامبری تو ایمان نمی‌آوریم مگر این تازیانه (شلاق) که در دست من است به صدق ادعای تو شهادت دهد! ... تا آنکه به امر خدای تعالی آن تازیانه (شلاق) به حرف درآمد و شهادت داد بر اینکه محمّد صلی الله علیه و آله عبد و فرستاده و برگزیده و دوست و ولیّ خداست و خداوند او را به عنوان سفیر بین خود و بندگانش قرار داده تا سعادت‌مندان به واسطه تمسک به او نجات یابند و اشقیاء به واسطه عدم اطاعت از او هلاک گردند، و شهادت داد بر اینکه شأن و مقام والای علی ابن ابی طالب علیه السلام در ملاً اعلی، سید خلق بعد از پیامبر است، و اینکه منحرفان به واسطه غلبه هوا و هوس بر عقلهایشان، منحرف شده و از اطاعت او سر باز زده و دست به تأویل کتاب خدا می‌زنند ...؛ تا آنکه تازیانه چند مرتبه فرود آمد و به صورت ابو لبابه خورد و چون ابو لبابه (۱) بقره/ ۶، کافران را یکسان است،

چه آنها را بترسانی چه نترسانی، ایمان نمی‌آورند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۷ علت را پرسید، تازیانه گفت: من همان تازیانه‌ای هستم که خدا مرا به توحیدش ناطق فرمود و به من شرافت داد به واسطه تصدیق نبوت محمّد و ولایت برادرش علی علیه السلام که بهترین خلق خدا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است و همسر دختر پیامبر (سیده زنان عالم) است و شرافت یتوته کردن بر فراش پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد که برترین جهاد است و او ذلیل کننده دشمنان با شمشیر عدالت و انتقام و آشکار کننده و مبین علوم حلال و حرام و شرائع و احکام در امت محمّد صلی الله علیه و آله است. اینجا بود که ابو لبابه شهادت بر صدق اعتقاد تازیانه و صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله داد. و بار دیگر تازیانه به نطق درآمد و گفت: هان، بدان که مقرر شده تا من در دست تو باشم برای آشکار شدن ایمان و باور تو، و البته که خداوند نسبت به باطن تو آگاه‌تر است و او بر تو در روز قیامت - له یا علیه تو - حکم می‌کند. «(۱) روایت فوق، کذب محض است؛ زیرا: اولاً مطابق روایات قطعی و اخبار کتب مفسران، نزول آیه مورد نظر در مورد ابو لبابه نبوده است. ثانیاً به اتفاق نظر مورخین و مفسرین، ابو لبابه بن عبد المنذر انصاری، از مسلمین انصار از قبیله اوس و فردی مؤمن و معتقد بوده و در بیعت عقبه حضور داشته و جزو نقبا بوده است. همچنین در جنگ بدر جزو سپاه مسلمین بود. اگرچه قبل از مسلمان شدن با یهودیان بنی قریظه پیمان داشت، وی تا خلافت علی علیه السلام زندگی کرد. «(۲) ثالثاً برطبق روایات صحیح از طریق عامه و خاصه، آیه‌ای که در مورد ابو لبابه نازل شد، آیه شریفه سوره توبه و آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «(۳)» بوده است و یا به نظر برخی مفسرین آیه (۱) تفسیر

الامام العسکری علیه السلام، صص ۸۶-۸۸. (۲). السیره النبویه، ۳/ ۲۴۷. (۳). توبه/ ۱۰۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۸ شریفه سوره انفال یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، «(۱)» بوده است نه آیه مورد نظر در سوره بقره. به منظور روشن شدن مطلب، به روایات مربوط به داستان ابو لبابه و سبب نزول آیات مربوط به آن مطابق تفسیر قمی «(۲)» می‌پردازیم: «یهودیان بنی قریظه که هم‌پیمان قبیله اوس بودند، پس از آنکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - به واسطه خیانت و عهدشکنی آنان در غزوه احزاب - آنها را محاصره کرد، سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد دادند که همانند بنی نضیر با آنها معامله شود به این ترتیب که اینان نیز از مدینه بیرون رفته و به سوی شام کوچ کنند. اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که به صداقت آنها اعتماد نداشت، پیشنهاد آنها را نپذیرفت و فرمود: داوری شما را به سعد بن معاذ



(رئیس قبیله اوس) می‌سپارم. لذا بنی قریظه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که ابو لبابه بن عبد المنذر (از بنی عمرو بن عوف، که قبل از مسلمان شدن هم پیمان با بنی قریظه بود) را نزد آنها بفرستد تا در کار خود با او مشورت کنند. پس ابو لبابه وارد دژ بنی قریظه شد، مردان یهود دست به دامن او شدند و زنان و کودکانشان نیز می‌گریستند و این امر موجب رقت قلب ابو لبابه شد. آنها با ابو لبابه به مشورت پرداختند که آیا صلاح است بدون قید و شرط تسلیم حکم محمد شویم یا نه؟ ابو لبابه به آنها گفت: بله، ولی با اشاره به گلوی خود فهماند که بدانید حکم پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد شما اعدام است. اما پس از آن، ابو لبابه از گفته خود که افشای اسرار مسلمین بود پشیمان شد. ابو لبابه خود گوید: به خدا سوگند، هنوز قدمی برنداشته بودم که متوجه شدم به خدا و رسول او خیانت کرده‌ام. و لذا بعضی مورخین و مفسرین گفته‌اند: آیه ۲۷ سوره انفال در همین مورد نازل شده «۳» که اشاره (۱) \_\_\_\_\_ (۲). انفال/ ۲۷. (۲). تفسیر القمی، ۱/

۳۰۴-۳۰۳. (۳). ابن هشام، همان‌جا، به روایت سفیان بن عیینه از اسماعیل بن ابی خالد از عبد الله بن ابی قتاده، سبب نزول آیه مذکور را درباره ابو لبابه دانسته است. همچنین طبرسی در مجمع البیان، ۴/ ۵۳۵-۵۳۶، روایتی را از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و از کلینی و زهری نقل کرده است که گفته‌اند: نزول این آیه بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۵۹ به خیانت ابو لبابه دارد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، ای کسانی که ایمان آورده‌اید مبادا در کار دین با خدا و رسول خدا خیانت کنید و در امانتهای خود خیانت بورزید، در صورتی که شما به خوبی زشتی خیانت را می‌دانید. لذا ابو لبابه از دژ بیرون آمد و یک‌سره به سوی مسجد رفت و به منظور توبه خود را به یکی از ستونهای مسجد النبی که «ستون توبه» نام دارد، بست و با خدا پیمان بست که «خود را باز نمی‌کنم مگر آنکه بمیرم یا خداوند توبه‌ام را بپذیرد و با خدا عهد می‌کنم که دیگر هرگز در میان قبیله بنی قریظه پای نگذارم و در سرزمینی که به خدا و رسولش خیانت کرده‌ام، دیده نشوم...» چون خبر ابو لبابه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت فرمود: اگر قبل از این عمل نزد من می‌آمد برایش از خداوند طلب آمرزش می‌کردم و خداوند او را می‌بخشید، لکن چون پروردگارش را قصد کرده پس قطعاً حکم خداوند نسبت به مغفرت او شایسته‌تر است ... بدین سان ابو لبابه روزها را روزه می‌گرفت و شبها را به اندازه‌ای که رمق داشته باشد می‌خورد و تنها همسر وی در اوقات نماز، طنابی را که با آن خود را به ستون مسجد بسته بود باز می‌کرد و پس از انجام فریضه بار دیگر او را به ستون می‌بست ... پس از شش روز، هنگام سحرگاه بود که در خانه ام سلمه، بشارت قبول توبه ابو لبابه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. ام سلمه گوید: سحرگاه دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خندد. گفتم: خدا تو را خندان بدارد، چرا می‌خندی؟ حضرت فرمود: توبه ابو لبابه قبول شد. ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله اذن گرفت که او به ابو لبابه مژده دهد. چون ام سلمه بر در حجره‌اش در مسجد ایستاد، گفت: ای ابو لبابه، دل خوش دار که خداوند توبه‌ات را پذیرفت. با شنیدن این بشارت، مردم بر سر ابو لبابه ریختند تا او را باز کنند، اما ابو لبابه گفت: به خدا قسم نمی‌گذارم مگر آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و آله دس است خدود مرا بـ\_\_\_\_\_ در مورد ابو لبابه بوده است. البته

داستان ابو لبابه گرچه منطبق بر مضمون این آیه هست، لکن این ماجرا مدتهای زیادی بعد از جنگ بدر رخ داده است مگر آنکه قائل به وحدت سیاق بین این آیه و آیات قبل شویم. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۰ کند. ابو لبابه همچنان ماند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نماز صبح به مسجد آمد و او را باز کرد و لذا آیه ۱۰۲ سوره توبه در مورد او نازل شده است «۱» که می‌فرماید: وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، گروهی دیگر از آنها به گناهان خود اعتراف کردند که عمل نیک و بد را به هم درآمیخته‌اند، باشد که خداوند توبه آنها را بپذیرد که البته خدا آمرزنده و مهربان است. در تفسیر نور الثقلین، در ادامه داستان و ارتباط آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره

شریفه توبه آمده است: «ابو لبابه پس از بشارت پذیرفته شدن توبه‌اش در پیشگاه الهی خصوصاً با نزول این قسمت آیه: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ، و بعد از باز شدن از ستون مسجد توسط پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: برای تکمیل توبه‌ام از خانه‌ام که در آن مرتکب گناه شده‌ام و نیز از تمام اموالم صرف نظر می‌کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کافی است که یک سوم از اموال را در راه خدا صدقه بدهی». (۲) در مجمع البیان، درباره سبب نزول آیه و آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ... دو روایت دیده می‌شود: روایت اول، روایتی است که از ابو حمزه ثمالی نقل شده که گفته است: به ما چنین رسیده که این اشخاصی که به گناه خود اعتراف کردند، سه نفر بودند: ابو لبابه ابن عبد المنذر، ثعلبه بن ودیعه، و اوس بن حذام که در جنگ تبوک بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کرد، این سه نفر تخلف ورزیده و چون آیه‌ای راجع به متخلفین نازل شد، یقین کردند که جهنمی شده‌اند. لذا خود را با طناب به ستونهای مسجد بستند و چون آیه و آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى (۱) ابن هشام، همان، ۳/ ۲۴۷-۲۴۸؛

قمی، همان جا؛ المیزان، ۹/ ۴۰۵. (۲). نور الثقلین، ۳/ ۱۶۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۱ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۱»، نازل گشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ایشان رفت و طنابشان را باز کرد و آنها را آزاد ساخت. این سه نفر بعد از آزادی، اموال خود را برداشته و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: این اموال را به کفاره اینکه از تو تخلف کردیم صدقه بده؛ حضرت فرمود: دستوری برای گرفتن این اموال ندارم، تا آنکه آیه بعد نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِيْلَاتِكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۲»، و آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله اموال آنها را به عنوان صدقه قبول کرد. صاحب مجمع البیان به اختلاف روایات در تعداد این متخلفین اشاره کرده است. «روایت دیگر، روایتی است که از امام باقر علیه السلام روایت شده که این آیه در مورد ابو لبابه و ماجرای که میان او و بنی قریظه رخ داد و به دنبال آن پشیمانی و توبه ابو لبابه، نازل شده است». (۳) امام فخر رازی نیز در سبب نزول آیه و آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ... مشابه مضمون روایتی را که در مجمع البیان آمده است، ذکر کرده و گوید: «روایت شده که این آیه در مورد سه تن از مسلمین نازل شده است که از غزوه تبوک تخلف کردند و از جمله آنها ابو لبابه بن عبد المنذر بوده است...». (۴) به هر حال، وجود روایات فراوان در سبب نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه در مورد ابو لبابه، تناقض آن را با روایتی که در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام در ذیل آیه ۶ سوره بقره آمده است، آشکار می‌سازد. ۱۱. ضمن تفسیر آیه وَاذِ وَاَعْدَانَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً تُسَمِّىَنَّ اَخْتَهُ الْعَجْرُلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ، «۵» آمده است: (۱) توبه/ ۱۰۲. (۲). توبه/ ۱۰۳. (۳). طبرسی، مجمع البیان ۵/ ۶۷. (۴). التفسیر الکبیر، ۱۶/ ۱۷۵. (۵). بقره/ ۵۱، و هنگامی که به موسی - برای نزول تورات - چهل شب وعده دادیم، پس شما در غیبت او گوساله‌پرستی اختیار کردید و ستمکار شدید. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۲ «امام عسکری علیه السلام فرمود: موسی بن عمران به بنی اسرائیل گفت: وقتی خداوند برای شما فرج حاصل کرد و دشمنانتان را هلاک نمود، پس برایتان کتابی از جانب خدا می‌آورم که مشتمل بر اوامر و نواهی و مواعظ و عبرتها و بیانات راهگشا می‌باشد. پس وقتی فرج حاصل شد، از سوی خداوند متعال به موسی علیه السلام امر شد که به وعده‌گاه بیاید و سی روز کنار کوه طور روزه بگیرد. موسی علیه السلام گمان می‌کرد که بعد از این مدت کتاب الهی به او اعطا می‌گردد، لذا سی روز روزه گرفت؛ منتها وقتی در روزهای آخر این روزه گرفتن بود، قبل از افطار مسواک کرد. پس خداوند به او وحی فرستاد که «ای موسی، آیا ندانستی که باقی ماندن بوی دهان روزه‌دار نزد من پاکیزه‌تر و خوشبوتر از بوی مسواک است؟ پس ده روز دیگر را هم روزه بگیر و هنگام افطار مسواک نکن». لذا موسی علیه السلام، ده روز دیگر را هم روزه گرفت. بعد از اینکه این کار انجام شد، خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد که بعد از این ده شب که جمعا چهل شب می‌شود به او کتاب و الواح عطا می‌کند». (۱)

طبرسی، مجمع البیان ۵/ ۶۷. (۴). التفسیر الکبیر، ۱۶/ ۱۷۵. (۵). بقره/ ۵۱، و هنگامی که به موسی - برای نزول تورات - چهل شب وعده دادیم، پس شما در غیبت او گوساله‌پرستی اختیار کردید و ستمکار شدید. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۲ «امام عسکری علیه السلام فرمود: موسی بن عمران به بنی اسرائیل گفت: وقتی خداوند برای شما فرج حاصل کرد و دشمنانتان را هلاک نمود، پس برایتان کتابی از جانب خدا می‌آورم که مشتمل بر اوامر و نواهی و مواعظ و عبرتها و بیانات راهگشا می‌باشد. پس وقتی فرج حاصل شد، از سوی خداوند متعال به موسی علیه السلام امر شد که به وعده‌گاه بیاید و سی روز کنار کوه طور روزه بگیرد. موسی علیه السلام گمان می‌کرد که بعد از این مدت کتاب الهی به او اعطا می‌گردد، لذا سی روز روزه گرفت؛ منتها وقتی در روزهای آخر این روزه گرفتن بود، قبل از افطار مسواک کرد. پس خداوند به او وحی فرستاد که «ای موسی، آیا ندانستی که باقی ماندن بوی دهان روزه‌دار نزد من پاکیزه‌تر و خوشبوتر از بوی مسواک است؟ پس ده روز دیگر را هم روزه بگیر و هنگام افطار مسواک نکن». لذا موسی علیه السلام، ده روز دیگر را هم روزه گرفت. بعد از اینکه این کار انجام شد، خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد که بعد از این ده شب که جمعا چهل شب می‌شود به او کتاب و الواح عطا می‌کند». (۱)

جعل و ساختگی بودن این روایت، و منافات داشتن آن با روایات صحیح و سنت نبوی صلی الله علیه و آله واضح است. چنان که علامه شوشتری در بررسی و نقد این خبر می‌نویسد: «۲» «اولا گفتار خداوند به موسی علیه السلام طبق روایت فوق الذکر که «انّ خلوف فم الصائم اطیب عندی من ریح المسک»، باقی ماندن بوی دهان روزه‌دار نزد من خوشبوتر و پاکیزه‌تر از بوی مسواک است، به واسطه ترک مناجات موسی علیه السلام با خداوند آن هم درحالی که روزه بوده، می‌باشد؛ نه به خاطر آنچه در روایت فوق به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام نقل شده است. این مطلب با روایتی که در کافی آمده است، تأیید می‌شود چنان که در حدیث صحیحی از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام، روایت شده است که «خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد که چه چیز تو را از مناجات با من بازداشت؟ موسی گفت:»

(\_\_\_\_\_۱). تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۲۰۰-۲۰۱. (۲). الاخبار الدخیله، ۱/ ۱۸۰-۱۸۱ (با تلخیص). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۳ پروردگارا، می‌خواستم بوی دهانم که به واسطه روزه گرفتن ایجاد شده، از بین برود. لذا به او وحی شد که بوی دهان روزه‌دار نزد من از بوی مسواک پاکیزه‌تر است». «۱» ثانیاً مسواک کردن از نظر عقلی و نقلی امر ممدوحی است. پس چگونه ممکن است که خداوند، موسی علیه السلام را از آن نهی کرده باشد؟ تأیید این مطلب در روایات مأثوره از معصومین علیهم السلام است، چنان که شیخ صدوق در روایتی با اسناد از عبد الله ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در مسواک کردن، دوازده امتیاز است و آن اینکه: جزو سنت نبوی است، پاکیزه کننده دهان است، جلا دهنده چشم است، خداوند رحمان را راضی می‌کند، دندانها را سفید می‌گرداند، پوسیدگی و فساد (زردی) دندان را از بین می‌برد، لثه را محکم می‌کند، اشتها به طعام را زیاد می‌کند، بلغم را از بین می‌برد، حافظه را زیاد می‌کند، حسنات را مضاعف می‌گرداند و ملائکه الهی بواسطه آن مسرور و شادمان می‌شوند». «۲» همچنین در روایتی مرسل آورده است: «دو رکعت نمازی که با مسواک زدن نماز گزار خوانده شود، نزد خداوند عزّ و جلّ از هفتاد رکعت نمازی که بدون مسواک کردن باشد محبوب‌تر و والا-تر است». «۳» ثالثاً بوی دهان روزه‌دار به واسطه عدم خوردن و آشامیدن در حال روزه است، لذا این بو تنها با خوردن طعام و نوشیدنیها از بین می‌رود. رابعاً اگر به فرض، مسواک کردن موسی علیه السلام روزه سی روز او را باطل کرده است، پس باید همان سی روز را اعاده کند نه آنکه ده روز دیگر به آن اضافه شود؟! حقیقت آن است که باید معتقد شویم که از همان ابتدا اراده الهی در مورد نزول الواح و تعالیم تورات بر موسی علیه السلام بعد از چهل شب مقدر شده بوده است. اما نکته لطیف و حکمت‌آمیز در این مطلب آن است که خداوند به منظور آماده کردن قوم

(۱). فروع الکافی، ۴/ ۶۷-۶۸. (۲). صدوق، الخصال، ۲/ ۴۸۱؛ همو، ثواب الاعمال، ص ۳۴. (۳). الخصال، ۲/ ۴۸۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۴ موسی و تحمل و پذیرش تعالیم تورات از جانب ایشان آن را به صورت سی شب و افزودن ده شب دیگر بر آن، بیان فرموده است. چنان که در تفسیر قمی، روایتی به همین مضمون آمده است که «خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرده بود که بر تو تورات را نازل می‌کنم که در آن احکام و مسائل مورد احتیاج بنی اسرائیل است، پس باید چهل روز یعنی ماه ذی القعدة و ده روز از ماه ذی الحجه روزه بگیری تا آن را بر تو بفرستم. پس موسی علیه السلام وقتی این خبر را به قومش داد مبنی بر اینکه خداوند وعده داده است که به زودی تورات و الواح را بر او می‌فرستد، گفت: البته پس از سی روز که روزه بگیرم؛ و بعد از سی روز گفت: چنانچه ده روز دیگر بدان افزوده شود و کامل گردد، وعده خداوند تحقق خواهد یافت؛ و موسی علیه السلام از همان ابتدا نگفت: پس از چهل روز که روزه بگیرم، به خاطر آنکه سینه آن قوم تنگ و تحمل آنها کم نشود و این همان حقیقتی است که قرآن بدان اشاره کرده است و می‌فرماید: وَاعْبُدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً... «۱». «۲» ۱۲. در این تفسیر آمده است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده آیه از آیات صدر سوره

«برائت» را به ابو بکر بن ابی قحافه سپرد که در آن نقض عهد با مشرکین و تحریم نزدیک شدن به مکه برای مشرکین بود و آن حضرت به ابو بکر دستور داد که در مراسم حج حضور یابد و در موسم حج با دیگران حج به جای آورد و آن آیات را بر آنان تلاوت کند. پس وقتی ابو بکر خارج شد و به طرف مکه رهسپار شد، چیزی نگذشته بود که جبرئیل علیه السلام درحالی که احاطه به نور شده بود آمد و گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله خداوند بزرگ مرتبه والا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: ای محمد صلی الله علیه و آله این آیات و وظیفه تبلیغ آن را برای تو کسی جز خودت و یا مردی که از تو باشد نباید ادا کند، پس علی علیه السلام را بفرست تا آیات را از او بگیرد و ابلاغ کند؛ زیرا او کسی است که باید اعلام نقض

(۱) اعراف / ۱۴۲. (۲) تفسیر القمی،

۲۳۹ / ۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۵ عهد با مشرکین کند و آیات را بر مردم بخواند». و جبرئیل علیه السلام گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله پروردگارت از روی سهو یا شک یا اشتباه به تو دستور نداده است که آیات را از ابو بکر بگیری و به علی علیه السلام بدهی، بلکه خواسته است برای ضعفای مسلمین واضح گردد که مقامی که می‌تواند جانشین پیامبر گردد، برادرت علی علیه السلام است و غیر او نمی‌تواند قائم مقام تو باشد و خواسته است در چشمهای این ضعیفان از امت مرتبه و منزلت او بزرگ و والا- شود». پس وقتی علی علیه السلام آن آیات را از دست ابو بکر گرفت. ابو بکر به مدینه بازگشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حضور یافت و گفت: آیا گرفتن این آیات از من به خاطر غضب از دست من بوده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، لکن خدای بزرگ و عظیم به من دستور داد که کسی به جای من آن را ادا نمی‌کند مگر کسی که او از من است. و اما تو، پس خداوند به تو درجات رفیع و مراتب شریف را عوض دهد به خاطر آنچه که از آیات او حمل کردی و در طاعات او سختی کشیدی. اما اگر تو مداومت بر موالات ما داشته باشی، ما هم در عرصه‌های قیامت به تو وفا می‌کنیم به خاطر عهد و میثاقی که با تو داریم، پس تو از بهترین شیعیان ما و از بزرگوارترین یارانی هستی که موالات ما را داری». لذا به واسطه این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله غم و اندوه از ابو بکر زایل شد. «۱» مضمون روایت مذکور، خصوصاً عباراتی که در دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله به ابو بکر پس از عزل او از ابلاغ آیات اولیه سوره توبه آمده است، کذب است و با روایت صحیح و قطعی منافات دارد. طبق آنچه در این مورد در روایات کتب تفسیر و حدیث آمده است، «۲» در اواخر سال نهم هجری، بعد از مراجعت از غزوه تبوک؛ پیک وحی (جبرئیل امین) آیاتی از آغاز سوره برائت (توبه) را آورد که بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ اِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ \* فَاِذَا اَنْسَلَخْنَا اَشْهُرَ الْحُرْمِ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُوهُمْ وَ احْصِرُوهُمْ وَ اَعْدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَاِنْ تَابُوا وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيْلَهُمْ اِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ... «۱» و پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور نمود

(۱) تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، ص ۴۳۸. (۲) نور الثقلین، ۳ / ۸۰-۸۱؛ علل الشرائع، باب ۱۸۸، ص ۴۴۲؛ همو، معانی الاخبار، ص ۲۹۶؛ تفسیر العیاشی، ۲ / ۷۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۶ وَ اَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِيْنَ \* وَ اَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ اِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَ رَسُوْلُهُ فَاِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاَعْلَمُوْا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِعَذَابِ اَلِيْمٍ \* اِلَّا الَّذِيْنَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوْكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوْا عَلَيْكُمْ اَحَدًا فَاَتَيْتُمُوْا اِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ اِلَى مَدِيْنَتِهِمْ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ \* فَاِذَا اَنْسَلَخْنَا اَشْهُرَ الْحُرْمِ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُوهُمْ وَ احْصِرُوهُمْ وَ اَعْدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَاِنْ تَابُوا وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيْلَهُمْ اِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ... «۱» و پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور نمود که شخصی را روانه مکه کند تا در موسم حج این آیات را همراه با قطعنامه چهار ماده‌ای برای مردم بخواند. برطبق این آیات و نیز قطعنامه مذکور، «امان از مشرکان برداشته شده و کلیه پیمانهای که مسلمین با مشرکین داشته‌اند- به جز پیمانهایی که صاحبان آنها بر پیمان خود وفادار بوده و عملاً درصدد نقض آن نبودند- نادیده گرفته شده بود و به سران مشرکان و پیروان آنها ابلاغ شد که در طی چهار ماه مهلت دارند که تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن کنند و چنانچه بعد از این مدت (از دهم ذی الحجه سال

نهم هجری تا دهم ربیع الثانی سال بعد) شرک و بت پرستی را رها نکنند، از آنها سلب مصونیت شده و مسلمین موظفند هر کجا آنها را یافتند (\_\_\_\_\_). ترجمه: این اعلام بیزاری خدا و پیامبر اوست از کسانی از مشرکین که شما مسلمین با آنها عهد بسته‌اید (و آنها آن را شکسته‌اند یا درصدد شکستن آن هستند)، پس شما مشرکان چهار ماه مهلت دارید که در زمین مکه آزادانه سیر و سفر کنید و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید و بر قدرت خدا غالب شوید و بدانید که خداوند خوارکننده کافران است، و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان) که خدا و پیامبر او از این به بعد از عهد مشرکین بیزارند، پس باین حال هرگاه شما مشرکان از شرک توبه کنید برایتان در دنیا و آخرت بهتر است و اگر سرپیچی کنید بدانید که شما نمی‌توانید خدا را ناتوان ساخته و از قلمرو قدرتش خارج شوید، و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده، مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بسته‌اید و آنها عهد شما را نشکستند و چیزی را فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند پس پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم شمرده و نگهدارید که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد، و هنگامی که ماههای حرام (چهار ماه مهلت) پایان یافت مشرکان را هر کجا یافتید به قتل برسانید و یا اسیر کنید و محاصره کنید و در هر کمین گاه بر سر راه آنها بنشینید پس هرگاه توبه کنند و نماز را به پای دارند و زکات را بپردازند آنها را رها سازید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۷ بکشند یا اسیر بگیرند و البته اگر توبه کنند و نماز و زکات را به پای دارند، آزاد هستند. و مطابق روایات اسلامی موضوع قطعنامه هم بر چهار موضوع بود که عبارت بود از اعلام الغای پیمان مشرکین، اعلام عدم حق شرکت مشرکان- اعم از مرد یا زن- در مراسم حج از سال بعد، اعلام ممنوع بودن طواف افراد عریان که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود، و اعلام ممنوع بودن ورود مشرکان در خانه خدا». از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله ابو بکر را به حضور طلبید و آیات اولیه سوره براءت را به او تعلیم داد و دستور داد چهل تن از مسلمین او را همراهی کرده و راه مکه را در پیش گیرند و ابو بکر این آیات را که متضمن بیزاری و براءت از مشرکان است در روز عید قربان، در حج اکبر، «۱» برای مردم تلاوت کند. ابو بکر به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله راه مکه را در پیش گرفت اما چیزی نگذشت که پیک وحی نازل شد و پیامی را از جانب خدای تعالی آورد که «لا- یؤدیها عنک الّا انت أو رجل من اهل بیتک»، یعنی این موضوع را نباید کسی جز تو و یا فردی از اهل بیت تو ابلاغ کند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فراخواند و مرکب مخصوص خود را در اختیار او قرار داد و دستور داد که هرچه زودتر مدینه را ترک گوید تا به ابو بکر در راه ملحق شده و آیات را از او بگیرد و در روز عید قربان آن آیات را به ضمیمه آن قطعنامه در اجتماع پرشکوه مسلمین در حج ایراد نماید. علی علیه السلام مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله راه مکه را در پیش گرفت و در جحفه «۲» (یا مطابق بعضی روایات در رحاء) «۳» با ابو بکر ملاقات کرد و پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را به او رسانید. ابو بکر نیز آیات را در اختیار علی علیه السلام قرار داد و علی علیه السلام هم طبق دستور در روز عید قربان در اجتماع پرشکوه حج تمتع، به قرائت آیات صدر سوره براءت پرداخت و

(\_\_\_\_\_). منظور از حج اکبر، حج تمتع

است در مقابل عمره که آن را حج اصغر گفته‌اند و یا بدان جهت که در آن سال همه گروهها اعم از مسلمین و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند، ولی این کار در سالهای بعد به کلی متوقف شد، آن را حج اکبر نامیده‌اند. (حویزی، ۳/ ۸۰-۸۱). (۲). جحفه، قریه بزرگی است در راه مکه، میقات اهل مصر و شام است اگر از مدینه نیامده باشند. ر. ک به: یاقوت حموی، معجم البلدان، ۳/ ۳۶. (۳). روحا، از راههای فرعی منتهی به مکه در فاصله سی مایلی مدینه. ر. ک به: همان، ۴/ ۴۲۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۸ خطبه‌ای خواند: «۱» «از این پس هیچ برهنه‌ای نباید طواف خانه خدا کند، و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج را ندارد، و آن دسته از مشرکان که با پیامبر صلی



الله علیه و آله پیمان داشته و نقض عهد نکرده‌اند و پیمانشان مدت‌دار است پس تا پایان مدت، آن عهد محترم است. اما آنها که پیمانشان مدت‌دار نیست تا چهار ماه مهلت و مدت دارند». و اما ابو بکر پس از واگذاری آیات به علی علیه السّلام به مدینه مراجعت کرد و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت: مرا برای انجام کاری لایق و شایسته شمردی که گردنها به سوی آن کشیده می‌شد و هر کس افتخار امتثال آن را در دل می‌پروراند، اما وقتی مقداری از راه را پیمودم، مرا عزل نمودی؟! آیا درباره من چیزی نازل شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، لکن جبرئیل آمد و پیام الهی را رساند که این وظیفه را جز من و یا کسی که از من است نباید ابلاغ کند». «۲» «عیاشی»، روایاتی را به همین مضمون ذکر کرده است. از آن جمله در روایتی از حریز، از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را به منظور ابلاغ آیاتی از سوره توبه و براءت از مشرکین به موسم حج فرستاد تا آنها را برای مردم قرائت کند، اما چیزی نگذشته بود که جبرئیل نازل شد و از طرف خدا پیغام آورد که خداوند بلندمرتبه و والا بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید این آیات را کسی به جای تو جز علی علیه السّلام نباید ابلاغ کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را به حضور طلبید و به او دستور داد بر شتر مخصوص خود که عضباء نام داشت سوار شود و به ابو بکر ملحق شود تا آیات سوره توبه را از او گرفته و آن را در مکه در مراسم حج برای مردم قرائت کند. پس ابو بکر به مدینه مراجعت کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا گرفتن آیات از من از روی سخط بوده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، لکن جبرئیل پیامی را از طرف خداوند رسانید که این آیات را جز مردی از خودت نباید ابلاغ کند. پس علی علیه السّلام وارد مکه شد و در بعد از ظهر روز عید قربان، که روز حج اکبر

(۱) \_\_\_\_\_ طبرسی، مجمع البیان، ۵ / ۳؛

الغدیر، ۶ / ۳۳۸. (۲) بحار الانوار، ۲۱ / ۲۷۵ - ۲۷۶؛ تفسیر القمی، ۱ / ۲۸۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۶۹ بود، ایستاد و فرمود: من فرستاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم و سپس بر آنها آیاتی از سوره توبه را قرائت کرد: بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ...، که این اعلام بیزاری خدا و رسول اوست به کسانی از مشرکین که شما با آنها پیمان بسته‌اید، پس چهار ماه مهلت دارید که در زمین مکه آزادانه سیر و سفر کنید و خوب بیندیشید یعنی بیست روز از ماه ذی الحجه و ماه محرم و ماه صفر و ماه ربیع الاول، و ده روز از ماه ربیع الثانی را مهلت دارید ... و سپس علی علیه السّلام فرمود: کسی اعم از مرد یا زن حق ندارد برهنه طواف خانه خدا کند و پیمان هیچ مشرکی برقرار نیست مگر پیمانهایی که صاحبان آن با پیامبر عهد بسته و آن را نشکسته و یا درصدد نقض آن برنیامده‌اند که اگر پیمانشان مدت‌دار است تا مدتی که مقرر است، محترم است و چنانچه مدت‌دار نیست، مدت و مهلت آن تا چهار ماه است». «۱» روایاتی شبیه به همین مضمون در تفسیر فرات، «۲» تفسیر الصافی، «۳» مجمع البیان، «۴» نور الثقلین، «۵» علل الشرائع، «۶» خصال، «۷» الارشاد، «۸» المناقب، «۹» تفسیر البرهان، «۱۰» بحار الانوار، «۱۱» تفسیر تیبیان، «۱۲» و دیگر تفاسیر و کتب ذکر شده است که به جهت جلوگیری از اطاله کلام و تکرار، تنها به ارجاع به آن منابع اکتفا می‌شود.

(۱) \_\_\_\_\_ تفسیر العیاشی، ۲ / ۷۳ - ۷۴. (۲)

تفسیر فرات، ص ۵۴. (۳) تفسیر الصافی، ۲ / ۳۱۹ - ۳۲۰. (۴) طبرسی، مجمع البیان، ۵ / ۳ - ۴. (۵) تفسیر نور الثقلین، ج ۳ / ۷۵ - ۷۸. (۶) علل الشرائع، ج ۱، باب ۱۵۰، صص ۲۲۴ - ۲۲۵. (۷) الخصال، باب خمسة، ص ۳۱۱. (۸) الارشاد، صص ۲۹ - ۳۰. (۹) المناقب، ۱ / ۳۲۶ - ۳۲۸. (۱۰) تفسیر البرهان، ۲ / ۱۰۰ - ۱۰۱. (۱۱) بحار الانوار، ۳۵ / ۲۹۸ - ۳۰۹. (۱۲) التیبیان، ج ۵، ص ۱۹۸.

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۰ در منابع اهل سنت نیز همین روایت، البته با اختلاف در الفاظ حدیث و جزئیات آن، ذکر شده است، چنان که حاکم نیشابوری، روایتی را از ابن عباس نقل کرده که گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ابو بکر را برای خواندن سوره توبه بر اهل مکه در مراسم حج روانه ساخت، ولی چیزی نگذشته بود که علی



علیه السّلام را به دنبال او فرستاد که آن آیات را از او بگیرد، و فرمود: جبرئیل از طرف خدا برایم پیغام آورد که این سوره را باید مردی ابلاغ کند که او از من باشد و من از او باشم. «۱» همین مضمون در مسند ابن حنبل از ابن عباس «۲» و در روایت دیگر از انس بن مالک، «۳» و در روایت دیگر از علی علیه السّلام «۴» آمده است و همچنین در جامع الاصول از ترمذی از انس بن مالک و همچنین از عبد الله بن عباس، «۵» در تفسیر القرآن العظیم به نقل از ابن حنبل به سنن ترمذی، «۶» در تفسیر کشاف، «۷» در تفسیر الدر المنثور، «۸» و دیگر منابع روایت مربوط به عزل ابو بکر در ابلاغ سوره براءت و فرستادن علی علیه السّلام به جای او با سند آمده است. بدین ترتیب از مجموعه اخبار عامه و خاصه در این مورد که دلالت دارد بر عدم استحقاق ابو بکر در ابلاغ سوره براءت و فرستادن علی علیه السّلام مبنی بر گرفتن آیات از او و قرائت و اعلام آن به مردم در ایام حج، آن هم به امر الهی «لا یؤدّیها عنک الا انت أو رجل منک» که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق امر الهی عمل کرد و تبلیغ آیات را به علی علیه السّلام واگذار کرد، کذب روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام ثابت می‌گردد، خصوصاً اقوال و عباراتی که در دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابو بکر بعد از

(۱). المستدرک علی الصحیحین، ۳/ ۱۲۳. (۲). ابن حنبل، مسند، ۱/ ۳۳۱. (۳). همان، ۳/ ۲۱۲. (۴). همان، ۱/ ۱۵۰. (۵). جامع الاصول، ۸/ ۴۹۶-۴۹۷. (۶). ترمذی، الجامع الصحیح، ج ۵، باب ۲۱، ص ۶۳۶. (۷). تفسیر کشاف، ۲/ ۲۴۳. (۸). الدر المنثور، ۳/ ۳۷۷-۳۷۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۱ عزل او از ابلاغ سوره براءت، یاد شده در هیچ‌یک از منابع معتبر تفسیر و حدیث دیده نشده است. ۱۳. در این تفسیر، روایت چنین نقل شده است: «علی علیه السّلام فرمود: خداوند هیچ معجزه و آیتی را به موسی علیه السّلام و دیگر انبیا عطا نکرده مگر آنکه مثل یا بهتر از آن را بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عطا کرده است. چنان که گروهی از یهودیان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و با او در آنچه آورده است مجادله کردند و گفتند: ای محمد، اگر تو پیامبر هستی پس مثل آنچه را دیگر پیامبران آورده‌اند بیاور...؛ آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای معجزاتی را که موسی داشت، نمودند و گفتند: مثل عصای موسی و دیگر معجزات او را برای ما بیاور. پس پیامبر به آنها فرمود: من بالاتر از عصای موسی علیه السّلام را برای شما آورده‌ام و آن قرآن است که تا ابد باقی است و احدی توان معارضه با حتی یک سوره آن را ندارد؛ و اما به جای ید بیضا، نوری است که از حسن و حسین علیهما السّلام ساطع می‌شود؛ و در مقابل سیل و طوفانی که بر قوم بنی اسرائیل وارد شد طوفانی است که پس از جنگ احد وزید که چون مادر مسافع بن طلحه و جلاس بن طلحه نذر کرده بود که در کاسه سر عاصم بن ثابت بن ابی الاقلح (قاتل دو پسرش در غزوه احد) شراب بنوشد. وقتی عاصم در غزوه رجیع کشته شد و قبیله هذیل خواستند سر او را از تنش جدا کنند و آن را به سلانه مادر آن دو پسر بفروشد، پس به امر خداوند طوفان شدیدی وزید و پس از آن باران تند و درشتی بارید و آب رود پیکر عاصم را با خود برد و نتوانستند به آن دست یابند؛ و در مقابل ملخهایی که بر بنی اسرائیل وارد شد خداوند ملخهایی را بر دویست یهودی که در سفری از سفرهای پیامبر صلی الله علیه و آله به شام قصد قتل آن حضرت را داشتند فرستاد و آنها را کشت؛ و در مقابل شپشهایی که بنی اسرائیل بدان مبتلا شده بودند، خداوند دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به واسطه سوء قصدی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند آنها را به شپش مبتلا کرد؛ و اما در مقابل قورباغه‌هایی که بر بنی اسرائیل وارد شدند، خداوند دویست تن از دشمنان پیامبر را از کفار و یهودیان که قصد قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را در مراسم حج داشتند در گرمای شدید، مبتلا به قورباغه و عطش شدید بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۲ کرد که همگی جز یک تن که توبه کرد کشته شدند...؛ آن گاه علی علیه السّلام در ادامه فرمود: «و امّا خون، پس پیامبر صلی الله علیه و آله یک دفعه حجامت کرد و خون خارج شده از آن را به ابو سعید خدری داد و به او گفت: «این را پنهان کن». ابو سعید رفت و آن را آشامید. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: «با آن خون چه کردی؟» ابو سعید گفت: آن را نوشیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر نگفتم آن را پنهان کن؟» ابو سعید گفت:

آن را در ظرف غیر قابل دسترسی پنهان کردم! پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «مبادا که دیگر مثل این کار را انجام دهی، بدان که خداوند گوشت و خون تو را بر آتش حرام کرده است به خاطر آنکه با گوشت و خون من آمیخته است». آن گاه چهل نفر از منافقین شروع به استهزای پیامبر کرده و گفتند: محمد پنداشته که خداری به خاطر اختلاط خون بدن او با خون بدن پیامبر صلی الله علیه و آله از آتش رها شده است در حالی که محمد جز دروغگوی افترازننده نیست، اما ما خون او را پلید و ناپاک می‌دانیم، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بدانید که خداوند آنان را به وسیله خون عذاب می‌کند و می‌میراند» - با آنکه قبطیان به واسطه خوردن خون نمرده بودند - پس آن منافقین جز مدت کوتاهی را راحت نبودند که به خون دماغ دائم و جاری شدن خون از دندانهایشان مبتلا شدند، پس خوراک و آشامیدنی آنها مختلط با خون شده بود و به اجبار از آن می‌خوردند که تا چهل روز وضع بدین منوال بود، و آنان به این وسیله مورد عذاب واقع شدند و پس از آن هلاک گشتند...» (۱). کذب روایت فوق به دلیل تعارض آن با روایات قطعی و مسلم، معلوم می‌گردد: اولاً مطابق آنچه در روایت فوق آمده است: آن که از خون حجامت پیامبر صلی الله علیه و آله خورد، ابو سعید خدری است، در حالی که مطابق روایت کافی این مطلب در مورد مولی بنی بیاضه صدق می‌کند نه ابو سعید خدری! چنان که در کافی با سند از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرموده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله حجامت کرد و موی بنی بیاضه او

(۱) تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، ص ۳۳۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۳ را رگ زد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله خون خارج شده از بدن خود را به او داد. وقتی کار حجامت پایان یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آن خون کجاست؟ مولی بنی بیاضه گفت: آن را آشامیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوار نبود که چنین کنی، خدای تعالی آن را برای تو حجابی در برابر آتش قرار می‌دهد، پس دیگر این کار را تکرار نکن.» (۱) ثانیاً اینکه در روایت فوق الذکر (در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام) به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرموده: «گوشت و خون تو مختلط با گوشت و خون من شد»، مطلب کذبی است که در هیچ منبع معتبری چنین کلامی را به پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد هیچ یک از اصحاب نسبت نداده‌اند، چنان که مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری خون روی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در غزوه احد زخمی و خونین شده بود مکید و فروبرد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کلامی را در شأن او نفرمود، مگر آنکه طبق روایاتی تنها این مطلب را در شأن علی علیه السلام فرموده است (در حالی که خون پیامبر را نخورده است) و این فضیلت همان تأویل گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله است که من و علی از یک طینت آفریده شده‌ایم و البته هیچ کس جز علی علیه السلام واجد چنین فضیلتی نمی‌باشد. چنانکه در امالی طوسی، روایتی با سند از ابو علی حسن بن محمد بن حسن طوسی نقل شده که گوید: «شیخ و استادم محمد بن حسن بن علی طوسی به من خبر داد به نقل از محمد بن محمد بن نعمان، از ابو عبد الله محمد بن عمران مرزبانی، از ابو بکر احمد بن محمد بن عیسی مکی، از ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از یحیی بن عیسی رملی، از اعمش بن عبابه اسدی، از عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به ام سلمه فرمود: «ای ام سلمه، علی از من است و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است، و علی نسبت به من به منزله هارون از موسی است، ای ام سلمه این را بشنو و بر علی که سید مسلمین است شهادت و گواهی بده.» (۲)

(۱) فروع الکافی، ج ۵، باب کسب

الحجام، ص ۱۱۸. (۲) طوسی، الامالی، ص ۴۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۴ در روایتی دیگر، با سند از ابو علی حسن بن محمد بن حسن طوسی، از شیخ او ابو علی حسن بن محمد طوسی، به نقل از محمد بن محمد بن نعمان، از ابو علی حسن بن عبد الله قطان، از ابو عمرو عثمان بن احمد بن سماک، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که

فرمود: «علی را دوست بدارید که گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است، خداوند لعنت کند گروهی از امتم را که درباره او پیمان مرا ضایع کرده و وصیتم را فراموش می‌کنند، که آنان را نزد خداوند بهره و نصیبی نمی‌باشد». (۱) در کنز العمال نیز روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود «انّ علیاً لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله هارون من موسی الا انه لیس نبی من بعدی» (۲)، علی گوشتش از گوشت من و خورش از خون من است، و او نسبت به من همانند هارون است نسبت به موسی جز آنکه پیامبری بعد از من نیست. ۱۴. در تفسیر آیه و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس ... (۳) آمده است: «منظور از روح القدس همان جبرئیل است، یعنی خداوند جبرئیل را یار و مددکار عیسی علیه السلام قرار داد، آن هنگام که عیسی علیه السلام از روزنه خانه‌اش به آسمان بالا رفت و خداوند شیخ و تمثال او را بر کسی که قصد قتل او را داشت، مشتبه کرد. پس او به جای عیسی علیه السلام کشته شد. اما آنان گفتند: مسیح بود که کشته شد ...». (۴) اشکال روایت فوق در تفسیر آیه، آنجاست که گفته است: «آنکه شیخ و تمثال عیسی بر او القا شد، همان کسی بود که قصد قتل او را داشت»، درحالی که مطابق روایات قطعی و صحیح آنکه شیخ عیسی علیه السلام بر او القا شد یکی از صحابه عیسی علیه السلام بوده است! (\_\_\_\_\_۱). طوسی، همان، ص ۶۷. (۲). کنز

العمال، ۱۶۴/۶. (۳). بقره/۸۷، و به عیسی بن مریم دلائل روشن بخشیدیم و او را به وسیله روح القدس - یعنی جبرئیل و یا نیروی مرموز و غیبی - تأیید نمودیم. (۴). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۹۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۵ چنان که در تفسیر قمی با سند (از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن صالح، از حرمان بن اعین) از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: «عیسی علیه السلام به اصحابش شبی را که خداوند او را به سوی خود بالا برد، خبر داد. پس اصحابش هنگام غروب آفتاب نزد او جمع شدند که تعداد آنها دوازده نفر بود. عیسی علیه السلام آنها را به داخل بیت خود کرد و خود از چشمه‌ای که در گوشه آن خانه بود به سوی آنان بیرون آمد، درحالی که سر خود را تکان می‌داد که آبهایش بریزد. سپس فرمود: خداوند متعال به من وحی کرده است که در همین ساعت مرا به سوی خود بالا برده و از یهودیان مرا پاک سازد، اینک کدام یک از شما حاضرید شیخ و شکل من بر او القا شود تا آنکه او به جای من کشته شود و به دار آویخته شود تا همراه من در درجه و مقام من قرار گیرد؟ جوانی از میان آن اصحاب گفت: ای روح خدا، من حاضریم. عیسی علیه السلام فرمود: آری، تو همان هستی و آن گاه عیسی علیه السلام به آنها فرمود: و اما یکی از شما قبل از آنکه صبح شود دوازده بار به من کافر می‌شود! [او کیست؟] مردی از آن اصحاب به عیسی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا، من هستم. عیسی علیه السلام گفت: آیا این مطلب را در نفس خودت درک و احساس می‌کنی؟ پس شاید تو همان کس باشی. سپس عیسی علیه السلام به ایشان فرمود: بدانید که به زودی شما بعد از من بر سه فرقه خواهید شد: دو فرقه که بر خدا دروغ بسته و افترا زننده هستند و جایگاهشان در آتش است و یک فرقه که از شمعون (از حواریون ملقب به غیور) تبعیت کرده و بر خدا راستگو هستند که اینان در بهشت جای دارند. آن گاه خداوند عیسی علیه السلام را از گوشه خانه به سوی خود بالا برد درحالی که آن اصحاب او را می‌دیدند. سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: یهودیان در همان شب به جستجوی عیسی علیه السلام پرداختند و مردی را که عیسی خبر داده بود که در میان شما کسی هست که تا قبل از صبح دوازده بار به من کافر شود، یافتند و گرفتند. همچنین آن جوانی را که شیخ عیسی به او القا شده بود، به جای عیسی علیه السلام گرفتند و کشتند و به دار آویختند (و البته آن مرد که عیسی علیه السلام به او خبر داده بود که تا قبل از صبح، دوازده بار بر من کافر بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۶ شود، این امر در مورد او تحقق یافت). (۱) مطابق روایت فوق آنکه شیخ عیسی علیه السلام به او القا شد، یکی از صحابه عیسی علیه السلام بود و لذا روایاتی که بیانگر آن است که شیخ عیسی علیه السلام بر کسی افتاد که قصد قتل آن حضرت را داشته یا بر کسی القا شد که جاسوس بود و یهودیان را به مکان عیسی علیه السلام دلالت کرد (۲) تا او را بکشند، مطلبی کذب است و قرآن شریف در مقابل آن سکوت کرده

و می‌فرماید: وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا\* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا، «۳» مجازاتهای ما برای یهودیان بدان جهت بود که گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم در حالی که عیسی علیه السلام را نکشتند و به دار نزدند، ولی مطلب برایشان مشتبه شد، و کسانی که درباره قتل عیسی و یا کیفیت آن اختلاف دارند از روی شک و تردید بوده و درباره او علمی ندارند جز آنکه پیروی از گمان کرده‌اند و یقیناً بدانید که آنها مسیح را نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خداوند پیوسته مقتدر و امورش از روی حکمت است. ۱۵. در این تفسیر، مطلبی در فضیلت مسجد الاقصی نقل شده که قابل تأمل است. «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز در مسجد من یعنی - مسجد النبی - برتر و با فضیلت‌تر از هزار نماز در غیر این مسجد است مگر در مسجد الحرام و مسجد الاقصی - یعنی مکه و بیت المقدس». «۴» مطابق روایت فوق، مسجد الاقصی هم‌ردیف مسجد الحرام است و ثواب نماز در آن برابر ثواب نماز در مسجد النبی می‌باشد! در حالی که این مطلب، کذب است؛

(۱) \_\_\_\_\_ تفسیر القمی، ۱/ ۱۰۳. (۲).

یهودای اسخر یوطی که به مسیح علیه السلام خیانت کرد. (۳). نساء/ ۱۵۷-۱۵۸. (۴). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۵۱۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۷ زیرا: اولاً- با اخبار صحیحه امامیه و بعضی اخبار عامه منافات دارد. چنان‌که «شیخ صدوق»، در من لا یحضره الفقیه، روایت کرده است که «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الصلاة في مسجدی كألف صلاة في غيره إلا المسجد الحرام، فإن الصلوة في المسجد الحرام تعدل ألف صلاة في مسجدی» «۱»، نماز در مسجد من - مسجد النبی - همچون هزار نماز در غیر آن است مگر در مسجد الحرام، که ثواب نماز در مسجد الحرام برابر با هزار نماز در مسجد النبی است. همین روایت از طریق دیگر (از جیر بن مطعم از پدرش) به نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است. «۲» در سنن ترمذی نیز همین روایت به نقل از ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شده است. «۳» ثانیاً روایت مورد نظر موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام مطابق روایاتی است که از طریق عامه و یا در کتب عامه روایت شده است. چنان‌که «شیخ طوسی» در التهذیب، روایتی را با اسناد خود از محمد بن حسان، از ابو محمد نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدران بزرگوارش علیهم السلام، از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نماز در بیت المقدس معادل هزار نماز است، و نماز در مسجد اعظم معادل صد نماز است...» «۴». و بعید نیست مراد از مسجد اعظم، مطابق سایر اخبار، همان مسجد الحرام باشد. این روایت با همین سند در ثواب الاعمال، «۵» المحاسن، «۶» و النهایه «۷» نیز آمده است. در حالی که، اولاً در سند این حدیث خدشه وارد است؛ زیرا شیخ طوسی، نام محمد بن حسان رازی را در رجال خود ذیل اصحاب الهادی علیه السلام و همچنین ذیل

(۱) \_\_\_\_\_ من لا یحضره الفقیه، ۱/

۲۲۸. (۲). طبرانی، المعجم الكبير، ۱۳۲-۱۳۳ و ۱۴۳-۱۴۴. (۳). الجامع الصحیح، ج ۲، باب ۲۴۳، ص ۱۴۷. (۴). تهذیب الاحکام، ۲۲۵/۳. همین روایت در: من لا یحضره الفقیه، ۱/ ۲۳۳، به صورت مرسل از علی علیه السلام نقل شده است. (۵). ثواب الاعمال، ص ۵۱. (۶). برقی، المحاسن، ۵۵-۵۶. (۷). طوسی، النهایه، ۱/ ۳۴۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۸ باب من لم یرو عن الأئمة آورده است. «۱» نجاشی در مورد او گفته است: «روایاتش قابل اعتماد نیست و از ضعف بسیار روایت می‌کند و ابن غضائری او را تضعیف کرده است» «۲» علّامه حلّی نیز نام او را در زمره ضعف آورده است. «۳» و اما درباره حسین بن یزید بن محمد بن عبد الملک نوفلی، نجاشی گوید: «گروهی از قمیین گفته‌اند که در اواخر عمرش غالی بوده است، اما ما روایتی را از او ندیدیم که دلالت بر غلو او باشد»، «۴» علّامه حلّی نام او را در زمره ضعف آورده است. «۵» و اما اسماعیل بن ابی زیاد سکونی کوفی را شیخ در رجال خود جزو اصحاب الصادق علیه السلام دانسته و ثقة شمرده است، «۶» علّامه حلّی نیز او را عامی و جزو ضعف دانسته است. «۷» ثانیاً در کتب خاصه، چیزی را در فضیلت مسجد الاقصی بر مسجد الحرام و مسجد النبی نمی‌توان

یافت، مگر روایاتی که دلالت بر فضیلت چهار مسجد مقدس (مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی و مسجد کوفه) نسبت به سایر مساجد دارد. چنان که در امالی طوسی، روایتی با اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «چهار قصر از قصرهای بهشتی در دنیا هستند که عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد الرسول، مسجد بیت المقدس، و مسجد کوفه». (۸) و در حسنه ابو حمزه ثمالی نیز آمده که «امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمود: (۱) \_\_\_\_\_ طوسی، الرجال، ص ۴۲۵ و ۵۰۶.

(۲). نجاشی، رجال، ص ۲۳۹. (۳). خلاصه الاقوال، ص ۲۵۵. (۴). نجاشی، همان، ص ۲۷. (۵). حلی، همان، صص ۲۱۶-۲۱۷. (۶). طوسی، همان، ص ۱۴۷. (۷). حلی، همان، ص ۱۹۹. (۸). طوسی، الامالی، ص ۳۷۹ (الجزء الثالث عشر). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۷۹ مساجد چهارگانه که بر سایر مساجد فضیلت دارند عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد بیت المقدس، و مسجد کوفه. ای ابو حمزه ثواب نماز واجب در آنها برابر با حج تمتع است و ثواب نماز نافله در آنها برابر با حج عمره می‌باشد. (۱) در حالی که روایات دیگری که در فضیلت مسجد بیت المقدس و ثواب فراوان نماز در آن نقل شده است، همگی از طریق عامه است. البته شکی در فضیلت و اهمیت مسجد بیت المقدس نیست؛ زیرا جزو مساجد چهارگانه‌ای است که طبق روایات صحیح بر سایر مساجد برتری دارند، و پیامبری از پیامبران الهی (سلیمان نبی) آن را بنا کرده است...؛ منتها در اخبار خاصه (از طریق امامیه) خبری در فضیلت مسجد الاقصی و ثواب نماز در آن نسبت به مسجد الحرام و مسجد النبی دیده نمی‌شود! از همین روست که می‌بینیم، در کتاب کافی در باب فضل المساجد، روایاتی در فضیلت مسجد النبی و مسجد قبا و مسجد کوفه و مسجد اعظم (مسجد الحرام) و مسجد سهله و دیگر مساجد آمده است، (۲) لکن در فضیلت مسجد بیت المقدس به طور خاص روایتی را ذکر نکرده است. مگر آنکه به استناد قاعده تسامح در ادله سنن، بگوییم: از روایاتی که در فضیلت مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه (در طریق امامیه) وارد شده استفاده می‌شود که هر کس در مسجد بیت المقدس به امید کسب ثواب نماز به جای آورد، امید است که خداوند نیز آن ثواب را ببخشد هر چند خبری در مورد آن نرسیده باشد. (۳) باین همه، هرگز نمی‌توان پذیرفت که مسجد الاقصی و نماز در آن، هم‌رتبه با مسجد الحرام و مسجد النبی باشد. (۱) \_\_\_\_\_ من لا- یحضره الفقیه، ۱/ ۲۲۹.

(۲). فروع الکافی، ۳/ ۴۸۶-۴۹۱. (۳). صدوق، همان، ۱/ ۲۳۳-۲۳۴ (تعلیق و توضیح علی اکبر غفاری). بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۰

## ۶-۱-۵. تعارض با مسلمات تاریخی

۶-۱-۵. تعارض با مسلمات تاریخی ۱۶. در این تفسیر، در احتجاج پیامبر صلی الله علیه و آله بر قریش، چنین آمده است: «وقتی ابو جهل از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که اگر راست می‌گوید و پیامبر خداست، پس با صاعقه‌ای او را آتش بزند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابو جهل، بدرستی که خداوند عذاب را از تو دور کرده است به خاطر آن که بزودی از صلب تو فرزند پاکی خارج می‌شود (یعنی پسر عکرمه)، و به زودی او عهده‌دار اموری از امور مسلمین می‌گردد که اگر در آن امور اطاعت خدا را در نظر بگیرد نزد خداوند مقام والایی خواهد داشت، و گرنه عذاب الهی بر تو نازل می‌شود...» (۱). این روایت در احتجاج طبرسی نیز آمده است. (۲) جعل و کذب این روایت به دلیل تعارض آن با مسلمات تاریخی معلوم است؛ زیرا: اولاً مطابق آنچه در روایت فوق آمده است، «عکرمه هنوز متولد نشده و در صلب ابو جهل بوده که بشارت تولد او و فضیلت‌های او از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در جواب پیشنهاد ابو جهل، مطرح شد!» در حالی که عکرمه بن ابی جهل در زمان بعثت متولد شده و بزرگ بوده است. چنان که ابن هشام روایت کرده است که در سال اول هجری، پیامبر صلی الله علیه و آله عییده بن حارث بن عبد



المطلب را با تعدادی از مهاجرین گسیل کرده بود تا آنکه آنها به آبی در حجاز رسیدند که احیاء نامیده می‌شد و در آنجا گروه عظیمی از قریش را دیدند که جمع شده بودند و عکرمه بن ابی جهل نیز در میان آنها بوده است. «۳» وانگهی گواه دیگر آنکه وی در غزوه بدر (سال اول هجری) در لشکر مشرکین بوده است و به دفاع از پدرش دست معاذ بن عمرو را قطع کرد. «۴»

(۱) \_\_\_\_\_ تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۴۰۴-۴۰۵. (۲). الاحتجاج، ۱/۳۶. (۳). السیره النبویه، ۲/۵۹۲. (۴). همان، ۲/۷۱۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۱ ثانیاً آنچه از روایات مسلم تاریخی برمی‌آید، آن است که عکرمه بن ابی جهل تا سال فتح مکه که به ناچار اسلام آورد، در صف دشمنان بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. چنان که در سیره ابن هشام آمده است که: عکرمه بن ابی جهل در غزوه احد (سال سوم هجری) فرماندهی میسر سپاه مشرکین را برعهده داشت «۱» (و خالد بن ولید فرمانده میمنه سپاه مشرکین بوده است) و در آن جنگ بعضی مسلمین توسط عکرمه کشته شدند. وی در جنگ خندق نیز در لشکر مشرکان بوده و جزو کسانی بود که در ابتدای جنگ از خندق گذشتند و خود را برای مبارزه رودررو آماده کرده بودند، اما بعد از کشته شدن سران قریش همچون عمرو بن عبدود، از ترس شمشیر علی علیه السلام نیزه خود را انداخت و گریخت «۲» (چنان که حسان بن ثابت در همین مورد اشعاری گفته است). تا آن که در ماجرای فتح مکه (سال هشتم هجری) پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به قتل عکرمه بن ابی جهل داد و نام او را در شمار افرادی برشمرد که خونشان مباح است (مهدور الدم بودند) و فرمود چنانچه این افراد را یافتید، ولو آنکه به پرده‌های کعبه آویزان شده باشند جائز است آنها را بکشید. به همین جهت بود که عکرمه در روز فتح مکه به یمن فرار کرد ولی زنش أم حکیمه دختر حارث بن هشام اسلام آورد و برای شوهرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله امان گرفت، و در جستجوی او رهسپار یمن شد و او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. بنابراین وی با شفاعت همسر خود نجات یافت و سرانجام از روی ناچاری اسلام آورد. نقل است وقتی عکرمه بن ابی جهل نزدیک مکه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: وقتی عکرمه آمد پدرش را دشنام ندهید تا آزرده خاطر نشود. «۳»

(۱) \_\_\_\_\_ همان، ۳/۷۰-۷۱. (۲). همان،

۳/۲۳۷. (۳). همان، ۴/۶۰-۶۱؛ بحار الانوار، ۹/۱۳۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۲

البته در تاریخ اسلام و مسلمین، گاه موارد استثنایی و درخشانی دیده می‌شود که مصداق *يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ* «۱» است و دیده شده که فرزندان پاک از پدرانی ناپاک متولد شده و ذریه طیبه محسوب شده‌اند، چنان که این امر در مورد «عبد الله ابن عبد الله بن ابی» و «حنظله بن ابی عامر» صدق می‌کند. با وجود آنکه عبد الله بن ابی، سردسته منافقان مدینه بود و نزول سوره شریفه منافقون، پرده از خباثت وی در گفتار و اعتقادش برداشته که *يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ* «۲»، این کلام را عبد الله بن ابی بدنبال پیشامد نزاع بین جهجاه (از مهاجرین) و سنان (از انصار) گرچه نزاع پایان یافته بود، از روی خشم بر زبان راند و گفت: «کار ما به جایی رسیده که این مهاجران فقیر که به ما پناه آورده‌اند بر ما مسلط شده‌اند، پس اگر به مدینه بازگردیم باید ما که عزیزتر هستیم این ضعیفان را از شهر خود بیرون کنیم». پس از نزول آیه مزبور و افشای نفاق درونی عبد الله بن ابی بود که پسر وی - عبد الله بن عبد الله بن ابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از آن حضرت اجازه خواست که اگر تصمیم به قتل پدرم دارید پس اجازه دهید که من این افتخار را داشته باشم... اما پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بلکه بر تو حق است مادامی که پدرت در میان ما هست (یعنی ظاهراً مسلمان است) با او مدارا کنی و مصاحبت داشته باشی. حنظله بن ابی عامر، نیز یکی دیگر از این نمونه‌ها می‌باشد. ابو عامر در زمان جاهلیت، راهب مسیحی بود و سپس به شرک گرایید. وی از فاسقان و دشمنان اسلام و مسلمین بود. وی در نبرد احد در سپاه کفار بوده و از پایه‌گذاران حادثه مسجد ضرار بود... درحالی که حنظله فرزند پاک او در نبرد احد درحالی که شب قبل از نبرد احد از پیامبر صلی الله علیه و آله به



منظور شکر در مراسم عروسی خود اجزاه گرفته  
(\_\_\_\_\_). انعام/ ۹۵. (۲). سوره منافقون/ ۸

آنها پنهانی می‌گویند: اگر به مدینه مراجعت کنیم البته باید انصار مدینه که صاحب عزت و قدرت هستند مسلمین ذلیل‌تر- یعنی مهاجران- را از شهر بیرون کنند، درحالی که عزت مخصوص خدا و رسول و مؤمنین است لکن منافقین این را در نمی‌یابند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۳ بود، بامدادان به سرعت به میدان جهاد شتافت و در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌چنان با شهامت جنگید که شهید شد، و از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله لقب غسیل الملائکه به او اهدا گردید ... «۱»، نکته جالب‌تر آن که حنظل بن ابی عامر با دختر عبد الله بن ابی تزویج کرد. لکن ابو جهل که خود خبیث و کافر بود، به مصداق آیه وَ الَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرَجُ إِلَّا نَكِدًا «۲»، جز خبیث و کافر از او زاده نشد. چنان‌که عکرمه بن ابی جهل که بعد از فتح مکه به ناچار اسلام آورده بود، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله جزو منحرین از علی علیه السلام بود و نسبت به آن حضرت بغض داشت. ۱۷. در ضمن تفسیر آیه شریفه وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ، «۳» آمده است: «امام عسکری علیه السلام فرمود: مردی از محبین علی بن ابی طالب علیه السلام از شام نامه‌ای به آن حضرت نوشت که: من عیالوار هستم و اگر از شام خارج شوم نسبت به عیال و اموال که آنها را می‌گذارم، بیمناکم و لذا ملحق شدن به شما و اینکه در زمره اصحاب و سپاهیان شما باشم به تأخیر افتاده است، پس ای امیر المؤمنین علیه السلام راه نجاتی را برایم پیدا کنید. علی علیه السلام به سوی او پیغام فرستاد که «اهل و عیالت را جمع کن و مالت را پیش آنها بگذار و بر همه آنها (عیال و اموال) صلوات بر محمد و آل طیبین او بفرست و سپس بگو: اللهم هذه كلها ودائعی عندک بأمر ولئیک و عبدک علی بن ابی طالب، و بعد خود بلند شو و به طرف من حرکت کن.» مرد شیعی چنین کرد، تا آنکه معاویه از فرار او و پیوستن وی به علی ابن ابی طالب علیه السلام باخبر شد. لذا معاویه دستور داد که به عیال آن مرد دشنام دهند و توهین کنند و اموالش نیز مورد سرقت و غارت قرار گیرد.

(\_\_\_\_\_). بحار الانوار، ج ۲۰، باب ۱۲، ص

۵۷؛ السیره النبویه، ۳/ ۷۹-۸۰. (۲). اعراف/ ۵۸، و زمین ناپاک جز رستنی پست و کم ثمر بیرون نمی‌آورد. (۳). بقره/ ۹۲، یقیناً موسی برای شما معجزاتی آشکار آورد اما آن‌گاه شما گوساله‌پرستی اختیار کردید، که شما مردمانی ستمکار هستید. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۴ وقتی مأموران معاویه رفتند که دستور را اجرا کنند، خداوند در چشم آنها عیال آن مرد را شبه عیال معاویه القا کرد و خصوصاً به عیال یزید شبیه ساخت، و چون عیال آن مرد شیعی هراسناک از این بودند که دزدان ستمگر مالشان را به سرقت می‌برند، پس خداوند آن اموال را به صورت عقرب و مارهایی درآورد که هرگاه دزدی می‌خواست آن اموال را بردارد، دستش را بگزند و یا نیش بزنند. همین‌طور هم شد. به‌طوری که بعضی از آن دزدها مردند و بعضی دیگر پیر و فرسوده شدند. بدین ترتیب خداوند آن مال و عیال را حفظ کرد تا آنکه روزی علی علیه السلام به آن مرد شیعی گفت: آیا دوست داری که عیال و اموال تو نزد آیند؟ مرد گفت: بله. علی علیه السلام فرمود: عیال و اموال او را برایش بیاورید...؟! پس وقتی آنها نزد آن مرد حاضر شدند، دید که واقعا چیزی از عیال و اموالش کم نشده است. چون سؤال کرد به او خبر دادند که خداوند عیال او را شبیه عیال معاویه و یزید القا کرد و همچنین اموالش را به صورت عقرب و مارهایی مسخ کرد که هرگاه دزدی می‌خواست چیزی از آنها را بردارد او را می‌گزیدند. پس علی علیه السلام فرمود: «به درستی که خداوند متعال چه بسا آیات و معجزات خود را برای بعضی مؤمنین ظاهر می‌سازد تا بصیرت آنها افزون گردد، و گاه نیز برای بعضی کافرین این امر تحقق می‌یابد تا در عذر خواستن آنها به پیشگاه خدا بر آنان اتمام حجت شده باشد.» «۱» روایت فوق، آنجا مشتمل است بر «القای شبه عیال معاویه و یزید به جای عیال آن مرد شیعی»، با مسلمات تاریخی در تعارض است؛ زیرا: یزید بن معاویه در سال ۶۴ ه. ق فوت کرده است، البته در سن او اختلاف نظر بین مورخین دیده می‌شود. به‌طوری که ابن اثیر گوید: «در سال ۶۴ ه. ق یعنی در سی و

هشت سالگی فوت کرده است و بعضی هم گفته‌اند در سال ۶۳ ه. ق فوت کرده و عمرش سی و هفت سال بوده است ولی رأی اول اصح است». ۲) «\_\_\_\_\_» (۱). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۳۳. (۲). ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۳/ ۲۲۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۵ مسعودی گوید: «یزید بن معاویه در سال ۶۴ ه. ق در سن سی و سه سالگی فوت کرد، و مدت حکومت او سه سال و هشت ماه بوده است» (۱). زرکلی در الاعلام می‌نویسد: «یزید بن معاویه (۲۵-۶۴ ه. ق)، در سن سی و نه سالگی فوت کرده و مدت حکومتش دو سال و شش ماه بوده است»، (۲) «در حالی که با توجه به شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام که قطعا در سال ۴۰ ه. ق بوده است، اگر قول ابن اثیر را بپذیریم، پس یزید باید حدود ۱۴ ساله باشد و اگر قول مسعودی را بپذیریم حدودا یزید باید در سن ۹ سالگی باشد و اگر قول زرکلی را بپذیریم بایستی یزید در حدود ۱۵ ساله باشد! و اما اگر ماجرای مربوط به روایت فوق الذکر را هنگام رجوع امام علی علیه السلام از صفین به بعد بگیریم (در سال ۳۷ ه. ق)، طبق روایت ابن اثیر، پس بایستی یزید در حدود ۱۱ سال و طبق روایت مسعودی بایستی در حدود ۶ سال و طبق گفته زرکلی باید حدود ۱۲ سال سن داشته باشد! طبق تمام اقوال مذکور، معلوم می‌شود که یزید هنگام شهادت علی علیه السلام صاحب عیال نبوده است و قطعا قبل از شهادت علی علیه السلام یعنی بعد از صفین از نظر شرائط سنی در موقعیتی نبوده که صاحب عیال باشد تا آنکه شبه عیال او با عیال آن مرد شیعی بر آن دزدان القا شود؟! ۱۸. در این تفسیر روایتی از امام عسکری علیه السلام به نقل از امیر المؤمنین علی علیه السلام مبنی بر زندانی شدن مختار در زمان حجاج، تهدید به قتل او از سوی حجاج، گفتگوی بین او و مختار، قادر نبودن حجاج بر کشتن مختار، و سرانجام انتقام مختار از قاتلان امام حسین علیه السلام چنین آمده است: «علی علیه السلام فرمود: «همان‌طور که بعضی از بنی اسرائیل اطاعت کرده و لذا مورد کرامت قرار گرفتند، بعضی از ایشان نیز عصیان ورزیده و لذا مورد عذاب واقع شدند؛ شما نیز چنین هستید». سؤال شد: «عصاء» چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «کسانی که به تعظیم و بزرگداشت ما اهل بیت و \_\_\_\_\_» (۱). مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۳/ ۵۹. (۲). الاعلام، ۸/ ۱۸۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۶ تعظیم حقوق ما امر شدند لکن خیانت ورزیده و مخالفت کردند و حقوق ما را انکار کرده و ما را خوار شمردند و اولاد ما و اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به اکرام و محبت ورزیدن به آنها امر شده بودند، کشتند». سؤال شد: ای امیر مؤمنان، آیا این امر در امت ما هم به وقوع می‌پیوندد؟ علی علیه السلام فرمود: «بله، این خبر حق و وقوع یافتنی است ... و به زودی ظالمان زجر و عذاب دنیوی خواهند دید به طوری که بعضی از افراد را خداوند به عنوان انتقام گیرنده بر ایشان مسلط خواهد ساخت به واسطه فسقی که مرتکب شده‌اند، و همچنان که به بنی اسرائیل عذاب رسید اینها نیز به عذاب فسق خود خواهند رسید». سؤال شد: آن منتقم کیست؟ فرمود: «غلامی از ثقیف که به او مختار بن ابی عیبده گویند». [آن‌گاه امام عسکری علیه السلام می‌فرماید:] علی بن حسین علیه السلام نیز در عصر خویش فرمود: «آن‌زمان، همین الان است». به‌رحال اخبار علی بن حسین علیه السلام مبنی بر ظهور مختار به نقل از روایتی از امیر المؤمنین علی علیه السلام به حجاج بن یوسف هم رسید. لذا مختار را خواست و دستور به قتل او داد ... غلامان رفتند و آمدند ولی شمشیر را نیاوردند. حجاج گفت: شما را چه می‌شود؟ غلامان گفتند: کلید خزانه را نیافتیم، کلید آن گم شده و شمشیر هم در خزانه است! مختار گفت: ای حجاج، تو هرگز نمی‌توانی مرا بکشی؛ زیرا گفتار و پیش‌بینی پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نیست که فرمود: خداوند مرا آن‌قدر زنده نگه می‌دارد که هشتاد و سه هزار و سیصد نفر از شما را بکشم. پس حجاج به یکی از نگهبانانش گفت: شمشیرت را به جلا بدنه تا او را گردن بزند و بکشد. وقتی جلا شمشیر را گرفت تا مختار را بکشد در حالی که حجاج هم او را تحریک و تشویق به این کار می‌کرد، ناگهان شمشیری که در دست جلا بود به شکم خود او اصابت کرد و شکمش را پاره کرد و مرد! سپس شمشیرزن دیگری را آوردند و شمشیر را به دست او دادند. او نیز همین‌که دستش را بلند کرد تا گردن مختار را

بزند، عقرب او را گزید و لذا به زمین افتاد و مرد! بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۷ باز مختار گفت: ای حجاج، تو نمی‌توانی مرا بکشی. وای بر تو، به یاد آور گفته نزار بن معد بن عدنان را به شاپور ذو الاکتاف که اعراب را می‌کشت و آنها را از بیخ و بن برمی‌کند، با این ادعا که من در کتابی یافته‌ام که مردی از میان شما اعراب بیرون می‌آید که به او محمّد می‌گویند و او ادعای نبوت می‌کند و دولت پادشاهان ایرانی را از بین می‌برد، لذا می‌خواهم آن مرد را بکشم ... نزار گفت: اگر آنچه یافته‌ای و دیده‌ای از گفته‌های راستگویان است، پس بدان که خداوند بزودی آن اصل و ریشه‌ای را که این مرد از آن خارج می‌شود حفظ می‌کند و البته تو قادر به ابطال آن نیستی و قضای الهی جریان یافته و امر خدا نافذ است اگرچه از همه عرب جز یک نفر باقی نمانده باشد، و اگر آنچه یافته‌ای از گفته‌های دروغگویان بوده است، پس چرا مردم بیگناه را می‌کشی؟ شاپور گفت: راست گفتمی ای نزار و آن‌گاه شاپور دستور داد که دست از سر اعراب بردارند ...؛ پس تو هم ای حجاج بدان که هرگز موفق به کشتن من نمی‌شوی؛ زیرا خداوند مقرر کرده که هشتاد و سه هزار و سیصد تن از شما را بکشم، حال اگر می‌خواهی قتل مرا واگذار و دست‌به‌دست بگردان و یا آنکه واگذار مکن؛ زیرا که خداوند یا مرا از تو مصون و محفوظ می‌دارد یا آنکه بعد از کشته‌شدن مرا زنده نگه می‌دارد، چرا که گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد بر حق است و هیچ شکی در آن نیست ... حجاج همچنان اصرار بر قتل مختار داشت و مکالماتی بین آن دو برقرار شد تا آنکه یکی از خواص عبد الملک بن مروان، نامه‌ای را آورد و داخل شد و خطاب به شمشیرزن فریاد زد که دست نگهدار. در آن نامه عبد الملک بن مروان از حجاج خواسته بود که به مختار تعرض نکند و ولید بن عبد الملک را شفیع قرار داده بود! [سپس عزم حجاج در قتل مختار و امر عبد الملک مبنی بر عدم تعرض به مختار تکرار شده است، و اینکه حجاج به هروسيله که متوسل شد نتوانست موفق به این کار شود تا آنکه سرانجام خداوند مختار را نجات داد و او انتقام امام حسین علیه السلام را از قاتلانش گرفت ... و بعد از ذکر این داستان، چنین آمده است:] و البته امام سجاد علیه السلام این خبر را در مورد بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۸ مختار ذکر کرده بود و گفته بود که سه سال بعد در فلان روز این اتفاق می‌افتد که مختار خروج می‌کند و تعدادی را می‌کشد و در فلان روز سر عبید الله بن زیاد و شمر بن ذی الجوشن را می‌آورد ... [در ادامه روایت آمده است:] وقتی سر این دو را نزد امام سجاد علیه السلام به مسجد آوردند درحالی که آن حضرت از نمازش فارغ شده بود، فرمود: «سپاس خدای را که نمردم تا آنکه این جریان را دیدم». سپس امام سجاد علیه السلام شروع کرد به خوردن طعام درحالی که به آن دو سر می‌نگریست. پس چون زمان آورده شدن حلوا شد، حلوا را نیاوردند و در همین موقع ندیمان حضرت آمدند و گفتند: ما امروز حلوا درست نکرده‌ایم. امام سجاد علیه السلام فرمود: «شیرینی حلوا بیشتر از این شیرینی که ما به واسطه نگریستن به این دو سر احساس می‌کنیم، نیست». «۱» کذب روایت فوق و تنافی آن با مسلمات تاریخی، امری واضح است؛ زیرا: اولاً مورخان اتفاق نظر دارند که مختار را مصعب کشت، و مصعب را عبد الملک ابن مروان کشت؛ و عبد الملک پس از قتل مصعب، در سال ۷۵ هـ. ق حجاج بن یوسف ثقفی را والی عراق کرد. به روایت تاریخ، تولیت و امارت حجاج بر کوفه (عراق) از سال ۷۵ هـ. ق آغاز شد درحالی که زمان خروج مختار و قیام او به خونخواهی امام حسین علیه السلام در سال ۶۴ هـ. ق بوده است، و مختار در سال ۶۷ هـ. ق (یعنی سالها قبل از حکومت حجاج) در فتنه ابن زبیر توسط مصعب بن زبیر کشته شد؟! پس اصل ماجرای مذکور در روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام مورد خدشه است و چه بسا ماجرای مختار با عبید الله بن زیاد و یزید بن معاویه با ماجرای حجاج و عبد الملک ابن مروان مختلط شده است! حقیقت مطلب مطابق روایات مسلم تاریخی، در این مورد آن است که «مختار بن ابی عبیده بن مسعود ثقفی»، (۶۷-۱ هـ. ق)، گرچه با کسانی که امام حسین علیه السلام را کشتند، (۱) تفسیر الامام العسکری علیه السلام را

صص ۴۳۱-۴۳۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۸۹ در کربلا- یاری کرده بودند

مشارکت نکرد و ظاهراً معتقد بوده که یاری او سودی ندارد و این فاجعه تحت آن شرایط به‌رحال پیش می‌آمده است، لکن بعد از واقعه جانسوز کربلا در راه گرفتن انتقام از قاتلان حسین علیه السّلام تلاش زیادی کرد. وی در سال ۶۱ ه. ق که امام حسین علیه السّلام و یاران وفادارش کشته شدند، از عبید الله بن زیاد که فرمانده بصره و کوفه بود منحرف شد و از تبعیت او سر باز زد، پس عبید الله بن زیاد او را گرفت و شلاق زد و حبس کرد. در زندان ابن زیاد بود تا آنکه خواهرش صفیه بنت ابی عبیده که همسر عبد الله بن عمر بن خطّاب بود این خبر را شنید و بسیار گریست و جزع کرد و از شوهرش عبد الله بن عمر خواست که در این امر مداخله کند، پس عبد الله بن عمر به یزید بن معاویه نامه نوشت که مختار داماد من است، اگر صلاح می‌بینی به ابن زیاد دستور آزادی او را صادر کن. پس یزید به ابن زیاد نامه نوشت و دستور آزادی مختار را به او داد. ابن زیاد نیز مختار را خواست و به او گفت: تا سه روز باید عراق را ترک کنی، پس اگر بعد از این سه روز تو را در کوفه بیابم بریء الذّمه هستم (گردنت را می‌زنم) و لذا مختار با شفاعت ابن عمر از زندان ابن زیاد رهایی یافت. زمانی که یزید بن معاویه درگذشت (۶۴ ه. ق) و عبد الله بن زبیر (۷۳-۱ ه. ق) به منظور امر خلافت در مدینه قیام کرد، مختار نیز به او پیوست و کمک به او را تعهد کرد منتها شرائطی را هم مطرح کرد که ابتدا ابن زبیر نپذیرفت، ولی سرانجام قبول کرد. به‌رحال مختار ملازم با ابن زبیر شد و حتی در جنگهایش با حصین بن نمیر شرکت داشت لکن چون ابن زبیر به وعده‌هایی که به مختار داده بود عمل نکرد، لذا مختار نسبت به ابن زبیر دل‌چرکین شد گرچه به ظاهر بروز نداد. از این‌رو از عبد الله بن زبیر اذن گرفت که به کوفه رود و مردم را به اطاعت او دعوت کند، و چون داخل کوفه شد بیشترین همت او آن بود که قاتلان حسین علیه السّلام را بیابد و بکشد. کوفیان که درصدد انتقام از قاتلان حسین بودند و جنبش توابین هم تقریباً پایان یافته بود، پیرامون او گرد آمدند و بسیاری از شیعیان کوفه با او بیعت کردند. در منابع تاریخی آمده است که مختار طی نامه‌ای به امام علی بن حسین علیه السّلام ماجرای بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۰ خروج خود بر امویان و قیام بر تعقیب قاتلان امام حسین علیه السّلام را به اطلاع آن حضرت رساند و طبق نوشته یعقوبی، در آن نامه نوشت که «آماده است با امام سجاد علیه السّلام به عنوان اینکه از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزند امام حسین علیه السّلام است، برای همیاری در خونخواهی امام حسین علیه السّلام قیام کرده و با او بیعت کند»؛ و وی آن نامه را به همراه اموال فراوانی برای امام سجاد علیه السّلام ارسال کرد، لکن امام سجاد علیه السّلام پیشنهادهای مختار و اموال او را نپذیرفت (به دلیل پرهیز از شرارت امویان و زبیریان و یا عدم اطمینان آن حضرت به رفتار مردم عراق). از این‌رو مختار متوجه ابن حنفیه (محمد بن علی بن ابی طالب) شد و خروج خود را به او اعلام و درخواست همراهی کرد، پاسخ ابن حنفیه نیز بر عدم قیام مسلحانه بود و نوشت: من دوست دارم خداوند ما را یاری کند و کسانی را که خون ما را ریختند نابود فرماید، اما تو را به جنگ و خونریزی فرمان نمی‌دهم (محمد بن حنفیه نیز از خطر دو جانبه امویان و زبیریان بر علویان بیمناک بود). به‌رحال مختار چنان که شایع است قیام خود را ادامه داد و ابن حنفیه را به عنوان وزیر یا امیر مردم معرفی کرد .... پس مختار با لشکری که از شیعیان فراهم کرده بود، بر والی کوفه عبد الله بن مطیع (از کارگزاران ابن زبیر) خروج کرد و بر او غلبه یافت، و به عبد الله بن زبیر نوشت که این به دلیل بی‌کفایتی و عاجز بودن ابن مطیع در امور کوفه بوده است، اما ابن زبیر اقدام مختار را پست دانست، لذا مختار اطاعت خود از ابن زبیر را خلع و بیعتش را با او انکار کرد. در این هنگام بود که ابراهیم بن اشتر نخعی به مختار پیوست. آن‌گاه مختار بر موصل مستولی شد و درصدد جستجوی قاتلان حسین علیه السّلام برآمد و شماری از آنها را کشت که از جمله آنهاست: «خولی بن یزید» (که سر امام حسین علیه السّلام را که از بدنش جدا شده بود در خانه‌اش در محلی پنهان کرده بود)، «عمر بن سعد بن ابی وقاص» (که امیری لشکری که با امام حسین جنگید بر عهده او بود)، «حکیم سنّسی» (که لباسهای عباس بن علی علیه السّلام را پس از شهادتش به تاراج برده بود)، بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۱ «زید بن ورقاء» (قاتل عبد الله بن مسلم)، «شمر بن ذی الجوشن» (مباشر قتل امام حسین علیه السّلام که قصد پیوستن به مصعب بن زبیر را داشت و به همین قصد از

کوفه فرار کرده بود)، و غیر آنها را دستگیر کرده و کشتند و بسیاری از آنها را سوزانیدند و سر عمر بن سعد و پسرش را بعد از کشتن از تن آنها جدا کردند. آن‌گاه «ابراهیم بن اشتر نخعی» را با لشکری انبوه (مرکب از هفت هزار رزمنده) به سراغ عبید الله بن زیاد فرستاد، آنان به رویارویی با ابن زیاد که موصل را به اشغال خود درآورده بود پرداختند و سرانجام در کنار رود خازر در حومه شهر موصل لشکر ابن زیاد و لشکر مختار با هم درگیر شده و ابن اشتر توانست سپاه شام را شکست دهد که منجر به کشته شدن «ابن زیاد» شد. کشته شدن ابن زیاد و شکست امویان نه تنها برای مختار و علویان باعث سرافرازی شد که برای زبیریان نیز موجب شادی شد. اما زبیریان که خود طمع و آرزوی قدرت در عراق را داشتند، خطر مختار را که در تلاش برای برپایی دولت علوی در کوفه بود برای خود کمتر از امویان نمی‌دیدند. لذا از این به بعد کشمکش بر سر عراق میان ابن زبیر و مختار محدود شد. به دنبال جریاناتی که پیش آمد ابن زبیر توانست به تضعیف لشکر مختار موفق شود و عملاً به بدرفتاری با علویان پرداخت، چنان‌که محمد بن حنفیه و تعدادی از علویان را در مکه «در شعب رضوی» محاصره کرد. چون این خبر به مختار رسید، لشکری را به فرماندهی عبد الله جدلی به کوفه روانه ساخت و این لشکر توانست علویان و ابن حنفیه را از شعب رهایی دهد. روابط میان مختار و ابن زبیر پیوسته تیره‌تر و خطرناک‌تر می‌شد تا آنکه عبد الله بن زبیر برادر خود «مصعب بن زبیر» (۷۱-۲۶ ه. ق) را به بصره فرستاد (مصعب امارت بصره را به نیابت از برادرش برعهده داشت). مصعب بن زبیر پس از شوراندن مردم بصره و یاری مهلب بن ابی صفره و شرکت همه کسانی که از مختار فرار کرده و به کوفه آمده بودند، لشکر بزرگی را بر علیه مختار تشکیل داده و پس از نبردی خونین بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۲ که منجر به حصر مختار در کوفه شد، تعداد زیادی از لشکریان مختار کشته و یا تسلیم شدند و نهایتاً در آخرین لحظات، مختار از کاخ دار الاماره که در آن سنگر گرفته بود بیرون آمد و درحالی که بر استری خاکستری‌رنگ سوار بود، پیوسته شمشیر زد و گروهی از زبیریان را کشت تا آنکه مردی از بنی حنیفه، به نام عبد الرحمن بن اسد بر او یورش برده و او را به زمین افکند. یاران مصعب بر سر مختار ریختند و با شمشیرهای خود او را پاره‌پاره کردند (۱۴ رمضان سال ۶۷ ه. ق). «۱» مصعب پس از قتل مختار وارد کاخ فرمانداری کوفه شد و تمام رزمندگان هوادار مختار را با آنکه تسلیم او شده بودند، از دم تیغ گذراند. گفته شده در آن روز ... ۷ تن از خونخواهان امام حسین علیه السلام بدست مصعب کشته شدند. و اما «عبد الملک بن مروان بن حکم» (۸۶-۲۶ ه. ق)، که معاویه او را پس از مرگ مروان بن حکم درحالی که شانزده ساله بود، بر ولایت مدینه گماشت (در سال ۶۵ ه. ق). «۲» عبد الله بن زبیر بعد از قتل مختار، در سال ۶۷ ه. ق، مصعب بن زبیر را از ولایت بصره عزل کرد و مجدداً در اواخر سال ۶۸ ه. ق، ولایت بصره را به همراه ولایت بر کوفه به او واگذار کرد و چون مصعب از عهده این دو منطقه خوب برآمد، عبد الملک بن مروان قصد قتل او را در سر پروراند و لشکری را به همین منظور فراهم کرد و از مصعب خواست دست از ولایت این دو منطقه بردارد و کنار برود تا کشته نشود، اما چون مصعب این پیشنهاد را نپذیرفت، پس بر او حمله کردند (سال ۷۱ ه. ق) و او را کشتند و سرش را برای عبد الملک فرستادند. «۳» اولین امارت عبد الملک بر عراق، بعد از قتل عبد الله بن زبیر در سال ۷۳ ه. ق بود که عبد الملک بن مروان، «حجاج بن یوسف ثقفی» (۹۵-۴۰ ه. ق) را که از طرف او (\_\_\_\_\_)

مسعودی، مروج الذهب، ۷۸/۳ و ۹۸-۱۰۰؛ ابن اثیر، الکامل، ۳/۳۳۱-۳۳۶؛ زرکلی، الأعلام، ۱۹۲/۷، طهرانی، آقا بزرگ، الذریعه، ۱/۳۴۸-۳۴۹. (۲). مسعودی، مروج الذهب، ۳/۹۲-۹۳؛ ابن اثیر، الکامل، ۳/۲۷۳؛ زرکلی، الأعلام، ۴/۱۶۵. (۳). مسعودی، همان، ۳/۱۰۶-۱۰۷؛ زرکلی، همان، ۷/۲۴۷-۲۴۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۳ ولایت مکه و مدینه و طائف را داشت و بعد از قتل مصعب (در سال ۷۱ ه. ق) ولایت عراق نیز به آن افزوده شده بود در سال ۷۳ ه. ق با بیست هزار رزمنده به حجاز به سراغ عبد الله بن زبیر فرستاد. لشکر حجاج از طائف وارد مکه شد و ابن زبیر را تا پنج شب در مکه محاصره کرد و مانع از طواف ابن زبیر در مکه شد، سرانجام درگیری شدیدی بین آن دو گرفت که منجر به قتل



«عبد الله بن زبیر» در مکه (در سال ۷۳ ه. ق) شد. «۱» ثانیاً اختلاط دیگری که در روایت فوق الذکر موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، دیده می‌شود و منافات با مسلمات تاریخی دارد آن است که آنچه در مورد «شاپور ذو الاکتاف» با «شیخ تمیم» بوده است، به «ذو الاکتاف» با «نزار» تبدیل شده است! در مروج الذهب آمده است: «شاپور در مسیر خود در لشکر کشیهایش به سرزمین بحرین وارد شد که در آن روزگار بنی تمیم در بحرین سکونت داشتند، پس شروع به کشتار آنها کرد و بنی تمیم دست به فرار زدند، و شیخ آنها «عمرو بن تمیم بن مر» که جزو معمرین بود و حدود سیصد سال داشت، به ستون خانه آویزان شده بود و چون خواستند او را با خود ببرند، خودداری کرد و گفت: من امروز یا فردا هلاک می‌شوم و چه بسا خداوند مرا از نفوذ این پادشاه که مسلط بر عرب شده نجات دهد. لذا او را رها کردند و به همان صورتی که بود ترک کردند. تا آنکه سپاه شاپور بامدادان به آن دیار وارد شدند و به جستجوی آن منطقه پرداختند و دیدند همه فرار کرده‌اند ... عمرو چون صدای شیهه اسبها و همهمه مردان شاپور را شنید، فریادی برآورد و صدای ضعیفی از او بلند شد. لشکریان او را گرفته و نزد شاپور آوردند. وقتی عمرو بن تمیم در مقابل شاپور قرار گرفت، شاپور به او گفت: ای شیخ فانی، تو که هستی؟ عمرو گفت: من عمرو بن تمیم بن مر هستم و عمرم به آنچه که می‌بینی رسیده است، مردم از دست تو به خاطر زیاده‌روی در کشتار و شدت عذاب، فرار کردند. (۱) مسعودی، همان، ۳/ ۱۱۰-۱۱۲؛

زرکلی، همان، ۴/ ۸۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۴ را بر از بین رفتن ترجیح داده‌اند و چه بسا خداوند مالک آسمانها و زمین به دست تو گشایش ایشان را جاری سازد و تو را از راه و تصمیمی که در قتل آنها به کار بسته‌ای باز دارد. من از تو درخواستی دارم اگر به من اجازه دهی. شاپور به او گفت: بگو. عمرو بن تمیم گفت: چه چیز تو را وادار بر قتل رعیت خود و مردمان عرب کرده است؟ شاپور گفت: به خاطر آنکه آنها سرزمینهای من و اهل مملکت را گرفته‌اند، ما پادشاهان فارس در گنجینه علم و اخبار پیشینیان خود چنین می‌یابیم که به زودی عربها بر ما حاکم شده و بر ملک ما غلبه خواهند کرد. عمرو گفت: آیا نسبت به این مطلب تحقق و قطعیت داری یا آنکه از روی ظن و گمان سخن می‌گویی؟ شاپور گفت: بله، تحقیقا آن اتفاق خواهد افتاد. عمرو به او گفت: اگر تو این مطلب را می‌دانی و به آن قطع داری، به خدا قسم اگر همه عرب را به حال خود باقی گذاری و به آنها احسان کنی، کار بدی نکرده‌ای و قطعاً آنها هم وقتی دنیا به کامشان شد و قدرت یافتند، به خاطر احسان کردن تو، به قوم تو همان پادشاه را می‌دهند. و اگر درنگ کنی و مدتی را طول دهی، آنها نیز در موقع فرمانرواییشان همان معامله را با تو می‌کنند ... پس منادی شاپور ندا داد که مردم در امان هستند» «۱». وانگهی شاپور در زمان نزار فرمانروایی نمی‌کرده، بلکه او در زمان فرزند ایاد بن نزار فرمانروایی داشته است «۲» و فرزندان ایاد قبائل مشهوری نداشته‌اند با آنکه طایفه بزرگی خود را به ایاد منتسب می‌دانند. ثالثاً اشتمال روایت موجود در تفسیر بر این مطلب که «وقتی سر ابن زیاد و شمر ابن ذی الجوشن را نزد امام سجاد علیه السلام آوردند، خدا را شکر کرد و شروع به خوردن طعام کرد درحالی که به آن دوسر نگاه می‌کرد، پس ندیمان موقع آوردن حلوا، حلوا نیاوردند و گفتند: ما امروز حلوا درست نکرده‌ایم ...»، مطلبی غریب و باطل است؛ زیرا: آوردن سر این دو در یک روز به حضور امام سجاد علیه السلام بیعیب است؛ زیرا شمر بن (۱) مروج الذهب و معادن الجواهر،

۱/ ۲۴۱-۲۴۲. (۲). همان، ۱/ ۲۴۰-۲۴۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۵ ذی الجوشن را درحالی که در میان فراریان اهل کوفه به سوی مصعب بن زبیر فرار می‌کرد، گرفتند و کشتند. و اما عبید الله بن زیاد در کنار رودخانه در حومه شهر موصل در میان لشکر شام، توسط ابراهیم بن اشتر نخعی کشته شد. وانگهی چگونه ممکن است تصور شود که زین العابدین علیه السلام در آن زمان که هنوز چیزی از واقعه جانسوز کربلا نگذشته، آنهم در زمانی که بنا به روایت تاریخی، هیچ زنی از علویان خضاب نکرده و به چشمانش سرمه نکشیده و موهایش را شانه نزده و هنوز جراحتها التیام نیافته و ناله‌ها خاموش



نشده، مشغول به ندیمان و تنقل به حلوا بوده است؟ درحالی که طبق روایات، علی بن حسین علیه السلام از زمانی که پدرش ابا عبد الله الحسین علیه السلام به شهادت رسید جز در روزی که سر ابن زیاد به مدینه فرستاده شد، شادمان و خندان دیده نشد. ۱۹. در این تفسیر آمده است: «وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خیبر برمی گشت، یکی از زنان یهودی گوشت بریان شده سَمی به آن حضرت هدیه کرد، و در آن موقع براء بن معرور انصاری و امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز همراه ایشان بودند. براء لقمه‌ای از آن غذای بریان را برداشت و در دهانش گذاشت، علی علیه السلام به او فرمود: بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقدم نشو. براء که از اعراب بیابانگرد بود، گفت: ای علی، گویا تو نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخیل هستی؟ ... [و سپس ماجرای فوت براء بن معرور به واسطه آن لقمه مسمومی که خورده بود مشروحا ذکر شده است]». «۱» کذب این روایت با مراجعه به روایات قطعی تاریخی و کتب سیره‌نویسان، معلوم است: اولاً- به اتفاق نظر خاصه و عامه براء بن معرور انصاری خزرجی از اجلای صحابه بوده است. وی جزو هفتاد و سه تن اصحابی بود که در بیعت عقبه دوم شرکت داشت و یک ماه پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله مدینه، وفات یافت، درحالی که

(۱) تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۱۴۶-۱۴۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۶ غزوه خیبر در سال هفتم هجری بوده است! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد با اصحابش به سوی قبر او حرکت کردند و آن حضرت بر سر قبر او نماز گزارد و فرمود: پروردگارا او را بیامرز و مورد رحمت قرار ده و از او راضی باش. «۱» از روایات عامه استفاده می‌شود که براء از نقبا بوده و اول کسی است که در شب عقبه با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده، و اول کسی است که در نماز- در مراسم حج- رو به کعبه نماز گزارد و سفارش کرد که وقتی مرد و او را دفن کردند، رویش را به سمت کعبه قرار دهند، و اول کسی است که وصیت به ثلث مالش کرد. وی در اوائل اسلام در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت. «۲» بنابراین سه فعل از افعال او بود که سنت بر آن جاری شد: استعمال آب در استنجا، وصیت به ثلث مال، و وصیت به اینکه در قبر رویش را به طرف کعبه قرار دهند. «عیاشی» در روایتی از ابی خدیجه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «مردم با سه قطعه سنگ طهارت می‌کردند؛ زیرا خرما می‌خورند و مدفوعشان خشک بود، مردی از انصار کدو خورد و شکمش لین شد و لذا با آب طهارت کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به سوی او فرستاد. آن مرد آمد درحالی که می‌ترسید از اینکه مبادا امری در مورد او نازل شده باشد که طهارت او را با آب عیب گرفته باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا تو بودی که فلان روز این کار را کردی؟ مرد گفت: بله یا رسول الله، اما به خدا قسم آنچه مرا وادار کرد که با آب طهارت کنم، آن بود که من طعامی خوردم و مبتلا به بیرون‌روی شدم پس با سنگ چیزی از آن پاک نمی‌شد، لذا با آب طهارت کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرحبا بر تو که خداوند در مورد تو این آیه را نازل کرد که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ «۳»، پس تو اولین فرد هستی که جزو توابین و متطهرین قرار گرفتی «۴». فیض کاشانی بعد از نقل

(۱) سفینه البحار، ۱/ ۶۷. (۲) اسد

الغابه، ۱/ ۱۷۳؛ الاصابه، ۱۴۴۱. (۳) بقره/ ۲۲۲. (۴) تفسیر العیاشی، ۱/ ۱۰۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۷ این خبر می‌گوید: در روایت است که نام این مرد، براء بن معرور انصاری بود. «۱» شیخ صدوق نیز در خصال، روایتی را از امام صادق علیه السلام آورده است که «آیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، در مورد او (براء بن معرور انصاری) نازل شده است؛ زیرا وقتی بیرون‌روی (اسهال) داشت، با آب خود را تطهیر کرد، درحالی که مردم با سنگها تطهیر می‌کردند. همچنین وصیت کرده بود که در موقع وفاتش، رویش را به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهند و توصیه به ثلث مالش در راه خیرات کرده بود، لذا در قرآن آیه مربوط به قبله نازل شد و سنت بر توصیه به ثلث مال جاری شد.» «۲» ثانیاً این که در

روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است: «برای بن معرور لقمه‌ای از گوسفند بریان شده مسموم برداشت و آن را در دهانش گذاشت و سرانجام به واسطه آن مرد ...» مطلب کذبی است که منافات با روایات تاریخی دارد و ممکن است منظور فرزند براء یعنی بشر بن براء بن معرور باشد که او نیز از اجلای صحابه بوده و در بیعت عقبه دوم شرکت داشته و در بدر و احد و خندق و خیبر جزو سپاه اسلام بوده است (۳)، اما راوی آن خبر را با زیادات در مورد براء بن معرور ذکر کرده است! و البته اصل ماجرای «بشر بن براء بن معرور» و خوردن گوشت مسموم چنین بوده است که «بعد از فتح خیبر و تقسیم غنائم و املاک آن توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، «زینب دختر حارث» (همسر سلام بن مشکم) گوسفندی بریان شده برای پیامبر صلی الله علیه و آله آماده کرد و پرسید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به کدام عضو گوسفند در طعام بیشتر علاقه دارد؟ به او گفته شد: پاچه گوسفند. لذا این زن یهودی پاچه‌ای را مسموم کرد و آن را آورد و در مقابل آن حضرت قرار داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله قطعاً ه‌ای از گوسفند آن را در دهان \_\_\_\_\_ (۱). تفسیر الصافی، ۱/ ۲۵۳؛ تفسیر

البرهان، ۱/ ۲۱۶. (۲). الخصال، ۱/ ۱۹۲-۱۹۳. (۳). اسد الغابۀ، ۱/ ۱۸۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۸ گذاشت، اما آن را فرونبرد و از دهان بیرون انداخت و فرمود: این استخوان به من می‌گوید که مسموم است. و اما بشر بن براء بن معرور که همراه آن حضرت بود و همزمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله پاره‌ای از گوشت مسموم را برداشته بود، آن را بلعید و به همان علت فوت کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن زن یهودی را خواست و به او فرمود: چه چیزی تو را وادار به این کار کرد؟ زن گفت: با قوم من چنان کردی که بر تو مخفی نیست، پس با خود گفتم: که اگر پادشاه باشد از دست او راحت می‌شوم و اگر پیامبر باشد، پس به او خبر مسموم شدن آن داده خواهد شد! راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از او درگذشت و بشر بن براء نیز چون از آن غذا خورده بود، فوت کرد. (۱) ابن اسحاق روایت کرده است که «مروان بن عثمان بن ابی سعید بن معلی برایم حدیث بیان کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری که منجر به وفات آن حضرت شده، به امّ بشر دختر براء بن معرور که به عیادت ایشان آمده بود، فرمود: «ای امّ بشر، اکنون چنین احساس و حالتی دارم که رگهای قلبم قطع می‌شود، به خاطر همان خوراکی که با برادرت در خیبر خوردم». راوی گوید: به همین جهت است که مسلمین معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان شهید از دنیا رفت، علاوه بر آنکه خداوند به او افتخار نبوت را داده بود. (۲) لذا معلوم می‌گردد ماجرای مربوط به بعد از فتح خیبر، در سال هفتم هجری منطبق با جریان بشر بن براء بن معرور است نه پدرش براء بن معرور که در سال اول هجرت قبل از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه در گذشته است. ۲۰. همچنین در ذیل تفسیر آیه اللّٰذِی جَعَلَ لَكُمُّمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا ...، (۳) آمده است: «اصحاب پیامبر گفتند: چه قدر عجیب است کار این ملائکه حاملان عرش از نظر قوت و عظمت خلقت آنها! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عجیب‌تر آن است که این ملائکه با این همه قوت، توانایی حمل صحائفی را که حسنات مردی \_\_\_\_\_ (۱). السیره النبویه، ۳/

۳۵۲-۳۵۳. (۲). ابن هشام، همان‌جا. (۳). بقره/ ۲۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۲۹۹ از اتم در آن نوشته می‌شود ندارند. اصحاب گفتند: او کیست که ما او را دوست بداریم و بزرگ بشماریم و به واسطه او راهی به تقرب خدا بجویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن مرد [و اشاره کرد به مردی که بین اصحابش نشسته بود] و آن‌گاه در ادامه فرمود: روزی مردی از کنار وی گذشت که او از اهل بیت من بود و سرش را پوشانده بود، به طوری که شناخته نمی‌شد، پس وقتی او از کنار این مرد گذشت، متوجه پشتش شد و او را شناخت، لذا بلافاصله برجهید و دست و سر و سینه و پیشانی او را بوسید و گفت: «پدر و مادرم به فدایت ای شقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله که گوشت تو گوشت او، خون تو خون او، علم تو علم او، و حلم تو از حلم اوست. از خدا می‌خواهم که مرا به واسطه محبت شما اهل بیت سعادت‌مند سازد.» پس خداوند به واسطه این عمل و

گفتار، پاداشی را بر او واجب گردانید که آن پاداش در صحیفه‌هایی گسترده به تفصیل نوشته شده که جمیع ملائکه طواف کننده در عرش و ملائکه حاملین عرش توانایی حمل آن را ندارند. اصحاب پرسیدند: آن دو چه کسی بودند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنکه این سخنان را به مردی از اهل بیتم که سرش را پوشانده بود، گفت و آنچنان اظهار ولاء و عشق نمود، همان «سعد بن معاذ اوسی» است و دیگری که از اهل بیت من است «علی بن ابی طالب» بود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بسیارند کسانی که به واسطه حبّ این دو نفر سعادتمند شده، و چه بسیارند کسانی که به واسطه آنکه حبّ یکی از این دو و بغض دیگری را اختیار کرده‌اند، به شقاوت رسیده‌اند. این دو با هم هستند پس هر کس با یکی از آنان دشمنی بورزد در واقع با محمد صلی الله علیه و آله دشمنی کرده است.» (۱) تعارض این روایت نیز با مسلمات تاریخی واضح است. و آن اینکه «سعد بن معاذ اوسی» گرچه از اجلای صحابه از انصار و رؤسای اوس بوده است، اما وفات او در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله پس از جنگ احزاب رخ داده است. با این همه علی رغم سابقه خوبی که این صحابی در بین انصار دارد، هرگز در ردیف و مرتبه علی علیه السلام قرار نمی‌گیرد (۱).

علیه السلام، صص ۱۲۶-۱۲۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۰ و انگهی کسی از مسلمین وفادار صدر اسلام (در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله) نبوده است که ادعای حبّ علی بن ابی طالب علیه السلام و بغض سعد بن معاذ- و یا بالعکس- را داشته باشد تا چه رسد به آنکه مدعی شویم بسیاری از افراد چنین اعتقادی داشته باشند؟! لذا سعد بن معاذ گرچه از صحابه وفادار و حامی علی علیه السلام بوده است، لکن نمی‌توان او را در زمره شیعه علی علیه السلام به معنای مصطلح آن قرار داد. البته در روایات نبوی عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله همچون سلمان، ابو ذر، مقداد، و عمار به دلیل شیعه بودن مورد مدح پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده‌اند، منتها آن مدح، به معنای اصطلاحی شیعه که به پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام گفته می‌شود، نمی‌باشد. ۲۱. در این تفسیر آمده است: «امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: جز آنچه را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم برای شما حدیث نمی‌کنم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به سوی گروهی از سردمداران کفار فرستاد، اما خبر آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله تأخیر افتاد، درحالی که میل داشت از اوضاع آن سرّیه مطلع شود، لذا فرمود: ای کاش، کسی بود که اخبار آنها را به ما اطلاع دهد ... تا آنکه بشیر خبر آورد که آنها بر دشمنان پیروز و مستولی شده‌اند و تعدادی از مشرکان کشته و مجروح و اسیر گشته و اموالشان غارت شده و فرزندان و همسرانشان اسیر شده‌اند. پس وقتی آن گروه نزدیک به مدینه شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی آنان بیرون آمد تا آنها را ملاقات کند. ابتدا گروهی را ملاقات کرد که زید بن حارثه را به عنوان امیر بر آنان گماشته بود. وقتی که زید چشمش به پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد، از شتر خود پایین آمد و دست و پای آن حضرت را بوسید، پیامبر صلی الله علیه و آله او را در بغل گرفت و سرش را بوسید. سپس عبد الله بن رواحه از مرکبش پایین آمد و دست و پای آن حضرت را بوسید و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به سینه خود چسباند ... به همین ترتیب قیس بن عاصم و قتاده بن نعمان به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و آن حضرت ایشان را مورد تفقد قرار داد .... آن گاه امرای لشکر گفتند: وقتی نزدیک دشمن شدیم، سوراخی برای خود کردیم و مراقب آنها شدیم. وقتی شب در رسید و هوا کاملاً تاریک بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۱ شد، نیمه‌های شب آنها دروازه سرزمینشان را باز کردند، و در آن هنگام چشمان ما فرورفته و خواب‌آلود بود و در میان ما کسی بیدار نبود جز چهار نفر: زید بن حارثه، عبد الله بن رواحه، قیس بن عاصم، و قتاده بن نعمان. زید بن حارثه در گوشه‌ای از کناره‌های لشکر نماز می‌خواند و به قرائت قرآن مشغول بود، و عبد الله بن رواحه در گوشه‌ای دیگر نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. پس دیدیم دشمنان در آن شب تاریک و ظلمانی خارج شدند، درحالی که به سمت ما تیر پرتاب می‌کردند و البته این روش آنها بود با وجود آنکه به راهها و مواضع آن آگاه بودند .... وضع بدین منوال بود که ناگهان دیدیم روشنایی از دهان قیس بن عاصم منقری مثل آتش

برافروخته بیرون آمد، و از دهان قتاده بن نعمان نیز روشنائی همچون روشنائی زهره و مشتری خارج شد، و از دهان عبد الله بن رواحه روشنائی مثل پرتو ماه در شب تاریک بیرون زد، و از دهان زید بن حارثه نوری ساطع شد که پرنورتر از شعاع طلوع خورشید بود، که در آن هنگام آن انوار اردوگاه ما را روشن کرده بودند به طوری که روشن تر از روشنائی نیمروز شده بود. اما دشمنان ما در آن زمان در تاریکی سختی به سر می بردند، به طوری که ما آنها را می دیدیم اما آنها ما را نمی دیدند.... آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس بگوئید الحمد لله رب العالمین، حمد و سپاس از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است به خاطر آنچه که در ماه شعبان به شما فضیلت داد. آن شب، شب اول ماه شعبان بود و ماه حرام برای شما به پایان رسید (بیرون شد)، و این انوار به واسطه اعمال برادرانتان در اول ماه شعبان تابید؛ زیرا که آنها در شب قبل اعمالی را انجام داده بودند. اصحاب گفتند: آن اعمال چیست تا ما نیز به آنها مشغول شویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما قیس بن عاصم منقری، امر به معروف و نهی از منکر کرده بود که دلالت بر خیر دارد، لذا هنگام قرائت قرآن برای او نور پیشکش شده بود...؛ و اما قتاده بن نعمان، او دینی را که بر عهده اش بود در اول ماه شعبان پرداخت کرد، لذا خداوند در صبح آن روز او را با نور مساعدت نمود...؛ و اما زید بن حارثه، که نوری روشن تر از خورشید طلوع کننده از دهانش خارج شد که او سید قوم و افضل ایشان است، پس بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۲ خداوند آنچه را که در درون اوست می دانست، لذا او را اختیار کرد و بنابر علم خود به او تفضل کرد و در آن شب نوری چنان درخشنده از او ساطع شد و این از آن رو بود که مردی از منافقین لشکرش می خواست بین او و بین علی بن ابی طالب علیه السیلام اختلاف بیندازد و بین آن دو شکاف ایجاد کند، به طوری که آن مرد منافق گفت: مرحبا ای زید که چنان شدی که هیچ نظیری برای تو در این تلاوت و در این نوری که از تو مشاهده می کنیم، در میان اهل بیت رسول و صحابه او نیست. زید بن حارثه گفت: ای بنده خدا تقوا پیشه کن و در گفتار افراط مکن و مرا بیش از اندازه و منزلت خودم بالا نبر تا حدی که خود تو هم مخالف آن باشی، من هم اگر گفتار تو را تلقی به قبول کنم همان طور می شوم. ای بنده خدا آیا برایت حدیث آنچه را که در اوائل اسلام و بعد از آن پیش آمد نگویم؟ آن زمانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به مدینه وارد شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه را به علی تزویج کرد و حسن و حسین برای آنها زاده شدند؟ آن مرد گفت: بله، برایم بیان کن. زید بن حارثه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله محبت شدیدی به من داشت تا جایی که مرا منتسب به خود کرد و من زید بن محمد نامیده شدم تا آنکه حسن و حسین علیهما السلام به دنیا آمدند پس من کراهت داشتم به خاطر آن دو که خود را زید بن محمد بدانم و لذا هر کس مرا به این نام می خواند به او می گفتم: دوست دارم مرا زید مولی النبی صلی الله علیه و آله بنامید، چون کراهت داشتم که با حسن و حسین مشابعت کنم، لذا خداوند ظن مرا تصدیق کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد که ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ... (۱) یعنی خداوند برای انسان دو قلب در درونش قرار نداده است که با یک قلب محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام را دوست داشته باشد و با قلب دیگر غیر ایشان را مثل آنان تعظیم کند و بزرگ بشمارد... و سپس خداوند فرمود: وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ \* اذْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ... \* النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ (۲)

صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۳ اَرْوَاجُهُمْ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا... (۱) یعنی حسن و حسین در کتاب خدا و فرائض الهی اولی به فرزندی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، پس کسی به جایگاه و منزلت اولاد آن حضرت نمی رسد. اما مردم این دستور را ترک کردند و شروع کردند به گفتن اینکه زید برادر رسول خداست. مردم همچنان به من چنین می گفتند تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله، بین خود و بین علی بن ابی طالب علیه السیلام پیمان اخوت بست. آن گاه زید بن حارثه گفت: ای بنده خدا، زید مولی

علی بن ابی طالب علیه السلام است همان‌طور که مولی النبی صلی الله علیه و آله بود، پس برای او نظیری را قرار ندهد و بیش از اندازه مقامش را بالا نبرد تا آنکه همچون نصاری نباشی که وقتی مقام عیسی مسیح علیه السلام را بیش از اندازه بالا بردند، به کفر کشیده شدند...» (۲). آنچه شاهد بر کذب روایت فوق است، آن است که: اولاً به گواه روایات تاریخی، در سرّیه‌هایی که زید بن حارثه شرکت داشت و امیر لشکر بود، قیس بن عاصم و قتاده بن نعمان شرکت نداشتند! فقط در «سریه مؤته» (جمادی الاولی سال هشتم هجری، قبل از فتح مکه) بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از عمره القضاء، بقیه ذی الحجّه و نیز محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الثانی را در مدینه ماند و در ماه جمادی الاولی، «سریه مته» را اعزام داشت و زید بن حارثه را به عنوان امیر لشکر قرار داد و فرمود: «اگر زید به شهادت رسید، جعفر بن ابی طالب فرمانده باشد و اگر او هم به شهادت رسید عبد الله بن رواحه امیر سرّیه خواهد بود». (۳) علت پیشامد این سرّیه را چنین نوشته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حارث بن عمیر ازدی»، از طایفه بنی لهب را با نامه‌ای به سوی پادشاه بصری فرستاد و وقتی حارث

(۱) احزاب، ۴-۶. (۲) تفسیر الامام

العسکری علیه السلام، صص ۵۰۰-۵۰۴. (۳) السیره النبویه، ۴/۱۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۴ ابن عمیر به سرزمین مته رسید، «شرحیل بن عمرو غسانی» راه بر او گرفت و او را کشت. این قتل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دشوار آمد و مردم را به جهاد فراخواند و در «جرف» اردو زده شد و سه هزار مرد فراهم گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچمی سفید بست و آن را به زید بن حارثه داد و فرمود: تا به همان جایی که «حارث» شهید شد رهسپار شوند و مردم آن سرزمین را به اسلام دعوت کنند و اگر آنها از قبول اسلام سرباز زدند، به یاری خدا با آنان بجنگند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مشایعت و خواندن خطبه و تذکرات لازم، آنها را روانه کرد. لشکر رهسپار شد تا در سرزمین شام به منطقه «معان» رسیدند و در آنجا مطلع شدند که هرقل پادشاه روم شرقی با صد هزار رومی در سرزمین «بلقاء» در «مآب» فرود آمده و صد هزار نفر از قبایل شمال عربستان نیز به آنها پیوسته‌اند. با رسیدن این خبر، مسلمین دو روز در «معان» ماندند تا تصمیم بگیرند که چه کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند همان‌جا مانده و پیکی روانه رسول خدا صلی الله علیه و آله کنند و اوضاع را به آن حضرت گزارش دهند که یا مردانی از مسلمین به عنوان نیروهای کمکی فرستاده شود یا با همان وضعیت به سوی دشمن پیشروی کنند. اما «عبد الله بن رواحه» مردم را به جهاد و پیروزی بر دشمن با اتکای به نیروی ایمان و اشتیاق به سعادت شهادت فراخواند، لذا مسلمین پیش رفتند تا آنکه در مرزهای بلقاء با سپاهیان روم روبرو شدند و در قریه مؤته جنگ سختی بین دو لشکر (رومیان و مسلمین) در گرفت. «زید بن حارثه» پیاده جنگ کرد تا در میان نیزه‌داران دشمن به شهادت رسید؛ آن‌گاه «جعفر بن ابی طالب» پرچم را گرفت و پیش تاخت و در گیرودار جنگ از اسب خود فرود آمد و او را پی کرد و همچنان جنگید و با شوق و فداکاری وصف ناشدنی به شهادت رسید... و سپس «عبد الله بن رواحه» پرچم را برداشت و پیش تاخت و سوار بر اسب خویش می‌جنگید و چون در آن حالت اندکی تردید در او پدید آمد، با چند بیت شعر خود را ملامت کرد و بر شهادت مصمم شد و پیروی از زید و جعفر بن ابی طالب را موجب سعادت خویش دانست و از اسب پیاده شد و پیش تاخت تا آنکه وی نیز به شهادت رسید... پس از بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۵ شهادت این سه امیر، سپاهیان مسلمان «خالد بن ولید» را به فرماندهی برگزیدند او هم مسلمانان را به مدینه بازگرداند. «۱» البته عبد الله بن رواحه در سرّیه‌های قبل از این سرّیه با زید بن حارثه شرکت نداشته است. و اما قیس بن عاصم منقری، شاهد بر غزوه‌ای نبوده، بلکه اسلام آوردن او بعد از فتح مکه بوده است! درحالی که زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه به همراه جعفر طیار قبل از فتح مکه در سرّیه مؤته به شهادت رسیدند. البته چنان که «ابن عبد البر» گوید: «قیس بن عاصم در وفد بنی تمیم (در سال نهم هجری) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، و وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، فرمود: «این سید مردم صحرائین است». وی صحابی مشهور به حلم بوده است و از کسانی است که



در جاهلیت شراب را بر خود حرام کرد؛ زیرا یک مرتبه در حالت سکر به ابوبن خود دشنام داد و «عکنه» دخترش را بدنام کرد. (۲) و اما قتاده بن نعمان، وی در جنگ بدر شرکت داشت و در جنگ احد نیز حاضر بود که در این جنگ چشمش آسیب دید، به گونه‌ای که روی گونه‌اش افتاد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را با دست خود جابه‌جا کرد و از چشم دیگر قتاده، زیباتر و تیزتر شد. (۳) اما در سریه مؤته و دیگر سریه‌های زید بن حارثه با وی شرکت نداشته است. ثانیاً پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، زید را به جهت جبران قلب به واسطه تبری پدرش از او، منتسب به خود کرد و او را به عنوان پسرخوانده خود نامید، نه به جهت آنکه محبت شدیدی به زید بن حارثه داشته باشد! مطابق آنچه در سیره ابن هشام آمده است: پس از ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه بنت خویلد، حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه از سفر شام بردگانی آورد که (۱) \_\_\_\_\_ ابن هشام، همان، ۱۷/۴ - ۲۲.

(۲) ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ۳/۳۵۴. (۳) ابن هشام، همان، ۳/۸۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۶ از جمله آن پسری نابالغ به نام زید بن حارثه بود. حکیم بن حزام، زید را به عمه خود «خدیجه» بخشید، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله زید را نزد خدیجه دید خواست تا زید را به او ببخشد، خدیجه هم او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید و رسول خدا او را آزاد کرد و پسرخوانده خویش ساخت و البته در این زمان هنوز وحی بر پیامبر نازل نشده بود. پس از بعثت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله او را دعوت به اسلام کرد و لذا زید در شمار اولین افراد مسلمان بعد از علی بن ابی طالب و خدیجه بود. (۱) البته در بعضی کتب تفسیری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت و بعد از ازدواج با خدیجه، زید بن حارثه را در سوق عکاظ خریداری کرد؛ زیرا او را غلامی باهوش و خردمند یافت. و بعداً او را آزاد کرد. (۲) و اما پدر زید (حارثه بن شراحیل بن کعب) در جستجوی پسر می‌گشت تا آنکه وارد مکه شد و او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زید آزاد است و تصمیم به خود او واگذار می‌شود، و به زید رخصت داد که همراه پدر خود برود. اما زید، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر رفتن همراه پدر ترجیح داد و گفت: مادامی که زنده هستم از، نبی صلی الله علیه و آله جدا نمی‌گردم. پس پدرش خشمگین شد و گفت: ای گروه قریش، شاهد باشید که من از زید برائت جستیم، او پسر من نیست. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شاهد باشید که من زید را به پسرخواندگی خود قبول کردم. از این رو بود که مردم، او را «زید بن محمّد» می‌خواندند. (۳) این عمل یعنی فرزندخواندگی از زمان جاهلیت میان عرب و حتی فارس و روم دایر و معمول بود، و وقتی کودکی را به فرزندخواندگی قبول می‌کردند تمام احکام فرزند صلبی بین او و پدرخوانده اجرا می‌شد؛ مثل حرام بودن ازدواج پدرخوانده با دخترخوانده، و حرام بودن ازدواج پدرخوانده با همسر پسرخوانده‌اش پس از مرگ (۱) \_\_\_\_\_ همان، ۱/۲۴۷ -

۲۴۸. (۲) مجمع البیان، ۸/۳۳۶ - ۳۳۷. (۳) اسد الغابه، ۱/۳۵۶؛ ابن هشام این ماجرا را به قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط دانسته است. ر. ک به: ابن هشام، همان، ۱/۲۴۸. تفسیر القمی، ۲/۱۷۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۷ یا طلاق پسرخوانده، و جاری بودن احکام حقوقی وارث بین پدر و فرزندخوانده، ... تا آنکه اسلام این عمل و احکام را لغو کرد و این آیات نازل شد: وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ \* ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَا كُنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱)، یعنی خداوند پسرخوانده‌های شما را پسر شما قرار نداده است (پس آنان را به خود نسبت ندهید) که این گفتار شما سخنی است که به زبان خود می‌گویید و بی‌اثر و بدون واقعیت است و البته سخن خدا همواره مطابق حق و واقع است و او شما را به حقیقت و سعادت راهنمایی می‌کند، پس شما پسرخوانده‌ها را به پدرانشان نسبت دهید که این (نسبت دادن فرزندخوانده به پدرانشان) نزد خداوند به عدالت و راستی نزدیک‌تر است و اگر پدران آنها را به اسم و رسم و



خصوصیات نمی‌شناسید، آنها از نظر دینی برادران و موالی شما هستند (به اعتبار ولایت دینی آنها را یاران خود بدانید) و البته گناهی بر شما نیست در مواردی که از روی خطا (اشتباه یا از روی فراموشی) آنها را به غیر پدرانشان نسبت دهید و لیکن در تعمد دل‌هایتان گناه است و البته که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. لذا از آن به بعد پیامبر صلی الله علیه و آله او را زید بن حارثه می‌نامید و مردم به او مولی رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گفتند. «۲» از همین رو بود که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرد، دختر عمه خود «زینب بنت جحش» را به زید تزویج کرد؛ و پس از آنکه زید، زینب را طلاق داد، خداوند از فوق عرش الهی زینب را برای پیامبر تزویج کرد «۳» و در مقابل طعن منافقان که می‌گفتند: زنان پسران ما بر ما حرام می‌باشند درحالی که محمّد صلی الله علیه و آله همسر پسرش را پس از او برای خود تزویج کرده است، آیه نازل شد که

(۱) \_\_\_\_\_ احزاب/ ۴ - ۵. (۲). روح

المعانی، ۱۹۷/۲۱ - ۱۹۸. (۳). برای سبب نزول آیات ۳۷ - ۴۰ احزاب مراجعه شود به طبرسی، همان، ۸/ ۳۳۶ - ۳۳۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۸ ما كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ... «۱» ثالثاً اینکه در روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است که: «مردم بعد از نزول آیات سوره احزاب به زید می‌گفتند: اخو رسول الله، تا آنکه حسنین علیهما السلام متولد شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام پیمان اخوت بست ...»، مطلبی کذب است؛ زیرا در هیچ زمانی مردم به زید، اخو رسول الله نگفته‌اند. از سوی دیگر تولد حسنین علیهما السلام و عقد اخوت میان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ربطی به زید نداشته است، و پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان او را زید بن حارثه می‌خوانده است. رابعا در هیچ روایت تفسیری نیامده است که آیه ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ... به عنوان تصدیق گفتار زید باشد که «کراهت می‌دانست که با حسن و حسین علیهما السلام مشابَهت کند!» آیه مورد نظر، بیانگر این مطلب است که هرگونه نفاق و دوگانگی در وجود انسان امری تحمیلی و برخلاف اقتضای طبیعت اوست و هیچ ربطی به آنچه در روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده، ندارد. «علامه طباطبایی» در تفسیر آیه مورد نظر گوید: «این جمله (که خداوند در درون هیچ کس دو قلب قرار نداده است)، کنایه است از اینکه ممکن نیست کسی بین دو اعتقاد متنافی و دو رأی متناقض جمع کند و ممکن نیست یک فرد به هر دو معتقد باشد». ایشان در ادامه می‌فرماید: «بعضی از مفسرین گفته‌اند: آیه مورد بحث زمینه‌چینی و مقدمه‌ای است که القای مسئله ظهار و پسرخواندگی را تعلیل می‌کند، که در این صورت مفهوم آیه ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ... «۲»، آن است که «جمع بین مادری و زوجیت در صورت ظهار با هم منافات دارد و همچنین جمع بین فرزندخواندگی و فرزند صلبی متنافی است و در یک قلب جمع نمی‌شود»، ولی به

(۱) \_\_\_\_\_ احزاب/ ۴۰. (۲). احزاب/ ۴.

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۰۹ نظر ما بعید نیست که بگوییم «آیه شریفه، تعلیل مطلب قبل است و منظور آن است که اطاعت خدا با اطاعت کفار و منافقین منافات دارد، چون قبول ولایت خدا (توحید) با قبول ولایت کفار (شرک) منافات دارد و در یک قلب جمع نمی‌گردد». «۱» مؤید این مطلب، روایاتی است که در همین مورد در تفسیر آیه ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وارد شده است، چنانکه محمد بن عباس با اسناد خود از ابی الجارود، از امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علی علیه السلام در تفسیر این آیه، روایت کرده است که فرمود: «بنده‌ای از بندگان خدا نیست که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد، مگر آنکه موّدت ما در قلبش موجود می‌باشد پس او ما را دوست دارد، و بنده‌ای از بندگان خدا نیست که خداوند بر او خشم گرفته باشد مگر آنکه بغض ما در قلبش موجود می‌باشد، پس او نسبت به ما بغض و دشمنی می‌ورزد. پس ما به حبّ محبین خود شاد می‌شویم و بغض مبغضین خود را می‌شناسیم. محبّ ما منتظر رحمت خداوند عزّ و جلّ است چنان که

گویا درهای رحمت برای او باز شده است و دشمن ما بر لبه پرتگاه آتش است، گویی آن لبه او را در آتش جهنم افکنده است. پس گوارا باد آن رحمت برای اهل رحمت و هلاک باد آن جایگاه بر اهل آتش، که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: *فَلْيَبْسُ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ* «۲»، و بنده‌ای از بندگان خدا نیست که در حبّ ما تقصیر و کوتاهی کرده باشد مگر آنکه خداوند همان را در قلبش قرار داده است؛ زیرا کسی که به ما محبت می‌ورزد با کسی که نسبت به ما بغض و دشمنی دارد، یکسان نیست و این دو هرگز در یک قلب با هم جمع نمی‌شوند، چنان که خداوند برای انسان دو قلب در درون وجود او قرار نداده است که با یک قلب دوست بدارد و با قلب دیگر دشمن بدارد. و امّا دوستدار ما در دوستی ما خالص می‌باشد همان گونه که طلا در آتش کوره خالص می‌شود و هیچ ناخالصی در آن دیده نمی‌شود و دشمن ما هم در مقامی است که ذکر شد... پس هر

(۱) \_\_\_\_\_ المیزان، ۱۶ / ۲۸۹. (۲). نحل /

۲۹، جایگاه متکبران که دوزخ است، چه بدمنزلگاهی است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۰ کس می‌خواهد حبّ ما را در خود بداند (بشناسد) باید قلب خود را آزمایش کند که اگر در قلبش در محبت ما، دشمنی با ما هم آمیخته است، در آن صورت او از ما نیست و ما هم از او نیستیم و خداوند و جبرئیل و میکائیل دشمن او هستند، و خداوند دشمن کافران است. «۱» همین روایت با اختلاف جزئی در بعضی عبارات، در امالی طوسی با سند از صالح بن میثم تمار، از علی علیه السلام نقل شده است. «۲» در روایت دیگری از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «لا- یجتمع حبنا و حبّ عدونا فی جوف الانسان، ان الله عزّ و جلّ یقول: ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» «۳» «۴».

#### ۶-۱-۶. اشتمال بر غلو و افراط و عجایب غیر معقول

۶-۱-۶. اشتمال بر غلو و افراط و عجایب غیر معقول قطعاً سنت «معجزه» که به اذن الهی و به دست انبیای الهی در میان مردم جریان داشته است، به منظور ارائه دلیل و اظهار نشانه‌های روشنگرانه برای اتمام حجت بوده است، نه آنکه به معنای پذیرفتن هر گونه پیشنهادی از سوی جاهلان و منکران باشد. در حالی که در این تفسیر، روایاتی دیده می‌شود که مطابق آنها طالبان معجزه، مطالب عجیب و خلاف حقیقت را درخواست کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام نیز آن درخواستها را اجابت کرده‌اند! با آنکه این عجائب و باطیل را علمای شیعه در کتب تفسیری و حدیث نقل نکرده‌اند و قابل توجیه هم نیستند. از سوی دیگر، روایاتی در این تفسیر وجود دارد که بی‌مانگر افکار افراطی است که

(۱) \_\_\_\_\_ بحار الانوار، ۲۷ / ۸۳، به نقل از

شرف الدین علی حسینی استرآبادی در کنز جامع الفوائد (مختصر کتاب تأویل الآیات محمد بن عباس ابن ماهیار، ص ۲۳۰. (۲). طوسی، الامالی، الجزء الخامس، ص ۱۴۸. (۳). احزاب / ۴. (۴). تفسیر نور الثقلین ۶ / ۶؛ تفسیر البرهان، ۳ / ۲۹۰؛ تفسیر القمی، ۲ / ۱۷۱؛ مجمع البیان، ۸ / ۵۲۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۱ مطابق با عقائد گروهی از غالیان می‌باشد که خود را در میان اصحاب ائمه علیهم السلام جازده و در زیر پوشش تشیع، اخباری را در فضائل و معجزات اهل بیت علیهم السلام جعل کرده‌اند. متأسفانه در این تفسیر، این موارد زیاد است، اگرچه نباید تنها به ظاهر این گونه روایات بسنده کرد و چه بسا که از باب تأویل بطنی باشد، لکن آنجا که در تعارض با کتاب خدا و سنت قطعی و اصول مذهب است قطعاً شاهدی و توجیهی بر تأویل بطنی هم نمی‌توان بیان کرد. چنان که قبلاً هم متذکر شدیم، ائمه علیهم السلام بارها پیروان خود را از غلو برحذر داشته و آن را از مصادیق کفر دانسته‌اند. در عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب بیانات امام رضا علیه السلام در ردّ غلات و مَفْوضه، روایتی از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «دو طائفه درباره من خود را هلاک کرده‌اند و البته هیچ گناهی بر من در آن نیست: یکی دوست تجاوزگر و افراطکار که رعایت حدود را نمی‌کند، و دیگری دشمنی که عداوت را از حد گذرانده

است. و ما بیزاری می‌جوییم و به خداوند تبارک و تعالی پناه می‌بریم از کسی که درباره ما غلو کند و ما را از حد بندگی خدا بالاتر برد...» (۱) در این مجال، به بیان مواردی از روایات مشتمل بر عجایب و باطیل و یا افراط می‌پردازیم: ۲۲. در ضمن تفسیر آیه وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا...، (۲) آمده است: «جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به کسانی که به تو پیشنهاد می‌کنند که آیه‌ای را همچون آیه نوح برایشان بیاوری، بگو: به سمت کوه ابو قیس بروید، وقتی که به دامنه کوه رسیدید، آیه و نشانه نوح (طوفان نوح) را می‌بینید، پس

(۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱. باب ۴۶، ص ۲۱۷. (۲) بقره/ ۹۳، و به یاد آورید هنگامی را که از شما عهد گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم [و به شما گفتیم] که آنچه را فرستادیم محکم بگیرید و درست بشنوید، [شما گفتید: شنیدیم و مخالفت کردیم، و دلهای شما با محبت گوساله بر اثر کفر آبیاری شد، بگو: اگر شما مؤمن هستید پس ایمانتان بد دستوراتی را به شما می‌دهد] که هم به بت‌پرستی و گوساله‌پرستی دعوت می‌کند و هم پیمانهای الهی را به دست فراموشی می‌سپارد]. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۲ وقتی در شرف هلاک شدن و غرق بودید به آن ناجی و دو طفلش که در مقابلش هستند، تمسک جوید...؛ و به گروه دوم که پیشنهاد می‌کنند که آیه و نشانه ابراهیم علیه السلام را ببینند، بگو: بروید تا آنجایی که از ظاهر مکه قصد می‌کنید، پس نشانه ابراهیم را در آتش می‌بینید، پس هرگاه بالا شما را فرا گرفت می‌بینید زنی در هواست که طرف عبایش (چادرش) را به سمت پایین فرستاده است، پس به آن آویزان شوید تا شما را از هلاکت نجات دهد و آتش را از شما دور کند...؛ و به گروه دیگر که پیشنهاد آیه و نشانه حضرت موسی علیه السلام را دارند، بگو: به سمت سایه کعبه بروید، پس آیت موسی را در آنجا می‌بینید و عمویم حمزه شما را نجات می‌دهد...». [در ادامه آمده است: «پس گروه اول به کنار کوه ابو قیس رفتند و دیدند که آب از زیر پاهایشان شروع به بیرون شدن و فیضان کرده، و از بالای سرشان نیز آب از آسمان فرومی‌ریزد، درحالی که در آسمان هیچ تکه ابر یا ابرهای باران‌زا نبود. آنقدر آب بالا آمد که به دهانشان رسید و دهانشان را مثل لجام بست، لذا به سمت بالای کوه پناه بردند؛ زیرا هیچ پناهگاهی غیر از آن نبود. منتها هرچه این گروه بالاتر می‌رفتند، آب و سیل هم از زمین بالاتر می‌آمد تا آنکه به نوک کوه رسید آنها هم تا نوک کوه بالا رفته بودند. در اینجا یقین پیدا کردند که قطعاً غرق خواهند شد. در این حالت علی علیه السلام را دیدند که بر سطح آب بالای قله کوه ایستاده است و در سمت راستش، طفلی و در سمت چپش طفل دیگری است. علی علیه السلام به آنها خطاب کرد و صدا زد که: دست مرا یا دست یکی از این دو طفل را بگیرید تا آنکه نجات یابید. لذا بعضی دست علی علیه السلام را گرفتند و بعضی دیگر دست یکی از آن دو طفل را. سپس کم‌کم از کوه پایین آمدند، سیل هم فروکش کرد، باران آسمان و آب زمین هم متوقف شد و آرام یافت و همگی در زمین قرار و جای گرفتند. سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند درحالی که می‌گریستند و می‌گفتند: نشهد انک سید المرسلین و خیر الخلق اجمعین...، ما مثل طوفان نوح را دیدیم و یک مرد و دو طفل که همراه او بودند ما را نجات دادند لکن اینک آنها را نمی‌بینیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن دو طفل حسن و حسین علیهما السلام فرزندان برادرم علی علیه السلام بوده‌اند.... بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۳ به همین ترتیب گروه دوم گریان آمدند و گفتند: شهادت می‌دهیم که تو رسول و فرستاده پروردگار جهانیان هستی و بر همه خلق سرور می‌باشی. ما از صحرای صافی گذر کردیم و گفتار تو را در مورد خودمان به یاد آوردیم، ناگهان در آن صحرا دیدیم که آسمان با آتش فروزانی که از آن پخش می‌شد شکافته شد و دیدیم که زمین نیز شکاف برداشت و شعله‌های آتش از آن خارج شد. به‌طور مداوم چنین بود تا آنکه روی زمین پر از آتش و شعله گشت و شدت حرارت زمین به ما هم رسید، تا جایی که صدای جز جز سوختن را که به واسطه شدت حرارت بود می‌شنیدیم... در این حال از شدت سختی و احتراق به دنبال مفزی می‌گشتیم تا آنکه وقتی سرمان را به هوا بلند کردیم، زنی را دیدیم که عبایش را (چادرش را) به پایین آویزان کرده

بود. پس وی نزدیک ما آمد به طوری که دست ما به او می‌رسید، در همین هنگام منادی از آسمان ندا داد که اگر می‌خواهید نجات یابید به لبه‌های چادر این زن متمسک شوید. پس هر کدام از ما به گوشه‌ای از چادرش آویزان شدیم، آن زن ما را به هوا برد و ما سرخی و شعله‌های آتش را شکافتیم، درحالی که نه شر آتش به ما می‌رسید و نه جرقه‌ها و شعله‌های آن ما را اذیت می‌کرد. هیچ احساس سنگینی از گوشه چادری که به آن آویزان شده بودیم نمی‌کردیم با وجود آنکه آن را محکم گرفته بودیم که دستهایمان از آن جدا نشود. تا آنکه آن زن آتش را از ما دور کرد و هر کدام از ما با سلامت و صحت در صحن خانه خود قرار گرفتیم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: آیا می‌دانید آن زن که بود؟ گفتند: نه. فرمود: دخترم، فاطمه علیها السلام بود که سرور زنان عالم است.... و بالاخره گروه سوم نیز گریان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما دور یکدیگر نشسته بودیم و مطلب شما را در جواب ایراد و پیشنهادمان به خاطر می‌آوردیم و از خبری که به ما داده بودی مبنی بر اینکه مثل آیت موسی علیه السلام را به ما نشان خواهی داد، با تمسخر یاد می‌کردیم. ناگهان دیدیم کعبه از جایگاه خود بلند شد و بالای سر ما قرار گرفت. ما در جایی که نشسته بودیم، راکد و بی‌حرکت شدیم. و قدرتی نداشتیم که بتوانیم آن بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۴ حالت را از خود دور کنیم. در این هنگام عمویت حمزه آمد و نوک نیزه‌اش را زیر کعبه گذاشت و آن را گرفت و ممانعت کرد از اینکه کعبه علی‌رغم آن‌همه بزرگی بر سر ما فرود آید. سپس عمویت فرمود: دور شوید. ما هم از کنار کعبه دور شدیم. آن‌گاه وی تیزی نوک نیزه‌اش را از زیر کعبه بیرون کشید که ناگهان کعبه به جایگاه اول خود فرود آمد و آرام گرفت. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید که عمویم حمزه، جهنم را از آمدن باز می‌دارد، همچنان که امروز کعبه را از فرود آمدن بر سر شما بازداشت! در آن‌روز علی بن ابی طالب علیه السلام با نیزه‌ای که حمزه دشمنان خدا را در دنیا با آن می‌کشت، می‌آید و آن نیزه را برمی‌دارد و خطاب به حمزه می‌گوید: ای عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ای عموی برادر رسول خدا، جهنم را با نیزه‌ات از ایشان دور کن، همچنان که با همین نیزه در دنیا دوستان خدا را در مقابل دشمنان خدا حمایت و پشتیبانی می‌کردی. پس حمزه نیزه را با دستش می‌گیرد و نوک آن را به دیوار آتشی که حائل است بین دوستان خدا و کسانی که در حال عبور به سمت بهشت و گذر از صراط می‌باشند، می‌گذارد و بدین ترتیب آتش را از آنها دفع و تا پانصد سال آنها را حفظ می‌کند و سپس خطاب به اولیای خدا و محبین الهی گوید: عبور کنید...». (۱) روایتی که با این تفصیل در هیچ منبع از منابع معتبر شیعه در این مورد وجود ندارد. (۲) علاوه بر آنکه متضمن عجائب، اکاذیب، و غلوئی است که بطلان آنها کاملاً واضح است. ۲۳. در ضمن تفسیر آیه أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۳)، روایت زیر در مورد داستان اصحاب عقبه ذکر شده است: «وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اوائل نیمه شب آخر که از تبوک باز می‌گشت (.....) ، (۱). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، صص ۳۳۹-۳۴۴ (با تلخیص). (۲). فقط طبرسی این روایت را به نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام با اختصار از وسط و آخر روایت، آورده است. ر. ک به: الاحتجاج، ۱/ ۳۷. (۳). بقره/ ۸۷، آیا هرگاه پیامبری به سوی شما مبعوث شد که برنامه‌های او مخالف با امیال شما بود، تکبر ورزیدید و عده‌ای را تکذیب و گروهی را به قتل رسانیدید؟ بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۵ دستور داد که منادی ندا کند که احدی در حرکت به سمت عقبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سبقت نگیرد و قدم نگذارد، مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله از آن عبور کند یا جواز عبور دهد. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به حدیفه دستور داد که در پایین عقبه بنشیند و نگاه کند که چه کسانی از آنجا عبور می‌کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن باخبر سازد، منتها پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «نامشان را مستور دار و به کسی اطلاع نده». حدیفه گفت: من آشکارا شرّ و نفاق را در صورت رؤسای لشکر شما می‌بینم و می‌ترسم که اگر پایین کوه بنشینم احیاناً یکی از ایشان به خاطر تدبیر و خیانتی که بر علیه شما در نظر دارد، بخواهد از این مکان به شما دسترسی پیدا کند و برای آنکه بر شما مقدم

شود چه بسا جستجو کند و مرا بیابد و بشناسد، و از آنجا که می‌ترسد من او را فاش کنم، مرا بکشد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی به پایین‌گردنه رسیدی از بلندترین صخره‌ای که آنجاست به سمت پایین‌گردنه برو و به صخره بگو که پیامبر صلی الله علیه و آله به تو امر می‌کند برایم جای باز کنی تا داخل شکمت شوم و در داخلت سوراخی ایجاد کنی که هیچ‌کس نتواند بدان وارد شود، لکن عابری از آن سوراخ قابل دیدن باشد و آن‌گاه آنچه که خدا بخواهد می‌شود...»، حذیفه پیام را به جای آورد و داخل شکم صخره شد. دید که بیست و چهار نفر سوار بر شترانشان آمدند و در مقابلشان افراد پیاده هستند که بعضی از آنها به بعضی دیگر می‌گویند: هر کس را که اینجا یافتید بکشید...؛ درحالی که تمام صحبتها به خواست خداوند چه از دور و چه از نزدیک به گوش حذیفه می‌رسید و او به خاطر می‌سپرد. وقتی این گروه کاملاً بر کوه تسلط یافتند و خواستند اراده خائنانه خود را اجرا کنند، صخره با حذیفه چنین سخن گفت که همین الان به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کن و آنچه را دیدی و شنیدی به او خبر بده. حذیفه گفت: چگونه از داخل تو خارج شوم، درحالی که اگر این گروه مرا ببینند از ترس جان خودشان مرا می‌کشند؟ صخره گفت: همان کسی که تو را در شکم من جای داد و آرامش و روح از آن سوراخ به سوی تو رساند، همان هم تو را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رساند و تو را از دشمنان خدا نجات می‌دهد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۶ پس حذیفه برخاست که خارج گردد، اینجا بود که صخره منفجر شد و شکافت، پس خداوند حذیفه را بصورت پرنده‌ای درآورد که در هوا اوج گرفت و پرواز کرد تا آنکه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به صورت اولیه‌اش بازگشت و جریان را به آن حضرت خبر داد...» (۱) در بررسی روایت مزبور باید گفت که اصل فرستادن حذیفه به عقبه برای شناسایی منافقان بوده، لکن در روایت فوق به بیان تفصیلی عجایی پرداخته است که هیچ دلیل قطعی بر صحت آن وجود ندارد! حقیقت جریان عقبه در روایات مربوط به سبب نزول آیات ۶۴-۷۴ «سوره توبه» آمده، چنان‌که در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که «گروهی از منافقان، نزدیک به دوازده نفر، در یک جلسه مخفیانه توطئه کردند که پس از مراجعت لشکر مسلمین از غزوه تبوک، در یکی از گردنه‌های سر راه به صورت ناشناس کمین کرده و شتر پیامبر را رم داده و آن حضرت را به قتل برسانند. پس خداوند متعال، پیامبرش را از این نقشه شوم منافقین مطلع ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله به نزدیک آن گردنه رسید، به مردم دستور داد که از میان وادی عقبه حرکت کنند و خود از بالای گردنه رهسپار شد درحالی که عمار یاسر افسار شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌کشید و حذیفه نیز از پشت سر آن را می‌راند. در همین زمان گروهی از منافقان با صورت پوشیده به منظور عملی ساختن قصد خود فرارسیدند و جلو آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به حذیفه گفت: از کاروانشان جلوگیری کن و به صورت مرکبایشان بزن و آنها را دور کن. حذیفه نیز چنین کرد، و آنان از ترس آنکه مبادا رسوا شوند، با شتاب خود را در میان سپاه مسلمین انداختند. پیامبر صلی الله علیه و آله نام یکایک آن منافقان را برای حذیفه برشمرد (که به همین علت حذیفه را صاحب السیر گویند). حذیفه گفت: حال که چنین است چرا گروهی را نمی‌فرستید که آنها را به قتل برسانند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوست ندارم عرب بگویند هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله بر یارانش پیروز گشت، به کشتن

(۱) تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۳۰۵-۳۰۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۷ آنها پرداخت. (۱) روایاتی شبیه به همین مضمون با اختلاف در جزئیات و نام افراد منافق در ماجرای عقبه، در بسیاری از تفاسیر و کتب اسباب النزول آمده است. (۲) به‌رحال آنچه در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده مطابق با حقیقت نیست. ۲۴. در این تفسیر، در بیان صدق ادعای علی علیه السلام و افکار منافقانی که قصد مکر با آن حضرت را داشتند، به طاعت دو درخت برای آن حضرت در هنگامی که منافقین قصد نگاه کردن به سوءاء علی علیه السلام را داشتند، به عنوان معجزه اشاره کرده و آمده است: «امام هادی علیه السلام گوید: نظیر معجزه‌ای که برای پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد، برای علی بن ابی طالب نیز رخ داد. وقتی امیر المؤمنین علی



علیه السلام از صفین بازگشت و همراهان وی از آبی دگرگون شده که زیر صخره‌ای بود نوشیدند، پس آن حضرت به منظور رفع حاجت در گوشه‌ای نشست. در همین موقع یکی از منافقین لشکرش گفت: «به زودی به سوءا (عورت) علی و آنچه از او خارج می‌شود نگاه می‌کنم، با وجود آنکه او ادعا می‌کند که در مرتبه نبی است، تا آنکه کذب ادعای او را به دوستانم خبر دهم». پس علی علیه السلام به قنبر گفت: «به سوی آن درخت و درخت دیگری که مقابل آن است، برو و خطاب به آن دو ندا بده که وصی محمد صلی الله علیه و آله به شما امر می‌کند که به هم متصل شوید». - درحالی که بین آن دو بیش از یک فرسخ فاصله بود - قنبر گفت: «آیا صدای من به آن دو درخت می‌رسد؟ علی علیه السلام فرمود: «بله، همان‌طور که نور چشمان تو به آسمان می‌رسد، درحالی که بین تو و آسمان پانصد سال فاصله است، پس به زودی خداوند صدای تو را به آن درختان میرساند». آن‌گاه قنبر رفت و ندا داد، لذا یکی از آن دو درخت به سمت دیگری حرکت کرد و همچون دو یار دوستدار هم که

(\_\_\_\_\_). مجمع البیان، ۵ / ۵۱. (۲). به

عنوان نمونه، ر. ک به: روض الجنان، ۹ / ۲۸۴ - ۲۸۶؛ تفسیر الصافی، ۲ / ۳۵۴ - ۳۵۵؛ تفسیر البرهان ۲ / ۱۴۰ و ۱۴۷؛ المیزان، ۹ / ۳۵۸ - ۳۶۱. همچنین در منابع اهل سنت، مانند: الکشاف، ۲ / ۲۹۱ - ۲۹۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ۱۳۳ - ۱۳۵؛ واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۱۳۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۸ غیبت یکی از دیگری طولانی شده باشد، با اشتیاق به دیگری منضم شد. در اینجا عده‌ای از منافقین لشکر گفتند: «علی در سحر به پسر عمویش رسول خدا همانندی و مشابهت می‌کند، نه او رسول خدا بود و نه این امام است، بلکه هر دو جادوگر هستند! لکن ما به زودی از پشت علی دور می‌زنیم و عورت او و آنچه را از او خارج می‌شود می‌بینیم». پس خداوند این گفته را به گوش علی علیه السلام رساند. علی علیه السلام با صدای بلند و آشکار فرمود: «ای قنبر، منافقین قصد مکر و حيله با وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارند و گمان کرده‌اند که هیچ مانعی برای ایشان نیست مگر این دو درخت، پس برگرد به سوی آن دو درخت و به آنها بگو: وصی رسول خدا به شما امر می‌کند که به جایگاه خود بازگردید». قنبر آنچه را که بدان مأمور شده بود انجام داد، پس آن درختان از جا کنده شدند و همچون شخص ترسو که از شجاعت قهرمانان پا به فرار می‌گذارد، از یکدیگر جدا شدند. آن‌گاه علی علیه السلام رفت و لباسش را درآورد که بنشیند، درحالی که جماعتی رفته بودند که آن حضرت را نگاه کنند. پس همین که لباسش را درآورد، خداوند چشم همه آنها را نابینا کرد به طوری که چیزی نمی‌دیدند، و چون چهره‌شان را از علی برگرداندند بینا شدند، و هر گاه به سمت علی می‌نگریستند چشمانشان نابینا می‌شد و چون از او روی برمی‌گرداندند بینا می‌شدند و این اتفاق تا هشتاد مرتبه در آن روز اتفاق افتاد، تا آنکه علی علیه السلام فراغت یافت و ایستاد و برگشت. سپس آن منافقان رفتند که نگاه کنند به آنچه که از علی علیه السلام خارج می‌شود، اما در همان‌جا متوقف شدند گویا که به دست و پایشان زنجیر زده شده باشد، لذا قادر نشدند چیزی را ببینند و همین که از این کار منصرف شدند برای ایشان امکان بازگشت فراهم بود، این حالت نیز تا صد مرتبه برای آنها اتفاق افتاد. تا آنکه ندا داده شد که کاروان قصد حرکت دارد. منافقین هم مجبور شدند بازگردند، درحالی که تصمیمی را که داشتند نتوانستند عملی کنند و چیزی جز گستاخی و تداوم در کفر و عناد بر ایشان افزوده نشد. پس یکی از ایشان به دیگران گفت: «نگاه کنید به این نشانه‌ها و معجزات شگفت آور بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۱۹ او که با این همه عاجز از معاویه و عمرو و یزید است». پس خداوند عز و جل آن را قبل از ایشان به گوش علی علیه السلام رساند. پس علی علیه السلام گفت: «ای ملائکه، معاویه و عمرو و یزید را برابم بیاورید». پس چون آن منافقان به آسمان نگاه کردند، ناگهان دیدند که ملائکه سه نفر را به حضور آن حضرت آوردند که یکی از آنها معاویه، دیگری عمرو، و دیگری یزید بود. علی علیه السلام فرمود: «بیاوید اینها را ببینید که اگر می‌خواستم آنها را می‌کشتم، لکن به آنان مهلت دادم، همان‌طور که خداوند به ابلیس تا وقت معلوم و معین مهلت داده است. پس می‌بینید که صاحب شما عاجز و ذلیل نیست بلکه این متی است از سوی خداوند متعال تا آنکه معلوم شود که اینها چگونه عمل



می‌کنند. پس اگر به علی طعن می‌زنید، بدانید که کافران و منافقان قبل از شما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله هم طعن زدند و گفتند: کسی که شبانه در ملکوت آسمانها و بهشت طواف می‌کند و برمی‌گردد، چگونه ممکن است احتیاج داشته باشد به اینکه فرار کند و داخل غار شود و از مکه به مدینه در طی یازده روز مهاجرت کند؟ و قطعاً این به مشیت خداوند بستگی دارد که اگر بخواهد قدرت خود را به شما نشان می‌دهد تا صدق ادعای انبیای الهی را بشناسید و اگر بخواهد شما را به آنچه که کراهت دارید امتحان می‌کند تا ببیند چگونه عمل می‌کنید و برای آنکه حجتش را بر شما ظاهر سازد. «۱» ساختگی بودن و کذب روایت فوق معلوم است. علّامه شوشتری روایت فوق را به دلیل اضطراب در عبارات و اشتغال آن بر اکاذیب مورد طعن قرار داده است. «۲» مهم‌ترین موارد ضعف روایت مزبور چنین است: اولاً روایت موجود در تفسیر، مشتمل است بر جریانی که «بعد از مراجعه از صفین مطرح شده که عده‌ای از منافقین گفتند: ببینید که چگونه علی از معاویه و عمرو و یزید عاجز و ناتوان می‌ماند؟»، اما در ادامه روایت آمده است که آنها را از (\_\_\_\_\_۱) تفسیر

الامام العسکری علیه السلام، صص ۱۳۸-۱۳۹. (۲). الاخبار الدخیله، ۱/ ۱۵۴-۱۵۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۰ هوا احضار کرد؟! ثانیاً در روایت مزبور آمده است که «گروهی از منافقین لشکر گفتند: همانا علی با پسر عمویش رسول الله، در سحر و جادوگری مشابیهت می‌کند»، که این تعبیر از ناحیه منافقان بعید است؛ زیرا منافقان در غیاب آن حضرت به او، «محمد» خطاب می‌کردند نه «رسول الله»؟! «۱» همچنان که از قول منافقین آمده که گفتند: «انظروا الی هذا العجب من هذه آیاته و معجزاته...» این تعبیر هم از جانب آنان بعید است؛ زیرا منافقان و معاندان، اعمال شگفت آور علی علیه السلام را معجزه نمی‌دانسته‌اند بلکه قائل به سحر و جادوگری در مورد آن بودند. ثالثاً اینکه در روایت آمده است: «و لم یزدهم ذلك الا عتوا و طغیانا و تمادیا فی کفرهم و عنادهم»، با آن قسمت در روایت که آمده است: «فقال بعضهم لبعض: انظروا الی هذا العجب من هذه آیاته و معجزاته و یعجز عن معاویه و عمرو و یزید»، منافات دارد؛ زیرا اقرار منافقان به آیات و معجزات آن حضرت با توجه به گمان ایشان در عاجز بودن او از معاویه و عمرو و یزید، دلالت بر حصول ایمان و اعتقاد برای ایشان دارد، منتها از نظر معرفت و بینش ضعف دارند و نمی‌تواند دلالت بر ازدیاد کفر و سرکشی آنها باشد؟! رابعاً اینکه در روایت آمده است که «یکی از منافقان لشکر گفت: به زودی من به عورت او و آنچه از او خارج می‌شود، می‌نگرم درحالی که او ادعای مرتبه نبی را دارد، تا اصحابم را از کذب او باخبر سازم»، تعبیر غلطی است؛ زیرا منافق هرگز اقرار به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌کند تا آنکه بگوید: «او ادعای مرتبه نبی را دارد...؟! وانگهی هرگز دیدن عورت و بول و غائط امام دلالت بر کذب ادعای او ندارد؛ زیرا طبق روایت مزبور، علی علیه السلام مدعی مرتبه نبوت نبوده است نه همه خصوصیات نبوت. (\_\_\_\_\_۱) ممکن است قائل شویم که

چه بسا تعبیر «رسول الله» در روایت مزبور از ناحیه راوی یا نویسنده این تفسیر بوده است؛ در صورتی که این توجیه در حدّ احتمال است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۱ البته در روایتی از امام رضا علیه السلام در مورد علامتهای امام معصوم آمده است که «یکی از علامتهای امام آن است که بول و غائط او دیده نمی‌شود؛ زیرا خداوند به زمین دستور داده که آنچه را از او خارج می‌شود ببلعد...، یعنی در معرض دید دیگران به استنجا نمی‌نشیند و مدفوعش از دید دیگران پنهان می‌شود». «۱» ۲۵. در ذیل آیه خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۲» در حدیثی طولانی و عجیب به نقل از امام عسکری علیه السلام از امام صادق علیه السلام آمده است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کدام یک از شما در روز گذشته جان مرد مؤمنی را با جان خود حفظ و حمایت کرد؟» علی علیه السلام فرمود: «من بودم که با جانم از جان ثابت بن قیس بن شماس انصاری، هنگامی که منافقان او را به چاه پرتاب کرده بودند حمایت کردم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قصه را برای برادران مؤمن خود بگو و اما نام آن منافق را که قصد مکر و کید نسبت به ما دارد فاش مکن که خداوند شما

دو تن را از شرّ او کفایت کرد و افشای او را به جهت فرصت توبه به تأخیر انداخت تا متذکر گردد یا از خدا بترسد». پس علی علیه السلام فرمود: «روز گذشته وقتی در میان فلان قبیله در مدینه عبور می‌کردم و ثابت بن قیس جلوی من و با فاصله دورتری از من حرکت می‌کرد، هنگامی که ثابت به چاهی قدیمی و عمیق رسید، در آنجا مردی از منافقین او را به جلو پرت کرد تا داخل چاه بیفتد. ابتدا ثابت بن قیس خود را حفظ کرد و نگذاشت بیفتد، اما آن مرد منافق برگشت و دوباره او را پرت کرد و به یک‌باره ثابت به داخل چاه افتاد، آن مرد اصلاً متوجه من نشده بود تا آنکه به آنجا رسیدم و دیدم ثابت در چاه افتاده است، کراهت ورزیدم که در جستجوی آن منافق برآیم به خاطر ترسی که بر جان ثابت ابن قیس داشتم. لذا من هم به درون چاه رفتم تا بلکه ثابت بن قیس را

(عین اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱)\_\_\_\_\_

۲، باب ۱۹، ص ۱۹۲؛ الاحتجاج، ۲/ ۴۳۷. (۲). بقره/ ۷، و خداوند- به واسطه شدت کفر و عناد کافران- بر دلها و گوشه‌هایشان مهر نهاده، و بر دیده‌هایشان پرده افکنده است که حقائق و معارف الهی را درک نمی‌کنند، و برای ایشان عذابی سخت است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۲ بگیرم و بالا- بیاورم، اما نگاه کردم دیدم زودتر از او به ته چاه رسیده‌ام». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه تو در ته چاه بر ثابت سبقت نگیری، در حالی که تو سنگین‌تر از او هستی، و این سنگینی تو جز به واسطه علم اولین و آخرین نیست که خداوند آن را در قلب تو قرار داده و آن را به رسولش ودیعه کرده و رسولش نیز آن را برای تو ودیعه نهاده است، و حق تو آن است که سنگین‌تر از هر چیز باشی، پس حال تو و حال ثابت چگونه بود؟» علی علیه السلام فرمود: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من به سمت داخل چاه رفتم و ایستاده جای خود را محکم کردم و این کار برای من و پاهایم راحت‌تر و سبک‌تر از آن بود که بخواهم کم کم در چاه قدم بردارم و بالا- بیایم. بعد از آن ثابت بن قیس پایین آمد و سرازیر شد و در دستهای من که برایش باز کرده بودم افتاد؛ زیرا ترسیدم که سقوط او برای من یا خودش باعث ضرر شود، او را مثل دسته گلی خوشبو با دستهایم گرفتم. آن‌گاه نگاه کردم و دیدم که همان منافق به همراه دو نفر دیگر بر لبه چاه هستند و آن منافق به آن دو می‌گوید: ما قصد کشتن یک نفر را داشتیم حالا دو تا شدند! سپس آن منافقان رفتند و سنگ بزرگی آوردند که به اندازه صد (یا دویست) من وزن داشت و آن را بر روی ما داخل چاه پرتاب کردند، من ترسیدم که به ثابت بن قیس اصابت کند، لذا او را در بغل گرفتم و سرش را به سینه‌ام قرار دادم و روی او خم شدم، پس آن سنگ بزرگ بر پشتم افتاد و آن مثل بادبزن بود که در شدت گرما با آن خنک شدم. آن‌گاه سنگ بزرگ دیگری را آوردند که به اندازه سیصد من وزن داشت و آن را داخل چاه بر روی ما انداختند، باز هم بر روی ثابت بن قیس خم شدم و آن سنگ بزرگ به پشتم اصابت کرد که آن مثل آبی بود که در روز بسیار گرم بر سر و بدنم ریخته باشد. بعد از آن سنگ بزرگ‌تری آوردند که به اندازه پانصد من وزن داشت که از شدت سنگینی آن را بر روی زمین می‌غلطاندند و قادر نبودند که آن را زیر و رو کنند، آن سنگ را هم بر روی ما داخل چاه افکندند، من بار دیگر روی ثابت بن قیس خم شدم، این بار هم آن سنگ بزرگ به پشت و کمرم اصابت کرد، ولی آن مثل لباس لطیف و راحتی بود که بر بدنم قالب بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۳ کرده و پوشیده باشم و در آن در کمال راحتی و رفاه بودم. سپس شنیدم که آنها می‌گفتند: اگر برای پسر ابی طالب و پسر قیس صد هزار روح بوده باشد، قطعا یکی از آن روحها هم نمی‌تواند از بلا و سختی این سنگها نجات یافته باشد! آن‌گاه آن منافقان برگشتند و خداوند شر آنها را از ما دفع کرد. پس خداوند به لبه چاه اذن داد که پایین بیاید و به کف چاه دستور داد که مرتفع شود، پس چنین شد و ما قدم به روی زمین گذاشتیم و از آن چاه خارج شدیم ...» (۱). آنچه احتمال جعل را در این روایت تقویت می‌کند، آنست که اولاً این روایت و جریان مذکور در آن، تنها در بحار الانوار (۲) و تفسیر البرهان (۳) آن هم به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ذکر شده است، و این مطلب در دیگر کتب تفسیر و سیره یافت نشد. ثانیاً عجائب و تعابیری که در روایت مذکور در شأن ثابت بن قیس از زبان علی علیه السلام بیان شده است، محل شک است. اگرچه مطابق آنچه در کتب سیره و اعلام آمده، «ثابت بن

قیس بن شماس انصاری (م ۱۲ ه. ق)، از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خطیب آن حضرت بود «۴» و در غزوه احد و بعد از آن در غزوه بنی المصطلق حضور داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله جویریہ را که به عنوان سهم غنیمت به او داده بود از او خریداری کرد و بعدا جویریہ به اختیار خود به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد ... «۵». ثابت بن قیس در غزوه بنی قریظه نیز در سپاه مسلمین شرکت داشت و بعد از این غزوه وساطت و شفاعت ابن باطا قرظی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و آن حضرت هم پذیرفت، لکن سرانجام به درخواست خود ابن باطا بود که ثابت بن قیس او را گردن زد ... «۶». ثابت بن قیس (۱)\_\_\_\_\_ . تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۹۷-۹۸. (۲). بحار الانوار، ۲۷/۴۲-۲۸. (۳). تفسیر البرهان، ۱/۵۸-۵۹. (۴). الاعلام، ۲/۹۸؛ السیره النبویه، ۴/۲۰۷-۲۰۸. (۵). ابن هشام، همان، ۳/۳۰۷ و ۴/۲۹۵-۲۹۶. (۶). همان، ۳/۲۵۳-۲۵۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۴ قیس اولین کسی بود که به او، وصیت بعد از مرگ اجازه داده شد و سرانجام در جنگ یمامه (نبرد با مسیلمه) در زمان خلافت ابو بکر در گذشت»، «۱» البته به صرف صحابی بودن نمی‌توان تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را مؤمن دانست، خصوصا آنکه ابن ابی الحدید در مورد ثابت بن قیس گوید: «وی جزو جماعتی بود که همراه عمر بن خطاب به بیت فاطمه علیها السلام هجوم آورده و علی علیه السلام را به اجبار به منظور بیعت از منزل خارج کردند». «۲» ثالثا در عبارات روایت مزبور، اضطراب دیده می‌شود که دلالت بر جعل روایت و عدم صدور آن عبارات از ناحیه امام معصوم علیهم السلام دارد، «۳» چنان که در این روایت گفته است: «و هناک رجل (رجال) من المنافقین فدفعه لیرمیه (فدفعوه لیرموه) فی البئر...»، درحالی که «رمی» جز بعد از گرفتن و دریافت چیزی صدق نمی‌کند، و باید می‌گفت: «فدفعه لیقع فی البئر...». همچنین در روایت آمده است: «فکرهت أن اشتغل بطلب المنافق (المنافقین) خوفا علی ثابت فوقع فی البئر...»، درحالی که در چنین مواردی که سقوط ناگهانی و غافلانه صورت می‌گیرد باید می‌گفت: «رمیت بنفسی فی البئر...». «۲۶». در تفسیر آیه الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ... «۴»، آمده است: «سپس خداوند متقین را وصف نمود به اینکه این کتاب موجب هدایت برای ایشان است و سپس در وصفشان فرمود: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی ایمان می‌آورند به اموری که غائب از حس است مثل بعث، نشور، حساب، جنت، دوزخ، توحید، و سایر حقایقی که با حس مشاهده و شناخته نمی‌گردد، بلکه با دلایلی خداوند آنها را تعیین و مشخص کرده است شناخته می‌شود، مثل ایمان به ارسال پیامبران به دلیل آنکه حجت‌های الهی هستند اگرچه آنها را مشاهده نکرده‌اند، و ایمان به غیب می‌آورند و (۲)\_\_\_\_\_ . سفینه البحار، ۱/۱۲۹. (۲).

همان‌جا. (۳). الاخبار الدخیله، ۱/۱۷۵. (۴). بقره/۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۵ از روز آخرت بیمناک هستند. نمونه چنین کسانی، سلمان فارسی است که روزی سلمان از کنار گروهی از یهود گذشت، آنان از وی تقاضا کردند بین آنها بنشیند و آنچه را از محمد صلی الله علیه و آله در آن روز شنیده برایشان بگوید. سلمان به طمع اسلام آوردن آنها در میانشان نشست و گفت: از محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: ای بندگان من، آیا کسی نیست که برای او نزد شما حوائج زیادی باشد که به آنها دست نمی‌یابد مگر آنکه بهترین خلق نسبت به شما شفاعت کرده و حاجتش برآورده گردد؟ و بدانید که بزرگ‌ترین خلق نزد من، محمد صلی الله علیه و آله و برادرش علی علیه السلام و بعد از او ائمه معصومین علیهم السلام هستند که واسطه و وسیله برای رسیدن به من می‌باشند. بدانید که هر کس حاجت مهمی دارد که خواستار نفع در آن است و یا هر کس گرفتاری دارد که خواستار دفع ضرر آن است باید به محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او واگذار کند تا حاجتش به بهترین وجه برآورده شود. یهودیان با استهزا به سلمان گفتند: ای عبد الله، پس تو چرا از خدا نمی‌خواهی و متوسل به ایشان نمی‌شوی که جزء ثروتمندترین مردم مدینه باشی؟ سلمان گفت: من در پیشگاه خدا به واسطه آنان دعا می‌کنم اما از آنان چیزی را مسئلت می‌کنم که بزرگ‌تر و بافضیلت‌تر و سودمندتر از ملک دنیا و امور دنیاست، و به واسطه آنها

از خدا خواسته‌ام به من زبانی ببخشد که یاد کننده تمجید شأن الهی باشد و قلبی عطا کند که شاکر نعمتهایش و صابر بر سختیها باشم و خداوند عزّ و جل تقاضایم را اجابت کرده است که این صدها مرتبه برتر از تمامی ملک دنیا و خیرات دنیوی است. آن گروه (با استهزا) گفتند: ای سلمان، تو مقام و مرتبه بزرگی را ادعا کردی که احتیاج دارد به اینکه صدق تو از کذب تو در این ادعا امتحان شود و ما اینک بالای سر تو با تازیانه ایستاده‌ایم و تو را می‌زنیم، پس از خدایت بخواه که دست ما را از سر تو کوتاه کند. سلمان مشغول ذکر شد و گفت: خدایا مرا بر بلایا صابر گردان. آنها همچنان با تازیانه به سلمان می‌زدند تا آنکه سست و خسته شدند، گفتند: ای سلمان ما تصور نمی‌کردیم که روحی در کالبدی تا به این اندازه بر مثل بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۶ چنین عذابی که به تو وارد شده، ثابت باشد! پس تو را چه می‌شود که از پروردگارت نمی‌خواهی که جلوی ما را بگیرد؟ سلمان گفت: چون این تقاضا از پروردگارم، برخلاف صبر است و من تسلیم خدا هستم به خاطر مهلتی که خداوند متعال برای [عذاب] شما قرار داده است، و لذا فقط از او تقاضای صبر دارم. وقتی آن گروه اندکی استراحت کردند، برخاستند و گفتند: آن قدر تو را با تازیانه می‌زنیم که روح از بدنت جدا شود یا آنکه نسبت به محمد صلی الله علیه و آله کفر بورزی. سلمان گفت: هرگز بر پیامبر صلی الله علیه و آله کافر نمی‌شوم چنان که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد که: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...** و تحمل من بر سختیهای وارده از طرف شما به خاطر آن است که در زمره گروهی داخل شوم که خداوند آنها را مدح کرده است. پس دوباره یهودیان شروع به تازیانه زدن او کردند تا آنکه خسته شدند، آن گاه نشستند و گفتند: ای سلمان، اگر ارزش و مرتبه‌ای برای ایمان تو به محمد صلی الله علیه و آله نزد پروردگارت بود، قطعاً دعایت را مستجاب می‌کرد و تو را از دست ما نجات می‌داد. سلمان گفت: چه قدر جاهل هستید! چگونه چنین چیزی صورت می‌گیرد درحالی که خلاف آن را خواسته‌ام، من از خداوند صبر خواسته‌ام او هم مرا اجابت فرمود و صبور شدم، لکن از او درخواست ممانعت از شما را نکرده‌ام که ضد دعایم باشد! لذا برای مرتبه سوم آن گروه شروع به تازیانه زدن او کردند، و سلمان هم چیزی بیشتر از این گفتار را نمی‌گفت که پروردگارا مرا بر بلایا در راه حبّ بر گزیده و خلیل خود محمد صلی الله علیه و آله صبر عطا کن. به او گفتند: ای سلمان، وای بر تو، آیا محمد صلی الله علیه و آله به تو اجازه نداده که در چنین مواردی کلمه کفر را، حتی به عنوان تقیه بگویی؟ سلمان گفت: مسلماً خداوند آن را جائز دانسته است نه پیامبر صلی الله علیه و آله، لکن خداوند برای من جائز دانسته است که از خواسته شما اطاعت نکرده و تحمل بر سختیهای وارده از طرف شما را داشته باشم و این را بالاترین مرتبه قرار داده است و من جز این را اختیار نمی‌کنم. پس آن گروه تازیانه زدن او را ادامه دادند آن قدر که خونش جاری شد، آن گاه با حالت تمسخر به سلمان گفتند: چرا از خدا بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۷ نمی‌خواهی که جلوی ما را بگیرد و آنچه را که اراده کرده‌ایم ظاهر نشود تا از ما به تو آسیبی نرسد پس اگر راست می‌گویی و مدعی هستی که خدا دعای محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او را بر نمی‌گرداند، از خدا هلاکت ما را بخواه. سلمان گفت: من اگر از این که خدا را بر هلاکت شما بخوانم، از ترس آنکه در میان شما کسی باشد که خداوند می‌داند که بعد از این مؤمن خواهد شد، پس از خدا بهره‌مند شدن او را از ایمان می‌طلبم. گفتند: بگو، پروردگارا هلاکت کن هر کس را که مطابق علمت می‌دانی که تا وقت مرگ بر تمرد از محمد صلی الله علیه و آله باقی می‌ماند، که در این صورت این دعا با آنچه از تو مخفی است منافاتی ندارد. در این هنگام بود که دیوار خانه‌ای که آن گروه در آن بودند، شکافته شد. و سلمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد که آن حضرت فرمود: ای سلمان، هلاکت اینان را از خدا بخواه که در میان اینان کسی نیست که هدایت شود، همچنان که نوح علیه السلام بر قومش چنین نفرین کرد از آنجا که می‌دانست کسی از قومش جز آنکه ایمان آورده‌اند ایمان نمی‌آورند. پس سلمان به آن گروه گفت: دوست دارید که هلاکت شما را به چه صورت از خدا طلب کنیم؟ گفتند: از خدا بخواه که تازیانه هر کدام از ما تبدیل به افعی شود که سر آن خم شود و استخوانهای بدن ما را بمکد. پس سلمان به همان صورت آنها را نفرین کرد. لذا تازیانه‌ای در دست ایشان نبود مگر آنکه

خداوند آن را به صورت افعی دو سر در آورد که با یک سر خود، آنها را می‌خورد و با سر دیگر بر آن گروه می‌کوبید و مغز استخوانهایشان را مکیده و می‌بلعید. در همین موقع، رسول خدا صلی الله علیه و آله درحالی که در مجلسی دیگر حضور داشت، فرمود: ای گروه مؤمنان بدانید که خداوند متعال برادر شما سلمان را در این ساعت بر بیست نفر از یهودیان سرکش و منافقین یاری بخشید، به این صورت که تازیانه‌های ایشان را تبدیل به افعیهایی کرد که بر سر خود آنان کوبیده شد و استخوانهایشان را خرد کرده و مکیدند و آنها را به بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۸ هلاکت رساندند؛ زیرا که توافق بر تمرد بر ولایت علی علیه السلام داشتند...» (۱). مطلبی که در ذیل آیه مربوطه است، شامل دو قسمت است: قسمت اول، در تفسیر «اموری که غائب از حس است»، مطلبی صحیح و معتبر است که در تفاسیر معتبر نیز بدان اشاره شده است. و اما قسمت دوم که نقل حکایتی درباره ایمان سلمان و بردباری او در دین اسلام و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، مطلبی است که نه قابل دفاع و نه قابل ردّ قطعی می‌باشد؛ زیرا صرفاً نقل محسوب می‌شود و نمی‌توان آن را به عنوان روایت پذیرفت و نقل هم اعم است از صدق یا کذب، علاوه بر آنکه حکایت مزبور در هیچ منبع معتبر تاریخی و یا تفاسیر معتبر ذیل آیه مربوطه دیده نمی‌شود، «۲» فقط در کتاب بحار الانوار، آن هم به نقل مستقیم از تفسیر موجود منسوب به امام عسکری علیه السلام این مطلب آمده است. «۳» ۲۷. در تفسیر آیه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ «۴»، آمده است: «امام عسکری علیه السلام به نقل از امام علی بن حسین علیه السلام فرمود: کفار قانع نشدند به آنچه که خداوند به آنان داده است، درحالی که در آن کفایت و بلاغ بود و باز هم تقاضای آیات و نشانه‌های تازه داشتند، تا آنکه به ایشان گفته شد: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ...، یعنی چون با حجت‌های واضح و انکار ناپذیر قانع نشده‌اند، پس آیا منتظرند که باز هم خدا برایشان آیاتی بیاورد؟ درحالی که ایمن محال است.

(۱) تفسیر الامام العسکری علیه السلام، صص ۶۶-۶۹. (۲) حتی در کتب و تفاسیری که غالباً روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام را ذکر می‌کنند، مانند: تفسیر عیاشی، تفسیر البرهان، تفسیر الصافی، احتجاج طبرسی، معانی الاخبار صدوق و... این مطالب نقل نشده است. (۳) بحار الانوار، ۲۷/۳۲۷-۳۲۸. (۴) بقره/ ۲۱۰، آیا کافران که با این ادله روشن ایمان نمی‌آورند انتظار چنین محالی را دارند که خدا با ملائکه در پرده‌های ابر بر آنها نازل شود و حکم خدا (در کیفر کافران) فرارسد و کارها همگی به سوی خدا باز گردد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۲۹ بدین سان ناصیبان به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند که در مورد نصب امیر المؤمنین علی علیه السلام به عنوان امام و ولی، آیات دیگری را بیاورد. و این از آن رو بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نص بر فضیلت و امامت علی علیه السلام بر امت تأکید کرد و به واسطه آن قلوب مؤمنین تسکین یافت، اما گروهی از منکرین و معاندین در این مورد مخالفت ورزیده و گروهی نیز در شک بودند. تا اینکه در جلسه‌ای که در آن گروهی از بهترین اصحاب پیامبر و گروههایی از دشمنان آن حضرت و جماعتی از منافقین که در سینه‌شان عداوت و بغض و حسد شعله‌ور بود، جمع شده بودند، یکی از منافقین گفت: محمد صلی الله علیه و آله در مدح خودش اسراف و زیاده‌روی کرده است و بعد هم در مدح برادرش علی افراط کرده، درحالی که این را از طرف پروردگار نگفته است، بلکه از پیش خود گفته و می‌خواهد تا وقتی زنده است، ریاست بر ما را برای خودش ثابت و محکم نگهدارد و بعد از مرگش نیز آن را برای علی محکم کند! در اینجا بود که خداوند متعال فرمود: ای محمّد، به اینها بگو چه چیز شما را از پذیرفتن این حجت‌های رسا و حقائق بازداشت؟ درحالی که خدا عظیم و کریم و حکیم است و هر کدام از بندگانش را که بخواهد برگزیند و آنها را به خاطر علم به حسن اطاعت و انقیاد آنها نسبت به او امر خود مختص به کرامات گرداند، پس امور بندگان را به ایشان واگذار کرده و تدبیر حکومت و مردم را با تدبیر حکیمانه‌ای که خود برای آنها در نظر گرفته، به ایشان می‌سپرد. آیا ندیده‌اید که هر گاه پادشاهی خدمت یکی از بندگانش را به



واسطه حسن رسیدگی او و حسن تدبیر در آنچه مربوط به امور مملکت است بیسندند، به او اعتماد کرده و امارت و سیاست سپاهیان و رعایا را به او می‌سپارد؟ پس به همین گونه محمد صلی الله علیه و آله نیز در تدبیری که پروردگارش برای او تعیین کرده است، وصیت و جانشینی بر امت اسلام را بعد از خود بر کسی قرار داده است که قاضی دین او و وفاکننده وعده الهی است و پشتیبانی و یاری دهنده اولیای او و دشمن نسبت به دشمنان اوست. اما معاندان و منافقان بدان قانع نشده و تسلیم نشدند و گفتند: آن چیزی را که محمد صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام اسناد داده، امر کوچکی نیست؛ بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۰ زیرا او را اولی به تصرف و صاحب خلق و اموال و حقوق و دین و دنیای مردم قرار داده است. لذا از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که برای ما آیه‌ای بیاور که با جلالت این ولایت شایستگی داشته باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کفایت نکرد شما را نوری که دیده‌اید در مشرق در تاریکیهای شب از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل او (علی) خارج می‌شود؟ آیا کفایت نکرد شما را که علی علیه السلام عبور کرد درحالی که دیوار مقابلش بود پس آن دیوار را شکافت و باز کرد و بعد از عبور علی علیه السلام، آن دیوار برگشت و به هم چسبید؟ آیا کفایت نکرد شما را روز غدیر خم، که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به مقام ولایت برگزید، دیدید که چگونه درهای آسمان باز شد و چون ملائکه آسمان نیز از این مطلب مطلع شدند به شما ندا دادند که این ولی خداست، از او تبعیت کنید و گرنه عذاب خدا بر شما وارد خواهد شد پس خود را از آن عذاب برحذر دارید؟ و آیا کفایت نکرد شما را که دیده‌اید علی بن ابی طالب را که درحالی که راه می‌رفت، کوهها از مقابلش حرکت می‌کردند و کنار می‌رفتند تا علی علیه السلام احتیاج به انحراف نداشته باشد، پس وقتی علی علیه السلام عبور کرد آن کوهها به جایگاه خود برگشتند، و سپس فرمود: پروردگارا آیات را بر ایشان زیاد کن که بر تو امری سهل و آسان است تا آنکه حجت تو بر آنها افزون گردد». آن گاه امام سجاد علیه السلام فرمود: «وقتی آن گروه به خانه‌هایشان برگشتند، همین که خواستند داخل شوند، زمین جلوی آنها را گرفت و مانع از ورودشان شد و به آنها ندا داده شد که ورود به خانه‌ها بر شما حرام است، مگر آنکه به ولایت علی علیه السلام ایمان آورید، پس آن قوم گفتند: ایمان آوردیم و آن گاه داخل خانه‌های خود شدند...؛ سپس رفتند که لباسهایشان را درآوردند و به جای آن لباس دیگری را پوشیدند، اما آن لباسها اسباب زحمتشان شد و ندا آمد که حرام است بر شما راحت درآوردن ما مگر آنکه به ولایت علی علیه السلام اقرار کنید، پس آنها اقرار کردند و آن گاه توانستند لباسهایشان را درآوردند. و وقتی رفتند که لباس شب خود را پوشیدند، لباسها بر آنها سنگین و سخت بود و ندا آمد که حرام است بر شما پوشیدن ما مگر آنکه اعتراف به ولایت علی علیه السلام کنید، پس اعتراف بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۱ کردند...؛ سپس رفتند غذا بخورند اما لقمه برایشان باعث دردسر شد و آنها را آزار داد و در دهانشان سنگ شد و آنها را ندا داد که خوردن ما بر شما حرام است مگر آنکه اعتراف به ولایت علی علیه السلام کنید پس آنان اعتراف کردند...؛ تا آنکه بالاخره بعضی از این گروه به ستوه آمدند و گفتند: وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، «۱» گفتند: پروردگارا اگر این قرآن براستی به حق از ناحیه توست پس بر ما سنگی از آسمان ببار یا بر ما عذاب دردناک دیگری بیاور، و خداوند فرمود: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ، «۲» خدا عذاب کننده آنان نبوده است درحالی که تو در میان آنان هستی و خداوند عذاب کننده ایشان نمی‌باشد، مادامی که از نافرمانی خود پشیمان شده و به درگاه او استغفار کنند. «۳» قطعاً مسئله ولایت علی علیه السلام به نص از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها مورد تأکید قرار گرفته است و در روز غدیر خم به صراحت آشکار شد. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همواره ائمه علیهم السلام بر جلالت و فضائل علی علیه السلام و استحقاق او بر ولایت به نص پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید داشته‌اند، و لذا می‌توان مفاد روایت فوق را به عنوان تأویل بطنی آیه (از باب جری و تطبیق) پذیرفت، لکن چنین تأویل و بیانی، ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره، با این مضمون، در هیچ‌یک از تفاسیر روایی معتبر شیعه یافت نشد. وانگهی در



ضمن تفسیر این آیه خلط دیده می‌شود، زیرا آیات ۳۲ و ۳۳ سوره انفال، هیچ ربطی به حکایت مذکور ندارد بلکه برطبق روایات، گوینده کلام اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ...، نصر بن حارث و یا ابو جهل بوده است «۴» و مراد از عذابى که در آیه و مَا كَانَ اللَّهُ مَعَهُمْ ذُبُّهُمْ وَ هُمْ يَشْتَبَهُونَ آمَنَةً اسست، عذاب آسمانی (۱) انفال / ۳۲. (۲) انفال / ۳۳. (۳).

تفسیر الامام العسکری علیه السلام، صص ۴۹۵-۴۹۷. (۴) مجمع البیان، ۴ / ۵۳۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۲ است که موجب استیصال است و این امت را عذابى همانند عذاب سایر امم شامل می‌شود، یعنی خداوند عذاب را از این امت مادام که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است و در میان امت می‌باشد و همچنین بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مادام که امت استغفار می‌کنند نفی کرده است. چنان‌که سیوطی از ترمذی از ابو موسی اشعری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برای امت من دو امان نازل کرده است: یکی در آیه و مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيهِمْ، و دیگری در آیه و مَا كَانَ اللَّهُ مَعَهُمْ ذُبُّهُمْ وَ هُمْ يَشْتَبَهُونَ وَ وقتی من از میان امتم بروم، یک امان برای ایشان تا روز قیامت باقی می‌ماند و آن استغفار است.» «۱»

(۱). الدر المنثور، ۳ / ۳۲۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۳

## ۶-۲. بررسی مواردی از روایات صحیح و معتبر در تفسیر

### اشاره

۶-۲. بررسی مواردی از روایات صحیح و معتبر در تفسیر در لابلاى این تفسیر، روایات و مطالب درستی هم وجود دارد که با توجه به استحکام متن و محتوای والای آنها، و یا مطابقت آنها با اصول مذهب، یا کتاب خدا، یا سنت قطعی، یا عقل و یا دیگر قواعد و ملاکهای تمیز احادیث صحیح می‌توان حکم به صحت آنها داد و احتمال صدور آنها را از ناحیه امام علیه السلام پذیرفت. البته قطعا این دسته روایات نسبت به روایات نادرست و کذب موجود در این تفسیر، کمتر هستند، باین‌همه به‌جاست که در این مجال به نمونه‌هایی از این دسته روایات اشاره کنیم.

## ۶-۲-۱. استحکام متن و مطابقت با اصول مذهب و روایات

۶-۲-۱. استحکام متن و مطابقت با اصول مذهب و روایات ۱. در این تفسیر، در تفاوت تشیع (به مفهوم اعتقادی آن) با تشیع (به مفهوم دوستی اهل بیت علیهم السلام) روایت دقیقی نقل شده است: «از امام عسکری علیه السلام سؤال شد که تفاوت بین شیعه اهل بیت و محبین اهل بیت علیهم السلام چیست؟ آن حضرت فرمود: شیعیان واقعی ما کسانی هستند که از آثار ما تبعیت کرده و در جمیع اوامر و نواهی از ما اطاعت می‌کنند. و هر کسی که در بسیاری از آنچه که خداوند واجب و تکلیف نموده است با ما مخالفت ورزد، در زمره شیعیان ما نیست.» «۱»

(۱). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۵۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۴ استحکام متن فوق و منطبق بودن آن با اصول مذهب و روایات، واضح است. منظور امام عسکری علیه السلام طبق روایت فوق، آن است که «تشیع به مفهوم خاصه آن به معنای ارتباط فکری و دینی در حد اعتقاد به امامت ائمه اثنی عشر و اطاعت از آنها در اوامر و نواهی می‌باشد»؛ که با این وصف آنها از «محبین شیعه» که صرفا دوستدار اهل بیت علیهم السلام به‌طور عام هستند متمایز می‌گردند. بدیهی است در صورتی که حبّ اهل بیت علیهم السلام با اعتقاد واقعی و عملی به ولایت اهل بیت علیهم السلام عجین

شود، قطعاً امید رستگاری برای چنین شیعیانی است که مصداق «انّ شیعتناهم الفائزون» می‌باشند؛ چنان‌که روایات بیشماری مؤید این حقیقت است. «شیخ صدوق» در امالی خود، از محمد بن موسی متوکل، از محمد بن عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش (حسین بن یزید نوفلی)، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر روایت کرده است که گوید: «امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس فرائض الهی را بر پای دارد و از محارم الهی اجتناب ورزد و با ولایت به اهل بیت علیهم السّلام خیرخواهی و دستگیری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کند و از دشمنان خدای عزّ و جلّ تبری جوید، پس باید از هر کدام از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد داخل شود». (۱) همچنین در عیون، روایتی را ذکر کرده است که «امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: هر کس به ما تمسک جوید، ملحق به ما می‌شود (نجات می‌یابد) و هر کس در غیر طریق ما راه پیماید، غرق خواهد شد. برای محبت ما فوجهایی از رحمت الهی و برای دشمنان ما فوجهایی از غضب الهی خواهد بود». همچنین حضرت فرمود: «هر کس در قلبش ما را دوست بدارد و با زبانش ما را یاری کند و با دستش (به طور عملی) با دشمنان ما بجنگد، در درجات ما همراه

(۱) صدوق، الامالی، مجلس ۷۲، ص

۳۸۳. همین روایت در بحار الانوار به نقل از امالی صدوق به طریق دیگر آمده است: صدوق از ابن متوکل، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السّلام ... ر. ک به: بحار الانوار، ۲۷/۸۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۵ ماست، و هر کس در قلبش ما را دوست بدارد و با زبانش ما را یاری کند، امّا با دستش با دشمنان ما نجنجد، پس او پایین‌تر از درجات ما را خواهد داشت، و هر کس در قلبش ما را دوست بدارد، ولی با زبان و دستش به یاری ما قیام نکند، پس چنین کسی در بهشت است (البته در مرتبه‌ای پایین‌تر نسبت به دو گروه قبل)، و هر کس در قلبش نسبت به ما بغض و دشمنی داشته باشد و با زبان و دستش بر علیه ما با دشمنانمان یاری کند، پس چنین کسی همراه دشمن ما در آتش دوزخ می‌باشد، و هر کس در قلبش با ما بغض و دشمنی ورزد، امّا با زبان و دستش بر علیه ما با دشمنانمان یاری نکند، پس او در آتش دوزخ خواهد بود» (البته در عذابی کمتر از دو گروه قبل). (۱) همچنین از آن حضرت نقل است که فرمود: «من سرآمد و پیشوای مؤمنین هستم و مال، پیشوای ظالمان است. به خدا سوگند که جز شخص مؤمن به من محبت نمی‌ورزد و جز شخص منافق به من دشمنی نمی‌ورزد». (۲) صدوق در روایتی دیگر در کتاب خصال، از محمد بن فضل بن زیدویه، از ابراهیم بن عمرو سهمدانی، از حسن بن اسماعیل، از سعید بن حکم، از پدرش، از اوزاعی، از یحیی بن ابی کثیر، از ابی سلمه، از ابی سعید خدری، نقل کرده است که «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس را که خداوند حبّ اهل بیت را به او روزی دهد، یقیناً خیر دنیا و آخرت به او خواهد رسید، پس نباید احدی شک کند که او در بهشت است؛ زیرا در حبّ اهل بیت من بیست خصلت است که ده خصلت آن در دنیا و ده خصلت دیگر آن در آخرت است. اما در دنیا: زهد، حرص بر علم [یا عمل]، (۳) ورع در دین، رغبت در عبادت، توبه قبل از مرگ، نشاط در برپایی عبادت شبانه، یأس از آنچه در دست مردم است، حفظ امر و نهی خداوند عزّ و جلّ، بغض دنیوی، و سخاوت نصیب او می‌شود.

(۱) عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج

۲، باب ۲۸، ص ۲۶۲. (۲) همان، ج ۱، باب ۳۱، ص ۶۵. (۳) بحار الانوار، ۲۷/۷۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۶ و امّا در آخرت، برای او نامه اعمال بازمی‌گردد، ارزیابی و سنجش برایش برپا نمی‌شود، نامه‌اش به دست راستش داده می‌شود، برائت از آخرت برایش نوشته می‌شود، چهره‌اش سفید و درخشان می‌گردد، از حله‌های بهشتی می‌پوشد، در حق صد نفر از خانواده‌اش شفاعت می‌کند، خداوند عزّ و جلّ با نظر رحمت به او می‌نگرد، از تاجهای بهشتی بر سرش گذاشته می‌شود، و بدون حساب داخل بهشت می‌گردد. پس خوشا به حال محبتین اهل بیت». (۱) در امالی طوسی نیز روایتی از ابن عباس نقل شده است که گوید: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: به من سفارشی بفرماید. آن حضرت فرمود: «بر تو باد

مودت علی بن ابی طالب، سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد خداوند از بنده هیچ حسنه‌ای را قبول نمی‌کند، مگر آنکه از او در مورد حبّ علی بن ابی طالب سؤال کند و قطعاً خداوند دانایتر است. پس اگر بنده ولایتش را قبل از عملش بیاورد در آن صورت آنچه شایسته اوست برایش می‌باشد، و اگر ولایت علی علیه السلام را همراه خود نیاورده باشد، در آن صورت در مورد چیزی از او سؤال نمی‌شود و امر می‌شود که او را داخل آتش دوزخ کنند. ای ابن عباس، سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد، شدت آتش سوزان جهنم بر دشمن علی علیه السلام بیشتر است تا بر آن کسی که گمان کند که برای خدا فرزندی می‌باشد. ای ابن عباس، اگر ملائکه مقربین و انبیای مرسلین اتفاق بر بغض علی علیه السلام داشته باشند- اگرچه هرگز چنین نخواهند کرد- قطعاً خداوند ایشان را هم به آتش جهنم عذاب خواهد کرد». گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا کسی نسبت به او بغض می‌ورزد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بله، ای ابن عباس، نسبت به او بغض و دشمنی می‌ورزند قومی که از امت من شمرده می‌شوند، در حالی که خداوند برای ایشان بهره‌ای از اسلام قرار نداده است. ای ابن عباس، علامت بغض ایشان آن است که غیر او را بر او ترجیح می‌دهند. سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد، خداوند متعال پیامبری را والاتر از من مبعوث نکرده (۱) \_\_\_\_\_ (۱). الخصال، ۲/ ۵۱۵.

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۷ است و وصیی را والاتر از وصیم علی قرار نداده است». «۱» در عیون اخبار الرضا علیه السلام، روایتی به اسناد تمیمی، از امام رضا علیه السلام، از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که دوست دارد به عروه الوثقی چنگ زند، پس باید به حبّ علی و اهل بیت من تمسّک جوید». «۲» و در روایتی دیگر، به همین اسناد آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی که بنده از آن مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرد، حبّ ما اهل بیت است». «۳» ۲. در این تفسیر، به نقل از امام عسکری علیه السلام، حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام ذکر شده است که شامل گفتگوی بین رسول الله صلی الله علیه و آله و عباس عموی آن حضرت می‌باشد و در آن گواهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در فضائل مختص به علی علیه السلام ذکر شده است، در قسمتی از این حدیث آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عموی رسول خدا، شأن علی والاست و احوال او جلیل است و ارزش او بسیار سنگین و گرانبه‌است. حبّ علی در میزان کسی قرار داده نشده مگر آنکه بر سیئاتش رجحان دارد، و بغض علی در میزان کسی قرار داده نشده است مگر آنکه بر حسناتش رجحان دارد...» «۴». مضمون حدیث فوق به دلیل مطابقت آن با روایات معتبر در باب فضائل واقعی اهل بیت علیهم السلام، از صحت برخوردار است و به دور از غلو یا کذب می‌باشد. مؤید مطلب، روایات فراوان معتبر در این زمینه است که به نمونه‌هایی از آنها استناد می‌کنیم: شیخ صدوق، در کتاب خصال، با سند خود از حسن بن عبد الله بن سعید (۱) \_\_\_\_\_ (۱).

طوسی، الامالی، الجزء الرابع، صص ۱۰۳-۱۰۴. (۲). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، باب ۳۱، ص ۶۳. (۳). همان، ج ۱، باب ۳۱، ص ۶۷. (۴). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۸ عسکری، از محمد بن احمد بن حمدان قشیری، از مغیره بن محمد بن مهلب، از عبد الغفار بن محمد بن بکیر، از عمرو بن ثابت، از جابر، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارشان علیهم السلام، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حبّ من و حبّ اهل بیتم در هفت موضع که وحشت زیادی دارند، نافع است: هنگام فوت، در قبر، هنگام رستاخیز، هنگام کتاب (ثبت اعمال)، هنگام حساب، هنگام میزان، و هنگام گذر از صراط». «۱» همین مضمون با همین سند، با اندکی اختلاف در سند، در امالی صدوق نیز نقل شده است. «۲» در محاسن برقی نیز، با سند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی و غیر او، از حسن بن محمد بن فضل هاشمی، از پدرش، نقل شده که گفته است: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: حبّ ما اهل بیت در هفت موطن سودمند است: در پیشگاه خداوند، هنگام مرگ، در قبر، روز حشر، کنار حوض

کوثر، هنگام میزان، و هنگام صراط». (۳) در علل الشرائع، با سند از محمد بن مهروه، از ابو الحسن علی بن حسان، از ابو حاتم، از احمد بن عبد از ابو الربیع اعرج، از عبد الله بن عمران، از علی بن زید بن جدعان، از سعید بن مسیب، از زید بن ثابت، روایت کرده است که «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علی علیه السلام را در حیات وی و بعد از فوتش دوست بدارد، خداوند عز و جل برای او امنیت و ایمان را مادام که خورشید طلوع و غروب می‌کند (یعنی تا دنیا برپاست)، ثبت می‌کند و هر کس نسبت به علی علیه السلام در حیات و بعد از فوت او بغض و دشمنی بورزد، به مرگ جاهلیت مرده است و طبق اعمالش مورد محاسبه

(۱) الخصال، ۲ / ۳۶۰. (۲). صدوق،

الامالی، مجلس ۳، صص ۱۸-۱۹، به جای محمد بن احمد بن حمدان، عمر بن احمد بن حمدان آمده است و به جای عبد الغفار بن محمد بن بکیر، عبد الغفار بن محمد بن کثیر آمده است. (۳). المحاسن، ص ۱۵۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۳۹ قرار می‌گیرد. «۱» شبیه به همین مضمون را با اختلاف اندکی در الفاظ متن، «کلینی» از عدّه من اصحابنا، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبد الله بن میمون قداح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. «۲» در امالی طوسی نیز به نقل از جماعتی، از ابی المفضل، از ابو عریبه حسین بن محمد بن ابی معشر حرّانی، از اسماعیل بن موسی، از عاصم بن حمید، از فضیل رّسان، از ابی داود سیعی، از ابی عبد الله جدلی نقل شده است که گوید: «علی بن ابی طالب علیه السلام به من فرمود: ای ابا عبد الله، آیا برای تو بگویم از حسنه‌ای که هر کس آن را بیاورد از فرع روز قیامت ایمنی یابد، و از سیئه‌ای که هر کس آن را بیاورد خداوند او را در آتش جهنم واژگون کند؟ گفتم: آری، ای امیر المؤمنین، پس امام علیه السلام فرمود: حسنه، حب ماست و سیئه، بغض ماست». «۳» «شیخ کلینی» در روایت دیگری، از عدّه من اصحابنا، از احمد بن محمد، از ابراهیم همدانی، به طریق مرفوع از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، «۴» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «منظور از موازین قسط انبیا و اوصیا علیهم السلام هستند که صاحب میزان و حکم کننده به هنگام میزان هستند». «۵» شیخ صدوق نیز از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب، از احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از محمد بن عبید الله، از علی بن حکم، از هشام، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام به نقل از پدران بزرگوار ایشان علیهم السلام روایت کرده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: حب تو در قلب شخص

(۱) علل الشرائع، ج ۱، باب ۱۲۰،

ص ۱۷۳؛ صدوق، الامالی، صص ۳۴۷-۳۴۸. (۲). کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الروضة من الکافی (روضه لکافی)، ص ۳۰۶. (۳). طوسی، الامالی، الجزء السابع عشر، ص ۵۰۵. (۴). انبیا/ ۴۷. (۵). اصول الکافی، ۱ / ۴۱۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۴۰ مؤمن چنان ثابت نیست که قدم او در صراط نلرزد، اما خداوند قدم او را ثابت می‌گرداند تا او را به واسطه حب تو داخل بهشت گرداند». «۱» همچنین در امالی طوسی، روایتی از ابن عباس نقل شده که گوید: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: به من سفارشی بفرماید. آن حضرت فرمود: بر تو باد مودت علی بن ابی طالب، سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری برگزید، خداوند از بنده هیچ حسنه‌ای را قبول نمی‌کند مگر آنکه از او در مورد حبّ علی علیه السلام سؤال کند، و البته خداوند داناتر است...». «۲» ۳. در فضیلت سوره حمد، آمده است: «امام عسکری علیه السلام از پدران بزرگوار خود علیهم السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جلّ می‌فرماید: فاتحه کتاب را بین خود و بنده تقسیم کردم، نصفش از آن من و نصف دیگرش برای بندهام می‌باشد، و آنچه را که بندهام درخواست کند به دست خواهد آورد. هر گاه بنده بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: بندهام کارها را با نام من شروع کرد، پس بر من لازم است که آنها را به اتمام برسانم و در جمیع احوال آن را پربرکت سازم. و هر گاه بنده بگوید: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: بندهام مرا ستایش کرد و دانست که نعمتهایش از جانب من است و بلاهایی که از او

دفع شده، به قدرت من بوده است. من هم شما (ملائکه) را گواه می‌گیرم که علاوه بر نعمتهای دنیوی، نعمتهای اخروی را هم به او ارزانی دارم، و همان‌طور که بلاهای این جهان را از او دفع نمودم، بلاهای آخرت را هم از او دور کنم. و وقتی بنده بگوید: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: بندهام شهادت داد که من رحمان و رحیم هستم، شما را گواه می‌گیرم که

(۱) صدوق، الامالی، مجلس ۸۵، ص

۴۶۷. (۲). طوسی، الامالی، الجزء الرابع، صص ۱۰۳-۱۰۴. این روایت در همین بخش در بررسی روایت قبل به‌طور کامل ذکر شد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۴۱ بهره او را از رحمت خود فراوان کنم و از عطاهای خود سهم فراوانی را به او خواهم داد. و وقتی بنده بگوید: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: شاهد باشید همان‌طور که او اعتراف کرد که من مالک روز رستاخیز هستم، من هم در آن روز حسابش را آسان خواهم کرد، کارهای نیک او را می‌پذیرم و از بدیهایش درخواهم گذشت. و هنگامی که بنده بگوید: اِيَّاكَ نَعْبُدُ، خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: بندهام راست گفت، فقط مرا می‌پرستد، شاهد باشید که به خاطر این عبادتش به او ثوابی می‌دهم که هر کس در این عبادت با او مخالف است به حال او غبطه بخورد. و هنگامی که بگوید: وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: بندهام از من یاری طلبید و به من پناه آورد، شاهد باشید که او را در کارهایش کمک خواهم کرد و در سختیهایش دستگیر او خواهم بود و در روز سختی، دستش را خواهم گرفت. و هنگامی که بنده بگوید: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ \* غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: درخواست او پذیرفته و مستجاب است، هر چه بندهام درخواست کند پذیرفته است. من خواسته او را اجابت کردم و هر چه را آرزو کند به او عطا خواهم نمود و از هر چه وحشت و ترس داشته باشد، در امان خواهم داشت. آن‌گاه حضرت فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد آیا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، جزء فاتحه کتاب است؟ علی علیه السلام فرمود: بله، رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را قرائت می‌فرمود و آن را جزء این سوره برمی‌شمرد و می‌فرمود: فاتحه کتاب همان السبع المثانی «۱» است. «۲» (۱) السبع المثانی: هفت

آیه‌ای که دوبار نازل شده است، قبل از بعثت به عنوان رؤیای صادقه و بعد از بعثت به عنوان نزول قرآنی. (۲). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، صص ۵۹-۶۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۴۲ همین مضمون در عیون اخبار الرضا علیه السلام، «۱» مجمع البیان، «۲» تفسیر البرهان، «۳» امالی الصدوق، «۴» و دیگر منابع تفسیری آمده است. آنچه مسلم است اینکه روایت فوق از استحکام متن و موافقت با اصول مذهب و روایات برخوردار است و بیانگر این مطلب است که سوره فاتحه کتاب، تماما کلام خداست که به عنوان نیابت از بندگان در مقام عبادت و ستایش او بیان شده است و در واقع آنچه را که بندگان باید هنگام توجه به خدا و بندگی کردن (و در نماز) بگویند، به آنها تعلیم می‌دهد. سوره فاتحه کتاب به دلیل آنکه مشتمل بر تمام معارف قرآن و اصول اعتقادات یعنی توحید و نبوت و معاد و آنچه موجب هدایت و سعادت بندگان است، آن هم به صورت اختصار و کلی و اجمال، لذا در قرآن هیچ سوره‌ای به مقام این سوره نمی‌رسد. ۴. در فضیلت آیه بسمله سوره حمد آمده است: امام عسکری علیه السلام به نقل از پدران بزرگوار خود، از امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، آیه‌ای از سوره فاتحه کتاب است. این سوره هفت آیه است که با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ به تمام و کمال می‌رسد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خداوند عزّ و جلّ به من فرمود: اِیْ مُحَمَّدٍ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ «۵» ما به تو هفت آیه از مثانی و نیز قرآن عظیم را دادیم. پس ابتدا به سوره حمد بر من امتنان فرمود و در مقابل آن قرآن عظیم را قرار داد و فاتحه کتاب شریف‌ترین چیزی است که در گنجهای عرش وجود دارد، و خداوند عزّ و جلّ آن را مختص به محمد صلی الله علیه و آله نمود و وی را بدان شرافت بخشید و احدی از پیامبرانش را جز سلیمان با او در این فضیلت شریک نکرد؛ زیرا

(۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج







رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْل شده است که فرمود: «الآن سوره‌ای بر من نازل شد، و آن گاه شروع به خواندن کرد و ابتدا فرمود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و بعد آیات دیگر سوره را خواند». (۱) در مجمع البیان، در روایتی جالب از باب تأویل آیه از ابن مسعود از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْل است که فرمود: «هر کس می‌خواهد خداوند او را از زبانی نوزده گانه، (۲) نجات دهد باید آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را قرائت کند؛ زیرا این آیه نوزده حرف است و خداوند به ازای هر حرف آن سپری در مقابل شعله جهنم قرار داده است». (۳) ۵. در تفسیر آیه الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، (۴) مطالبی آمده است که از استحکام متن و محتوای عمیق برخوردار است که مفسر استرآبادی آن را با اسناد خود از امام عسکری علیه السّلام نقل کرده است: «امام عسکری علیه السّلام از پدران بزرگوارش علیهم السّلام نقل کرده و فرمود: مردی نزد امام رضا علیه السّلام آمد و گفت: ای پسر رسول خدا، در مورد گفتار خداوند عزّ و جلّ که فرموده: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ به من خبر دهید که تفسیرش چیست؟ امام رضا علیه السّلام فرمود: پدرم از جدّم از حضرت باقر علیه السّلام از امام زین العابدین از پدرش علیه السّلام برایم نقل کرد که مردی خدمت امیر المؤمنین علی علیه السّلام آمد و گفت: به من در مورد گفتار خداوند عزّ و جلّ که فرموده الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، خبر دهید که تفسیرش چیست ( ) همان‌جا. (۲). برگرفته

از سوره علق / ۱۷-۱۸: فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ \* سَيَدْعُ الرَّبَّائِيَةَ، پس آن دروغ‌گوی خطا پیشه هر کس را که بخواهد صدا کند، که ما هم فرشتگان قهر و عذاب را که زبانیه دوزخند، بر گرفتن او بخوانیم. و در سوره مدثر / ۲۶-۳۱ به ملائکه نگهبان شعله‌های جهنم که ۱۹ عدد هستند تصریح شده است: سَأُضْلِيهِ سَقَرَ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَر \* لَا تُبْقِي وَ لَا تَدْرُ \* لَوْ اَحَاةً لِلْبَشْرِ \* عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشْر \* وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ اِلَّا مَلَائِكَةً، به زودی او را به آتش دوزخ درافکنم، و تو چه دانی که آتش دوزخ چیست؟ شعله آن چیزی باقی نمی‌گذارد و همه را می‌سوزاند، و آن آتش روکننده بر آدمیان است، و بر آن آتش نوزده فرشته عذاب موکلند. (۳). مجمع البیان، ۱۹ / ۱. (۴). حمد / ۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۴۶ پس حضرت علی علیه السّلام فرمود: «الحمد لله» به این مفهوم است که خداوند به‌طور اجمال بعضی از نعمتهای خود را به بندگانش شناسانده است (حمد در برابر نعم الهی)؛ زیرا آنها قادر نیستند که بر تمامی نعمتهای الهی به تفصیل شناخت پیدا کنند و آنها را دریابند؛ زیرا نعمتهای الهی بیشتر از آن است که در شمارش آید و شناخته گردد. از این رو خداوند به ایشان می‌فرماید که بگویید: الحمد لله علی ما انعم به علينا، سپاس خداوند را به سبب نعمتهایی که به ما ارزانی داشته‌است. وَ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ یعنی مالک عالمین، و «عالمین» یعنی جماعتی از هر دسته مخلوقات اعم از جمادات و حیوانات، اما حیوانات که خداوند آنها را تحت قدرت خود زیر و رو می‌کند و از رزق خود آنها را تغذیه می‌کند و در کنف حمایت خود آنها را احاطه و حفظ می‌کند و هر کدام از آنها را به مصلحت و حکمت خود تدبیر و راهنمایی می‌کند، و اما جمادات که خداوند آنها را با قدرت خود نگه می‌دارد و آنهایی را که متصل به یکدیگر هستند از گسیختن و جدا شدن از هم باز می‌دارد و ناپیوستن آنها را از پیوستن به یکدیگر حفظ می‌کند، و آسمان را از اینکه به زمین افتد، مگر به اذن الهی نگه می‌دارد و زمین را از اینکه فرورود مگر به اذن الهی نگه می‌دارد، که خداوند همواره نسبت به بندگان رئوف و مهربان است ...». (۱) پس الْحَمْدُ لِلّٰهِ، حمدی است که خداوند آن را به عنوان تعلیم و تأدیب بیان فرموده است که بندگان او را بدین گونه ستایش کنند، و گرنه اگر خدای تعالی به عنوان نیابت و تعلیم چنین نفرموده بود شایسته نبود کسی او را بدین گونه ستایش کند. مفهوم «رب» نیز در آیات کریمه قرآن به همان معنای مالکیت و خالقیت و مدبر تمام موجودات عالم آمده است، چنان که می‌فرماید: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ (۱). تفسیر الامام العسکری علیه

السّلام، ص ۳۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۴۷ ثُمَّ هَيْدِي، (۱) و یا در جای دیگر می‌فرماید: رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ، (۲) پس خداوند هم مالک جهان است و هم پرورش دهنده و خالق آن.

مفهوم «عالمین» نیز در آیات قرآن کریم گاه به معنای انسانهای یک دوره و زمان خاص آمده است، چنان که می‌فرماید: *وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ*، «۳» که منظور آن است که آنها را بر افراد زمان خودشان برتری دادیم. و گاه استعمال در دسته خاصی از عوالم (عالم جمادات، عالم گیاهان، عالم زنان، ...) شده است، چنان که می‌فرماید: *يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ*، «۴» که مریم علیها السلام را از میان زنان دوره خود برگزیده و ممتاز گردانیده است و گاه استعمال در افراد عاقل (انسانها) در همه دورانها شده است، چنان که می‌فرماید: *أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ*، «۵» و گاه برای تمام موجودات جهان استعمال شده است چنان که می‌فرماید: *فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*، «۶»، که مفهوم عالمین برای تمام موجودات جهان به کار رفته است و سراسر عالم هستی را دربرمی‌گیرد. مفهوم اخیر با آنچه در روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، در این خصوص، آمده است مطابقت دارد. روایت مزبور در عیون اخبار الرضا علیه السلام و علل الشرائع هم با استناد به روایت استرآبادی در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است. «۷» در بحار الانوار «۸» (۱).

طه / ۵۰. (۲). انبیاء / ۵۶. (۳). انعام / ۸۶. (۴). آل عمران / ۴۲. (۵). عنکبوت / ۱۰. (۶). جاثیه / ۳۶. (۷). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۸، صص ۲۵۴-۲۵۵؛ علل الشرائع، ج ۲، باب ۱۵۷، صص ۱۲۱-۱۲۲. (۸). بحار الانوار، ۲۶/۲۷۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۴۸ و تفسیر البرهان نیز این روایت نقل شده است. «۱» مطلبی که به عنوان تفسیر آیه شریفه *الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* به روایت امیر المؤمنین علی علیه السلام بیان شده است مطابقت با آیات قرآن کریم دارد. مؤید این مطلب، تفسیر و استناد مفسرین شیعه در این مورد است. چنان که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان گوید: «آنچه قابل توجه است اینکه از وضع آیات و سیاق آیات سوره مبارکه حمد معلوم و ظاهر است که این سوره در واقع، کلام بندگان است در مقابل خدا، یعنی خداوند روش بندگی و ستایشی را که شایسته مقام اوست به بندگان می‌آموزد، و شاهد این موضوع همین آیه *الْحَمْدُ لِلَّهِ* می‌باشد؛ زیرا ستایش و حمد خدا در واقع توصیف اوست، درحالی که خداوند از توصیف تمام توصیف کنندگان منزّه است مگر توصیف بندگان مخلص خود: *سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ*، «۲» و لذاست که خداوند در آیات قرآن، حمد را از غیر خود نقل نکرده است، مگر از عده‌ای از پیامبران مخلص که خود خداوند آنها را پاکیزه و خالص گردانیده است و در واقع حمد آنها همان حمد خداست: *فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ*، «۳» و در سایر موارد دیگر که حمد را از زبان مخلوقات دیگر مطرح کرده است، آن را ملازم با تسبیح قرار داده است: *وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ*؛ «۴» زیرا غیر خدا به تمام افعال جمیل خداوند که درخور ستایش است پی نمی‌برند و احاطه ندارند...». «۵» ۶. در تفسیر آیه شریفه *اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*، «۶» آمده است: «امام عسکری علیه السلام در مورد آیه *اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*، می‌فرماید: «یعنی ما را پایدار بدار بر توفیقاتی که در سابق موجب اطاعت کردن ما (۱)» تفسیر

البرهان، ۱/ ۴۹. (۲). صفات / ۱۵۹-۱۶۰، خداوند از توصیف آنها منزّه است، مگر توصیفی که بندگان مخلص می‌نمایند. (۳). مؤمنون / ۲۸، بگو ستایش مخصوص خدایی است که ما را از ستمگران نجات بخشید. (۴). اسراء / ۴۴، و موجودی نیست مگر آنکه ذکرش تسبیح و ستایش خداست. (۵). المیزان، ۱/ ۱۷-۱۸. (۶). حمد / ۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۴۹ شده تا آنکه در آینده نیز تو را اطاعت کنیم. و صراط مستقیم دو صراط است: صراط در دنیا و صراط در آخرت. اما صراط مستقیم در دنیا صراطی است که از غلو (در فضائل اهل بیت علیهم السلام) کوتاهتر و از تقصیر (در حق اهل بیت علیهم السلام) برتر و متعادل و مستقیم باشد بطوری که با چیزی از باطل برابری نکند، و اما صراط آخرت همان طریق مؤمنین به سوی بهشت است که صراط مستقیم است و از بهشت به آتش دوزخ بر نمی‌گردند و جز به بهشت به غیر آتش هم بازگردانده نمی‌شوند». سپس آن حضرت به نقل از پدران بزرگوارش، از امام صادق علیه السلام، در مورد آیه *اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*،

فرمودند: «منظور آنست که ما را به راه راست راهنمایی کن. یعنی ما را به ملازمت راهی که به محبت تو و دین تو می‌کشاند و مانع از این می‌شود که پیروی از هوای نفس خود کرده و هلاک شویم، و یا به آرای خود ترتیب اثر دهیم و نابود گردیم، ارشاد فرما». «۱» روایت فوق از استحکام و صحت برخوردار است. همین روایت در عیون اخبار الرضا علیه السلام، «۲» معانی الاخبار «۳» و بحار الانوار «۴» نیز آمده است. از آنجا که آیه شریفه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، بیانگر گفته بندگان خدا و درخواست کسانی است که نور هدایت الهی بر دلشان تابیده و در مقام عبادت و بندگی قرار گرفته‌اند، لذا مقتضای این آیه، درخواست توفیق ثابت قدمی در مسیر صراط مستقیم و طلب رسیدن به مقام والاتر و منزلت والای آنانکه خداوند نعمت هدایت خود را برایشان ارزانی داشته و تمام کرده است، می‌باشد. این مطلب همان چیزی است که از مضمون قسمت اول و دوم روایت فوق برمی‌آید، که حکایت از آن دارد که بنده هر لحظه محتاج عنایت و هدایت تازه و مستمر از منبع فیاض الهی است، لذا از خداوند تقاضای ادامه و پایداری بر

(\_\_\_\_\_۱). تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۴۸-۴۹. (۲). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۸، ص ۲۷۳. (۳). همو، معانی الاخبار، ص ۳۳. (۴). بحار الانوار، ۲۷/۲۲۲ و ۲۴/۹-۱۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۰ هدایت‌های گذشته و ادامه آن در آینده، و طلب رسیدن به مراتب و درجات کامل‌تر از هدایت فعلی می‌کند، پس منظور از هدایت در آیه، پیمودن طریق کمال است. این حقیقت در آیات دیگر قرآن هم مطرح شده است چنان‌که می‌فرماید: وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ «۱» آنها که هدایت یافته‌اند، خداوند به هدایتشان می‌افزاید و به ایشان تقوی می‌دهد. این از آن‌روست که سلسله تکامل، پایان‌ناپذیر است و همه در مسیر تکامل و رسیدن به کمال مطلق (یعنی خداوند) قرار دارند پس باید درخواست درجات بالاتر و توفیق بر مداومت هدایت را از خدا بخواهند. طبرسی در مجمع البیان، در مفهوم «اهدنا» وجوهی را ذکر کرده است که روایت مورد نظر منطبق بر آن وجوه است. «۲»

## ۶-۲-۲. مطابقت با کتاب خدا

۶-۲-۲. مطابقت با کتاب خدا ۷. در تفسیر آیه صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ \* غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَمَّا الضَّالِّينَ، «۳» آمده است: «امام عسکری علیه السلام فرمود: «امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است: خداوند عز و جل به بندگانش دستور داده است که طریق کسانی را که مورد نعمت او واقع شده‌اند، که همان انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین هستند، از او درخواست کنند و مراد از «اهل نعمت» کسانی هستند که در این آیه مطرح شده است: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، «۴» و کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت کند، همراه و هم‌نشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده است از پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین. و در ادامه دستور داده است که به خدا پناه ببرند از پیمودن راه «مغضوبین» (\_\_\_\_\_۱). محمد/

۱۷. (۲). مجمع البیان، ۱/۲۷-۲۸. (۳). حمد/۶-۷. (۴). نساء/۶۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۱ (یعنی کسانی که مورد غضب الهی واقع شده‌اند) که همان یهودیانی هستند که خداوند درباره آنها فرموده است: قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبِيَّةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ ...، «۱» بگو آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداش آنها نزد خدا بدتر است، باخبر کنم؟ آن کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و مورد غضب و خشم قرار داده است. و همچنین به خدا پناه ببرند از پیمودن راه گمراهان، و منظور از «ضالین» که باید از آنان به خدا پناه برد، نصاری هستند چنان‌که خداوند درباره آنان فرموده است: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرِ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، «۲» بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و غیر از حق را نگویند و از هوسهای گروهی که قبل از این

گمراه شده‌اند و دیگران را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی نکنید. سپس امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: هر کس به خداوند کفر بورزد، او مورد غضب الهی قرار گرفته و منحرف از راه خدای عزّ و جلّ است. (۳) در روایت فوق، تطبیق «رهروان صراط مستقیم» و «انعمت علیهم» بر «انیا و صدیقین و شهدا و صالحین»، مطابق صریح آیه ۶۹ سوره نساء است و لذا در آن بحثی نیست و تمام مفسرین عامه و خاصه به این مطلب اشاره کرده‌اند. (۴) اما در تطبیق «مغضوب علیهم» بر «یهود» و «ضالین» به «نصاری» باید توجه داشت که این تفسیر، همان‌طور که بسیاری از مفسرین عامه و خاصه نیز بدان اشاره کرده‌اند، در واقع از باب تطبیق موارد کلی بر فرد (از باب جری) و بیان نمونه‌های خارجی آن است. (۵) و الا مطابق آیات کریمه قرآن دایره «مشمولین غضب الهی» (۱)، (۲)، (۳)، (۴)، (۵)، (۶)، (۷)، (۸)، (۹)، (۱۰)، (۱۱)، (۱۲)، (۱۳)، (۱۴)، (۱۵)، (۱۶)، (۱۷)، (۱۸)، (۱۹)، (۲۰)، (۲۱)، (۲۲)، (۲۳)، (۲۴)، (۲۵)، (۲۶)، (۲۷)، (۲۸)، (۲۹)، (۳۰)، (۳۱)، (۳۲)، (۳۳)، (۳۴)، (۳۵)، (۳۶)، (۳۷)، (۳۸)، (۳۹)، (۴۰)، (۴۱)، (۴۲)، (۴۳)، (۴۴)، (۴۵)، (۴۶)، (۴۷)، (۴۸)، (۴۹)، (۵۰)، (۵۱)، (۵۲)، (۵۳)، (۵۴)، (۵۵)، (۵۶)، (۵۷)، (۵۸)، (۵۹)، (۶۰)، (۶۱)، (۶۲)، (۶۳)، (۶۴)، (۶۵)، (۶۶)، (۶۷)، (۶۸)، (۶۹)، (۷۰)، (۷۱)، (۷۲)، (۷۳)، (۷۴)، (۷۵)، (۷۶)، (۷۷)، (۷۸)، (۷۹)، (۸۰)، (۸۱)، (۸۲)، (۸۳)، (۸۴)، (۸۵)، (۸۶)، (۸۷)، (۸۸)، (۸۹)، (۹۰)، (۹۱)، (۹۲)، (۹۳)، (۹۴)، (۹۵)، (۹۶)، (۹۷)، (۹۸)، (۹۹)، (۱۰۰)، (۱۰۱)، (۱۰۲)، (۱۰۳)، (۱۰۴)، (۱۰۵)، (۱۰۶)، (۱۰۷)، (۱۰۸)، (۱۰۹)، (۱۱۰)، (۱۱۱)، (۱۱۲)، (۱۱۳)، (۱۱۴)، (۱۱۵)، (۱۱۶)، (۱۱۷)، (۱۱۸)، (۱۱۹)، (۱۲۰)، (۱۲۱)، (۱۲۲)، (۱۲۳)، (۱۲۴)، (۱۲۵)، (۱۲۶)، (۱۲۷)، (۱۲۸)، (۱۲۹)، (۱۳۰)، (۱۳۱)، (۱۳۲)، (۱۳۳)، (۱۳۴)، (۱۳۵)، (۱۳۶)، (۱۳۷)، (۱۳۸)، (۱۳۹)، (۱۴۰)، (۱۴۱)، (۱۴۲)، (۱۴۳)، (۱۴۴)، (۱۴۵)، (۱۴۶)، (۱۴۷)، (۱۴۸)، (۱۴۹)، (۱۵۰)، (۱۵۱)، (۱۵۲)، (۱۵۳)، (۱۵۴)، (۱۵۵)، (۱۵۶)، (۱۵۷)، (۱۵۸)، (۱۵۹)، (۱۶۰)، (۱۶۱)، (۱۶۲)، (۱۶۳)، (۱۶۴)، (۱۶۵)، (۱۶۶)، (۱۶۷)، (۱۶۸)، (۱۶۹)، (۱۷۰)، (۱۷۱)، (۱۷۲)، (۱۷۳)، (۱۷۴)، (۱۷۵)، (۱۷۶)، (۱۷۷)، (۱۷۸)، (۱۷۹)، (۱۸۰)، (۱۸۱)، (۱۸۲)، (۱۸۳)، (۱۸۴)، (۱۸۵)، (۱۸۶)، (۱۸۷)، (۱۸۸)، (۱۸۹)، (۱۹۰)، (۱۹۱)، (۱۹۲)، (۱۹۳)، (۱۹۴)، (۱۹۵)، (۱۹۶)، (۱۹۷)، (۱۹۸)، (۱۹۹)، (۲۰۰)، (۲۰۱)، (۲۰۲)، (۲۰۳)، (۲۰۴)، (۲۰۵)، (۲۰۶)، (۲۰۷)، (۲۰۸)، (۲۰۹)، (۲۱۰)، (۲۱۱)، (۲۱۲)، (۲۱۳)، (۲۱۴)، (۲۱۵)، (۲۱۶)، (۲۱۷)، (۲۱۸)، (۲۱۹)، (۲۲۰)، (۲۲۱)، (۲۲۲)، (۲۲۳)، (۲۲۴)، (۲۲۵)، (۲۲۶)، (۲۲۷)، (۲۲۸)، (۲۲۹)، (۲۳۰)، (۲۳۱)، (۲۳۲)، (۲۳۳)، (۲۳۴)، (۲۳۵)، (۲۳۶)، (۲۳۷)، (۲۳۸)، (۲۳۹)، (۲۴۰)، (۲۴۱)، (۲۴۲)، (۲۴۳)، (۲۴۴)، (۲۴۵)، (۲۴۶)، (۲۴۷)، (۲۴۸)، (۲۴۹)، (۲۵۰)، (۲۵۱)، (۲۵۲)، (۲۵۳)، (۲۵۴)، (۲۵۵)، (۲۵۶)، (۲۵۷)، (۲۵۸)، (۲۵۹)، (۲۶۰)، (۲۶۱)، (۲۶۲)، (۲۶۳)، (۲۶۴)، (۲۶۵)، (۲۶۶)، (۲۶۷)، (۲۶۸)، (۲۶۹)، (۲۷۰)، (۲۷۱)، (۲۷۲)، (۲۷۳)، (۲۷۴)، (۲۷۵)، (۲۷۶)، (۲۷۷)، (۲۷۸)، (۲۷۹)، (۲۸۰)، (۲۸۱)، (۲۸۲)، (۲۸۳)، (۲۸۴)، (۲۸۵)، (۲۸۶)، (۲۸۷)، (۲۸۸)، (۲۸۹)، (۲۹۰)، (۲۹۱)، (۲۹۲)، (۲۹۳)، (۲۹۴)، (۲۹۵)، (۲۹۶)، (۲۹۷)، (۲۹۸)، (۲۹۹)، (۳۰۰)، (۳۰۱)، (۳۰۲)، (۳۰۳)، (۳۰۴)، (۳۰۵)، (۳۰۶)، (۳۰۷)، (۳۰۸)، (۳۰۹)، (۳۱۰)، (۳۱۱)، (۳۱۲)، (۳۱۳)، (۳۱۴)، (۳۱۵)، (۳۱۶)، (۳۱۷)، (۳۱۸)، (۳۱۹)، (۳۲۰)، (۳۲۱)، (۳۲۲)، (۳۲۳)، (۳۲۴)، (۳۲۵)، (۳۲۶)، (۳۲۷)، (۳۲۸)، (۳۲۹)، (۳۳۰)، (۳۳۱)، (۳۳۲)، (۳۳۳)، (۳۳۴)، (۳۳۵)، (۳۳۶)، (۳۳۷)، (۳۳۸)، (۳۳۹)، (۳۴۰)، (۳۴۱)، (۳۴۲)، (۳۴۳)، (۳۴۴)، (۳۴۵)، (۳۴۶)، (۳۴۷)، (۳۴۸)، (۳۴۹)، (۳۵۰)، (۳۵۱)، (۳۵۲)، (۳۵۳)، (۳۵۴)، (۳۵۵)، (۳۵۶)، (۳۵۷)، (۳۵۸)، (۳۵۹)، (۳۶۰)، (۳۶۱)، (۳۶۲)، (۳۶۳)، (۳۶۴)، (۳۶۵)، (۳۶۶)، (۳۶۷)، (۳۶۸)، (۳۶۹)، (۳۷۰)، (۳۷۱)، (۳۷۲)، (۳۷۳)، (۳۷۴)، (۳۷۵)، (۳۷۶)، (۳۷۷)، (۳۷۸)، (۳۷۹)، (۳۸۰)، (۳۸۱)، (۳۸۲)، (۳۸۳)، (۳۸۴)، (۳۸۵)، (۳۸۶)، (۳۸۷)، (۳۸۸)، (۳۸۹)، (۳۹۰)، (۳۹۱)، (۳۹۲)، (۳۹۳)، (۳۹۴)، (۳۹۵)، (۳۹۶)، (۳۹۷)، (۳۹۸)، (۳۹۹)، (۴۰۰)، (۴۰۱)، (۴۰۲)، (۴۰۳)، (۴۰۴)، (۴۰۵)، (۴۰۶)، (۴۰۷)، (۴۰۸)، (۴۰۹)، (۴۱۰)، (۴۱۱)، (۴۱۲)، (۴۱۳)، (۴۱۴)، (۴۱۵)، (۴۱۶)، (۴۱۷)، (۴۱۸)، (۴۱۹)، (۴۲۰)، (۴۲۱)، (۴۲۲)، (۴۲۳)، (۴۲۴)، (۴۲۵)، (۴۲۶)، (۴۲۷)، (۴۲۸)، (۴۲۹)، (۴۳۰)، (۴۳۱)، (۴۳۲)، (۴۳۳)، (۴۳۴)، (۴۳۵)، (۴۳۶)، (۴۳۷)، (۴۳۸)، (۴۳۹)، (۴۴۰)، (۴۴۱)، (۴۴۲)، (۴۴۳)، (۴۴۴)، (۴۴۵)، (۴۴۶)، (۴۴۷)، (۴۴۸)، (۴۴۹)، (۴۵۰)، (۴۵۱)، (۴۵۲)، (۴۵۳)، (۴۵۴)، (۴۵۵)، (۴۵۶)، (۴۵۷)، (۴۵۸)، (۴۵۹)، (۴۶۰)، (۴۶۱)، (۴۶۲)، (۴۶۳)، (۴۶۴)، (۴۶۵)، (۴۶۶)، (۴۶۷)، (۴۶۸)، (۴۶۹)، (۴۷۰)، (۴۷۱)، (۴۷۲)، (۴۷۳)، (۴۷۴)، (۴۷۵)، (۴۷۶)، (۴۷۷)، (۴۷۸)، (۴۷۹)، (۴۸۰)، (۴۸۱)، (۴۸۲)، (۴۸۳)، (۴۸۴)، (۴۸۵)، (۴۸۶)، (۴۸۷)، (۴۸۸)، (۴۸۹)، (۴۹۰)، (۴۹۱)، (۴۹۲)، (۴۹۳)، (۴۹۴)، (۴۹۵)، (۴۹۶)، (۴۹۷)، (۴۹۸)، (۴۹۹)، (۵۰۰)، (۵۰۱)، (۵۰۲)، (۵۰۳)، (۵۰۴)، (۵۰۵)، (۵۰۶)، (۵۰۷)، (۵۰۸)، (۵۰۹)، (۵۱۰)، (۵۱۱)، (۵۱۲)، (۵۱۳)، (۵۱۴)، (۵۱۵)، (۵۱۶)، (۵۱۷)، (۵۱۸)، (۵۱۹)، (۵۲۰)، (۵۲۱)، (۵۲۲)، (۵۲۳)، (۵۲۴)، (۵۲۵)، (۵۲۶)، (۵۲۷)، (۵۲۸)، (۵۲۹)، (۵۳۰)، (۵۳۱)، (۵۳۲)، (۵۳۳)، (۵۳۴)، (۵۳۵)، (۵۳۶)، (۵۳۷)، (۵۳۸)، (۵۳۹)، (۵۴۰)، (۵۴۱)، (۵۴۲)، (۵۴۳)، (۵۴۴)، (۵۴۵)، (۵۴۶)، (۵۴۷)، (۵۴۸)، (۵۴۹)، (۵۵۰)، (۵۵۱)، (۵۵۲)، (۵۵۳)، (۵۵۴)، (۵۵۵)، (۵۵۶)، (۵۵۷)، (۵۵۸)، (۵۵۹)، (۵۶۰)، (۵۶۱)، (۵۶۲)، (۵۶۳)، (۵۶۴)، (۵۶۵)، (۵۶۶)، (۵۶۷)، (۵۶۸)، (۵۶۹)، (۵۷۰)، (۵۷۱)، (۵۷۲)، (۵۷۳)، (۵۷۴)، (۵۷۵)، (۵۷۶)، (۵۷۷)، (۵۷۸)، (۵۷۹)، (۵۸۰)، (۵۸۱)، (۵۸۲)، (۵۸۳)، (۵۸۴)، (۵۸۵)، (۵۸۶)، (۵۸۷)، (۵۸۸)، (۵۸۹)، (۵۹۰)، (۵۹۱)، (۵۹۲)، (۵۹۳)، (۵۹۴)، (۵۹۵)، (۵۹۶)، (۵۹۷)، (۵۹۸)، (۵۹۹)، (۶۰۰)، (۶۰۱)، (۶۰۲)، (۶۰۳)، (۶۰۴)، (۶۰۵)، (۶۰۶)، (۶۰۷)، (۶۰۸)، (۶۰۹)، (۶۱۰)، (۶۱۱)، (۶۱۲)، (۶۱۳)، (۶۱۴)، (۶۱۵)، (۶۱۶)، (۶۱۷)، (۶۱۸)، (۶۱۹)، (۶۲۰)، (۶۲۱)، (۶۲۲)، (۶۲۳)، (۶۲۴)، (۶۲۵)، (۶۲۶)، (۶۲۷)، (۶۲۸)، (۶۲۹)، (۶۳۰)، (۶۳۱)، (۶۳۲)، (۶۳۳)، (۶۳۴)، (۶۳۵)، (۶۳۶)، (۶۳۷)، (۶۳۸)، (۶۳۹)، (۶۴۰)، (۶۴۱)، (۶۴۲)، (۶۴۳)، (۶۴۴)، (۶۴۵)، (۶۴۶)، (۶۴۷)، (۶۴۸)، (۶۴۹)، (۶۵۰)، (۶۵۱)، (۶۵۲)، (۶۵۳)، (۶۵۴)، (۶۵۵)، (۶۵۶)، (۶۵۷)، (۶۵۸)، (۶۵۹)، (۶۶۰)، (۶۶۱)، (۶۶۲)، (۶۶۳)، (۶۶۴)، (۶۶۵)، (۶۶۶)، (۶۶۷)، (۶۶۸)، (۶۶۹)، (۶۷۰)، (۶۷۱)، (۶۷۲)، (۶۷۳)، (۶۷۴)، (۶۷۵)، (۶۷۶)، (۶۷۷)، (۶۷۸)، (۶۷۹)، (۶۸۰)، (۶۸۱)، (۶۸۲)، (۶۸۳)، (۶۸۴)، (۶۸۵)، (۶۸۶)، (۶۸۷)، (۶۸۸)، (۶۸۹)، (۶۹۰)، (۶۹۱)، (۶۹۲)، (۶۹۳)، (۶۹۴)، (۶۹۵)، (۶۹۶)، (۶۹۷)، (۶۹۸)، (۶۹۹)، (۷۰۰)، (۷۰۱)، (۷۰۲)، (۷۰۳)، (۷۰۴)، (۷۰۵)، (۷۰۶)، (۷۰۷)، (۷۰۸)، (۷۰۹)، (۷۱۰)، (۷۱۱)، (۷۱۲)، (۷۱۳)، (۷۱۴)، (۷۱۵)، (۷۱۶)، (۷۱۷)، (۷۱۸)، (۷۱۹)، (۷۲۰)، (۷۲۱)، (۷۲۲)، (۷۲۳)، (۷۲۴)، (۷۲۵)، (۷۲۶)، (۷۲۷)، (۷۲۸)، (۷۲۹)، (۷۳۰)، (۷۳۱)، (۷۳۲)، (۷۳۳)، (۷۳۴)، (۷۳۵)، (۷۳۶)، (۷۳۷)، (۷۳۸)، (۷۳۹)، (۷۴۰)، (۷۴۱)، (۷۴۲)، (۷۴۳)، (۷۴۴)، (۷۴۵)، (۷۴۶)، (۷۴۷)، (۷۴۸)، (۷۴۹)، (۷۵۰)، (۷۵۱)، (۷۵۲)، (۷۵۳)، (۷۵۴)، (۷۵۵)، (۷۵۶)، (۷۵۷)، (۷۵۸)، (۷۵۹)، (۷۶۰)، (۷۶۱)، (۷۶۲)، (۷۶۳)، (۷۶۴)، (۷۶۵)، (۷۶۶)، (۷۶۷)، (۷۶۸)، (۷۶۹)، (۷۷۰)، (۷۷۱)، (۷۷۲)، (۷۷۳)، (۷۷۴)، (۷۷۵)، (۷۷۶)، (۷۷۷)، (۷۷۸)، (۷۷۹)، (۷۸۰)، (۷۸۱)، (۷۸۲)، (۷۸۳)، (۷۸۴)، (۷۸۵)، (۷۸۶)، (۷۸۷)، (۷۸۸)، (۷۸۹)، (۷۹۰)، (۷۹۱)، (۷۹۲)، (۷۹۳)، (۷۹۴)، (۷۹۵)، (۷۹۶)، (۷۹۷)، (۷۹۸)، (۷۹۹)، (۸۰۰)، (۸۰۱)، (۸۰۲)، (۸۰۳)، (۸۰۴)، (۸۰۵)، (۸۰۶)، (۸۰۷)، (۸۰۸)، (۸۰۹)، (۸۱۰)، (۸۱۱)، (۸۱۲)، (۸۱۳)، (۸۱۴)، (۸۱۵)، (۸۱۶)، (۸۱۷)، (۸۱۸)، (۸۱۹)، (۸۲۰)، (۸۲۱)، (۸۲۲)، (۸۲۳)، (۸۲۴)، (۸۲۵)، (۸۲۶)، (۸۲۷)، (۸۲۸)، (۸۲۹)، (۸۳۰)، (۸۳۱)، (۸۳۲)، (۸۳۳)، (۸۳۴)، (۸۳۵)، (۸۳۶)، (۸۳۷)، (۸۳۸)، (۸۳۹)، (۸۴۰)، (۸۴۱)، (۸۴۲)، (۸۴۳)، (۸۴۴)، (۸۴۵)، (۸۴۶)، (۸۴۷)، (۸۴۸)، (۸۴۹)، (۸۵۰)، (۸۵۱)، (۸۵۲)، (۸۵۳)، (۸۵۴)، (۸۵۵)، (۸۵۶)، (۸۵۷)، (۸۵۸)، (۸۵۹)، (۸۶۰)، (۸۶۱)، (۸۶۲)، (۸۶۳)، (۸۶۴)، (۸۶۵)، (۸۶۶)، (۸۶۷)، (۸۶۸)، (۸۶۹)، (۸۷۰)، (۸۷۱)، (۸۷۲)، (۸۷۳)، (۸۷۴)، (۸۷۵)، (۸۷۶)، (۸۷۷)، (۸۷۸)، (۸۷۹)، (۸۸۰)، (۸۸۱)، (۸۸۲)، (۸۸۳)، (۸۸۴)، (۸۸۵)، (۸۸۶)، (۸۸۷)، (۸۸۸)، (۸۸۹)، (۸۹۰)، (۸۹۱)، (۸۹۲)، (۸۹۳)، (۸۹۴)، (۸۹۵)، (۸۹۶)، (۸۹۷)، (۸۹۸)، (۸۹۹)، (۹۰۰)، (۹۰۱)، (۹۰۲)، (۹۰۳)، (۹۰۴)، (۹۰۵)، (۹۰۶)، (۹۰۷)، (۹۰۸)، (۹۰۹)، (۹۱۰)، (۹۱۱)، (۹۱۲)، (۹۱۳)، (۹۱۴)، (۹۱۵)، (۹۱۶)، (۹۱۷)، (۹۱۸)، (۹۱۹)، (۹۲۰)، (۹۲۱)، (۹۲۲)، (۹۲۳)، (۹۲۴)، (۹۲۵)، (۹۲۶)، (۹۲۷)، (۹۲۸)، (۹۲۹)، (۹۳۰)، (۹۳۱)، (۹۳۲)، (۹۳۳)، (۹۳۴)، (۹۳۵)، (۹۳۶)، (۹۳۷)، (۹۳۸)، (۹۳۹)، (۹۴۰)، (۹۴۱)، (۹۴۲)، (۹۴۳)، (۹۴۴)، (۹۴۵)، (۹۴۶)، (۹۴۷)، (۹۴۸)، (۹۴۹)، (۹۵۰)، (۹۵۱)، (۹۵۲)، (۹۵۳)، (۹۵۴)، (۹۵۵)، (۹۵۶)، (۹۵۷)، (۹۵۸)، (۹۵۹)، (۹۶۰)، (۹۶۱)، (۹۶۲)، (۹۶۳)، (۹۶۴)، (۹۶۵)، (۹۶۶)، (۹۶۷)، (۹۶۸)، (۹۶۹)، (۹۷۰)، (۹۷۱)، (۹۷۲)، (۹۷۳)، (۹۷۴)، (۹۷۵)، (۹۷۶)، (۹۷۷)، (۹۷۸)، (۹۷۹)، (۹۸۰)، (۹۸۱)، (۹۸۲)، (۹۸۳)، (۹۸۴)، (۹۸۵)، (۹۸۶)، (۹۸۷)، (۹۸۸)، (۹۸۹)، (۹۹۰)، (۹۹۱)، (۹۹۲)، (۹۹۳)، (۹۹۴)، (۹۹۵)، (۹۹۶)، (۹۹۷)، (۹۹۸)، (۹۹۹)، (۱۰۰۰).

۱۷۷. (۳). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۵۳. (۴). مجمع البیان، ۱ / ۳۰. (۵). همان‌جا؛ تفسیر العیاشی ۱ / ۵۱ - ۵۲؛ تفسیر البرهان، ۱ / ۵۱ - ۵۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۲ و سبغ تر از «مشمولین ضالین» می‌باشد، و مطابق آیات قرآن همه کفار و مشرکان و منافقان و مسلمین گنجهکار و بدگمانان به خدا و مرتکبین به قتل عمد مؤمنان در زمره مغضوب علیهم قرار گرفته و به غضب الهی دچار می‌شوند. چنان که می‌فرماید: وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ...، «۱» و یا می‌فرماید: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ ...، «۲» از سوی دیگر کافران و مشرکان به دلیل انحراف از جاده ایمان و حق در زمره ضالین و گمراهان هم قرار می‌گیرند، چنان که می‌فرماید: وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا. «۳» مراد روایت فوق و روایاتی نظیر آن در تطبیق مغضوب علیهم بر یهود و ضالین بر نصاری، آن است که گمراهان (یعنی رهروان طریق غیر حق) نیز به طور کلی دو دسته هستند: دسته اول، آنان که لجاجت و عناد در کفر و شرک به خرج می‌دهند و لذا مورد غضب پروردگار قرار می‌گیرند که یهودیان نیز جزء این دسته‌اند، به دلیل آیه شریفه قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَيَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، «۴» همچنان که در آیه شریفه وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اٰتَوٰا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُفُوْا قِرْدَةً خَاسِئِيْنَ «۵»، خطاب به یهودیان بنی اسرائیل به واسطه عصیان آنها در صید روز شنبه بوده است (۱). فتح / ۶.

(۲). نساء / ۹۳. (۳). نساء / ۱۱۶. (۴). مائده / ۶۰، بگو آیا شما را خبر دهم که کدام قوم را نزد خداوند (منتقم) بدترین پاداش است؟ کسانی را که خدا بر آنها لعن و غضب کرد و آنان را به بوزینه و خوک مسخ نمود و آن کس که عبادت خدا را رها کرد به عبادت شیطان پرداخت، که این گروه نزد خدا بدترین منزلت و گمراه‌ترین خلق از راه راست می‌باشند. (۵). بقره / ۶۵، قطعاً این واقعه را دانستید که آن گروه از کفار- یهود- را که از حکم تعطیلی صید روز شنبه عصیان کردند، پس ما آنها را مسخ کردیم و گفتیم بوزینه شوید- از درگاه قرب خدا و رحمت الهی دور شوید. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۳ دسته دوم، آنهایی که بدان حد نمی‌رسند و گمراه و متحیرند و هر لحظه در معرض سقوط قرار دارند که نصاری جزو آن دسته‌اند. به دلیل آیه شریفه قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ. «۱» این تطبیق بدان جهت است که طرز تفکر عمومی یهود، سربچی از حق و کمال است. آنها به دلیل داشتن تعصب و غرور نژادی، غرور دینی، فقدان کمالات و عواطف انسانی، و تکیه بر پول و مادیات به جای قدرت معنوی، مورد خشم الهی قرار می‌گیرند و از رحمت حق دور می‌باشند. و امیاً نصاری، اگرچه از جهت کمالات عقلی و عواطف انسانی بهتر از گروه یهود هستند، ولی به دلیل اعتقاد به رهبانیت و برکناری از زن و فرزند و دنیا که آن را شرط رستگاری و کمال معنوی دانسته‌اند و نیز به دلیل آنکه در مورد عیسی مسیح غلو می‌کنند، از صراط مستقیم منحرف هستند. در تفسیر مجمع البیان، روایتی در همین مورد از حسن بصری نقل شده که گفته است: «خداوند متعال، نه یهود را از ضلالت مبرا دانسته (به واسطه نسبت ضلالت به

نصاری) و نه نصاری را میرا از غضب دانسته است (به واسطه نسبت غضب به یهود)، بلکه هر کدام از این دو گروه را به علامت و نشانی مختص کرده است که بدان علامت شناخته شوند و از یکدیگر و غیر آن متمایز گردند، اگرچه هر دو گروه در صفات کثیره‌ای مشترک هستند». «۲» ۸. در تفسیر آیه شریفه و إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ ... «۳»، آمده است: «مراد آن است که ای فصحا و بلغا و سخنوران گروه عرب، مثل محمّد صلی الله علیه و آله که مردی است که نه می‌خوانده و نه نوشته‌ای را می‌نوشته و نه از کسی

(۱). مائده/ ۷۷، بگو ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق غلو نکنید و از خواهشهای آن قومی که خود گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتاده‌اند، پیروی نکنید. (۲). مجمع البیان، ۱/ ۳۰. (۳). بقره/ ۲۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۴ درس گرفته، سوره‌ای بیاورید. «۱» آن گاه در ادامه گفته است: «پس اگر در شک هستید نسبت به آنچه که محمّد صلی الله علیه و آله آورده است، پس سوره‌ای را مثل قرآن از تورات یا انجیل یا زبور یا صحف ابراهیم بیاورید، پس شما در سایر کتب الهی سوره‌ای را مثل سوره قرآن نمی‌یابید». «۲» سپس به بیان اثر و نتیجه این تحدی پرداخته و گفته است: «پس از عجز خودتان در این کار، این نکته را بدانید که قرآن از جانب خداوند متعال است و اگر به فرض از جانب خلق خدا بود، حتما مردم قدرت بر معارضه با آن را داشتند. پس چون مردم بعد از این تحدی عاجز از معارضه با قرآن شدند، خداوند عزّ و جلّ فرمود: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا «۳» «۴». سپس به بیان بعضی معجزات پرداخته و آن گاه دوباره به تفسیر آیه برگشته و در اواخر آن گوید: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ، یعنی سوره‌ای را مثل محمّد امی صلی الله علیه و آله که هرگز از نویسندگان و علما تبعیت نکرده و نزد احدی تلمذ نکرده است بیاورید .... اگر شما سخنور و خطیب هستید و آن طور که ادعا می‌کنید فصحا و شعرا و ادبایی هستید که نظیری برایتان در سایر بلاد نیست، پس به معارضه با آن برخیزید. و اگر کلام قرآن از جانب بشری دروغگو صادر شده باشد، از آنجا که زبان قرآن، زبان شماسست و جنس و طبع کلام آن سنخیت با طبع شما دارد، پس بایستی به زودی برای همه شما یا بعضی از شما امکان معارضه با مثل این کلام و یا حتی بهتر از این کلام حاصل شود. اما چون این کلام از جانب بشر نیست پس ممکن نیست که بشری قدرت و توان ( \_\_\_\_\_ ) ۱. تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، ص ۱۲۹. (۲). همان جا. (۳). اسراء/ ۸۸. (۴). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۳۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۵ آوردن مثل آن را داشته باشد». «۱» در مطلبی که به عنوان تفسیر آیه مزبور آمده است، چند وجه پیرامون مرجع ضمیر در «مثله» مطرح شده است: الف- حاصل عبارت اول، این است که ضمیر در «مثله» به «رسول الله» برمی‌گردد. ب- حاصل عبارت دوم، این است که ضمیر در «مثله» به «قرآن» برمی‌گردد، لکن مراد از مثل، «مثل قرآن از تورات یا انجیل یا صحف است». ج- حاصل عبارت سوم، این است که ضمیر در «مثله» به «قرآن» برمی‌گردد و منظور از مثل، «همان کلامی است که فصحا و بلغا در معارضه قرآن بیان می‌کنند، نه آنچه که در تورات یا انجیل یا زبور یا صحف باشد». درحالی که، حق آن است که تمام این وجوه مذکور قابل جمع است، چنان که در تفاسیر معتبر شیعه نیز روایاتی در همین زمینه آمده است؛ «۲» زیرا این وجوه در واقع به دو وجه بازگشت دارد. و آن اینکه ضمیر در «مثله» در آیه مورد بحث به «قرآن» برمی‌گردد، یعنی اگر در شک نسبت به صدق این کتاب هستید که بر محمّد صلی الله علیه و آله فرستادیم، پس سوره‌ای را مثل قرآن بیاورید که عجز شما در مقابل قرآن (کلام الهی) و اسلوب نوین آن اثبات شود. اما مانعی هم ندارد که ضمیر «ه» به «عبدنا» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد که در این صورت معنا چنین می‌شود: پس سوره‌ای را از بشر امی مثل او بیاورید که نه خط و کتابتی را می‌نوشته و نه از روی نوشته‌ای می‌خوانده است، تا آنکه برایتان ثابت شود که قرآن کلام بشر نیست. اگرچه صحیح‌تر در آیه مورد بحث، همان قول اول است که بگوییم به قرآن برمی‌گردد. به دلیل گفتار خداوند متعال در آیه أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ



(۱) تفسیر الامام العسکری علیه

السَّلام، صص ۱۶۴-۱۶۵. (۲). المیزان، ۱/ ۵۶؛ مجمع البیان، ۱/ ۶۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۶ مُفْتَرِيَاتٍ «۱»، و نیز آیه فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ ... «۲»، و آیه فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ... «۳»، و نیز آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ... «۴» که منظور از «مثله» در این آیات شریفه، «مثل هذا القرآن» است؛ یعنی سوره‌ای را مثل آنچه محمد صلی الله علیه و آله از اعجاز قرآن و حسن نظم و شیوایی لفظ و فصاحت آن و اخبار و محتوای کامل و والای آن آورده است، بیاورید. ۹. در تفسیر آیه وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ، «۵» آمده است: «امام عسکری علیه السَّلام از امام باقر علیه السَّلام روایت کرده است که امام سجاد علیه السَّلام تفسیر آیه فوق را که مربوط به تجاوز و تخطی بنی اسرائیل از تحریم شکار ماهی در روز شنبه بود، برای جمعی بیان فرمود. یکی از حاضران گفت: ای فرزند رسول خدا، چگونه خداوند بنی اسرائیل کنونی را به جهت گناه و معصیت پیشینیان ایشان عقاب و توبیخ می‌کند، درحالی که می‌فرماید: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؟ «۶» امام سجاد علیه السَّلام فرمود: قرآن به زبان عرب نازل شده و با اسلوب زبان ایشان سخن می‌گوید. چنان که مردی از قبیله بنی تمیم که قبیله‌اش به منطقه و قریه او هجوم آورده و کشتار و غارت کرده‌اند، می‌گوید: بر فلان شهر حمله بردید و فلان شهر را کشتید و غارت کردید! درحالی که تنها بخشی از قبیله در آن حمله شرکت داشته‌اند. و یا آنکه عربی می‌گوید: ما فلان قبیله را کشتیم و آن قبیله را اسیر کردیم و فلان سرزمین را غارت کردیم! درحالی که خود او شرکت در آن نداشته است، منتها به آن کار (۱) \_\_\_\_\_»

هود/ ۱۳. (۲). طور/ ۳۴. (۳). یونس/ ۳۸. (۴). اسراء/ ۸۸. (۵). بقره/ ۶۵، شما حال آنها را که روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید که به آنها گفتیم به صورت میمون‌هایی طرد شده و پست درآیید. (۶). انعام/ ۱۶۴، و هیچ نفسی بار دیگری را بر دوش نگیرد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۷ راضی بوده است. پس خدای تعالی در این آیات به توبیخ گذشتگان و ملامت یهودیان آن‌زمان می‌پردازد و این بدان جهت است که نسل آینده آنها نیز راضی به کردار پیشینیان‌شان و تأیید کننده اعمال و عقاید آنها هستند، لذا جائز است بدیشان گفته شود که شما نیز شریک جرم آنها هستید؛ زیرا به زشتی کار آنها رضایت داده‌اید. «۱» استحکام متن فوق، به دلیل تطبیق آن بر حقائق تاریخی و آیات قرآنی معلوم می‌شود. ضمناً روایت فوق در تفسیر البرهان به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السَّلام ذکر شده است. «۲» آنچه از حقائق تاریخی و از بررسی آیات قرآن در سرگذشت امتهای پیشین به دست می‌آید، آن است که بنی اسرائیل از تمام امتهای لجوج‌تر و کینه‌توزتر بودند و در برابر حق، عناد و سرکشی بیشتری داشتند و جز در برابر لذات و تمایلات مادی تسلیم نمی‌شدند. این روحیه و خلق در یهودیان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هم وجود داشت که عقل و اراده خود را تحت اختیار مادیات و غرائز نفسانی قرار داده بودند. بنی اسرائیل زمان موسی علیه السَّلام دارای این خصالت روحی بودند و لذا به سختی زیر بار حرف حق می‌رفتند و قطعاً شکنجه‌هایی که در دوران فرعونیان بر آنان اعمال می‌شده، روحیه ستیزه‌جویی و عناد را در آنها تقویت می‌کرده است، لذا می‌بینیم که در برابر نصایح و تعالیم پیامبران به سختی تسلیم می‌شدند و بالعکس دعوت افراد مغرض و سرکش را به زودی می‌پذیرفتند. خداوند در این آیه، یهودیان زمان نزول قرآن را مورد خطاب قرار می‌دهد و مکر و حيله و سرکشی گذشتگان آنها را گوشزد می‌کند که علرغم آنکه به عده‌ای از آنها دستور داده شده بود که روز شنبه صید ماهی نکنند، اما آنها از فرمان تعطیلی روز شنبه سرپیچی کرده و حيله به کار بردند. پس در اثر این تجاوز و نافرمانی، خداوند دستور مسخ آنها را صادر فرمود و با یک اشاره همگی به صورت میمون مسخ شدند (۱) \_\_\_\_\_»

السَّلام، صص ۲۱۷-۲۱۸. (۲). تفسیر البرهان، ۱/ ۱۰۷-۱۰۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۸ و این عقوبت به عنوان موعظه و عبرت آنها تلقی شده است چنان که در آیه بعد می‌فرماید: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا



خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ، «۱» اما این عقوبت و مجازات آنان را وسیله عبرت برای افراد آن زمان و همچنین برای نسلهای آینده آنها قرار دادیم. ۱۰. در تفسیر آیه: وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ...، «۲» آمده است: «راویان تفسیر- ابو یعقوب و ابو الحسن- گویند: به امام عسکری علیه السلام عرض کردیم: برخی می گویند که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی عصیان بنی آدم زیاد شد، خداوند آن دو را از بین ملائکه برگزید و با فرشته دیگری به دار دنیا فرستاد، [به صورت بشر تجسم شدند] و آن دو مجذوب زنی به نام زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب خوردند و نفس محترمی را کشتند، پس خداوند آن دو را در بابل کیفر داد و جادوگران از آن دو سحر و جادو می آموختند، و خداوند آن زن را مسخ کرد و به صورت ستاره زهره در آورد؟! امام عسکری علیه السلام فرمود: پناه بر خدا! [از این توهّمات نادرست] فرشتگان دارای عصمت هستند و به لطف خدا از کفر و زشتی و گناهان مصونیت دارند، چنان که خداوند درباره آنها می فرماید: لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ «۳»، هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و به آنچه فرمان داده شده، آن را انجام می دهند، و نیز می فرماید: وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ \* يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ، «۴» و هرچه که در آسمانها و زمین است همه ملک خداست و آنان که نزد او هستند (یعنی فرشتگان) هرگز از عبادت او سر باز نمی زنند و خستیده نمی شوند، شش ماهه روز در تسبیح او

(۱) بقره/۶۶. (۲) بقره/۱۰۲. (۳)

تحریم/۶. (۴) انبیاء/۱۹-۲۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۵۹ مشغولند و باز نمی ایستند، همچنین درباره ملائکه فرموده است: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ، «۱» بلکه بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار از خداوند سبقت نمی گیرند و به دستور او کار می کنند، علم خداوند به آنها احاطه دارد و جز برای کسانی که مورد رضایت خدا هستند شفاعت نمی کنند و از خوف و خشیت الهی در ترس و نگرانی هستند. آن گاه حضرت فرمودند: اگر همان طور که آنان می گویند باشد، پس در واقع خداوند این ملائکه را خلیفه‌های خود در روی زمین قرار داده بود و آنان همچون انبیا و ائمه بوده‌اند، آیا از انبیا و ائمه علیهم السلام قتل نفس و زنا سر می زنند؟! آیا نمی دانی که خداوند عزّ و جلّ هرگز دنیا را از پیامبر یا امامی از جنس بشر خالی نگذاشته است؟ آیا خدای عزّ و جلّ نیست که فرموده است: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى، «۲» و ما قبل از تو هیچ رسولی را به سوی مردم نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی نمودیم، پس خداوند خود خبر داده است که ملائکه را به عنوان امام و حاکم به زمین نفرستاده است بلکه آنان فقط به سوی انبیا فرستاده می شدند. آن دو گویند: عرض کردیم که پس به این ترتیب ابلیس هم فرشته نبوده است؟ حضرت فرمود: نه، بلکه از جن بوده است، آیا نشنیده‌اید که خدای عزّ و جلّ می فرماید: وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ، «۳» و آن زمان که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند، او از جن بود. پس خداوند در این آیه خبر داد که او از طائفه جن است، و او همان کسی است که خداوند درباره‌اش فرموده است: وَ الْجِنَّ أَنْ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ، «۴» و جن

(۱) انبیاء/۲۶-۲۸. (۲) یوسف/

۱۰۹. (۳) کهف/۵۰. (۴) حجر/۲۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۰ را از قبل از آتشی که از باد سوزان نشأت گرفته بود، آفریدیم». «۱» روایت فوق در الاحتجاج با اسناد به امام ابو محمد عسکری علیه السلام نیز ذکر شده است. «۲» در عیون اخبار الرضا علیه السلام همین روایت با سند مفسر استرآبادی، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، از پدران آن دو، از حسن بن علی عسکری علیه السلام آمده است، «۳» در بحار الانوار و تفسیر البرهان همین روایت به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ذکر شده است. «۴» همین روایت در تفسیر صافی از امام باقر علیه السلام نقل شده

است. «۵» همچنین شیخ صدوق در عیون، روایتی را از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از علی بن محمد بن جهم نقل کرده است که گوید: «شنیدم از مأمون که از امام رضا علیه السلام سؤال کرد درباره آنچه که مردم نقل می‌کنند و می‌گویند ستاره زهره زنی بود که هاروت و ماروت با او مرتکب حرام شدند؟ حضرت فرمود: این گفتارشان دروغ است که گفته‌اند آن دو ستاره بوده‌اند؛ بلکه آنها دو جاندار آبروی بودند، اما مردم اشتباه کرده و چنین پنداشته‌اند که آنها ستاره بوده‌اند. و قطعا خداوند دشمنان خود را به صورت انواری درخشان که باقی و برقرار باشند تا آن هنگام که آسمانها و زمین برقرار است مسخ نخواهد کرد، و البته مسخ‌شدگان بیشتر از سه روز زنده نمی‌مانند و از آنها نسلی باقی نمی‌ماند و امروزه در روی زمین هیچ جانور مسخ شده‌ای وجود ندارد؛ و اینکه بر حیواناتی مثل میمون و خوک و خرس و امثال اینها نام مسخ شده نهاده‌اند، در واقع اینها مسخ شده نیستند بلکه شبیه آن چیزهایی هستند که خداوند کسانی را به خاطر انکار توحید و تکذیب پیامبران مورد غضب قرار داده و به آن شکلها مسخ کرده است. و امّا هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر آموختند تا از \_\_\_\_\_ (۱). تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، صص ۳۷۲-۳۷۳. (۲). الاحتجاج، ۲/ ۴۵۸-۴۵۹. (۳). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۷، صص ۲۴۱-۲۴۳. (۴). بحار الانوار، ۵۹/ ۳۱۹-۳۲۲؛ تفسیر البرهان، ۱/ ۱۳۶-۱۳۸. (۵). تفسیر الصافی، ۱/ ۱۷۲-۱۷۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۱ سحر جادوگران پرهیز کنند و آن را باطل کنند. البته مطابق صریح آیه قرآن آنها به هر کس چیزی در این باره می‌آموختند به او می‌گفتند: جز این نیست که ما وسیله آزمایش تو هستیم، پس کافر مشو. ولی گروهی با به کارگیری آنچه که آموخته بودند و به آنان امر شده بود که از آن دوری کنند، کافر شدند و به وسیله آنچه آموختند بین زن و شوهر جدایی می‌انداختند که البته به وسیله آن سحر به کسی ضرر نمی‌رساندند، مگر به اذن الهی که منظور از اذن الهی همان علم خداست. «۱» باین همه متأسفانه روایاتی مردود و غیر قابل قبول از طریق عامه، از ابن عباس «۲» و از طریق خاصه از امام باقر علیه السلام نقل شده که ناظر بر تصور گروهی مبنی بر سبب نزول این دو فرشته و مرتکب شدن آنها به شرب خمر و قتل نفس و قصد زنا می‌باشد! «۳» درحالی که این گونه روایات با عصمت ملائکه از تمامی معاصی - طبق صریح آیات قرآن - منافات دارد و مضمون آنها نیز خالی از اضطراب و تناقض نیست. علامه مجلسی در بحار الانوار، ضمن نقل این روایات و اقوال، به نقد و بررسی آنها پرداخته است. «۴» علامه طبرسی نیز در مجمع البیان، ضمن نقل این روایات از عیاشی، گوید: «کسانی که قائل به عصمت ملائکه هستند این وجوه را نمی‌پذیرند؛ زیرا که این حکایت، کذب است و شاهد و مصدق در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر آن نیست». «۵» به‌رحال آنچه بدیهی است، آنکه روایت مربوط به هاروت و ماروت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام از استحکام متن و مطابقت با اصول مذهب و آیات قرآن کریم مبنی بر عصمت و مصونیت ملائکه الهی برخوردار است، زیرا (\_\_\_\_\_ (۱). عیون اخبار

الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۲۷، صص ۲۴۱-۲۴۳. (۲). مجلسی، همان، ۵۹/ ۳۰۲-۳۰۷. (۳). تفسیر العیاشی، ۱/ ۵۲-۵۴. به روایت از امام باقر علیه السلام و صص ۵۴-۵۵ به نقل از زراره از ابی الطفیل از علی علیه السلام؛ تفسیر الصافی، ۱۷۳-۱۷۵. (۴). بحار الانوار، ۵۹/ ۳۰۲-۳۱۲. (۵). مجمع البیان، ۱۷۵-۱۷۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۲ ملائکه در واقع رسولان خدا هستند و به امر خداوند بر انبیا و ائمه علیهم السلام فرود می‌آیند و شأن آنها والاتر از آن است که کفر بورزند یا مرتکب حرام شوند و مستوجب عقوبت الهی گردند.

۶-۲-۳. مطابقت با قرآن و روایات قطعی ۱۱. در این تفسیر، در زمینه جواز تقیه برای شیعیان آمده است: «امام عسکری علیه السلام فرمود: خداوند «رحیم» است نسبت به بندگان مؤمن خود از شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله که برای ایشان تقیه را رخصت و وسعت داده است، به طوری که هرگاه قادر باشند به اظهار موالات اولیای خدا و تبری از دشمنان خدا می‌پردازند و هرگاه عاجز باشند آن را مکتوم می‌دارند. پس بزرگ‌ترین واجبات خداوند بر شما، بعد از وجوب موالات ما و تبری از دشمنان ما، به کار بردن تقیه در جهت حفظ جان خود و برادرانتان و ادای حقوق برادرانتان در راه رضای خداست...» (۱) و در جای دیگری نیز آمده است: «امام باقر علیه السلام به یکی از شیعیان خود نگریست که پشت سر یکی از مخالفین به نماز ایستاده بود، آن مرد شیعی که احساس کرد امام باقر علیه السلام او را دیده و شناخته است. پس به منظور آگاه کردن امام از نیت خود، به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا، به خاطر نماز خواندن پشت سر فلانی از شما عذرخواهی می‌کنم، من از روی تقیه نماز خواندم و اگر چنین نبود و مجبور نبودم، قطعاً نماز را فرادی می‌خواندم. امام باقر علیه السلام به او فرمود: ای برادر، نیازی به این عذرخواهی نیست، بلکه اگر تو تقیه را در این مورد ترک کرده بودی احتیاج به عذرخواهی داشتی. ای بنده مؤمن خدا، [بدان که] ملائکه آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه بر تو درود می‌فرستند و بر امام جماعت لعنت می‌کنند، و خداوند متعال دستور داده است که نماز جماعتی که تو پشت سر او از (\_\_\_\_\_ ) (۱).

تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۴۵۰. ذیل تفسیر آیه ۱۶۳ سوره بقره: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۳ روی تقیه به جای آوردی به اندازه هفتصد نماز فرادی که در تنهایی می‌خوانی محسوب شود، پس بر تو باد تقیه. و بدان که ترک کننده تقیه نزد خداوند متعال مبعوض است، پس در نفس خود رضایت نده که منزلت در پیشگاه خدا همچون منزلت دشمنان خدا باشد». (۱) صحت روایات مذکور، به دلیل انطباق مشروعیت تقیه با روایات و سیره معصومین علیهم السلام معلوم می‌شود. تقیه در اصطلاح دینی، عبارت است از مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان در برابر مخالفان به منظور اجتناب از زیانهای مادی و معنوی (ضرر جانی یا مالی یا آبرویی یا دینی). اگرچه محققان اهل سنت، تقیه را منحصر به شیعه دانسته‌اند و خواسته‌اند آن را عامل نفاق و ضعف قلمداد کنند، (۲) اما حقیقت آن است که تقیه اصلی اسلامی است که عمل به آن در هنگام ضرورت لازم است و مشروعیت تقیه از قرآن کریم، (۳) سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، (۴) و سیره ائمه علیهم السلام (۵) به دست می‌آید. البته بدیهی است که عملاً تقیه به عنوان سپر دفاعی در تاریخ سیاسی و فقهی شیعه کاربرد بیشتری داشته است و این امر ناشی از شرایط اختناق حاکم بر جامعه از سوی خلفا بوده است که به خاطر حفظ موجودیت شیعیان و آثار علمی و مذهبی (\_\_\_\_\_ ) (۱).

تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۴۶۱. ذیل تفسیر آیه ۱۷۳ سوره بقره: فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ... (۲). ابو زهو، الحدیث و المحدثون، ص ۹۰. (۳). از جمله در سوره آل عمران/ ۲۸، در جواز دوستی مسلمین با هم‌پیمانان اهل کتاب از روی تقیه؛ سوره نحل/ ۱۰۶، در جواز اظهار شرک و کفر از روی تقیه؛ سوره یس/ ۱۴، در بیان تقیه یکی از نمایندگان مسیح علیه السلام در انطاکیه برای حفظ جان و تقویت دو نماینده دیگر؛ سوره غافر/ ۲۸، در کتمان ایمان مؤمن آل فرعون؛ سوره صافات/ ۸۳-۹۳، در بیان تظاهر حضرت ابراهیم علیه السلام به بیماری به قصد شکستن بتها، و مواردی دیگر. (۴). السیره النبویه، ۳/ ۳۵۵، جواز تقیه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به حجاج بن علاط سلمی. (۵). ر. ک به: اصول الکافی، ۱/ ۶۵ و ۲/ ۲۰۹-۳۲۸؛ طوسی، الاستبصار، ۱/ ۱۱۷؛ وسائل الشیعه، ۱۱/ ۴۵۹-۵۱۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۴ شیعه ضرورت تقیه احساس می‌شده است. لذا ائمه اطهار علیهم السلام نیز بر کاربرد اصل تقیه تأکید داشته‌اند و هریک به نحوی با توجه به شرایط مربوط به دوران خود تقیه می‌کرده‌اند. تأکیدهای مکرر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بر ضرورت تقیه دلیل آشکاری بر وجود فشارهای سیاسی حاکم بر آن دوره و برنامه‌ریزی و اهتمام آنها در حفظ میراث علمی می‌باشد. به‌رحال بخش

عظیمی از احادیث شیعه در شرایط تقیه صادر شده است. «۱» منتها ائمه علیهم السّلام توصیه‌ها و رهنمودهای لازم را در شناخت احادیث معتبر بیان کرده و قواعدی را در عمل به روایات ائمه ارائه کردند، ضمن آنکه حقایق مربوط به فقه و مکتب شیعه را در جلسات خصوصی به اصحاب خاص و نمایندگان خود برای انتقال به نسلهای بعد القا می‌کردند، منتها در جلسات عمومی رهنمودها و فتاویی موافق با عامه ابراز می‌کردند و حتی گاه در یک مجلس (از روی تقیه) به افراد مختلف در پاسخ به سؤال واحد، پاسخهای مختلف می‌دادند. دو روایت مورد نظر در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ناظر بر ضرورت تقیه و اهمیت آن است که با روایات زیادی که از معصومین علیهم السّلام در این زمینه رسیده، مطابقت دارند. چنان‌که شیخ طوسی در تهذیب آورده است که علی بن سعید بصری به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «اتفاق می‌افتد که گاه من به محله بنی عدی وارد می‌شوم، در این محله همگی اعم از مؤذن، امام جماعت و اهل مسجد از پیروان عثمان بوده و از شما و شیعیانان براثت می‌جویند، حکم شما در مورد نماز خواندن با آنان چه می‌باشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: با آنان نماز بگذار اما به آنچه می‌گویم توجه کن، چون به بصره رسیدی و فضییل بن یسار از تو سؤال کرد و او را از فتوای من باخبر

(۱) اصول الکافی، ۱ / ۶۵؛

الاستبصار، ۱ / ۱۱۷-۱۱۸؛ تهذیب الاحکام، ۳ / ۲۸-۲۹؛ حر عاملی، همان، ۱۸ / ۷۵-۸۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۵ ساختی، فتوای مرا ترک کن و به فتوای فضیل عمل کن...» (۱). این روایت راه حل عملی در برخورد با فتاوی مختلف که از روی تقیه صادر شده، ارائه می‌دهد. معلی بن خنیس نیز گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدیثی از یکی از ائمه معصوم در دسترس است و مورد عمل می‌باشد، حدیث دیگری از ناحیه امام دیگری صادر شده که ظاهراً با آن تعارض دارد، تکلیف چیست؟ امام فرمود: باید به همان روایت عمل کنید تا روایت جدید از ناحیه امام بعدی به دست شما برسد، پس اگر از ناحیه امام بعدی روایتی به شما رسید، به آن عمل کنید. به خدا قسم که ما تکلیفی جز در حد وسع و طاقت شما برایتان قرار نمی‌دهیم». (۲) «۱۲. در تفسیر آیه شریفه وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ...» (۳) روایتی طولانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که صراحت بر وجوب مسح دو پا در وضو دارد، و اینکه غسل پاها جائز نیست، مگر آنکه از روی تقیه باشد، چنان‌که در قسمتی از این روایت آمده است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون بنده وضو می‌سازد، هنگامی که صورتش را می‌شوید گناهان صورتش فرومی‌ریزد، و هنگامی که دستانش را تا مرفقین می‌شوید گناهان دستش از او فرومی‌ریزد، و هنگامی که مسح سر می‌کند گناهان سر او فرومی‌ریزد، و هنگامی که مسح بر دو پا می‌کند، یا آنکه از روی تقیه آن دو را غسل می‌دهد گناهان پاهایش فرومی‌ریزد...» (۴). متن روایت مزبور مطابقت دارد با آنچه در آیات کتاب خدا در این مورد آمده است و همچنین مطابق است با روایات صحیحی که در مورد سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه مسح پاها در وضو نقل شده است.

(۱) تهذیب الاحکام، ۳ / ۲۸. (۲)

وسائل الشیعه، ۱۸ / ۷۸. (۳). بقره / ۱۱۰. (۴). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۴۱۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۶

### الف- مطابقت متن با استناد به آیه قرآن کریم:

الف- مطابقت متن با استناد به آیه قرآن کریم: در آیه شریفه سوره مائده که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، «۱» حدّ شستن صورت و دست مشخص شده، ولی کیفیت و ترتیب آن در روایات صادره از معصومین علیهم السّلام مطابق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم می‌شود. همچنین در آیه مورد نظر به بیان مسح قسمتی از سر (به واسطه آوردن باء در برءسکم) به طور اجمال پرداخته است اما کیفیت و حدّ

آن را باید از طریق روایات فهمید. علاوه بر آن در زمینه مسح پاها در وضو، کلمه «ارجلکم» را در کنار کلمه «برءوسکم» آورده است که این امر بیانگر آنست که علاوه بر مسح قسمتی از سر باید پاها نیز تا برآمدگی روی هردو پا (مفصل) مسح شود، نه آنکه شسته شود. آنچه در روایات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دیده می‌شود، آن است که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در وضو، مسح پاها بوده است نه غسل آن؛ باین‌همه در روایاتی که از طریق اهل سنت رسیده، برخی بر وجوب مسح پاها و بعضی دیگر بر وجوب غسل (شستن) پاها دلالت دارند و اکثریتشان روایات شستن پاها را بر روایت مسح پاها مقدم می‌دارند. اکثر علمای قرائت، کلمه «ارجلکم» در آیه را، به نصب لام قرائت کرده‌اند. مثل قرائت نافع، ابن عامر، یعقوب، کسایی، حفص، اعشی از ابی بکر از عاصم. اما دیگران آن را با جرّ لام قرائت کرده‌اند. «۲» همین اختلاف در قرائت «ارجلکم» و وجود روایت مختلف در این زمینه، باعث طرح فتاوی و احکام مختلفی در مسح یا شستن پاها شده است، به طوری که بعضی قائل به حکم وجوب غسل پاها، بعضی قائل به حکم وجوب مسح پاها، بعضی قائل به حکم تخییر بین غسل و مسح پاها، و برخی (۱) مائده/۶، ای کسانی که ایمان

آورده‌اید، هنگامی که برای نماز به پا خاستید، صورت و دستهای خود را تا آرنج بشوید و قسمتی از سر و همچنین پاهایتان را تا مفصل مسح کنید. (۲). مجمع البیان، ۳/۱۶۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۷ دیگر قائل به حکم وجوب غسل و مسح پاها با هم شده‌اند. لذا لازم است اشاره‌ای به قرائات مختلف «ارجل» در «ارجلکم» و توجیحات احتمالی و یا مطرح شده آن بکنیم: ۱. آنانکه «ارجلکم» را به فتح لام قرائت کرده‌اند، ظاهراً علت نصب آن است که «ارجلکم» عطف بر «محل برءوسکم» شده که در این صورت، دلیلی درست است و بر این اساس، قطعاً در وضو علاوه بر شستن صورت و دستها، مسح سر و پاها نیز واجب است. اما اگر علت نصب چنین توجیه شود که «ارجلکم» را عطف بر «وجوهکم و ایدیکم» بدانیم، امری باطل است. این کلام به ابو علی نسبت داده شده است و سید مرتضی در جواب آن گوید که «تأثیر در کلام قریب، اولی از تأثیر در کلام بعید است، پس نصب لام در «ارجلکم» به واسطه عطف بر «موضع برءوسکم»، اولی از عطف آن بر «ایدی» (ایدیکم) می‌باشد. (۱) وانگهی اگر بخواهیم «ارجلکم» را عطف بر «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم» بدانیم، با بلاغت کلام الهی سازگار نیست که حکم جمله «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» با حکم دیگری یعنی «و امسحوا برءوسکم و ارجلکم»، بریده شود. «۲» ۲. آنانکه «ارجلکم» را به جرّ لام قرائت کرده‌اند، اگر از باب عطف بر «برءوس» در «و امسحوا برءوسکم» بدانند، در این صورت دلیلی درست است و بر این اساس، واجب است حکم به مسح پاها کنند، همان‌طور که حقیقت این عطف اقتضای آن را دارد. «۳» اما اگر علت جرّ چنین توجیه شود که از باب «اتباع» باشد، امری باطل است؛ (۱) همان، ص ۱۶۶. (۲). المیزان، ۵/

۲۳۹. (۳). مجمع البیان، ۳/۱۶۶. این قرائت در بعضی روایات نیز آمده است چنان‌که در روایت غالب بن هذیل از امام باقر علیه السلام است که آن حضرت فرمود: آن را خفض قرائت کنید. ر. ک به: تفسیر العیاشی، ۱/۳۰۱؛ تفسیر البرهان، ۱/۴۵۱ و ۴۵۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۸ زیرا اتباع، لغت عقب افتاده‌ای است که سزاوار نیست کلام الهی را بر آن حمل کرد، وانگهی «اتباع» در مواردی است که تابع و متبوع بهم پیوسته باشند، درحالی‌که در این آیه، حرف عطف «و» میان دو کلمه «برءوس» و «ارجل» (و امسحوا برءوسکم و ارجلکم) فاصله انداخته است. «۱» و اما اگر علت جرّ چنین توجیه شود که از باب عطف در لفظ است نه معنی، امری باطل است، این قول به زجاج نسبت داده شده است. «۲» اینان در اثبات توجیه خود تمثّل به شعر شاعر کرده‌اند که گوید: علفتها تبنا و ماء باردا، یعنی آن حیوان را با کاه علوفه دادم و به او از آب خنک آشامیدم، که «ماء» تنها در لفظ عطف بر «تبنا» شده است و گرنه در معنی جداست. این استناد و توجیه به اخفش نسبت داده شده است، «۳» درحالی‌که قطعاً این توجیه و استشهاد باطل است. چنانکه علامه طبرسی گوید: «آنچه از زجاج نقل شده، جوازی بر آن در



قرآن نیامده است و کسانی هم که آن را اجازه داده‌اند در صورتی جائز دانسته‌اند که حرف عطف وجود نداشته باشد، در حالی که در این آیه بین «رءوس» و «ارجل»، حرف عطف «و» وجود دارد. (۴) وانگهی در این صورت لازم است فعلی را در تقدیر بگیریم که عملی مطابق اعراب حال عطف داشته باشد، بر این اساس اگر بخواهیم در این آیه تقدیر بگیریم، باید فعل «اغسلوا» را در تقدیر بگیریم (یعنی اغسلوا بأرجلكم)، در حالی که «اغسلوا» خود فعل متعدی است و احتیاج به حرف جر ندارد! و یا باید کلمه دیگری را در تقدیر بگیریم که در ظاهر آیه هیچ دلیل و شاهی بر آن وجود ندارد، در حالی که اگر دقت کنیم، خود کلام الهی مستقیماً ظهور در معنای مسح «ارجلکم» دارد، پس چه ضرورتی دارد که بخواهیم این تقدیر شاذ و بعید را در نظر بگیریم؟! از سوی دیگر، شعری که مورد استشهاد قرار گرفته است، یَا از باب مجاز عقلی است یا (۱)\_\_\_\_\_ طبرسی، همان، ۳ / ۱۶۵. (۲).

همان‌جا. (۳). همان، ص ۱۶۶. (۴). همان‌جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۶۹ آنکه کلمه علفت را به معنای أعطیت یا أشبعت و نظایر این معانی تضمین می‌کنیم. به‌رحال اگر در شعر چیزی را در تقدیر نگیریم یا علاج دیگری نکنیم، مفهوم شعر خراب می‌شود، در حالی که در آیه شریفه احتیاج به تقدیر و نظیر آن نیست. (۱) «۳. آنانکه «ارجلکم» را به جرّ لام قرائت کرده‌اند و فتوای وجوب شستن پاها را داده‌اند مانند ابی زید. (۲) اینان گفته‌اند: عطف به جای خود واقع شده یعنی منظور آیه همان مسح پاهاست، لکن مسح چیزی جز شستن خفیف و آخرین حد آن نیست، بنابراین مانعی ندارد که بگوییم مراد از «مسح پاها»، «شستن پاها» بوده است. پیروان این توجیه معتقدند که این مطلب با محدود کردن و ذکر زمان در شستن تقویت شده است که فرموده است: «وقتی برای نماز به پا خاستید، صورت و دستها را تا آرنج بشوید و قسمتی از سر و پاهایتان را تا برآمدگی پشت پا مسح کنید، لذا چون در مورد پاها هم محدود شده است «به کعبین» (و ارجلکم الی الکعبین)، پس می‌فهمیم که این جمله مربوط به شستن است نه مسح؛ زیرا در شستن محدودیت بوده است نه در مسح. این قول را به ابو علی فارسی نسبت داده‌اند. (۳) این گفته از باطل‌ترین گفته‌هاست؛ زیرا اولاً مفهوم «مسح» قطعاً غیر از مفهوم «غسل» (شستن) است. «مسح»، نمناک کردن محل با آب است، بدون آنکه آب بر آن جاری شود، ولی «غسل»، جاری کردن آب بر محل است. و اینکه بخواهیم صرفاً مسح پاها را در آیه بر شستن آنها حمل کنیم، لکن مسح سر را بر شستن سر حمل نکنیم، ترجیحی بدون وجه و دلیل است! (۴) وانگهی در این صورت (اگر مسح به همان معنای غسل باشد)، بایستی بتوان هر جا در آیات قرآن و روایات کلمه مسح آمده، به معنای غسل (شستن) حمل کرد و بالعکس؟! در حالی که بر این اساس، لفظ غسل و مسح در آیات و حتی روایات (۱)\_\_\_\_\_ المیزان، ۵ / ۲۳۹ - ۲۴۰؛ طبرسی،

همان، ۳ / ۱۶۶. (۲). طبرسی، همان‌جا. (۳). طبرسی، همان، ۳ / ۱۶۵؛ طباطبایی، همان، ۵ / ۲۴۰. (۴). طباطبایی، همان، ۵ / ۲۴۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۰. مجمل و مبهم خواهد بود! از سوی دیگر اگر مسح به معنای غسل باشد، استدلال اینها به آنچه که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که آن حضرت وضو می‌گرفت و پاهایش را می‌شست، ساقط می‌شود؛ زیرا ممکن است که مفهوم مسح از آن اتخاذ شود؟! و امّا در مورد استشهاد ابی زید به اینکه گفته است: «به جای «تغسلت للصلاة» گاه گفته می‌شود «تمسحت للصلاة»، باید گفت: در تمسحت للصلاة (خود را برای نماز پاک کردم و شستم). گوینده اراده کرده است که از طهارت خود به لفظ موجز خبر دهد و لذا جائز نبوده است که بگوید تغسلت للصلاة (خود را برای نماز شستشو دادم)، پس به عنوان بدل از آن گفته است: «تمسحت»؛ زیرا آنچه از اعضا مورد غسل و شستشو قرار گیرد قطعاً مورد طهارت و پاکی (مسح) نیز واقع شده است، پس به علت اعتماد و اطمینان بر این مقصود گفته است «تمسحت للصلاة» و لذا این امر اقتضای آن را ندارد که مسح را یکی از اسماء غسل (شستن) قرار داده باشند. (۱) و اما آنچه در مورد تقویت توجیه خود، در مورد محدودیت طهارت پاها ذکر کرد، سید مرتضی رحمهم الله در جواب آن گوید: محدودیت پاها در آیه دلالت بر شستن آنها



ندارد؛ زیرا شریعت اسلام مسح را همچون غسل واجب کرده است و مانعی ندارد که همان‌طور که شستن اعضا محدود شده، مسح اعضا نیز محدود شود پس اینکه خدای سبحان تصریح فرموده است که «و امسحوا برءوسکم و ارجلکم الی الکعبین»، یعنی مسح پاها را تا برآمدگی پشت هردو پا منتهی کنید، دلیل آن نیست که باید پاها را تا کعبین شست. و اگر بگویند محدود شدن دستها (تا مرفقین) دلیل بر شستن آنهاست پس محدود شدن پاها (تا کعبین) نیز دلیل بر وجوب شستن آنها دارد؛ می‌گوییم ما وجوب شستن دستها را به واسطه «محدود بودن آن تا مرفقین» نمی‌دانیم، بلکه به واسطه تصریح آیه بر «غسل دستها» می‌دانیم که فرمود: «فاغسلوا» (۱). طبرسی، همان، ۱۶۶/۳. بررسی

صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۱ و جوهکم و ایدیکم الی المرافق؛ همچنین در مورد پاها حکم مسح آن را از «و امسحوا برءوسکم و ارجلکم...» که پاها عطف بر «محل برءوسکم» یا عطف بر «رءوس» شده‌اند فهمیده‌ایم نه از محدودیت آن. ایشان در ادامه می‌فرماید: «و اگر بگویند عطف محدود (یعنی پاها) بر محدود (یعنی دستها)، اولی به رعایت ترتیب کلام است، می‌گوییم: این صحیح نیست؛ زیرا شستن دستها که محدود به آرنجهاست معطوف بر چیزی در آیه شده که محدود آن نامشخص است (در «فاغسلوا و جوهکم»، شستن صورت بدون ذکر محدوده آن، عطف شده بر «و ایدیکم الی المرافق»، یعنی عطف بر شستن دستها با ذکر محدوده). پس جائز است «ارجل» با آنکه محدود شده است به کلمه «رءوس»، به آنکه محدود نشده است، عطف شود و در هردو تنها مسح لازم باشد، که این مطلب بهتر است از آنچه آنها ذکر کرده‌اند.» (۱) «۴- آنانکه «ارجلکم» را به هردو وجه (یعنی نصب لام و جرّ لام) قرائت کرده‌اند، معتقدند که منظور از مسح پاها، مسح همراه با شستن است و در این صورت شخصی که وضو می‌گیرد هم به عنوان مسح کننده و هم به عنوان غسل کننده مطرح می‌گردد؛ زیرا شستن پاها در واقع عبور دادن آب بر پاها یا رساندن آب بر پاها می‌باشد، و منظور از مسح هم همین است. بنابراین می‌توان «ارجلکم» را به نصب لام خواند تا وجوب شستن آن به دست آید و هم می‌توان به جرّ لام خواند تا که معلوم شود با این شستن، مسح هم صورت گرفته است. علامه طباطبایی با ذکر این توجیه، بطلان این وجه را بیشتر از وجوه دیگر می‌داند، ایشان معتقد است «علاوه بر اشکالاتی که در وجوه قبل ذکر شد و بر این وجه نیز همان اشکالات وارد است، معلوم نیست که دلیل اینکه منظور از مسح سر در آیه، مسح بدون شستن است ولی منظور از مسح پا، مسح همراه با شستن است، چیست؟! وانگهی اینان، اغلب حکم وضو را در روایات با حکم تیمم در آیات (۱) ر. ک به: طبرسی،

همان، ۱۶۶/۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۲ قیاس کرده‌اند! درحالی که این ربطی به دلالت آیه ندارد که بگوییم چون در تیمم تمام صورت با خاک مسح می‌شود، پس در وضو هم بایستی تمام پاها مسح شود. به‌رحال آنچه از ظاهر آیه برمی‌آید، دلالت آن بر مسح پاها تا کعبین (یعنی استخوان برآمده در مفصل هردو پا) است. پس چگونه می‌توان تنها با استناد به روایات غیر قطعی و معارض با ظاهر آیات و برای توجیه آن، آیات را برخلاف ظاهر حمل کرد و تأویل نمود؟ و عجیب آنکه عده‌ای از اهل سنت به همین علت قائل به وجوب مسح پاها طبق ظاهر آیه و وجوب شستن پاها طبق روایات هستند، چنان که از بعضی سلف نقل شده که گفته‌اند: «جبرئیل علیه السّلام، مسح را نازل کرد و روایات، شستن را می‌رساند!» درحالی که نسخ قرآن به حدیث محل اشکال و بحث اصولی است.» (۱)

## ب- مطابقت متن با روایات

ب- مطابقت متن با روایات جمهور فقهای اهل سنت، قائل به وجوب شستن پاها در وضو هستند و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که «آن حضرت در هنگام وضو پاهایش را می‌شسته است.» درحالی که این روایت برخلاف ظاهر قرآن است و موجب علم نیست (بلکه موجب ظن می‌گردد) و معارض با اخبار کثیره‌ای است که از طرق خود آنها وارد شده است و در کتبشان

موجود است. چنان‌که از اوس بن اوس (یا ابی اوس) روایت شده که گوید: «دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که وضو می‌گرفت و نعلین (۲) خود را مسح می‌کرد». و از حدیث نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت و بر روی پاهایش (قدمیه) مسح کرد. (۳) \_\_\_\_\_ (۱). المیزان،

۵/ ۲۴۱. (۲). سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله مسح بر پاها بوده است نه مسح بر نعلین و کفش! شاهد این امر روایات قطعی و صحیح در این مورد است که ذکر خواهد شد. لازم به ذکر است که مسح بر خفین در زمان خلیفه دوم مرسوم شده بود. (۳). مجمع البیان، ۳/ ۱۶۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۳ با این همه گروهی از صحابه و تابعین مثل ابن عباس، انس، ابی‌العالیه، شعبی و دیگران قائل به مسح پاها بوده‌اند. چنان‌که از ابن عباس روایت شده که در وصف وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: «آن حضرت بر پاهایش مسح می‌کرده است». (۱) همچنین از او روایت شده که گوید: «در کتاب خدا، مسح پاها آمده است، درحالی‌که مردم خودداری کرده و شستن پاها را به جای آوردند». همچنین از او روایت شده که گفته است: «وضو شامل دو غسل (صورت و دستها) و دو مسح (سر و پاها) می‌باشد». (۲) از قتاده نیز نقل است که گوید: «خداوند دو غسل و دو مسح را در وضو واجب فرمود». (۳) یونس گوید: «کسی که مصاحبت با عکرمه (مولی ابن عباس) را تا واسط داشت، برایم نقل کرد که من ندیدم عکرمه در وضو پاهایش را بشوید، بلکه او فقط مسح بر پاها می‌کرد». (۴) و البته عده‌ای از اهل سنت همچون حسن بصری قائل به تخییر بین مسح و غسل پاها هستند. طبری و جبایی نیز بر همین رأی هستند، جز اینکه آنها می‌گویند مسح تمام قدمین واجب است و جائز نیست که تنها به مسح ظاهر قدم اکتفا شود. ناصر الحق (از ائمه زیدیه) نیز معتقد است که جمع بین مسح و غسل پاها واجب است. (۵) روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السّلام در زمینه سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در کیفیت وضو وارد شده، به حدّی است که قابل احصا نیست و همه آنها بیانگر وجوب مسح قسمتی از سر و وجوب مسح پاها (از روی پوست پا) تا برآمدگی پشت هردو پا هستند. به ضرورت به ذکر نمونه‌ای از این روایات می‌پردازیم، که تفصیل آن و ذکر \_\_\_\_\_ (۱). طبرسی،

همان، ۳/ ۱۶۴-۱۶۶. (۲). همان‌جا. (۳). همان، صص ۱۶۵-۱۶۶. (۴). همان، ص ۱۶۵. (۵). همان، صص ۱۶۵-۱۶۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۴ موارد مشابه را می‌توان با ارجاع به منابع آن جستجو کرد. شیخ صدوق در علل الشرائع، از محمد بن موسی بن متوکل با سند از امام صادق علیه السّلام «۱»، روایتی در باب علت تشریح وضو بر مواضع چهارگانه نقل کرده است که در آن صراحت بر مسح پاها هم دیده می‌شود. امام صادق علیه السّلام فرموده است: «تعدادی از یهودیان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از آن حضرت سؤالاتی کردند و به او گفتند: به ما خبر بده که به چه علت وضو مختص به این چهار موضع شده، با آنکه اینها از همه اعضای بدن نظیف‌تر هستند؟ حضرت فرمود: چون شیطان آدم علیه السّلام را وسوسه کرد، آدم نزدیک آن درخت ممنوعه رفت و به سوی آن نظر کرد پس آبرویش ریخت، آن‌گاه برخاست و به سوی آن درخت روانه شد و آن اولین قدمی بود که برای گناه برداشته شد. سپس با دست خویش آنچه را در آن درخت بود چید و خورد، لذا زینت و زیور از جسمش پرواز کرد، پس آدم دست خود را بالای سرش گذاشت و گریه نمود، پس خداوند توبه او را قبول فرمود و بر او و بر ذریّه‌اش پاکیزه نمودن این چهار عضو را در وضو واجب فرمود. پس خداوند عزّ و جل امر به شستن صورت فرمود بدان جهت که آدم به شجره ممنوعه نظر نمود، و امر به شستن دستها تا دو مرفق فرمود چون با دستانش از آن درخت ممنوعه تناول کرد، و امر به مسح سر فرمود چون بعد از این عصیان و خطا دست خود را بر سر گذاشت و گریست، و امر به مسح قدمها فرمود، چون با آنها به سوی گناه رفته بود». (۲) و در حدیث دیگری از محمد بن علی ماجیلویه، با سند «۳» از امام رضا علیه السّلام در جواب نامه محمد بن سنان که راجع به علل احکام سؤال کرده بود، نقل شده است که آن حضرت در مورد علت وضو چنین مکتوب فرمود: «و علّت وضو و ک\_\_\_\_\_ برای آن

(۱) سند آن چنین است: محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از فضاله، از حسن بن ابی العلاء، از امام صادق علیه السلام. (۲). علل الشرائع، ج ۱، باب ۱۹۱، ص ۳۲۵. (۳). سند حدیث چنین است: محمد بن ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از امام رضا علیه السلام. ر. ک به: همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۵ شستن صورت و دو دست تا مرفقین و مسح سر و پاها مقرر شده است، به جهت ایستادن بنده در مقابل خدا و رو به خدا نمودن است با تمام اعضا و جوارح ظاهری خود، و ملاقات اوست با فرشتگان و کرام الکاتبین با آن جوارح ظاهری که اعضای وضو است، پس شستن صورت برای سجده و خضوع در مقابل او می‌باشد، و شستن دو دست به خاطر آن است که آنها را به درگاه خدا بلند می‌کند و با آن رغبت و ترس و اظهار تهایی و اشاره به خدا را انجام می‌دهد، و مسح سر و روی دو پا برای آن است که ظاهر و آشکار هستند و نماز گزار در تمام حالات نماز با این دو عضو رو به حق می‌کند و در این دو عضو، خضوع و تبئل «۱» همچون صورت و دو دست نیست». «۲» در عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق روایتی را از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار، از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذن روایت کرده است که مأمون از علی بن موسی الرضا علیه السلام درخواست کرد که بر سیل اجمال و اختصار، اسلام خالص را برایش بنویسد، امام رضا علیه السلام در پاسخ او مطالبی را مکتوب فرمود و در قسمتی از آن درباره وضو چنین نوشت: «و اما وضو آن طور که خداوند در کتاب شریف خود امر فرموده است عبارت است از شستن صورت و دو دست از آرنجها تا سر انگشتان و مسح کردن سر و روی دو تا یک بار. وضو را جز غائط یا بول یا رها شدن باد از معده یا خواب یا جنابت باطل نمی‌کند. هر کس مسح پاها را بر بشره (روی پوست پا) نکشد، بلکه روی کفش خود را مسح کند، به درستی که خدا و رسولش را مخالفت نموده است و واجب الهی را ترک کرده و به کتاب خدا عمل نکرده است». «۳» (۱) تبئل: اشاره به حرکت دست به نشانه خوف و امید و طلب و عبودیت است. (۲). علل الشرائع، ج ۱، باب ۱۹۱، ص ۳۲۵. همین روایت با سند مزبور و طریق دیگر در عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۶ نیز آمده است. (۳). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، باب ۳۵، صص ۱۲۹-۱۳۰. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۶ شیخ کلینی در کافی، با سند خود «۱» از زراره نقل می‌کند که «به ابو جعفر امام باقر علیه السلام عرض کردم: به من خبر دهید از کجا به دست آوردید که در وضو، مسح مقداری از سر و پاها لازم است؟ امام باقر علیه السلام تبسم کرد و فرمود: ای زراره، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده و قرآن هم از جانب خدا همین را نازل کرده است، چنان که می‌فرماید: فَاعْبُدُوا وُجُوهَكُمْ، پس ما فهمیدیم که باید تمام صورت شسته شود. سپس آن را پیوست داد و فرمود: وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ یعنی شستن دستها تا آرنج را به شستن صورت پیوست داد که ما فهمیدیم باید تا آرنجها شسته شود، آن گاه فرمود: وَ أَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ که ما فهمیدیم به خاطر لفظ باء (باء تبعیض) در بِرُؤُسِكُمْ مسح باید به مقداری از سر باشد، و سپس فرمود: وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، پس مسح پاها را به مسح سر پیوست داد و ما از این پیوستگی و ارتباط پاها به سر، فهمیدیم که مسح مقداری از پاها تا دو برآمدگی استخوان هر پا (مفصل پا) لازم است، و البته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم همین معنی را برای مردم تفسیر کرد، لکن آنها ضایع ساختند و از بین بردند...». «۲» در کیفیت سنت وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله کلینی در کافی با سند خود «۳» از زراره و بکیر بن اعین نقل می‌کند که «آن دو از امام باقر علیه السلام چگونگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را پرسیدند. آن حضرت ظرف کوچکی را طلید که در آن آب باشد، آن گاه امام علیه السلام دست راست خود را در آب فروبرده، مثنی آب برداشت و به صورت خود ریخت و با آن صورت خود را به کیفیتی که در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود شست، سپس دست چپ خود را در آب فروبرده مثنی آب برداشت و روی ذراع راست خود ریخت و آن را از

(۱). سند کلینی چنین است: از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، همگی از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السّلام. (۲). فروع الکافی، ۳/ ۳۹؛ تفسیر العیاشی، ۱/ ۲۹۹؛ تفسیر البرهان، ۱/ ۴۵۱. در علل الشرائع همین روایت با طریق دیگری از زراره از امام باقر علیه السّلام روایت شده است. ر. ک به: علل الشرائع، ج ۱، باب ۱۹۰، ص ۳۲۴. (۳). فروع الکافی، ۲/ ۳۴-۳۵. سند کلینی چنین است: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره و بکیر بن اعین، از امام باقر علیه السّلام. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۷ آرنج تا کف و انگشتان دست راست شست و آن را به آرنجها بر نمی گرداند، سپس دست راست خود را در آب فروبرده و مستی آب برداشت و روی ذراع چپ خود ریخت و همچون دست راست آن را از آرنج تا کف و انگشتان دست چپ شست، سپس با رطوبت کف دست بدون آنکه آب تازه‌ای به آن برسد، سر و پاهای خود را مسح نمود و در مسح پاها مقداری از پاهای خود را به حد ما بین سر انگشتان تا مفصل مسح کرد، و سپس فرمود: وضو گیرنده در موقع مسح پاها نباید انگشتان خود را زیر بند کفش کند...». (۱) این روایت از روایات مشهور است، که عیاشی نیز در تفسیر خود همین روایت را از بکیر و زراره از امام باقر علیه السّلام آورده است. «۲» و در سند دیگری به همین مضمون، آن را از عبد الله بن سلیمان، از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است. و اما شیخ طوسی نیز در استبصار، چند روایت متعارض را در این مورد آورده است و به بررسی آن پرداخته است، چنانکه از قول زراره آورده است: «اگر در وضو، عوض مسح پاها آنها را بشویی و آن گاه قصد کنی که این جزء وضو است، در حقیقت وضو نگرفته‌ای». (۳) در روایت دیگری آورده است: «عمار بن موسی به امام صادق علیه السّلام گفت: شخصی را دیدم که به عوض مسح پا، هردو پای خود را در آب فروبرد، حکم چیست؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: همین او را کافی است». (۴) شیخ در نقد این روایت گوید: «این خبر حمل بر شرائط تقیه می‌شود؛ زیرا در حال اختیار، جز مسح پاها جائز نیست». (۵)

(۱) همان جا. (۲) همان جا. (۳) عیاشی، همان، ۱/ ۲۹۸-۲۹۹، همچنین ر. ک به: بحرانی، همان، ۱/ ۴۵۱-۴۵۲. عیاشی، همان، ۱/ ۳۰۰؛ تفسیر الصافی، ۲/ ۱۷-۱۸. (۳) الاستبصار، ۱/ ۱۲۴. (۴) طوسی، همان جا. (۵) همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۷۸ و در جای دیگر روایت کرده است که «علی علیه السّلام در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله به عوض مسح پاها، آنها را می‌شست». (۱) شیخ در نقد این روایت معتقد است: «این خبر، موافق با فتوای عامه است و یکی از موارد تقیه است؛ زیرا مسئله غیر قابل تردید در مذهب اهل بیت و روایات ایشان، فتوای آنها به مسح پاها در وضو می‌باشد. ضمناً روایان این حدیث، عامی مذهب و زیدی مسلک هستند و روایاتی که آنان در آن متفرد به روایت باشند، هیچ ارزشی ندارد». (۲) این روایات، مؤید همان مطلبی است که در تفسیر موجود منسوب به امام عسکری علیه السّلام در این مورد مطرح شده است. ۱۳. در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام، در منع تفسیر به رأی آمده است: «آیا می‌دانید چه کسانی به قرآن که دارای شرافتی والاست، تمسک می‌جویند؟ آنان که قرآن و تأویل آن را از طریق ما اهل بیت و یا از نمایندگان و سفرای ما به سوی شیعیانمان اخذ کنند، نه از طریق آرای اهل جدل و قیاس قیاس کنندگان. پس آنان که با رأی و نظر خود- بدون مراجعه به آرای اهل بیت علیهم السّلام- درباره قرآن نظر می‌دهند، اگر اتفاقاً گفتارشان مطابق با صواب و واقع باشد پس عملشان از روی جهل است؛ زیرا قرآن را از غیر اهلش فرا گرفته‌اند، و اگر احیاناً دچار خطا و اشتباه شده باشند و گفتارشان مطابق با واقعیت نباشد پس جایگاه آنان در آتش جهنم خواهد بود...». (۳) روایت مزبور، مطابق است با روایات کثیره قطعی که از معصومین علیهم السّلام در مذمت تفسیر به رأی وارد شده و به عنوان روشی باطل، تقبیح شده است. چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرموده‌اند: «من قال فی القرآن برأیه أو

(۱) همان، صص ۱۲۴-۱۲۵. (۲) همان، صص ۱۲۵-۱۲۴. (۳) همان، ص ۱۲۵. (۴) تفسیر الامام العسکری علیه السّلام، ص ۲۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع،

ص: ۳۷۹ بما لا يعلم فلیتوبوا مقعده من النار»، «۱» هر کس با رأی و پیشداوری خود در مورد قرآن نظر دهد یا چیزی را که به آن علم ندارد در مورد قرآن بگوید، برای خود جایگاهی از آتش اخذ کند و مهیا سازد. کلینی از عده من اصحابنا، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی و شفاء، از ابان بن احمر، از زیاد بن ابی رجاء، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «آنچه را می‌دانید بگوئید و آنچه را نمی‌دانید، بگوئید که خدا داناتر است. همانا مرد آیه‌ای را از قرآن بیرون می‌کشد (تا به دلخواه خود تفسیر کند)، پس به فاصله‌ای دورتر از ما بین آسمان و زمین سرنگون می‌گردد (به مسافت دوری از معنای حقیقی آیه دور گردد)».

«۲» محمد بن علی بن بابویه در الغنیه، از محمد بن ماجیلویه، از عموی او (محمد بن ابی القاسم)، از محمد بن علی صیرفی کوفی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از جابر بن یزید جعفی، از سعید بن مسیب، از عبد الرحمن بن سمره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «خداوند لعنت کند به زبان هفتاد پیامبر، آن کسانی را که در دین خدا مجادله می‌کنند و هر کس در آیات الهی مجادله کند کفر ورزیده است، چنان که خداوند عز و جل می‌فرماید: مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَعْرِزُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ «۳»، و هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند قطعاً بر خداوند دروغ و افترا بسته است، و هر کس بدون علم فتوا دهد ملائکه آسمان و زمین او را لعنت کنند، هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهی به سوی آتش جهنم است. عبد الرحمن بن سمره گوید: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا به نجات و رستگاری ارشاد فرماید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابن سمره، هر گاه آراء مختلف و پراکنده گشت، بر تو باد پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام؛ زیرا او امام است (۱)\_\_\_\_\_.

العظیم، ۹/۱. (۲). اصول الکافی، ۴۲/۱. (۳). غافر/۴، ای رسول بدان که کسی در آیات خدا به انکار و جدل برخیزد، مگر آنان که کفر ورزیدند، پس گردش آنها در شهرها تو را فریب ندهد. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۰ و پس از من، جانشین من بر ایشان است، و او فاروقی است که بین حق و باطل را تمیز و تشخیص می‌دهد، و هر کس را که از او سؤال کند پاسخ دهد، و هر کس را که طلب هدایت از او داشته باشد هدایت کند، و هر کس نزد او جویای حق باشد حق را می‌یابد، و هر کس خواستار هدایت در نزد او باشد آن را می‌یابد، و هر کس به او پناهنده گردد ایمنی یابد، و هر کس به او چنگ زند او را نجات دهد، و هر کس به او اقتدا کند او را هدایت کند، هر کس تسلیم و مطیع او شود و با او دوستی ورزد سالم می‌ماند، و هر که او را رد کند و با او دشمنی ورزد هلاک گردد...». «۱» همچنین شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه)، با سند خود از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ریّان بن صلت، از امام رضا علیه السلام، از پدران بزرگوار ایشان از امیر المؤمنین علی علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «هر کس کلام مرا با رأی و نظر خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است و کسی که مرا به مخلوقین تشبیه کند مرا نشناخته است. و کسی که در دین، قیاس بکار ببرد، بر دین من نیست». «۲» در تفسیر عیاشی، روایتی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود: «من فسر القرآن برأیه فأصاب لم یؤجر و ان اخطأ کان اثمه علیه». «۳» همین روایت در تفسیر البرهان، از هشام بن سالم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است. «۴» در حالی که ظاهراً وی از امام باقر علیه السلام روایت نداشته است. در روایت است که از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هر کس قرآن را به رأی شخصی خود تفسیر کند، اگر احیاناً مطابق با واقع باشد پاداشی برای او نیست و چنانچه خطا باشد پس چنین کسی فاصله‌اش (از معنا و تفسیر حقیقی \_\_\_\_\_) (۱). ر. ک به: تفسیر البرهان، ۱۷/۱-»

۱۸. (۲). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۱۱، ص ۱۰۷. (۳). تفسیر العیاشی، ۱۷/۱. (۴). تفسیر البرهان، ۱۹/۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۱ قرآن) دورتر از مسافت آسمان است». «۱» در روایت دیگری از عبد الرحمن بن حجاج، نقل است که گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: برای آراء و عقول مردمان چیزی دورتر



از قرآن نیست». (۲) یعنی قدرت تفسیر و فهم حقیقی قرآن را ندارند. همچنین نقل است از عمار بن موسی، که گوید: «از امام صادق علیه السلام در مورد حکم و داوری کردن سؤال شد، آن حضرت فرمود: هر که به رأی شخصی خود بین دو نفر داوری کند. قطعا کافر شده است. همچنین هر کس آیه‌ای از قرآن را به رأی شخصی خود تفسیر کند قطعا کفر ورزیده است». (۳) طبرسی نیز در مجمع البیان، از ابن عباس روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من قال فی القرآن بغیر علم فلیتوباً مقعده من النار». (۴) و امیرا در زمینه علم ائمه علیهم السلام - علاوه بر علم پیامبر صلی الله علیه و آله - نسبت به تفسیر و تأویل حقیقی آیات قرآن کریم روایات بیشماری وارد شده است. از جمله در روایتی از بشیر دهریان نقل است که گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا خداوند طاعت ما را در کتابش واجب فرموده است، اما مردم به واسطه جهل قادر به انجام آن نیستند، برای ماست پاکی و خالصی مال و انفال و تجلیلهای قرآن، و من به شما نمی‌گویم که ما صاحب غیب هستیم بلکه ما به کتاب خدا علم داریم، و البته که کتاب خدا محتمل بر هر چیز است، و خداوند به ما علمی تعلیم داده است که احدی غیر او آن را نمی‌داند، و علمی را به ملائکه و رسولان خود آموخته است که ما نیز آن را می‌دانیم». (۵) شیخ کلینی، با سند خود از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن علی بن ( ) عیاشی،

همان‌جا؛ تفسیر الصافی، ۱/ ۳۵. (۲). وسائل الشیعه، ۱۸/ ۱۴۹؛ عیاشی، همان ۱/ ۱۸، بحرانی، همان، ۱/ ۱۹. (۳). حرّ عاملی؛ همان‌جا؛ عیاشی، همان‌جا. (۴). مجمع البیان، ۱/ ۹. (۵). تفسیر العیاشی، ۱/ ۱۶؛ تفسیر البرهان، ۱/ ۱۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۲ حکم، از سیف بن عمیره، از ابی الصباح روایت کرده است که گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال به پیامبرش تنزیل و تأویل قرآن را تعلیم داد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آن را به علی علیه السلام تعلیم داد. آن‌گاه فرمود: و به خدا قسم علی علیه السلام نیز آن را به ما آموخت...». (۱) این روایت در تفسیر عیاشی، تفسیر البرهان، و وسائل الشیعه نیز آمده است. (۲) به‌رحال، از بررسی روایات مربوط به مذمت تفسیر به رأی در قرآن، که نمونه‌ای از آنها ذکر شد، اولاً مطابقت مضمون آنها با روایت مورد نظر موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام معلوم می‌گردد. ثانیاً معلوم می‌شود که مقصود از «تفسیر به رأی» در این روایات، آن است که کسی کلام الهی را با سخن مردم قیاس کرده و تنها به وسایل و ابزاری که در فهم زبان عربی به کار برده می‌شود اکتفا کند، و یا تنها به مدلول آیه‌ای توجه نموده و از سایر آیات چشم‌پوشی کند، همان‌طوری که در مورد فهم معانی کلام مردم چنین عمل می‌شود. پس اینکه در احادیث مربوطه، کلمه «رأی» به ضمیر «ه» اضافه شده (برآیه)، بیانگر آن است که نهی مزبور به «تفسیر قرآن با رأی شخصی» تعلق گرفته است، و هرگز منظور از آن نهی مطلق اجتهاد در تفسیر قرآن نیست تا آنکه هرگونه تلاش و تدبر عقلانی را در تفسیر قرآن کنار گذاشته و در تفسیر قرآن تنها به روایات - مطابق دیدگاه اخباریون - اکتفا کنیم! درحالی که می‌بینیم آیات زیادی در قرآن صراحت بر وادار کردن مردم به تدبیر و تفکر در قرآن دارد و به آن دستور می‌دهد: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا. (۳) لذا تفسیر به رأیی که مورد نهی قرار گرفته، آن است که مفسر بخواهد کلام الهی را ( ) فروع الکافی، ۷/ ۴۳۹. (۲).

عیاشی، همان، ۱/ ۱۷؛ بحرانی، همان، ۱/ ۱۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۳، ص ۱۳۴. (۳). محمد/ ۲۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۳ با همان روشی که از گفتار دیگران برداشت می‌کند، تفسیر کند، و چون نهی به این گونه تفسیر تعلق گرفته و لو گاهی هم نتیجه‌اش مطابق با واقع باشد، باز هم مورد نهی است و پاداشی ندارد. بدیهی است هرگونه تدبیر و تفکر در قرآن بایستی با الهام و اخذ از آیات کتاب خدا و سنت قطعیه وارده از معصومین علیهم السلام باشد، چنان که از طریق صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وارد شده که فرموده‌اند: «ان تفسیر القرآن لا يجوز الا بالأثر الصحیح و النص الصریح» (۱) و این از آن روست که علم حقیقی تنزیل و تأویل کتاب خدا نزد اینان است.



## ۶-۲-۴. روایات معتبر در فضائل اهل بیت علیهم السلام از باب تأویل

۶-۲-۴. روایات معتبر در فضائل اهل بیت علیهم السلام از باب تأویل علی‌رغم آنکه وجود بسیاری روایات و مطالب کذب و غلو آمیز در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام قابل انکار نیست (چنان‌که در مبحث پیشین به بررسی نمونه‌هایی از آنها پرداختیم)، با این همه نمی‌توان گفت که سراسر روایات موجود در این تفسیر کذب و غیر واقعی است! و نمی‌توان معتقد بود که هر روایتی که در این تفسیر در باب فضائل اهل بیت علیهم السلام و خصوصاً فضائل علی علیه السلام آمده از روی غلو و افراط بوده است! خصوصاً آنکه می‌بینیم آنها که مدعی هستند این تفسیر سراسر ساخته‌گالیان است در این نسبت ناروا اکثراً به مواردی استناد جسته‌اند که مطالبی در شأن علی علیه السلام و ولایت و محبت او و یا مقامات و معجزات اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است، در حالی که با نگرش منصفانه معلوم می‌شود که بسیاری از این گونه روایات از باب تأویل صادر شده‌اند و صحت آنها از مطابقتشان با روایات معتبر و منابع قابل اعتماد به دست می‌آید. مؤید این مطلب، آن است که حتی در خود تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام صراحتاً روایاتی در مذمت غلو آمده است که دقیقاً منطبق است با روایات قطعی که از ناحیه معصومین علیهم السلام در این مورد (نهی از \_\_\_\_\_) (۱). مجمع البیان، ۱/

۱۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۴ غلو در صفات خدا و شأن و فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله یا اهل بیت علیهم السلام) وارد شده است، چنان‌که در این تفسیر، آمده است: «امام عسکری علیه السلام به نقل از امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: در حق ما از حد بندگی تجاوز نکنید، هر چه می‌خواهید در (مورد اوصاف ما) بگویید، ولی مبالغه نکنید، و از غلو همچون غلو نصاری ب نسبت به پیامبرشان (که مسیح را پسر خدا دانستند) پرهیزید که من از غلو بیزار هستم». (۱) این روایت با همین مضمون در امالی شیخ طوسی، از اصبع بن نباته از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده است. (۲) طبرسی نیز در احتجاج به روایت فوق اشاره کرده است. (۳) همچنین در این تفسیر در جای دیگر آمده است که «امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام از حد بندگی او تجاوز کند، در زمره مغضوبین و گمراهان است.» (۴) طبرسی نیز در احتجاج این روایت را آورده است. (۵) و در روایتی دیگر آمده است: «مردی به امام رضا علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد، گروهی از دوستان شما هستند که گمان می‌کنند همه اوصافی را که شما برای خداوند ذکر کردید، صفات علی علیه السلام است و او پروردگار جهانیان است؟! امام رضا علیه السلام چون این سخنان را شنیدند پیشانی‌شان برافروخته شد و عرق از آن جاری گردید و فرمود: آیا علی علیه السلام مانند دیگران خورد و خوراک و آمیزش و معاشرت نداشت؟ و آیا او نمازگزار خاشع و خاضع در پیشگاه خداوند نبود؟ آیا این اوصاف، صفات خداوند است؟!». (۶) \_\_\_\_\_) (۱). تفسیر الامام العسکری علیه

السلام، ص ۵۳. (۲). طوسی، الامالی، ص ۶۶۲. (۳). الاحتجاج، ۲/ ۴۳۸. (۴). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۵۳. (۵). طبرسی، همان‌جا. (۶). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۵۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۵ طبرسی نیز در احتجاج این روایت را آورده است. (۱) «به‌رحال اصل در مکتب تشیع، حب و ولای اهل بیت علیهم السلام و توسل به آنها می‌باشد که این، امری حق و مسلم است، پس نمی‌توان هر روایتی را در این تفسیر که دال بر فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله و یا فضائل ائمه علیهم السلام است، به اتهام غلو کنار گذاشت. در این مجال، به بررسی نمونه‌هایی از روایات معتبر در باب فضائل اهل بیت علیهم السلام در تفسیر موجود می‌پردازیم. ۱۴. در ابتدای تفسیر، خبری در فضیلت قرآن و حاملان واقعی آن و فضیلت ائمه علیهم السلام چنین آمده است: «امام عسکری علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا می‌دانید چه کسی با تمسک به قرآن، به شرافت عظیم می‌رسد؟ همان کسی که قرآن و تأویل آن را از ما اهل بیت علیهم السلام و

از طریق نمایندگان و سفرای ما در میان شیعیان فراگیرد، نه از طریق آرای مجادلین و قیاس مقایسه کنندگان... و سپس فرمود: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مورد آیه شریفه يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ\* قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، (۲)» فرموده است: منظور از «فضل الله»، قرآن است و علم به تأویل و مفهوم باطنی آن و منظور از «برحمته»، توفیق یافتن بنده بر موالات محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و خاندان مطهر او علیهم السَّلام و دشمن داشتن دشمنان آنهاست». (۳) عجیب نیست که بعضی همچون ذهبی از روی غرض روایت فوق را در شمار روایات کذب و غلو بشمارند، «(۴) حال آنکه صحت روایت فوق، مسلم است و از باب (۱) \_\_\_\_\_ (طبرسی، الاحتجاج، ۲/ ۴۳۹. (۲).

یونس / ۵۷-۵۸، ای مردم برای شما کتابی از جانب پروردگارتان آمده است که پند و اندرز است و موجب شفای دل‌های شما و هدایت و رحمت بر مؤمنان است. ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به خلق بگو که شما باید فقط به فضل خدا و رحمت او خوشحال شوید که این بهتر و مفیدتر از ثروت و اموالی است که دیگران برای خود اندوخته می‌کنند. (۳). تفسیر الامام العسکری علیه السَّلام، صص ۲۵-۲۶. (۴). ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۲/ ۸۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۶ تأویل آیه بیان شده است؛ زیرا اولاً مقام تأویل و مفهوم باطنی قرآن، غیر از تفسیر و مفهوم ظاهری آن است. تفسیر و معنای ظاهری قرآن برای استفاده عموم مردم است، اما تأویل و باطن آیات شریفه که والاتر از نصوص و ظواهر الفاظ است تنها مخصوص کسانی است که قرآن در منزل آنها وحی شده و آنها مأمور به تبلیغ آن بوده‌اند یعنی باید آن را از منابع وحی و از زبان ائمه معصومین علیهم السَّلام اخذ کرد و کسی جز آنها حق تصرف و بیان تأویل آیات شریفه را ندارد. مؤید این حقیقت، روایات معتبری است که مطابق آنها معلوم می‌شود که ائمه علیهم السَّلام تمام علوم را می‌دانند و به علم تأویل قرآن آگاهی دارند و لذا در بسیاری از موارد از باب جری به تأویل بطنی قرآن و بیان مصادیق آیات پرداخته‌اند و این فضیلت را تنها مختص به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اهل بیت علیهم السَّلام دانسته‌اند، چنان‌که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السَّلام و امالی خود، از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ریان بن صلت، از امام رضا علیه السَّلام از پدران بزرگوار ایشان علیهم السَّلام، از امیر المؤمنین علی علیه السَّلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرد که خداوند- جل جلاله- فرموده است: هر کس کلام مرا با رأی و نظر خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است. و کسی که مرا به مخلوقین تشبیه کند، مرا نشناخته است. و کسی که در دین قیاس بکار برده باشد، بر دین من نیست». (۱) «شیخ کلینی نیز در کافی با سند خود، از محمد بن حسین، از محمد بن حسن، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از ابی جعفر امام باقر علیه السَّلام روایت کرده است که فرمود: «جز اوصیای پیامبر، کسی نمی‌تواند ادعا کند که ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست». (۲) ایشان در روایت دیگری، با سند خود، از سلمه بن محرز، نقل می‌کند که گوید: «از امام باقر علیه السَّلام شنیدم که می‌فرمود: از جمله علمی که به ما داده شده، علم تفسیر (۱) \_\_\_\_\_».

عیون اخبار الرضا علیه السَّلام، ج ۲، باب ۱۱، ص ۱۰۷؛ همو، الامالی، مجلس ۲، صص ۱۵-۱۶. (۲). اصول الکافی، ۱/ ۲۲۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۷ و احکام قرآن و علم تغییر زمان و حوادث است و هرگاه خدا نسبت به قومی خیری را اراده کند به آنها می‌شنواند و اگر به کسی که حاضر به شنیدن نیست بشنوند، چنین کسی پشت می‌کند و روی برمی‌گرداند چنان‌که اصلاً نشنیده است. سپس امام علیه السَّلام اندکی سکوت نمود و فرمود: اگر افراد رازنگهدار یا مورد اطمینانی را می‌یافتیم، قطعاً می‌گفتیم (آنچه را که باید بشنوند)، و خداست که همه از او استعانت می‌جویند». (۱) همچنین در روایتی، با سند خود، از ضریس کناسی نقل کرده است که گوید: «شنیدم از امام باقر علیه السَّلام، درحالی که جمعی از اصحاب نزد آن حضرت بودند که فرمود: «در شگفتم از مردمی که از ما پیروی می‌کنند و ما را ائمه خود می‌دانند و چنین معتقدند که اطاعت ما

همچون اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان واجب است، اما با اینهمه دلیل و حجت خود را می‌شکنند و با ضعف قلبشان خود را مغلوب می‌کنند و حق ما را از بین می‌برند، و بر کسی که خداوند برهان حق معرفت و تسلیم شدن به امر ما را عطا فرموده است خرده می‌گیرند و عیبجویی می‌کنند! آیا شما می‌پذیرید که خداوند تبارک و تعالی اطاعت اولیائش را بر بندگان خود واجب کند، اما اخبار آسمانها و زمین را از آن اولیا پوشیده دارد و اصول علم را نسبت به سؤالاتی که از ایشان می‌شود، در آنچه که موجب قوام دین آنهاست از آنها قطع کند؟...» (۲). شبیه به همین مضمون، روایتی را با سند دیگر از صاحب دیلم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. (۳) و در روایت دیگری، با سند، از زراره روایت شده است که گوید: «حضور امام باقر علیه السلام رسیدم که مردی از اهل کوفه از آن حضرت در مورد قول امیر المؤمنین علی علیه السلام: سلونی عما شئتم فلا تسألونی عن شیء الا انبأتکم به، سؤال کرد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ کس علمی ندارد جز آنچه از امیر المؤمنین علی علیه السلام (۱) همان جا. (۲). کلینی، همان، ۱/

۲۶۱. (۳). همان، ۱/۳۹۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۸ استفاده شده است، مردم هر کجا می‌خواهند بروند، اما به خدا قسم علم درست جز در اینجا نیست، و آن گاه با دست به منزل خود اشاره کرد (یعنی جز در خانه وحی و نبوت نمی‌باشد). (۱) ثانیاً قسمت دوم روایت مورد نظر در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، نیز صحیح است و از باب تأویل آیه شریفه در سوره مبارکه یونس بیان شده است. البته مفسران در مفهوم «فضل الله» و «برحمته»، در آیه شریفه قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، (۲) طبق روایات موجود، آرا و نظرات متفاوتی مطرح کرده‌اند. ۱. بعضی معتقدند بعید نیست که مراد از «فضل الله»، عطاها و نعمتهای عام پروردگار باشد که در برابر عموم مخلوقات گسترده است (از قبیل نعمت حیات و رزق و سایر برکات عمومی)، و مراد از «رحمته» چیزهایی باشد که بخصوص به مؤمنان افاضه می‌کند و اشاره به رحمت ویژه خداوند به مؤمنان دارد. (۳) ۲. عده‌ای معتقدند: مراد از «فضل الله»، قرآن و معارف الهی است. و مراد از «رحمته»، تحقق و فعلیت آن در عمل کنندگان است. در تفسیر الدر المنثور آمده است که «ابن ابی شیبیه، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، بیهقی از ابن عباس روایت کرده‌اند که منظور از فضل الله، قرآن است و منظور از رحمته آن است که خدا مردم را اهل قرآن کرده است». (۴) از همین روست که بعضی روایات دلالت دارد بر اینکه منظور از «فضل الله» قرآن و منظور از «رحمته» اسلام است. چنان که از ابی سعید خدری و حسن نقل است که از انس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمودند: «هر کس که خداوند به او قرآن را تعلیم دهد و او را به اسلام هدایت کند، اما او از تنگدستی شکایت کند، (۱) همان، ص ۱/۳۹۹. (۲). یونس /

۵۸. (۳). المیزان ۱۰/۸۲. (۴). الدر المنثور، ۳/۵۵۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۸۹ خداوند عز و جل تا روز قیامت فقر را در مقابل دیدگانش قرار می‌دهد، و سپس شروع به تلاوت این آیه کرد و فرمود: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. (۱) ۳. بعضی دیگر گفته‌اند ممکن است مراد از «فضل الله»، همان اموری باشد که در آیه قبل بدان اشاره شده مثل موعظه، شفای دردهای نهانی سینه‌ها، و هدایت کردن که جامع در قرآن است. و مراد از «رحمته» عطیه خاص الهی است که نسبت به مؤمنین می‌باشد و موجب سعادت دنیا و آخرت آنها می‌شود. ۴. بعضی معتقدند مراد از «فضل الله»، انزال قرآن و مراد از «رحمته»، ارسال پیامبر است، چنان که این قول به زجاج نسبت داده شده است. (۲) ۵. بعضی دیگر معتقدند مراد از «فضل الله»، وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و نعمت نبوت است و مراد از «رحمته»، وجود علی علیه السلام و نعمت ولایت است. (۳) بدیهی است که این نظرات با هم سازگاری دارند و قابل جمع و تطبیق بر هم می‌باشند؛ زیرا همه نظرات در رأی آخر، جمع می‌شود که از باب تأویل و مفهوم بطنی آیه می‌باشد، که البته تناسب با تفسیر و مفهوم ظاهری آیه هم دارد از آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله نعمتی است که از طرف خدا بر همه جهانیان اعطا شده است و عامل رسالت و هدایت همه مردم است

پس قطعاً او از مصادیق فضل خداست، و علی علیه السلام نیز اولین کسی است که باب ولایت را گشوده و نعمت هدایت و ادامه نبوت را تحقق بخشیده است، پس او نیز رحمتی از جانب خدا بر مؤمنان می‌باشد. به هر حال، رأی آخر، از باب تأویل آیه بوده و منطبق است با روایات قطعی بیشماری که در این زمینه نقل شده است. از جمله آنها روایتی است که کلینی در کافی، با سند از عده من اصحابنا، از احمد بن محمد بن محمد بن عمر بن عبد العزیز، از \_\_\_\_\_ (۱) مجمع البیان، ۵ / ۱۱۷. (۲).

همان جا. (۳). تفسیر القمی، ۱ / ۳۱۳؛ طبرسی، همان، ۵ / ۱۷۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۰ محمد بن فضیل روایت کرده که گوید: «از امام رضا علیه السلام در مورد آیه: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، سؤال کردم؟ آن حضرت فرمود: یعنی ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام برای ایشان بهتر است از آنچه که دیگران در دنیا جمع می‌کنند.» (۱) عیاشی، نیز در روایتی از اصبع بن نباته از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در مورد آیه قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا...، فرمود: «باید شیعۀ ما خوشحال باشد که این فضیلت برای او بهتر و برتر می‌باشد از آنچه به دشمنان ما از طلا و نقره و مال دنیا داده شده است.» (۲) عیاشی، در روایت دیگری، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گوید: «از آن حضرت در مورد آیه قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا...، سؤال کردم ایشان فرمودند: اقرار به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و روی آوردن به ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است، که این بهتر است از آنچه که دیگران در امور دنیای خود جمع می‌کنند.» (۳) شیخ طوسی در امالی، از ابو عمر، از احمد بن عقده، از یعقوب بن یوسف بن زیاد، از نصر بن مزاحم، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گوید: «منظور از «فضل الله»، پیامبر صلی الله علیه و آله و منظور از «برحمته»، علی علیه السلام است.» (۴) طبرسی در مجمع البیان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مراد از «فضل الله» در آیه مورد نظر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مراد از «رحمته»، علی بن \_\_\_\_\_

(۱). اصول الکافی، ۱ / ۴۲۳؛ بحار الانوار ۲۴ / ۶۱؛ تفسیر البرهان، ۲ / ۱۸۸. (۲). تفسیر العیاشی، ۲ / ۱۲۴، همچنین ر. ک به: مجلسی، همان جا؛ بحرانی، همان جا؛ تفسیر الصافی، ۲ / ۴۰۷. (۳). عیاشی، همان، ۲ / ۱۲۴؛ بحرانی، همان، همان جا؛ فیض کاشانی، همان، ۲ / ۱۰۷؛ و ۴۰۷؛ تفسیر نور الثقلین، ۳ / ۲۲۰ - ۲۲۱. همین روایت با سند از محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام نقل شده است: کلینی، همان جا. (۴). طوسی، الامالی، الجزء التاسع، ص ۲۶۰؛ بحرانی، همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۱ ابی طالب علیه السلام می‌باشد.» (۱) ایشان، روایتی را از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس، شبیه به همین مضمون نقل کرده است (۲) که با روایت موجود در امالی طوسی منطبق است. ابن الفارس نیز در حدیث مرسل، از ابن عباس نقل کرده است که «فضل الله»، نبی صلی الله علیه و آله است و «برحمته»، علی علیه السلام است.» (۳) ۱۵. در تفسیر آیه وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (۴)، آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: بافضیلت‌ترین و شایسته‌ترین والدین شما که باید شکر آنها را به جا آورید، محمد و علی علیهما السلام هستند. و علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: من و علی، پدران این امت هستیم و حق ما بر آنها بزرگتر و بیشتر از حق والدینشان بر آنهاست، پس ما هستیم که اگر اطاعتمان کنند، از آتش در روز قیامت آنها را نجات می‌دهیم، و آنها را به خاطر عبودیت به بهترین احرار ملحق می‌سازیم...» [آن‌گاه روایاتی از دیگر ائمه علیهم السلام نقل شده است] ... از آن جمله: «روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که فرموده است: آیا هر یک از شما چنان است که اگر از پدر و مادر خود که شما را به دنیا آورده‌اند بریده شود، ناخوشایند می‌باشید؟ گفتند: بله. امام رضا علیه السلام فرمود: پس باید بکوشید از پدر و مادری که از پدر و مادر نسبی خودتان هم با فضیلت‌تر هستند دور نشوید. [آنگاه روایتی را از امام محمد بن علی و امام علی بن محمد علیه السلام ذکر کرده است] و سپس

روایتی را از امام عسکری علیه السلام آورده است که هرکس طاعت ابوبین دینی خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بر طاعت ابوبین نسبی خود ترجیح دهد، خداوند عز و جل می‌فرماید: یقیناً تو را مقدم (۱) \_\_\_\_\_

همان‌جا. (۲). طبرسی، همان‌جا. (۳). بحرانی، همان‌جا. (۴). بقره/ ۸۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۲ می‌دارم همان‌طور که آن دو را مقدم داشتی و تو را شرافت می‌دهم به حضور ابوبین دینی‌ات، همان‌طور که به واسطه برگزیدن حب آن دو بر حب والدین خودت شرافت بخشیدی». «۱» بعضی منتقدان، روایت فوق را رد کرده و بر آن اشکال و خرده گرفته‌اند، چنان‌که محمد جواد بلاغی (صاحب تفسیر آلاء الرحمن) در بررسی این روایت، می‌نویسد: «بیان چنین مطالبی موجب شده است که بعضی از معاصران، رساله‌ای در رد شیخیه نوشته و خرافه شیخیه را در اینکه «علی علیه السلام در روز قیامت، همسر رسول خداست!» یادآور شوند. این خرافه را بعضی از شیخیه در تأویل حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده: «انا و علی ابوا هذه الأمة»، گفته‌اند. مردم بر این خرافه، استهزا کرده و می‌خندیدند، ولی این تفسیر کار آنان را آسان کرد. پس هرگاه این تفسیر کار را به جایی رساند که امیر المؤمنین علی علیه السلام را مادر بنامد، پس برای رسیدن به این خرافه یک گام بیشتر باقی نمی‌ماند؟!». «۲» درحالی که روایت مزبور، صحیح است و از باب تأویل حدیث نبوی «انا و علی ابوا هذه الأمة»، و مطابق با روایات صحیح می‌باشد. در تبیین مطالب باید به چند مؤید توجه کرد. اولاً مفهوم لغوی «اب»، مطابق آنچه در معجم مقاییس اللغة آمده است: «از ریشه «ابو» گرفته شده و در اصل به معنای تربیت و تغذیه می‌باشد، چنان‌که گفته می‌شود «أبوت الشيء» یا گفته می‌شود «آبوه أبوا»، در موقعی که آن چیز را غذا داده باشم، به همین جهت پدر را هم «اب» می‌گویند؛ زیرا تغذیه و تربیت کودک را به عهده دارد. و در نسبت به اب، ابوی گویند. جمع کلمه اب، آباء و أبوة می‌باشد... خلیل گوید: «فلان یا ابوا الیتیم» یعنی آن یتیم را غذا می‌دهد...». «۳» طریحی در مجمع البحرین ریشه کلمه اب را «ابأ» دانسته و در مفهوم این کلمه (۱) \_\_\_\_\_

السلام، صص ۲۶۳-۲۶۴. (۲). بلاغی، رساله حول التفسیر، ص ۱۵۰. (۳). ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱/ ۴۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۳ استشهاد به گفتار خداوند متعال دارد که فرمود: مَلَأَ أَيْكُمُ إِبْرَاهِيمَ، و گوید: «خدای تعالی، ابراهیم علیه السلام را پدر برای همه امت اسلام نامیده است؛ زیرا عرب از فرزندان اسماعیل بودند پس ابراهیم علیه السلام پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر امت او نیز می‌باشد و امت اسلام در حکم اولاد او هستند و نیز آنجا که می‌فرماید: وَإِلَهُ آبَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ «۲» کلمه «اب» (ابراهیم) را به اسماعیل و اسحاق اضافه کرده است؛ زیرا آن دو از نسل ابراهیم علیه السلام بوده‌اند و یا بدان جهت است که یعقوب از نسل آن دو بوده است. البته اسماعیل، عموی یعقوب بوده ولی او را اب نامیده و در عرب معمول است که عمو را اب بنامند، همچنان‌که گاه خاله را ام می‌نامند. از همین رو قرآن فرموده: وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ، «۳» (حضرت یوسف علیه السلام پدر و مادر خویش را بر تخت بالا برد) که منظور از «أبویه»، پدر و خاله یوسف علیه السلام بود؛ زیرا مادرش (راحیل) قبلاً مرده بود». «۴» راغب اصفهانی در المفردات گوید: «اب یعنی والد» و هرکسی که سبب ایجاد چیزی یا اصلاح یا ظهور چیزی گردد «اب» نامیده می‌شود، به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله پدر مؤمنان نامیده شده است، چنان‌که خداوند متعال فرموده است: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ «۵» و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت شده که به علی علیه السلام فرموده است: «انا و انت یا علی ابوا هذه الأمة»، و در گفتارش اشاره فرمود که هر سبب و پیوند و خویشی در روز قیامت منقطع می‌شود مگر پیوند سببی و نسبی، و به صاحبخانه به دلیل تفقد و نوازش او از مهمان ابو الاضیاف گفته می‌شود. به عمو و پدر انسان «ابوان» گفته می‌شود. به پدر و مادر، جد (پدر بزرگ و (۱) \_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_ (۱). حج/ ۷۸. (۲). بقره/ ۱۳۳. (۳).



یوسف/ ۱۰۰. (۴). طریحی، مجمع البحرین، ۱/ ۱۵-۱۶. (۵). احزاب، ۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۴ (مادربزرگ) نیز ابوان گفته می‌شود، به معلم انسان نیز پدر گفته می‌شود...». (۱) پس «اب» مفهوم مطلق دارد. سخن مشهوری در این مورد نقل شده است که «الاباء ثلاثة: اب یعلمنی، اب یولدنی، و اب یزوجنی» به سه گروه پدر گفته می‌شود: پدری که مرا علم آموخته است (یعنی معلم)، پدری که منشأ تولد و نسب من است، و پدری که مرا به دخترش تزویج کرده است (یعنی پدرزن). در قرآن کریم نیز کلمه اب بر عمو و جد، اطلاق شده است. چنان که در سوره انعام می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَضْيَانًا آلِهَةً إِنِّي أُرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، (۲) مطابق روایات تفسیری «آزر» نام عموی حضرت ابراهیم علیه السّلام بوده است (نام پدر حضرت ابراهیم، طارخ بود) لکن در آیه شریفه تعبیر «اب» به کار رفته است؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السّلام تحت نظر او تربیت و تغذیه می‌شد. مؤید این مطلب که آزر، پدر نسبی ابراهیم علیه السّلام نبوده است آن است که ابراهیم علیه السّلام درباره آزر، بد می‌گوید: «إِنِّي أُرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ (۳) لکن آنجا که منظور از اب، اب والدینی و نسبی است برای آنها دعا می‌کند که رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴) که معلوم است منظور از «والدئ» پدر و مادر نسبی او می‌باشد. و یا آنجا که حکایت دعای حضرت یعقوب علیه السّلام را هنگام مرگ بیان می‌کند، تعبیر آباءک إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ را آورده است، درحالی که اسحاق عموی آن حضرت بوده است: «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ آلَةَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»، (۵) یا آنکه شما کجا بودید هنگامی که یعقوب را مرگ در رسید و به فرزندان خود گفت که شما پس از مرگ من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو را و خدای پدران تو (\_\_\_\_\_ ۱).

راغب اصفهانی، المفردات، ص ۷. (۲). انعام/ ۷۴. (۳). همان‌جا. (۴). ابراهیم/ ۴۱. در بعضی روایات آمده است که منظور از والدئ، اجداد آن حضرت بوده است. (۵). بقره/ ۱۳۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۵ ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است و ما مطیع فرمان او هستیم. ثانیاً روایات زیادی وجود دارد که دلالت بر تأویل والدین به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام خصوصاً به نبی صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام دارد؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام همواره تربیت و احیا و هدایت امت را برعهده داشته‌اند و آنها را تغذیه فکری و روحی می‌داده‌اند، لذا پدران این امت محسوب می‌شوند، به طوری که از طریق شیعه و اهل سنت و تواتر در این خصوص وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «انا و علی ابوا هذه الأمة»، و این مطلب علاوه بر تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر برادری دینی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام است. به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام در هدایت امت همسان بوده‌اند و منظور از «أب و أم» در روایت منقول از امام رضا علیه السّلام، مفهوم لغوی آنها نبوده است، بلکه به مفهوم «والدین معلمی امت» می‌باشد. چنان که شیخ صدوق در کمال الدین، با سند خود (۱) از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام، از پدران بزرگوارش علیهما السّلام، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «انا سید من خلق الله عزّ و جلّ، و انا خیر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملة العرش و جمیع ملائكة الله المقربین و انبیاء الله المرسلین، و انا صاحب الشفاعة و الحوض الشریف، و انا و علی ابوا هذه الأمة، من عرفنا فقد عرف الله عزّ و جلّ و من انکرنا فقد انکر الله عزّ و جلّ،...». (۲) همچنین صدوق در امالی خود، از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، تو برادر من و من برادر تو هستم، من برای نبوت برگزیده و انتخاب شدم و تو برای امامت، من صاحب تنزیل هستم و تو صاحب تأویل، من و تو مربی و پدر این امت هستیم، ای علی تو وصی و خلیفه و وزیر و وارث و پدر فرزندان من هستی...». (\_\_\_\_\_ ۱).

علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام. (۲). کمال



الدین، ۱ / ۲۶۱. (۱). همو، الامالی، مجلس ۵۳، ص ۲۷۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۶ در امالی طوسی نیز، با سند از شیخ مفید، از علی بن محمد، از علی بن ماهان، از نصر بن لیث، از مخول، از یحیی بن سالم، از ابی الجارود، از ابی زبیر مکی، از جابر ابن عبد الله انصاری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «حَقَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِأْسِ امْتٍ هَمَّحُونَ حَقَّ وَالِدِ بَرِّ وَلَدِ اسْتِ». (۱) در تفسیر قمی، ضمن تفسیر آیه شریفه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ، (۲)، آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام، والدان هستند، به دلیل آیه شریفه وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (۳)». (۴) همچنین در تفسیر آیه قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، (۵) گوید: «والدان، همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می‌باشند». (۶) در تفسیر عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از والدین است و دیگری علی علیه السلام است. ابو بصیر گوید: به آن حضرت عرض کردم این در کدام آیه از قرآن است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: در گفتار خداوند عز و جل که وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (۷). در تفسیر فرات هم همین روایت از جعفر بن محمد فزاری، معنعن از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (۸) و روایتی شبیه به همین مضمون را مبنی بر اینکه «والدان همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند»، از جعفر بن محمد بن سعید احسی، معنعن از امام باقر علیه السلام روایت کرده است. (۹)»

(۱). همو، همان، الجزء الثانی، ص ۵۳. (۲). احزاب / ۶. (۳). نساء / ۳۶. (۴). تفسیر القمی، ۲ / ۱۷۶. (۵). انعام / ۱۵۱. (۶). قمی، همان، ۱ / ۲۲۰. (۷). تفسیر العیاشی، ۱ / ۲۴۱؛ همچنین ر. ک: تفسیر البرهان، ۱ / ۳۶۹؛ تفسیر الصافی، ۱ / ۴۴۹. (۸). تفسیر الفرات، ص ۳۵. (۹). همان، ص ۳۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۷ شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش روایت کرده که گفت: «از ابی الحسن الرضا علیه السلام سؤالی کردم و از آن حضرت خواستم که اگر مرا شایسته توضیح بیشتر می‌بیند، برایم مطلب را تبیین کنند... پس امام رضا علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انا و علی ابوا هذه الأئمة؟ گفتم: آری؛ و فرمود: آیا می‌دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله پدر تمام امت، و علی علیه السلام نیز از ایشان است؟ گفتم: بله؛ فرمود: آیا می‌دانی که علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟ گفتم: بله؛ فرمود: به همین جهت به او ابو القاسم گفته می‌شود چون او پدر قسیم الجنة و النار (قسمت کننده بهشت و جهنم) است. به آن حضرت گفتم: مفهوم این کلام چیست؟ فرمود: همانا مهر و شفقت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به امتش همانند مهر و شفقت پدران است نسبت به اولاد خود، و بهترین امت رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعا علی علیه السلام است و پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله هم شفقت علی علیه السلام همانند شفقت پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم است؛ زیرا علی علیه السلام وصی و خلیفه و امام پس از اوست. از همین رو بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی دو پدر و مربی این امت هستیم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به منبر رفت و فرمود: هر کس دین یا عیالی را پس از خود باقی گذارد، ادا کردن دین او بر من است و عیالش را باید من نفقه دهم، و هر کس مال و ثروتی را باقی گذارد، پس آن مال از آن ورثه او می‌باشد. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله به مؤمنین از پدران و مادرانشان و از خودشان به خودشان اولی بود، و این اولویت (اولی به تصرف بودن و ولایت) پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امیر المؤمنین علی علیه السلام جاری بوده است». (۱) در کتاب المناقب، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، روایت شده که فرمود: «والدان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند». (۲)»

(۱). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، باب ۳۲، صص ۹۱-۹۲. (۲). المناقب، ۱ / ۵۸۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۳۹۸



او یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خاندانش آشنا کرد و او حالتی شبیه به حسد پیدا کرد، و همین شجره ممنوعه بود که آدم موظف بود که به آن نزدیک نشود و از آن نخورد. چنانکه عیاشی، از موسی بن محمد بن علی، از برادرش، از امام هادی علیه السلام نقل کرده است که «درختی که خداوند آدم و همسرش را از خوردن آن نهی کرد، درخت حسد بود، و با آنان عهد کرده بود که به کسانی که خداوند به آنها فضیلت بخشیده و بر دیگر خلائق به چشم حسد نگاه نکند، اما خداوند او را بر آن عهد استوار و ثابت قدم نیافت». (۱) همچنین در روایتی دیگر، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی بر آدم علیه السلام در میثاق، ذریه‌اش را عرضه کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که عبور کرد در حالتی که تکیه داده بود به علی علیه السلام، و فاطمه علیها السلام، که به دنبال آن دو بود، و حسن و حسین علیهما السلام که پشت سر فاطمه علیها السلام بودند. آن گاه خداوند فرمود: ای آدم بر حذر باش از اینکه به اینها به چشم حسد نظر بیفکنی، چون در آن صورت از جوار من هبوط خواهی کرد. پس وقتی خداوند، آدم علیه السلام را در بهشت سکنی داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام را برای او تمثیل کرد. پس آدم علیه السلام به آنها به چشم حسد نگریست و در نتیجه سوءاً بدنش آشکار گردید و آن را با برگهای بهشتی پوشانید و امر به هبوط او در زمین شد...» (۲)

البته باید توجه داشت که اولاً- منظور از لا- تقریباً هذه الشجرة، آن بوده که از آن نخورید، به دلیل آنکه وقتی از آن خوردند، عورت‌هایشان آشکار گشت و پس از آن دستور به هبوط آنها شد، چنان که قرآن کریم می‌فرماید: فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ يَدَّتْ لَهُمَا

(۱) تفسیر العیاشی، ۲ / ۹. همین

مضمون و روایت در بحار الانوار، ۱۱ / ۱۸۷؛ همان، ۲ / ۶ آمده است. (۲) عیاشی، همان، ۱ / ۴۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰۱ سَوَّأَتْهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ...، (۱) و از سوی دیگر نهی کراهتی ارشادی بوده است نه نهی تکلیفی، زیرا در بهشت آدم تکلیف نبوده است و اگر نهی تکلیفی بود، می‌بایست بعد از قبول توبه به بهشت بازگردانده شوند! بلکه از هبوط آدم به زمین به امر الهی (اهبطوا)، آدم علیه السلام جزو انبیای برگزیده می‌شود و لذا بعد از خروج از بهشت برزخی وارد عالم زندگانی دنیوی شده و مکلف می‌گردد. ثانیاً قطعاً جمیع انبیای الهی در تمامی ادوار حیاتشان معصومند و هیچ گناه صغیره و یا کبیره‌ای از آنان سر نمی‌زند، بنابراین عصیان آدم علیه السلام، در عالم تکلیف نبوده است که گناه محسوب شود، بلکه در عالم برزخ و آن هم از باب ارتکاب ترک اولی بود. آدم و حوا با فراموش کردن عهد الهی و خوردن از شجره ممنوعه در واقع به خودشان ستم کردند و خود را از بهشت محروم ساختند نه آنکه معصیت خدا را نموده باشند. از همین رو، مفهوم «حسد» در این گونه روایات قطعاً از نوع حسد حرام و رذیلت اخلاقی نبوده است، بلکه تنها یک احساس نفسانی بوده است بدون آنکه کمترین گامی برطبق آن بردارد. پس «حسد» را در این گونه روایات باید برخلاف معنای ظاهری آن حمل کرد که به معنای «غبطه» می‌باشد یعنی آرزو کردن مقام و منزلت آنان. مؤید این مطلب، اخباری است که مطابق آنها معلوم می‌شود که آدم علیه السلام وقتی از منزلت و مقام اهل بیت خمسہ مطلع شد شادمان گشت، و این مطلب منافات با حسد به معنای ظاهری آن دارد. چنان که در کشف الیقین، محمد بن علی کاتب اصفهانی، از علی بن ابراهیم قاضی، از پدرش، از جدش، از ابی محمد جرجانی، از عبد الله بن محمد دهقان، از اسحاق بن اسرائیل، از حجاج، از ابن ابی نجیح، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده است که «وقتی خداوند متعال آدم را خلقت کرد و از روح خود در او دمید، آدم علیه السلام

(۱) اعراف / ۲۲. بررسی صحت و

اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰۲ عطسه کرد و خداوند به او الهام کرد که بگوید: «الحمد لله رب العالمین»، و خداوند در جواب به او فرمود: «یرحمک ربک». و وقتی ملائکه برای او به سجده افتادند، در او نوعی خودبینی داخل شد و گفت: «پروردگارا، آیا کسی را خلق کرده‌ای که از من نسبت به تو محبوب تر باشد؟» اما جوابی داده نشد. بار دوم و سوم سؤال کرد، باز

هم جوابی داده نشد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به او فرمود: «آری، اگر آنها نبودند تو را خلق نمی کردم». آدم علیه السّلام گفت: «پروردگارا آنها را به من نشان بده». پس خداوند عزّ و جلّ به ملائکه مأمور پرده‌ها فرمود: «پرده‌ها و پوششها را بالا بزنید». پس وقتی پرده‌ها بالا رفت ناگهان آدم علیه السّلام، بالای سر خود پنج شبخ را در پایه عرش دید و گفت: «پروردگارا اینها کیستند؟» خداوند فرمود: «ای آدم، این محمّد پیامبر من است، و این علی امیر المؤمنین پسر عموی پیامبرم و وصی اوست، و این فاطمه دختر پیامبر من است، و این دو حسن و حسین پسران علی و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند». آن گاه خداوند فرمود: «ای آدم، اینان همگی از فرزندان و ذریه تو هستند». پس آدم علیه السّلام شادمان شد، و وقتی مرتکب خطیئه (خوردن از شجره منهیه) شد، گفت: «پروردگارا به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین، از تو می خواهم که بر من ببخشایی». پس خداوند متعال نیز به واسطه این توسل، آدم را بخشید. و از همین روست که در قرآن می فرماید: *فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ* «۱» ... «۲». از جمع بین این روایات، به دست می آید که آدم علیه السّلام از دو درخت تناول کرد که یکی از آنها او را به سوی جهان ماده می کشید و آن همان «درخت گندم» بود، و دیگری درخت معنوی جمعی از اولیای خدا بود که در موقعیت و مقام بالاتر از آدم قرار داشت که بعضی تعبیر به درخت حسد و بعضی تعبیر به درخت علم محمّد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السّلام کرده‌اند، و چون آدم علیه السّلام از هر دو جنبه از حسد و تجسس‌اواز کرد،

(۱) بقره/۳۷. (۲). به نقل از: بحار الانوار، ۱۱/۱۷۵. همین روایت را از طریق اهل سنت، ابو الفتح محمّد بن علی نظری در کتاب الخصائص، از ابن عباس روایت کرده است. ر. ک: به: الغدير، ۷/۳۰۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰۳ از بهشتی که در آن سکنی داشته به همراه همسرش حوّا به زمین (از بهشت برزخی به عالم زندگی دنیوی) هبوط کرد. چنان که در عیون اخبار الرضا علیه السّلام روایتی به همین مضمون (جمع بین دو دسته روایات) آمده است که از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری (نیشابوری) عطار، از علی بن محمّد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از عبد السّلام بن صالح هروی، نقل شده است که گوید: «از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: درختی که آدم و حوّا از آن خوردند، چه درختی بود؟ زیرا که مردم در مورد آن سخنان مختلف گویند، بعضی روایت می کنند که گندم بوده و بعضی دیگر روایت می کنند که انگور بوده و عده‌ای می گویند که درخت حسد بوده است؟ حضرت فرمودند: «همه اینها صحیح است». عبد السلام بن صالح هروی گوید که عرض کردم: معنی این وجوه با آن اختلافاتی که دارند چیست؟ حضرت فرمود: «ای ابا صلت، درخت بهشت بار و میوه‌های مختلف دارد. آن، درخت گندم بود که انگور نیز داشت و مانند درخت دنیا نیست». و آن وقتی که خداوند، آدم علیه السّلام را به واسطه سجده کردن ملائکه بر او و وارد شدنش در بهشت اکرام نمود، آدم با خود گفت: آیا خداوند تا به حال بشری را بهتر از من خلق کرده است؟ پس خداوند عزّ و جلّ آنچه را که در درون آدم گذشته بود می دانست، لذا او را صدا زد که «ای آدم، سرت را بلند کن و به پایه عرش نگاه کن». آدم سر خود را بلند کرد و به پایه عرش نگریست و این نوشته را در آنجا به صورت مکتوب دید که «لا اله الا الله، محمّد رسول الله، و علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین، و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة». آن گاه آدم عرضه داشت: پروردگارا اینها چه کسانی هستند؟ خداوند عز و جل فرمود: «اینها از فرزندان و نسل تو هستند و آنان از تو و از تمام مخلوقاتم بهتر هستند، و اگر آنها نبودند نه تو را و نه آسمان و زمین و بهشت و دوزخ را خلق نمی کردم، پس مبادا با حسد به آنان بنگری که در آن صورت تو را از جوار خودم بیرون می کنم». ولی آدم علیه السّلام با حسد به آنان نگریست و آرزوی مقام و منزلت آنان را کرد، در نتیجه شیطان بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰۴ بر او مسلط شد تا اینکه از درختی که از آن نهی شده بود تناول کرد. و سپس شیطان بر حوّا نیز مسلط شد و به خاطر آنکه حوّا به فاطمه علیها السّلام به چشم حسد نگریسته بود، او نیز مثل آدم از آن درخت خورد. لذا خداوند عزّ و جلّ، آن دو را از بهشت خود بیرون کرد و از

جوار خویش به زمین فرستاد». (۱) از بررسی روایات فوق و روایت مذکور در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، دو نتیجه متفاوت به دست می‌آید. لازمه بعضی روایات که شجره منیه را درخت گندم یا انگور و امثال آن دانسته‌اند، آن است که به دلیل پست بودن این درخت نمی‌بایست اهل بهشت بدان رغبت کنند، و لازمه دسته دیگر روایات که شجره منیه را تعبیر به درخت حسد یا درخت علم محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام کرده‌اند آن است که آن درخت بلند مرتبه‌تر از آن بوده که آدم و حوا بتوانند به آن دسترسی یابند، ولی روایاتی که ذکر شد، قابل جمع است و به یک حقیقت بازمی‌گردد و آن اینکه آدم علیه السلام می‌خواست بین استفاده از بهشت، که مقام قرب خداست و متضمن پیمان عدم توجه به غیر اوست، با استفاده از درخت منیه که منشأ تعلقات دنیوی است جمع کند، ولی برای او ممکن نشد. لذا پیمان را فراموش کرد و جمع بین آن دو که مقام پیامبر صلی الله علیه و آله است برای او دست نداد، و به زمین فرود آمد. آن گاه پس از هبوط در زمین، خداوند او را هدایت کرد و برگزید و به وسیله توبه او را از دنیا جدا نمود و او را به پیمان فراموش شده ملحق ساخت. «۲» و عجب آنکه ذهبی، روایت مزبور را که شجره منیه را تعبیر به علم محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام می‌کند، روایتی کذب و از روی غلو دانسته است. «۳» و این جز بدان جهت نیست که وی با تعصّب در صدد انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام است.

(۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج

۲، باب ۲۸، ص ۲۷۴؛ مجلسی (علّامه)، همان، ۱۱/۱۶۴-۱۶۵؛ صدوق، معانی الأخبار، صص ۱۲۴-۱۲۵؛ تفسیر البرهان، ۱/۸۳؛ تفسیر نور الثقلین، ۱/۸۰؛ عیون الاخبار، ۱/۳۰۶. (۲). المیزان، ۱/۱۴۵-۱۴۶. (۳). ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۹۲-۹۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۱۷۴۰۵. در تفسیر آیه قَتَلَنِي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ «۱»، آمده است: «امام عسکری علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام بعد از خطا و نافرمانی خدا (ترک اولی)، دائما به درگاه پروردگار اعتذار می‌جست و التماس می‌کرد که «پروردگارا مرا مورد بخشش قرار ده و معذرت‌م را بپذیر و به جایگاه و مرتبه قبلی‌ام برگردان و نزد خود درجه مرا بالا-بیر که نقص خطایی که کردم واضح شده است و اعضا و سایر بدنم بر آن دلالت دارد». خداوند متعال فرمود: «ای آدم، آیا فراموش کرده‌ای امر مرا به اینکه به تو گفتم که در هنگام شدائد و سختی‌هایی که بر تو وارد می‌شود، تنها مرا به وسیله محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام بخوانی؟» آدم گفت: «آری، ای پروردگار من». آن گاه خدای عزّ و جلّ به او فرمود: «پس به محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و به خصوص حسین علیه السلام متوسل شو و مرا بخوان تا تو را اجابت کنم در آنچه که خواسته‌ای، و بیشتر از آنچه را که اراده کرده‌ای برایت بخواهم». آدم گفت: «پروردگارا، مقام و جایگاه ایشان نزد تو چنان بلند است که با توسّل به ایشان توبه‌ام را می‌پذیری و از گناهم درمی‌گذری، و من کسی هستم که امر فرمودی ملائکه‌ات بر او سجده کنند و او را در بهشت سکنی دادی و حوا را به عنوان همسر برای او تزویج کردی و ملائکه کرام تو او را خدمت کردند؟» خداوند متعال فرمود: «ای آدم جز این نیست که ملائکه را به خاطر تعظیم تو امر به سجود بر تو کردم؛ زیرا که تو به منزله ظرف برای این انوار هستی، و اگر قبل از خطایت از من درخواست می‌کردی که تو را مصون و معصوم از خطا قرار دهم و در مقابل وسوسه‌های دشمن یعنی ابلیس تو را متذکر شوم تا از شر او برحذر باشی، پس یقینا تو هم جزو آنان بودی و لیکن آنچه در علم من سبقت گرفته معلوم است و مطابق با علم من جاری می‌گردد. پس اینک مرا به حق ایشان بخوان تا تو را اجابت کنم». در این

(۱) بقره/۳۷، سپس آدم کلماتی را

دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت که خداوند توبه پذیرنده مهربان است. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰۶ هنگام آدم علیه السلام گفت: «خدایا تو را به مقام و عظمت محمد و خاندان پاک او و به مقام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و خاندان پاک آنها قسم می‌دهم که مرا به قبول توبه‌ام و



آمزش از لغزشم تفضل فرموده و مرا از کرمت به مرتبه قبلی ام بازگردان». پس خداوند عز و جل فرمود: «توبهات را پذیرفتم و با رضوان و رضایت خود به تو روی کردم و نعمتهایم را برای تو قرار دادم و از کرم خود تو را به مرتبهات بازگرداندم و بهره تو را از رحمتهایم فرونی بخشیدم». به همین جهت آیه نازل شد که فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. «۱» متن روایت فوق با آنچه که در روایات وارده از اهل بیت علیهم السّلام ذکر شده و حتی با مضمون روایاتی که از طریق اهل سنت نقل شده، مطابقت دارد و به عنوان تأویل آیه شریفه تلقی می‌شود. در مورد اینکه، «کلماتی که خداوند برای توبه به آدم علیه السّلام القا کرد و راه توبه را بر او سهل نمود»، چه سخنانی بوده است؟ در روایات چند احتمال دیده می‌شود. ۱. آنچه معروف بین مفسران است، آن است که منظور از کلمات همان عباراتی است که خداوند در سوره اعراف به نقل از آدم و حوا فرموده است: قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ، «۲» خداوندا ما بر خود ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی زیانکار خواهیم بود. البته بعضی مفسرین، در این احتمال تردید کرده‌اند و استدلالشان این است که کلمات مزبور، در سوره اعراف قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا... قبل از آیه قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُشْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ، «۳» آمده است، پس در این صورت کلماتی که به عنوان توبه به آنها القا شده و آنها آن را گفتند، قبل از هبوط آدم و حوا و نیز قبل از هبوط ابلیس یَسَاءَ ذَرِيَّتٌ لَّآدَمَ بِرِزْمٍ بَرَزُوا مِنْ آسَمَاءٍ دَرَجَاتٍ؛ درحالی که از آیه (۱) تفسیر الامام العسکری علیه

السّلام، صص ۱۸۴-۱۸۵. (۲). اعراف/ ۲۳. (۳). اعراف/ ۲۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰۷ مورد نظر در سوره بقره فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ... استفاده می‌شود که توبه آنها بعد از هبوط آدم و حوا واقع شده است، لذا در آیه قبل از آن آمده است: فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُشْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ، «۱» و سپس فرمود: فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ... «۲» بنابراین منظور از کلمات القا شده برای توبه نمی‌تواند آیات مورد ادعا در سوره اعراف باشد. «۳» البته می‌توان این ایراد را چنین پاسخ داد که آن‌طور که از آیات سوره بقره برمی‌آید، امر به هبوط و فرود آمدن آدم علیه السّلام، دو مرتبه صورت گرفته است: هبوط اول از بهشت به آسمان، و هبوط دوم از آسمان به زمین، که چه بسا توبه آدم علیه السّلام و صدور کلمات مزبور برای قبول توبه یعنی رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ما بین این دو امر واقع شده باشد. «۴» و یا ممکن است بگوییم یک مرتبه هبوط بوده است و علت تکرار هبوط به جهت تأکید می‌باشد، و این عبارت رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا صرفاً اظهار خضوع در مقابل ندای خدا و اعتراف به ستم نمودن بر خودشان بوده است، نه کلماتی که به عنوان قبول توبه بر او تلقی شده باشد. به‌رحال روایاتی مؤید این احتمال که کلمات القا شده همان آیه ۲۳ اعراف باشد، از طریق اهل سنت ذکر شده است، چنان‌که همین روایت از حسن، قتاده، عکرمه، و سعید بن جبیر روایت شده است. «۵» بیضاوی نیز در تفسیر خود، در این زمینه می‌نویسد: منظور از تلقی کلمات، اخذ آن و قبول توبه آدم علیه السّلام است و منظور از کلمات این بوده که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا... و بعضی نیز گفته‌اند که این عبارت بوده است: «سبحانک اللهم و بحمدک، و تبارک (۱) بقره/ ۳۶.

(۲). بقره/ ۳۷. (۳). المیزان، ۱/ ۱۳۵. (۴). نظر آیه الله مکارم شیرازی در پاورقی تفسیر المیزان، ۱/ ۱۹۸ (ترجمه فارسی). (۵). طبرسی (علّامه)، مجمع البیان/ ۱/ ۸۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰۸ اسمک و تعالی جدک، لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفر لی إنه لا یغفر الذنوب الا انت. «۱» ۲. در بعضی دیگر از روایات آمده است که کلمات القا شده چنین بوده است: «اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک ربّ انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک خیر الغافرین، اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک ربّ انی ظلمت نفسی فارحمني انک انت التّوّاب الرحیم». این مطلب متناسب است با آنچه که در آیات قرآن در مورد درخواست بخشش انبیا ذکر شده است، چنان‌که در مورد درخواست بخشش یونس علیه السّلام ذکر شده است که



فرمود: *سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ*. (۲) و درباره حضرت موسی علیه السلام بعد از ماجرای قتل مرد قبطی، آمده است: *قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ*. (۳) مؤید این مطلب روایاتی است که در این زمینه نقل شده است، چنان که از طریق اهل سنت، شبیه به همین مضمون از مجاهد نقل شده است. (۴) از طریق شیعه نیز روایات فراوانی نقل شده است، چنان که شیخ کلینی در کافی با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم صاحب الشعیر، از کثیر بن کلثمه، از امام باقر یا صادق علیهما السلام، در تفسیر آیه *فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ* روایت کرده است که فرموده‌اند: «آن کلمات که آدم از جانب پروردگارش تلقی کرد و توبه‌اش پذیرفته شد، چنین بود که گفت: «لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی و ارحمنی و انت خیر الغافرین، لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم». (۵) علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، با سند از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان بن (۱) انوار التنزیل، ۱/ ۷۳. (۲). انبیاء /

۸۷. (۳). قصص / ۱۶. (۴). طبرسی، همان، ۱/ ۸۹. (۵). روضه الکافی، صص ۳۰۴-۳۰۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۰۹ عثمان، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون آدم و حوا از آن درخت ممنوعه تناول کردند، همان شد که خداوند می‌فرماید: *يَدْتُّ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا*، (۱) پس آنچه که خداوند از لباسهای بهشتی بر آنها پوشانده بود ریخت و آنها شروع به پوشاندن خود با برگهای بهشتی کردند، آن‌گاه پروردگارش آنها را ندا داد که *أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عِدُوٌّ مُبِينٌ*، (۲) آیا شما را از نزدیک شدن به این درخت ممنوعه نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان برایتان دشمنی آشکار است؟ پس آنها عرض کردند: *رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ*، (۳) پروردگارا ما بر خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی یقیناً جزو زیانکاران خواهیم بود، پس خداوند فرمود: *قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ* (۴)، فرود آید درحالی که دشمن یکدیگر خواهید بود و استقرار و بهره شما تا مدتی یعنی تا روز قیامت در روی زمین خواهد بود. بعداً حضرت فرمود: در این موقع آدم بر کوه صفا فرود آمد... و تا چهل روز در آنجا ماند و به سجده افتاد و از فراق بهشت و خروج از جوار الهی می‌گریست. پس جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای آدم، چرا این قدر گریه می‌کنی؟ آدم گفت: چرا گریه نکنم درحالی که خداوند مرا از جوار خود خارج کرده و به دنیا هبوط کرده‌ام؟ جبرئیل گفت: ای آدم به درگاه خدا توبه کن. آدم گفت: چگونه توبه کنم؟ آن‌گاه خداوند قبه‌ای از نور را در محل بیت الله الحرام نازل کرد که نور آن در کوههای مکه ساطع بود و این محدوده، همان حرم مکه است. و سپس خداوند به جبرئیل دستور داد که بر آن علامتها و نشانه‌هایی را قرار دهد. جبرئیل گفت: ای آدم برخیز. سپس جبرئیل او را در روز ترویبه بیرون برد و به او امر کرد که غسل کند و محرم شود (آدم در اولین روز ذی القعدة از بهشت خارج شده بود) پس وقتی که روز (۱) اعراف / ۲۲. (۲).

همان‌جا. (۳). اعراف / ۲۳. (۴). اعراف / ۲۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۰ هشتم ذی الحجه بود، جبرئیل او را به سمت منی فرستاد و آدم یک شب در آنجا بیتوته کرد و وقتی صبح شد، او را به سمت عرفات فرستاد. و این درحالی بود که جبرئیل به او تعلیم داده بود که وقتی از مکه خارج می‌شود، درحالی که احرام بسته است تلبیه گوید و وقتی خورشید روز عرفه زوال یافت، تلبیه را قطع و غسل کند. وقتی آدم نماز عصر را به جای آورد جبرئیل او را دستور و قوف به عرفات داد و به او کلماتی را تعلیم داد که از جانب پروردگارش دریافت کرد که این کلمات عبارت بودند از «سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوء و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم، سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوء و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی انک انت خیر الغافرین، سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوء و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی انک انت التواب الرحیم»، پس از آن آدم تا غروب خورشید آنجا ماند، در حالی که دستانش

را به آسمان بلند کرده و تضرع می‌کرد و به درگاه خدا می‌گریست، وقتی خورشید غروب کرد، جبرئیل او را به مشعر بازگرداند و او در آنجا بیتوته کرد تا وقتی که صبح شد و از مشعر الحرام خارج شد پس خداوند را با آن کلمات می‌خواند تا آنکه سرانجام خداوند توبه او را پذیرفت...» (۱). عیاشی نیز از جابر، از ابی جعفر امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که خداوند آدم را به زمین فرستاد به او امر کرد که با دستش زراعت کند و بعد از بهشت و راحتی بهره‌وری از نعمتهایش از دسترنج خود بخورد، پس آدم مدتی در زمین ماند و صدایش را به دعا بلند کرد (۲) و دو بیست سال بر فراق بهشت می‌گریست، سپس سه روز و سه شب برای خدا سجده کرد و سرش را از روی زمین برنداشت، و سپس گفت: ای پروردگار مگر تو مرا خلقتی نکرده‌ای؟» (۱). تفسیر القمی، ۱/ ۴۳-۴۵ و ۲۲۵.

(۲). در متن روایت موجود در تفسیر عیاشی، کلمه «یجأر» به معنای بلند کردن صدا به دعا آمده است. ر. ک به: تفسیر العیاشی، ۱/ ۴۱. اما در تفسیر البرهان که این روایت به نقل از عیاشی آورده شده است، کلمه «یحارث» به معنای زراعت کردن آمده است. ر. ک به: تفسیر البرهان، ۱/ ۸۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۱ خداوند فرمود: آری من تو را خلق کردم، آدم عرض کرد: آیا از روح خود در من ندیده‌ای؟ خداوند فرمود: آری چنین کردم. آدم گفت: یا مرا در بهشت خودت جای ندادی؟ خداوند فرمود: آری چنین کردم، آدم گفت: آیا در مورد من رحمت تو بر غضبت سبقت نگرفته است؟ خداوند فرمود: آری چنین است، اما تو ای آدم، آیا صبر کردی و شکر به جای آوردی؟ در اینجا بود که آدم عرض کرد: «لا اله الا انت، سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم». پس خداوند بر آدم علیه السّلام رحم کرد و توبه‌اش را پذیرفت؛ زیرا که او توبه‌پذیر و مهربان است. (۱) همچنین عیاشی در روایت دیگری، از محمد بن مسلم، از ابی جعفر امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «کلماتی که آدم آنها را از جانب پروردگارش تلقی کرد (دریافت کرد) و توبه او پذیرفته شد و هدایت یافت، این بود که گفت: «سبحانک اللهم و بحمدک انی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت خیر الغافرین، اللهم انه لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی و ارحمونی انک انت التّواب الرحیم الغفور». (۲) ۳. مطابق روایات فراوانی که از طریق اهل بیت علیهم السّلام و حتی از طریق اهل سنت روایت شده است، منظور از کلمات، همان تعلیم اسمای خمسه طیبیه بوده است که خداوند آنها را به آدم علیه السّلام تعلیم داد. مطابق این دسته روایات، از آیه فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ... معلوم می‌شود که آدم علیه السّلام کلمات مزبور را از خداوند گرفته و پیش از توبه کردن معلوماتی کسب کرده بود؛ زیرا هنگامی که خداوند اراده فرمود که آدم را خلق کند، به ملائکه فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (۳) من در روی زمین جانشینی را قرار می‌دهم، آنها گفتند: قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ... (۴) آیا (۲).

عیاشی، همان، ۱/ ۴۱؛ تفسیر القمی، ۱/ ۴۴-۴۵. (۳). بقره/ ۳۰. (۴). همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۲ کسی را در زمین جانشین قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند، درحالی که ما تسبیح و تحمید و تقدیس تو را می‌کنیم؟ و خداوند در جواب آنها این کار را از خلیفه زمینی خود نفی نکرد، بلکه موضوع تعلیم اسما را درباره آدم عملی ساخت و فرمود: قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ\* وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... (۱)، که از مجموع این آیات به دست می‌آید که اثر این علم الهی که خداوند به آدم تعلیم داد، از بین بردن آثار ظلم و معصیت بود. پس در تعلیم اسما به آدم چیزی بوده که جبران معاصی و گناهان می‌کرده است و گرنه در غیر این صورت پاسخ سؤال ملائکه بی‌جواب مانده و آنها را قانع نمی‌کرد و حجت را بر آنها تمام نمی‌کرد. مطابق این دسته اخبار، این اسما، موجودات عالی مرتبه‌ای هستند که واسطه فیض خداوند به مخلوقات و انسانها می‌باشند و طبق این گونه اخبار، آدم علیه السّلام اشباح اهل بیت علیهم السّلام و انوار آنان را در موقعی که علم اسما به او تعلیم داده

شد، دید و روایت شده که آدم در عرش نوشته‌ای را مشاهده کرد که اسمای معظمه و مکرمه‌ای بر آن نوشته شده بود، در مورد آنها سؤال کرد؟ به او گفته شد: این اسما، نام کسانی است که بزرگ‌ترین مقام و منزلت را نزد خداوند متعال دارند و این اسما، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام هستند. لذا آدم علیه السّلام برای قبول توبه خود و علو منزلتش به وسیله این اسما به پروردگار متوسل شد، که به نمونه‌ای از این روایات اشاره می‌کنیم. کلینی در کافی، در روایتی دیگر در تفسیر آیه فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ، آورده است که «آدم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام قسم داد». (۲) صدوق نیز در معانی الاخبار با سند خود از علی بن فضل بن عباس بغدادی، از احمد بن محمد بن سلیمان بن حارث، از محمد بن علی بن خلف عطار، از حسین (۱) بقره/ ۳۰-۳۱.

(۲). روضه الکافی، ص ۳۰۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۳ اشقر، «۱» از عمرو بن ابی المقدام، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده است که گوید: «از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد کلماتی که آدم از جانب پروردگارش دریافت کرد و توبه‌اش پذیرفته شد، سؤال کردم؟ آن حضرت فرمود: او را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد که توبه او را بپذیرد، پس توبه‌اش پذیرفته شد». (۲) در العمده، همین روایت با سند دیگری از احمد بن محمد بن عبد الوهاب، از محمد بن عثمان، از محمد بن سلیمان بن حارث، از محمد بن علی بن خلف عطار، از حسین اشقر، از عمرو بن ابی المقدام، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. (۳) همچنین صدوق در روایت دیگری از ابن متوکل (محمد بن موسی بن متوکل)، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از بکر بن محمد، از ابی سعید مدائنی به صورت مرفوع در مورد آیه فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ، آورده است که گوید: آدم علیه السّلام خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام قسم داد. «۴» و در روایت دیگری از علی بن احمد بن محمد بن عمران از دقاق، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین ابن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که گوید: «از آن حضرت در مورد آیه وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ...، «۵» سؤال کردم که منظور از این کلمات چیست؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: (۱) بعید نیست که منظور، همان

حسین بن حسن اشقر فزاری کوفی (م ۲۰۸ ه. ق) باشد که او را متهم به غلو کرده‌اند. ر. ک به: الخصال، حاشیه علی اکبر غفاری، ۱/ ۲۷۰. (۲). همان‌جا؛ معانی الاخبار، ص ۱۲۵. (۳). ابن بطریق، العمده (عمده عیون صحاح الأخبار)، ص ۳۷۹. (۴). معانی الاخبار، ص ۱۲۵. (۵). بقره/ ۱۲۴. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۴ همان کلماتی است که آدم از جانب پروردگارش آنها را دریافت کرد و توبه کرد و توبه‌اش پذیرفته شد و آن کلمات این بود که گفت: «یا رب اسئلك بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين ألا تبت علی»، پس خدا توبه او را قبول کرد؛ زیرا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است. به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا، معنای این قسمت آیه که فرمود: «فَاتَمَّهُنَّ» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی آنها را تا حضرت قائم علیه السّلام که دوازدهمین امام و نهمین فرزند معصوم از فرزندان حسین علیه السّلام است، به اتمام و اکمال رساند. «۱» در تفسیر عیاشی نیز، از عبد الرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السّلام همین مضمون نقل شده که آدم علیه السّلام چون اقرار به ولایت کرد و خدا را به حق اسمای خمسه طّیبه قسم داد، توبه‌اش پذیرفته شد. «۲» روایت مشابهی با سند دیگر از عیاشی، از محمد بن عیسی بن عبد الله علوی، از پدرش، از جدش، از علی علیه السّلام به همین مضمون نقل شده است. «۳» فرات کوفی نیز در روایتی از ابو الحسن احمد بن صالح همدانی، با سند از عبد الرحمن بن یزید، از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی زمانی که هنوز موجودی را خلق نکرده بود، اشباح و نور پنج تن را از نور جلال خود خلق کرد و برای هر کدام از آنها اسمی از اسمای منزل خود را قرار داد. از آنجا که او حمید است پس نور اول را محمد صلی الله علیه و آله نامید، و چون او

اعلی است، پس نور دیگر را علی علیه السّلام نامید؛ و چون اسمای حسنی مخصوص خداست پس، دو نور دیگر را حسن و حسین علیهما السّلام نامید؛ و چون او فاطر است، پس نور دیگر را مشتق از این اسم به نام فاطمه علیها السّلام قرار داد. پس وقتی آدم علیه السّلام را خلق کرد، آدم از یمین عرش به ایشان نگریست و گفت: پروردگارا اینان کیستند؟ خداوند فرمود: اینان برگزیدگان (۱). صدوق، همان، ص ۱۲۶؛

الخصال، ۱/ ۳۰۴-۳۰۵. (۲). تفسیر العیاشی، ۱/ ۴۱. (۳). همان جا. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۵ و خواص من هستند که آنان را از نور جلال خودم خلق کردم و اسم ایشان را از اسمای خودم مشتق کردم. آدم عرض کرد: پروردگارا به حق خودت که بر آنها داری تو را قسم می‌دهم که اسمای آنها را به من تعلیم فرمایی. خداوند فرمود: ای آدم این در نزد تو امانت و سّری از اسرار من باشد که غیر تو جز با اذن من نسبت به آن مطلع نمی‌گردد. آدم عرض کرد: آری ای پروردگار من. خداوند فرمود: ای آدم با تو بر این عهد میثاق بستم، پس از او میثاق گرفت و اسمای آنها را به وی تعلیم داد. آن‌گاه خداوند این انوار را بر ملائکه عرضه داشت درحالی که ملائکه نسبت به اسمای آنها آگاهی و علم نداشتند، پس فرمود: فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ، «۱» و آن‌گاه خداوند در ادامه فرمود: قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...، «۲» و چون آدم، ملائکه را از اسما مطلع ساخت، دانستند که آدم مستودع و مورد تفضل الهی است به واسطه علم بر اسما، و علت سجده کردن بر آدم را دریافتند...». (۳) فرات کوفی در روایت دیگری به نقل از محمد بن قاسم بن عبید، از حسن بن جعفر، از حسین بن سوا، از محمد بن عبد الله، از شجاع بن ولید، از سلیمان بن مهران اعمش، از ابی صالح، از ابن عباس حدیث کرده است که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی آن خطیئه از آدم سر زد و خداوند او را از بهشت بیرون کرد، جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای آدم، پروردگارت را بخوان آدم گفت: ای دوست من، جبرئیل، با چه چیز او را بخوانم؟ جبرئیل گفت: بگو پروردگارا تو را قسم می‌دهم به حق آن پنج تن که از صلب من تا آخر الزمان خارج می‌کنی که توبه مرا بپذیری و به من رحم کنی. آدم عرض کرد: ای جبرئیل، نام آنها را برایم بگو. جبرئیل گفت: «قُلِ اللَّهُمَّ بِحَقِّ (۱) بقره، ۳۱-۳۲. (۲) بقره، ۳۳.

(۳). تفسیر فرات، ص ۱۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۶ محمد بن نَبِیک و عَلِی نَبِیک و بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَبَطِی نَبِیک و بِحَقِّ فَاطِمَةَ ابْنَةَ نَبِیکِ الْآ تَبْتَ عَلِی و رَحْمَتِنِ»، پس آدم علیه السّلام با همین اسما خدا را خواند و توبه‌اش پذیرفته شد، و این همان است که ذکر آن در آیه شریفه آمده است که فرمود: فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ... و هیچ بنده دردمند و محزونی نیست که نیت خود را خالص گرداند و آنها را به اسمشان صدا کند مگر آنکه خداوند دعای او را مستجاب فرماید». «۱» در احتجاج طبرسی، نیز از معمر بن راشد روایت شده که گوید: «از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: روزی مردی یهودی به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و در مقابل آن حضرت ایستاد و با دقت خاصی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای یهودی، حاجت چیست؟ مرد یهودی گفت: آیا تو بافضیلت تر هستی یا موسی بن عمران پیامبر که خدا با او تکلم نمود و برایش تورات و عصا و شکافتن دریا و سایه انداختن ابر بر سر او (به عنوان معجزه) قرار داد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: برای بنده خدا ناپسند است که از خودش مدح کند، لکن به تو می‌گویم که وقتی آدم علیه السّلام مرتکب خطا شد، توبه‌اش این بود که گفت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اسئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لِمَا غَفَرْتَ لِي»، پس خداوند او را بخشید و توبه‌اش را پذیرفت؛ و هنگامی که نوح علیه السّلام سوار کشتی شد و بیم غرق شدن کشتی و همراهانش بود، گفت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اسئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لِمَا نَجَّيْتَنِي مِنَ الْغَرَقِ»، پس خداوند عزّ و جل او را نجات داد؛ و وقتی ابراهیم علیه السّلام در آتش افکنده شد، گفت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اسئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لِمَا نَجَّيْتَنِي مِنْهَا»، پس خداوند آن

آتش را برای او بردا و سلاما قرار داد؛ و هنگامی که موسی علیه السّلام عصایش را افکند (و تبدیل به اژدها شد)، در درون خود احساس اندکی بیم داشت، و گفت: «اللهم انی اسئلك بحق محمّد و آل محمّد لما امتنی»، پس خداوند عزّ و جلّ به او (\_\_\_\_\_). فرات کوفی، همان، ص ۱۳.

بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۷ فرمود: لا- تَخْفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى. «۱» ای یهودی، اگر موسی علیه السّلام مرا درک می کرد و به من و نبوّتم ایمان نمی آورد، قطعاً نه ایمان او و نه نبوتش هیچ نفعی به او نمی‌رساند ای یهودی، از ذریّه من مهدی علیه السّلام است که هرگاه خروج کند، عیسی بن مریم برای نصرتش نازل شده و او را مقدم می‌دارد و پشت سر او نماز می‌خواند. «۲» قریب به چنین مضمونی در روایات از طریق اهل سنت نیز آمده است، چنان‌که ابو الفتح محمّد بن علی نطنزی در کتاب الخصائص، از ابن عباس روایت کرده است که گوید: «وقتی خداوند، آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد ک و گفت: «الحمد لله» پروردگار به او فرمود: «یرحمک ربّک»، و وقتی ملائکه را به سجده بر او وادار کرد، آدم گفت: پروردگارا، آیا موجودی را خلق کرده‌ای که محبوب‌تر از من به تو باشد؟ خداوند فرمود: آری، و اگر آنها نبودند تو را خلق نمی‌کردم. آدم گفت: پروردگارا، آنها را به من نشان بده. پس خداوند به ملائکه مأمور حجابها و حائلها وحی فرمود که حجابها و پرده‌ها را بالا- بزنید، وقتی پرده‌ها بالا رفت، آدم پنج شیخ نورانی را در مقابل پایه عرش دید و گفت: پروردگارا، اینها کیستند؟ خداوند فرمود: ای آدم، آن محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر من است، آن دیگری علی امیر المؤمنین، پسر عموی پیامبرم و وصی اوست، آن دیگری فاطمه دختر پیامبرم است، و آن دو حسن و حسین پسران علی و فرزندان پیامبرم هستند. سپس خداوند فرمود: ای آدم، اینان از فرزندان تو هستند. پس آدم از این بشارت شادمان شد، و وقتی که مرتکب خطا شد گفت: «یا ربّ اسئلك بمحمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين لما غفرت لی»، پس پروردگار او را بخشید. و این همان است که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ، کلماتی که آدم از پروردگارش تلقی کرد چنین بود: «اللهم بحق محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين المآ تبت (\_\_\_\_\_). طه /

۶۸. (۲). الاحتجاج، ۱/ ۴۸؛ تفسیر البرهان، ۱/ ۸۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۸ علی، پس خداوند توبه‌اش را پذیرفت. «۱» همچنین دیلمی در مسند الفردوس، با اسناد خود از علی علیه السّلام آورده است که فرمود: «از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد آیه فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ، سؤال کردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که آدم و حوا گناه مزبور را مرتکب شدند، خداوند، آدم را به هند و حوا را به جدّه هبوط کرد ...، پس خداوند جبرئیل را به سوی آدم در زمین فرستاد. جبرئیل گفت: ای آدم، خداوند می‌فرماید که آیا تو را به دست خود نیافریدم و آیا از روح خود در تو ندیدم و آیا ملائکه‌ام را به سجده بر تو دستور ندادم؟ و آیا حوا را به تو تزویج نکردم؟ آدم گفت: آری. جبرئیل گفت: پس این گریه‌ها برای چیست؟ آدم عرض کرد: چرا گریه نکنم درحالی‌که از جوار خدای رحمان بیرون رانده شده‌ام. جبرئیل گفت: پس بر تو باد خواندن این کلمات که خداوند پذیرنده توبه و آمرزنده گناهت است، بگو: «اللهم انی اسئلك بحق محمّد و آل محمّد، سبحانک لا اله الا- انت، عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم» و این کلمات بود که خداوند بر آدم تلقی کرد و توبه او را پذیرفت. «۲» در تفسیر الدر المنثور، روایتی از ابن نجار، از ابن عباس آمده است که گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد کلماتی که آدم از جانب پروردگارش دریافت کرد و توبه‌اش پذیرفته شد، سؤال کردم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد که توبه‌اش را بپذیرد. «۳» از بررسی روایات فوق و تطبیق آن با روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام در زمینه القای کلماتی که آدم از جانب پروردگار دریافت کرد (مبنی بر توسّیل به خمسه طیبه)، چنین برمی‌آید که اولاً- احتمالاتی که براساس روایات معتبر نقل شد، قابل جمع است و مانعی ندارد که مجموع این کلمات و کلمات گذشته به



(۱) ر. ک به: الغدير، ۷ / ۳۰۱. (۲).

همان، ص ۳۰۰. (۳). الدر المنثور، ۱ / ۱۱۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۱۹ آدم تعلیم شده باشد. ثانیاً از این روایات برمی آید که عمده کلماتی که راه توبه را بر آدم سهل کرد، توسل وی به انوار ائمه علیهم السّلام خصوصاً خمس طئیه بوده است، و روایات ناظر بر این معنی از قبیل تأویل آیه شریفه می باشند. ۱۸. در این تفسیر، ضمن تفسیر آیه شریفه وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، «۱» مطالبی آمده است که به نورانیت نفوس ائمه علیهم السّلام و قدیم بودن آن اشاره دارد: «خداوند سبحان در آن هنگام که آدم را آفرید و خلقت او را تمام و کامل گردانید و نام همه اشیا را به او آموخت، آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و اشباح پنج تن را که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام می باشند، در صلب آدم قرار داد که این انوار در آفاق آسمانها و حجابها و بهشت و کرسی و عرش می تابید. سپس خداوند به ملائکه دستور داد که برای بزرگداشت آدم که برتری یافته و محل انواری شده برای این اشباح که همه آفاق وجود به نور آنها روشن گشته است، بر او سجده کنند؛ پس همگی ملائکه بر او سجده کردند جز ابلیس که خودداری کرد و تکبر ورزید و البته او جن بود» (۲). عده‌ای از منتقدین که تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام را سراسر ساخته غالیان و جاعلان می دانند، به روایت فوق ایراد گرفته‌اند و آن را نمونه‌ای از نفوذ اندیشه غالیان و مفتریان در این تفسیر دانسته‌اند! چنان که در کتاب التصوف و التشیع، آمده است: «روایت موجود در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام، مطابق عقیده غالیان است که معتقدند نفوس ائمه قدیم هستند و نخستین آنها را علی علیه السّلام معرفی می کنند.» و در ادامه آمده است: «این اندیشه درباره نورانیت ائمه، در سال ۱۲۸ ه. ق، از سوی عبید اللّٰه بن حارث آغاز و به عبید اللّٰه

(۱) بقره/۳۴، و هنگامی که به

ملائکه گفتیم: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر ابلیس که امتناع کرد و تکبر ورزید و او از کافران بود. (۲). تفسیر الامام العسکری علیه السّلام، ص ۱۷۹؛ همچنین: مجلسی (علّامه)، بحار الانوار، ۱۱ / ۱۴۹. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۰ بن معاویه بن عبد اللّٰه بن جعفر اطلاق شد ...، درحالی که قطعاً اسلام برای پیامبران و اوصیای آنها دو شخصیت قرار نداده است که از یک سو، پیامبر یا امام باشند و از سوی دیگر، حامل نوری باشند که از پیامبری به پیامبر دیگر و از قدرتی به قدرت دیگر منتقل گردد، چنان که صوفیان پیرو حلول و تناسخ گفته‌اند! «۱». حقیقت آن است که روایت مزبور، هیچ ربطی به تناسخ یا حلول ندارد؛ زیرا مفهوم «تناسخ» آن است که نفسی که کمالاتی را هنگام ارتباط به بدن کسب کرده، بعد از مفارقت از آن به بدن دیگری تعلق پیدا کند و قطعاً این معنی محال است، «۲» زیرا بدن دوم یا خود دارای نفس است که در این صورت تناسخ مستلزم تعلق دو نفس به یک بدن می شود و لازمه آن وحدت کثیر و کثرت واحد است، و یا بدن دوم فاقد نفس است که در این صورت هم لازم می آید که نفسی که مراحل از کمال را طی کرده و فعلیتهایی را پیدا نموده بازگشت به قوه کند و به بدن دومی حلول کند که این امر نیز محال است حال چه بدن دومی، بدن نباتی باشد چه بدن حیوانی. «۳» البته نفس آدمی بر اثر ملکات مخصوصه، می تواند صورتهایی را به خود ببذیرد و این صورتهای در مقام نفس او موجود است و می تواند در همین دنیا به مرحله ظهور و بروز رسد، و یا در آخرت (در غیر عالم دنیا) و حتی پس از مرگ (در عالم برزخ) امکان تکامل عقلی در او هست تا زمانی که صورت عقلیه مناسب با صورت مثالی خود پیدا کند. پس در متن این روایت که مطابق با اخبار معتبری است که مؤید مضمون آن است، منظور از نورانیت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام و اینکه نور پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از نور خداست و یا اینکه نور پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و نور علی علیه السّلام واحد است، از همین باب می باشد و اشاره به جهت روحانیتی دارد که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام به سبب آن، قابلیت فیوضاتی را که به

(۱) التصوف و التشیع، صص ۱۶۵-



۱۶۷. (۲). چنان که از امام رضا علیه السّلام روایت شده است که شخص قائل به تناسخ، کافر است. خداوند غلات را لعنت کند. ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، باب ۴۶، ص ۲۱۸. (۳). ر. ک به: المیزان، ۱/ ۲۱۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۱ آنها اختصاص یافته است، دارند و به عنوان واسطه‌های استفاده از جانب خداوند متعال هستند، همچنان که ایشان به علت جهت بشری، به عنوان واسطه‌های رساندن احکام و تعالیم هدایت بخش الهی به خلق هستند، لکن فهم این حقیقت از دید ظاهری بیرون است. در این مجال به بعضی اخبار که مؤید مضمون و متن روایت فوق در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام است، اشاره می‌کنیم که قطعاً از باب تأویل بطنی آیه محسوب می‌شود و بدیهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام انواری هستند که از طرف خدا برگزیده شده‌اند تا ظلمات افکار بشر را به هم زده و از بین ببرند. لذا سجده ملائکه بر آدم علیه السّلام از آن رو بود که او استعداد و قابلیت پذیرش هدایت را داشت و خداوند به او اندیشه و عقل و اختیار و تکلیف را عطا کرده بود، و به علاوه محلّ وعاء انوار روحانی طیبه‌ای بود که در صلب او قرار داشت که این سجده بر آدم علیه السّلام در واقع سجده بر آدم و ذریه طیبه او به عنوان احترام و امتثال امر الهی بوده است. در حالی که ملائکه خود چنین استعداد و فضیلتی را دارا نبودند. نمونه‌ای از این روایات عبارتند از: ۱. فرات کوفی در روایتی از ابو الحسن احمد بن صالح همدانی، (با سند) از عبد الرحمن بن یزید، از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی، زمانی که هنوز موجودی را خلق نکرده بود، اشباح پنج تن را از نور جلال خود خلق کرد و برای هر کدام از آنها اسمی از اسمای منزل خود را قرار داد، و از آن جا که او حمید است، پس نور اول را محمّد صلی الله علیه و آله نامید و چون او اعلی است، پس نور دیگر را علی علیه السّلام نامید، و چون اسمای حسنی مخصوص خداست، پس دو نور دیگر را حسن و حسین علیهما السّلام نامید، و چون او فاطر است، پس نور دیگر را مشتق از این اسم به نام فاطمه قرار داد و وقتی آدم علیه السّلام را خلق کرد، آدم از یمین عرش به ایشان نگریست و گفت پروردگارا، اینان کیستند؟ خداوند فرمود: اینان برگزیدگان و خواص من هستند که آنها را از نور جلال خودم خلق کردم و اسمشان را از اسم بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۲ خودم مشتق کردم. آدم عرض کرد: پروردگارا، به حقی که خود بر آنها داری تو را قسم می‌دهم که اسمای آنها را به من تعلیم فرما. خداوند فرمود: ای آدم، این در نزد تو امانت و سزای از اسرار من باشد که غیر تو جز با اذن من نسبت به آن مطلع نمی‌گردد. آدم عرض کرد: آری، ای پروردگار من. خداوند فرمود: ای آدم، با تو بر این عهد میثاق بستم. پس از او میثاق گرفت و اسمای آنها را به وی تعلیم داد. آن گاه خداوند این انوار را بر ملائکه عرضه داشت در حالی که آنها نسبت به اسمای انوار هیچ علم و آگاهی نداشتند، پس فرمود: اَنْبِئُونِي بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، و ملائکه در جواب چنین پاسخ دادند که: قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ «۱» آن گاه خداوند در ادامه به آدم علیه السّلام فرمود: قَالَ يَا اٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ، پس ملائکه اعتراف کردند که اسمای آنها را نمی‌دانند و لذا خداوند در این مورد می‌فرماید: فَلَمَّا اَنْبَأَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ، یعنی چون ندانستند بلکه آدم، آنها را از اسما مطلع ساخت دانستند که آدم به واسطه علم بر اسمای آن انوار مستودع و مورد تفضل الهی است و آن گاه خداوند فرمود: وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ ... «۲» پس دانستند که علت سجده بر آدم بخاطر تفضیل و برتری او به منظور عبادت خدا بوده است. در حالی که ابلیس از امر پروردگارش سرپیچی کرد و تکبر نمود که او از جن بود. «۳» (۳) ۲. در عیون اخبار الرضا علیه السّلام، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، با سند، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السّلام، از پدران بزرگوارشان علیهم السّلام، از امیر المؤمنین علی علیه السّلام نقل شده است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی مرا شبانه به آسمان بردند (به معراج برده شدم)، پروردگارم جلّ جلاله به من وحی فرمود که: ای ( )

(۲). بقره/ ۳۴. (۳). تفسیر فرات، ص ۱۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۳ محمّد، من به

زمین نگریستم و تو را از میان آن برگزیدم و پیامبری دادم و برای تو از اسم خودم نامی را مشتق کردم، پس من محمود هستم و تو محمد هستی، آن گاه بار دوم نگریستم و علی را برگزیدم و او را وصی و جانشین تو و همسر دخترت و پدر فرزندان قرار دادم و برای او از اسم خودم نامی را مشتق کردم، پس من علیّ اعلی هستم و او علی است؛ و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن خلق کردم، آن گاه ولایت آنان را بر ملائکه عرضه کردم، پس هرکس آن را پذیرفت نزد من از مقربین است. ای محمد، اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا آنکه بریده شود و از کثرت عبادت من همچون مشک کهنه شود و سپس در حال انکار ولایت ایشان بمیرد، او را در بهشت خود سکنی نمی‌دهم و در سایه عرشم قرار نخواهم داد، ای محمد آیا دوست داری آنها را ببینی؟ [پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:] گفتم: آری، ای پروردگار من. خداوند فرمود: سرت را بلند کن. پس من سرم را بلند کردم و در این موقع انوار علی، فاطمه، حسن و حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، و حجه بن الحسن را دیدم که در وسط آنها همچون ستاره‌ای درخشان بود. گفتم: پروردگارا اینان کیستند؟ خداوند فرمود: اینان امامان هستند و آنکه می‌درخشد، قائم است که حلال و حرام را همان‌طور که من حکم داده‌ام به اجرا می‌گذارد، به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و او مایه آسایش اولیای من است... «۱» «۳». در معانی الاخبار، روایتی از احمد بن محمد بن هیشم عجلی، با سند از مفضل بن عمر نقل شده که گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی ارواح را قبل از بدن‌ها در مدت دو هزار سال خلق کرد و والاترین و اشرف آنها را ارواح محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از آنها علیهم السلام قرار داد، و آن گاه آن ارواح را بر آسمانها و زمین کوهها عرض داده است و آن ارواح آنها را در

(۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج

۲، باب ۶، ص ۶۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۴ برگرفت، آن گاه خداوند به آنها فرمود: اینان دوستان من و اولیای من و حجت‌های من بر خلقم و ائمه خلقم می‌باشند، خلقی را نیافریده‌ام که نزد من محبوب‌تر از اینان باشد، بهشتم را برای اینان و کسانی که محبت ایشان را داشته باشند خلق کرده‌ام، و آتش جهنم را برای کسانی که مخالف و دشمنی با اینان داشته باشند آفریده‌ام، پس هرکس ادعای منزلت ایشان را نداشته باشد او را همراه با ایشان در باغهای بهشتی خود قرار دهم... آن گاه خداوند فرمود: پس کدام یک از شما این سنگینی را حمل می‌کند؟ در اینجا بود که آسمانها و زمین و کوهها ابا کردند از آنکه این سنگینی (یعنی ولایت) را حمل کنند و از عظمت خدا بیم داشتند از آنکه ادعای منزلت آنها و آرزوی مقام آنها را داشته باشند. سپس وقتی خداوند، آدم علیه السلام و همسرش را در بهشت سکونت داد، به آنها فرمود: کُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ «۱»، پس آدم به منزلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ائمه بعد از آنها علیهم السلام نگریست و دید که در بالاترین جایگاه بهشتیان قرار دارند. لذا آدم و حوا گفتند: پروردگارا، این منزلت و جایگاه برای چه کسانی است؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: سر خود را بلند کنید و به پایه عرش بنگرید پس آن دو سر خود را بلند کردند و دیدند که اسما محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از آنها علیهم السلام بر ساق عرش الهی با نوری از نور خداوند جلّ جلاله نوشته شده است. آن گاه گفتند: پروردگارا، صاحبان این منزلت در نزد تو چه والا و محبوب هستند و چه شرافتی دارند! خداوند جلّ جلاله فرمود: اگر ایشان نبودند شما دو تن را خلق نمی‌کردم؛ زیرا اینها نگهبانان علم من و امینان سر من هستند مبادا به ایشان به چشم حسد بنگرید و منزلتی را که ایشان نزد من دارند، تمنا کنید که در آن صورت به واسطه عصیان از فرمان نهی من جزء ظالمین شوید... «۲» «۴». در کشف الیقین، نیز روایتی از مجاهد، از ابن عباس نقل شده که شبیه به

(۱) بقره/۳۵. (۲). معانی الاخبار،

صص ۱۰۸-۱۰۹؛ بحار الانوار، ۱۱/۱۷۲؛ تفسیر البرهان، ۱/۸۲. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع،

ص: ۴۲۵ مضمون روایت فوق است و قبلاً ذکر آن در روایات مربوطه به مصادیق شجره منهبه گذشت. (۱) ۵. روایاتی که ناظر بر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از یک طینت خلق شده‌اند و یک نور واحدند، چنان که در روایت از محمّد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، و اینان از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، و او از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام، و آن حضرت از پدران بزرگوارشان علیهم السلام، از امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است که فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هرامتی صدیق و فاروقی است، و صدیق و فاروق این امت علی بن ابی طالب است، و او کشتی نجات و باب حطّه (دروازه توبه) این امت است، او یوشع و شمعون و ذوالقرنین این امت محسوب می‌شود. ای مردم، همانا علی برگزیده خدا و جانشین من بعد از من است، و امیر مؤمنان و بهترین اوصیاء است، هر که با او به نزاع و دشمنی برخیزد، پس با من نزاع و دشمنی کرده است و هر که به او ستم کند، پس به من ستم کرده است، و هر کس به او جفا کند و غالب شود، پس به من جفا کرده است...؛ زیرا او برادر و پشتیبان من است و از طینت من خلق شده و من و علی نور واحد بوده‌ایم». (۲) ۶. در امالی شیخ طوسی، با سند از امام باقر علیه السلام روایت شده که به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: آیا به تو بشارتی بدهم که ارزانی تو باشد؟ علی علیه السلام فرمود: آری، یا رسول الله صلی الله علیه و آله پیامبر فرمود: من و تو از طینت واحد خلق شدیم و از زیادی آن طینت، شیعیان ما خلق شده‌اند. پس هرگاه روز قیامت شود مردم به نام مادرهایشان خوانده می‌شوند، جز شیعیان تو که به جهت طهارت و لذت به نام پدرانشان خوانده می‌شوند». (۳)

(۱) مجلسی، همان، ۱۱ / ۱۷۵. (۲)

عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، باب ۶، ص ۶۳. (۳) طوسی، الامالی، الجزء الثالث، ص ۷۷. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۶. ۷. شیخ صدوق، با سند خود از ابو ذر غفاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که از آن حضرت شنید که می‌فرمود: «من و علی از نور واحد خلق شده‌ایم و در مدت دو هزار سال قبل از آنکه آدم خلق شود، در یمین عرش الهی تسیح خدا را می‌کردیم، تا آنکه خداوند آدم علیه السلام را خلق کرد و آن نور را در صلب آدم علیه السلام قرار داد، پس آدم در بهشت سکونت داشت در حالی که ما در صلب او بودیم؛ و آن هنگام که آدم علیه السلام قصد خطا کرد ما در صلب او بودیم، و چون نوح علیه السلام سوار کشتی شد ما در صلب او بودیم، و چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد ما در صلب او بودیم، و بدینسان خداوند عزّ و جلّ پیوسته ما را از اصلاب پاک و مطهر به ارحام پاک و مطهر منتقل می‌کرد تا آنکه به عبد المطلب رسید، و خداوند نور ما را دو قسمت کرد: نور مرا در صلب عبد الله بن عبد المطلب و نور علی را در صلب ابی طالب بن عبد المطلب قرار داد و نبوت و برکت را در من قرار داد و فصاحت و سوار کاری (شجاعت در پیکارها) را برای علی قرار داد، و آن‌گاه خداوند برای ما دو اسم از اسمای خود را مشتق کرد، پس چون خدا صاحب عرش محمود است مرا «محمّد» نامید، و چون خدا اعلی است دیگری را «علی» نامید». (۱) ۸. با سند از انس بن مالک، از معاذ بن جبل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را هفت هزار سال قبل از آنکه دنیا را خلق کند، آفرید. معاذ بن جبل گوید: به آن حضرت گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله شما در آن مدت کجا بودید؟ فرمود: در قدام عرش بودیم و تسیح و تحمید و تقدیس و تمجید خدا را به جای می‌آوردیم. معاذ گوید: گفتم: خلقت شما در آن حالت بر چه صورت و مثالی بود؟ حضرت فرمود: به صورت شب‌های نور بودیم و وقتی خداوند عزّ و جلّ اراده فرمود که صور ما را خلق کند، به صورت عمود نور در آمدیم، آن‌گاه ما را در صلب آدم افکند، سپس ما را به اصلاب پدران و ارحام مادران منتقل کرد، در حالی که هیچ پلیدی و شرک و خونی‌ریزی کفرآمیز در ما راه نیافت.

(۱) معانی الاخبار، ص ۵۶؛ بحار

الانوار، ۱۱/۱۵. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۷ است، پس قومی به واسطه (اطاعت) ما سعادت یافتند و قومی دیگر به واسطه (عدم اطاعت) ما به شقاوت رسیدند، پس ما به صلب عبد المطلب منتقل شدیم و خداوند آن نور را دونیمه کرد: نیمی را در عبد الله و نیمی دیگر را در ابو طالب قرار داد؛ سپس از نیمه‌ای که برای من بود، آمنه را خارج کرد و از نیمه دیگر که برای علی بود (از ابو طالب به او منتقل شده بود) فاطمه بنت اسد را خارج کرد، پس آمنه از نور من خارج و فاطمه بنت اسد نیز از نور علی خارج شد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ عمود نور را به من برگرداند و فاطمه زهرا از من خارج شد، و عمود نور را به علی برگرداند و از آن حسن و حسین به صورت دونیمه خارج شدند، سپس نور علی در فرزندان حسن منتقل شد و نور من در فرزندان حسین منتقل شد که این نور همچنان به ائمه معصوم از فرزندان حسین تا روز قیامت منتقل می‌شود. «(۱)» ۹. شبیه به همین مضمون و به اختصار، در امالی صدوق، با سند از علی بن احمد بن موسی دقاق، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمرویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه بن ابی اسحاق، از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان علیهم السلام از امیر المؤمنین علی علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است. «(۲)» ۱۹. در تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ\* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ «(۳)»، آمده است: «منظور آن است که کسانی هستند که آنچه را بر آنان از بینات همچون صفات محمد صلی الله علیه و آله و صفات علی علیه السلام و فضائل اخلاقی آنهاست، و نیز

(۱) \_\_\_\_\_ (۲) \_\_\_\_\_ (۳) \_\_\_\_\_

صدوق، الامالی، مجلس ۹۱، ص ۴۹۸؛ طوسی، الامالی، ص ۶۶۷. (۳). سوره بقره/ ۱۵۹-۱۶۰، آن کسانی که پنهان می‌کنند آنچه را که از حجتها و هدایتها فرستادیم، پس از آنکه در کتاب آسمانی برای مردم روشن ساختیم، خداوند و تمام لعنت کنندگان آنان را لعنت می‌کنند، مگر آنهایی که توبه کنند و به اصلاح پردازند و آن را بیان سازند، که من بر ایشان می‌بخشایم، و من بخشنده و مهربان هستم. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۸ هدایت را بعد از آنکه در کتاب الهی برای مردم بیان کردیم، کتمان می‌کنند. و آن کسانی که کتمان می‌کنند آیات و نشانه‌هایی را که در فضیلت و مقام آنها ظاهر کردیم، مثل ابری که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در موقع سفر کردن سایه انداخت، با آبهای شور چاهها که بواسطه آب دهان او شیرین شد، یا درختانی که میوه آنها به پای او ریخت و آویزان شد، و یا آیات و نشانه‌هایی که بر علی علیه السلام ظاهر شد، مانند: تسلیم کوهها و صخره‌ها و درختان در برابر او درحالی که به او چنین خطاب می‌کردند: «یا ولی الله و یا خلیفه الله»، و یا مثلاً وقتی سمهای کشنده را تناول می‌کرد و با خواندن نام خود بر آنها هیچ بلایی به او نمی‌رسید، و سایر فضائلی که خداوند متعال به او اختصاص داده است. اینها همان بینات و هدایتی است که خداوند در کتابش برای مردم آن را بیان فرموده است... «(۱)» آیه شریفه، خطاب به کسانی است همچون علمای یهود که بشارت و نشانه‌هایی را که در کتب آسمانی پیشین درباره ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وجود داشت، کتمان می‌کردند و یا به گونه‌ای توجیه و تحریف می‌کردند که آن نشانه‌ها و صفات منطبق بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نباشد و خداوند این کتمان و تحریف حقائق را توسط علمای اهل کتاب مورد توبیخ قرار داده است و منظور از ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ، آیات و حجج نازل شده قرآن و یا حجج دلالت کننده بر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و دلائل و احکام هدایت کننده الهی است و نیز شامل صفت پیامبر و احکامی است که در تورات و انجیل وجود داشته است، اما قطعاً آیه فقط محدود به این مورد خاص نیست، بلکه خطاب به همه علما و دانشمندانی است که مأمور ابلاغ حق و نشر علوم به مردم هستند، لکن عمداً کتمان حق می‌کنند، و لذا از مصادیق بارز آن کسانی می‌باشند که نصوص وارده بر ولایت علی علیه السلام را کتمان می‌کنند، که چنین کسانی مورد لعن خدا و تمام لعن کنندگان خواهند بود و از رحمت خدا بدورند مگر کسانی که توبه کنند و توبه خود را با ظاهر

(۱) تفسیر الامام العسکری علیه السلام، صص ۴۴۷-۴۴۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۲۹ ساختن حقائقی که کتمان کرده‌اند. آشکار سازند. روایت فوق الذکر در تفسیر موجود، از باب تأویل آیه و از قبیل جری و انطباق آیه بر موارد، به‌شمار می‌رود و قطعاً کسانی که صفات روشن نبودن و حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و صفات و فضائل علی علیه السلام و نصوص وارده بر ولایت آن حضرت را کتمان می‌کنند، از مصادیق این آیه هستند. چنان‌که در تفسیر عیاشی، از ابن ابی عمید، از امام صادق علیه السلام نقل شده که در مورد آیه إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبُيُوتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ نقل شده که فرمود: «منظور، ما هستیم و از خدا استعانت می‌جوییم که بتوانیم این وظیفه را انجام دهیم. هریک از ما وقتی مقام ولایت به او رسید، راهی ندارد مگر آن‌که برای مردم امام بعد از خود را معرفی و بیان کند». «۲» ۲۰. در تفسیر آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، «۳» آمده است: «امام عسکری علیه السلام به نقل از امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر، در موقف مشهور و معروف «خم»، علی بن ابی طالب علیه السلام را ایستانده فرمود: ای بندگان خدا نسب مرا بگوید. گفتند: تو محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف هستی. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، آیا من از شما نسبت به خودتان اولی نیستم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس آن حضرت به آسمان نگاه کرد و فرمود: خداوند تو را بر قول اینان شاهد می‌گیرم، سپس آن حضرت دوبار دیگر سؤالش را تکرار کرد و مردم هم هربار همان جواب را دادند. آن‌گاه

(۱) تفسیر العیاشی، ۱/ ۷۱؛ البرهان، ۱/ ۱۷۰. (۲) بحرانی، همان، ۱/ ۱۷۰-۱۷۱. (۳) سوره بقره/ ۸. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳۰ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الافمن کنت مولاہ و اولی به فهذا علی مولاہ و اولی به، اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله». آن‌گاه پیامبر رو به ابو بکر کرد و فرمود: برخیز و با علی به عنوان امیر مؤمنان بیعت کن. و سپس خطاب به عمر فرمود: ای عمر برخیز و با علی به عنوان امیر مؤمنان بیعت کن. پس ابو بکر و عمر برخاستند و با علی علیه السلام بیعت کردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله همین امر را از تمام نه دسته رؤسای مهاجرین و انصار درخواست کرد، که همگی با علی علیه السلام بیعت کردند. در این موقع از میان آن جماعت، عمر بن خطاب برخاست و گفت: «بخ بخ یا ابن ابی طالب أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه»، سپس جماعت متفرق شدند، درحالی که عهد و میثاق مؤکد بر ولایت علی علیه السلام با ایشان بسته شده بود. اما گروهی از متمرذین و گردنکشان، با هم شرط و تباری کردند که اگر محمد صلی الله علیه و آله با علم غیب در تماس باشد، قطعاً این توطئه را از علی دفع می‌کند. درحالی که خداوند قبل از این، تیت قلبی این متمرذین را می‌دانست. پس وقتی این گروه به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، گفتند: تو بهترین خلق خدا در پیشگاه خدا و خودت و ما را اقامه کردی، پس ما را از سختی ظالمان و جابران در حکومت به واسطه او کفایت کردی. درحالی که خداوند می‌دانست آنچه را که در قلبشان است از همدستی آنها با یکدیگر بر دشمنی با علی علیه السلام و دفع امر حکومت از مستحق آن، برخلاف آن است که به زبان می‌گویند. لذا خداوند عز و جلّ به پیامبر صلی الله علیه و آله از حال ایشان خبر داد که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، یعنی ای محمد، گروهی از مردم منافق به زبان گویند ایمان آورده‌ایم به خدایی که تو را به نصب و تعیین علی علیه السلام به عنوان امام و تدبیر کننده و رهبر برای امت دستور داد، درحالی که اینان مؤمن نیستند، بلکه با هم توطئه و تباری بر هلاکت تو و از بیرون بردن علی علیه السلام و تمرذ از او کرده‌اند». «۱»

(۱) تفسیر الامام العسکری علیه السلام



السلام، صص ۱۰۰-۱۰۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳۱ روایت فوق، از باب تأویل و بیان مصادیق آیه (از باب جری) شمرده می‌شود، که از استحکام متن و صحت برخوردار است. چنان‌که علی بن ابراهیم در تفسیر قمی گوید: «آیه در مورد گروهی از منافقین است که در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله اظهار اسلام کردند، اما وقتی کفار را دیدند گفتند: ما با شما هستیم و وقتی با مؤمنین ملاقات می‌کردند می‌گفتند: ما با شما هستیم، ... و چون با کفار خلوت می‌کردند می‌گفتند: ما با شما هستیم و مؤمنان را استهزا و مسخره می‌کنیم. پس خداوند آنان را رد کرده و می‌فرماید: اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمْدُدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۱). «۲» محمد بن حسن صفار نیز با سند از ابو جعفر احمد بن محمد، از حسن بن سعید، از نصر بن سويد، از یحیی بن حلبی، از معلی بن عثمان، از ابی بصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «حکم بن عتیبه از کسانی است که خداوند فرموده است: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، حکم باید به مشرق و مغرب برود (هر کجا می‌خواهد برود تا بداند که سرچشمه علم در خانه اهل بیت علیهم السلام است)، به خدا سوگند بدانید که علم را به دست نمی‌آورد، مگر از خاندان اهل بیت علیهم السلام که جبرئیل بر آنها نازل شده است». «۳» همین مضمون را کلینی در کافی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از یحیی بن حلبی، از معلی بن عثمان، از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است. «۴» ۲۱. در تفسیر آیه و إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ، «۵» آمده است: «امام عسکری علیه السلام به نقل از امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: یعنی زمانی (۱) بقره/ ۱۵. (۲). تفسیر

القمی، ۳۴/۱. (۳). بصائر الدرجات، باب ۶، ص ۲۹. (۴). اصول الکافی، ۱/ ۳۹۹. (۵). بقره/ ۱۳. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳۲ که به این عهدشکنان گفته می‌شود بیعت کنید و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و با کسی که نسبت به موقعیتش به شما اطلاع داده و مقام ولایتش را اقامه کرده و همه مصالح دین و دنیا را به او واگذار کرده است، ایمان آورید و به این پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده و در مقابل این امام تسلیم گردید و در ظاهر و باطن فقط تسلیم خدا باشید، همان‌طور که مؤمنانی همچون سلمان، مقداد، ابو ذر، و عمار ایمان آورده‌اند. خداوند در جواب، به نقل از کسانی که طالب هرج و مرج هستند و اهل خود را هم به هرج و مرج دعوت می‌کنند و آن دسته از منافقین و مؤمنین ضعیف النفس که در لباس اسلام مخفی شده و ظاهراً مورد اعتماد مسلمین هستند می‌فرماید: آنها می‌گویند: آیا ما همچنان که سفیهان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟ و منظور این منافقان و مسلمین ضعیف النفس از تعبیر «سفها»، مؤمنان مسلمانی همچون اصحاب وفادار نامبرده هستند، آن هم به خاطر اطاعت محض آنها نسبت به علی علیه السلام و اعتقاد آنها به موالات دوستان وی و دشمنی دشمنان وی و تعرض به دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و از این رو آنها را جاهل و سفیه پنداشته‌اند. اما خداوند عز و جل می‌فرماید: بدانید که اینان خود سفیه هستند و از ضعف عقل و رأی برخوردارند، همانها که به دقت در کار محمد صلی الله علیه و آله ننگریسته‌اند تا نبوتش را بشناسند و صحت آنچه را که به واسطه علمش از امر دین و دنیا واگذار کرده است، دریابند؛ تا جایی که جزو خائفین از محمد صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت و در زمره مخالفین ایشان شدند. پس اینان خود سفیه هستند که به واسطه این نفاقشان، نه می‌توانند نسبت به مؤمنین محبت داشته باشند، نه نسبت به یهودیان و یا سایر کافرین، به طوری که در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله موالات او و موالات برادرش علی و دشمنی دشمنان و از قبیل یهود و نواصب را اظهار می‌کنند، همان‌طور که در مقابل دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، دوستی آنها و دشمنی با پیامبر را اظهار می‌کنند». «۱» روایت فوق، نیز از باب تأویل و بیان مصادیق بارز در آیه مورد نظر شمرده

(۱). تفسیر الامام العسکری علیه السلام، صص ۱۰۵-۱۰۶. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳۳ می‌شود و دلیلی بر بطلان آن وجود ندارد. ۲۲. در تفسیر آیه شریفه یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ



لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، «۱» آمده است: «امام عسکری علیه السّلام فرمود: امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: «اعبدوا ربکم» یعنی اطاعت کنید پروردگارتان را از آن جهت که به شما امر می‌کند که معتقد شوید بر اینکه هیچ معبودی جز او نیست و هیچ شریکی برای او نیست، و اعتقاد داشته باشید به اینکه محمّد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و آل محمّد صلی الله علیه و آله بهترین خاندان پیامبران هستند، و علی علیه السّلام افضل آل محمّد است، و امت محمّد صلی الله علیه و آله افضل امت پیامبران است، و اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله افضل اصحاب پیامبران هستند... پس آیه اَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ یعنی اعبدوا بتعظیم محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام، یعنی با تعظیم محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام خدا را عبادت کنید که شما را خلق کرد و بعد از آن تعدیل بخشید و شما را به بهترین شکل تصویر کرد...» (۲) «علی رغم آنکه بعضی همچون علامه بلاغی، روایت فوق را نشانه اضطراب متن دانسته‌اند، «۳» متن فوق از استحکام و صحت برخوردار است؛ زیرا اعتقاد به وحدانیت خدا و صفات کریمه او به تعظیم محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام برمی‌گردد که در واقع از باب تأویل است. و منظور روایت فوق آن است که عبادت خدا باید به گونه‌ای باشد که با اطاعت از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السّلام که از خدا گرفته‌اند، همراه باشد (۱) بقره/ ۲۱. (۲). تفسیر الامام العسکری علیه السّلام، صص ۱۱۸ و ۱۲۱. (۳). رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السّلام، ص ۱۵۱. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳۵

### نتیجه‌گیری نهایی

نتیجه‌گیری نهایی ۱. تفسیر مشهور منسوب به امام عسکری علیه السّلام، تفسیری است محدود که شامل تفسیر سوره حمد و سوره بقره تا آیه ۲۸۲ این سوره می‌باشد، این کتاب یکی از منابع مهم تفسیری شیعه در قرن سوم هجری است که در شمار تفاسیر مأثور از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السّلام محسوب می‌شود. ۲. روش این تفسیر، روایی است و سبک نگارش مطالب آن به گونه‌ای است که در تفسیر آیات بیشتر به مصادیق آیات و نیز تأویل (تفسیر بطنی) آیات که اغلب در زمینه معجزات و فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام است، با تکیه بر روایات توجه شده است. ۳. در صدور و انتساب این تفسیر به امام عسکری علیه السّلام تردید وجود دارد؛ زیرا راویان این تفسیر از نظر وثاقت یا ضعف مجهول هستند، ضمن آنکه در طریق صدوق به این تفسیر نیز اضطراب وجود دارد و تاکنون طریق قطعی بر اثبات آن ارائه نشده است، لذا علمای زیادی به همین جهت این تفسیر را بی‌اعتبار می‌دانند. ۴. علی بن ابراهیم قمی و محمد بن مسعود عیاشی (از مفسران متقدم شیعه) در تفاسیر خود روایتی از این کتاب نقل نکرده‌اند، که این مطلب می‌تواند نشانگر تردید در اعتبار این تفسیر نزد ایشان باشد. ۵. اغلب کسانی که قائل به اعتبار این تفسیر هستند، علما و مفسران اخباری بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳۶ شیعه (از قرن دهم هجری به بعد) می‌باشند و منشأ اعتماد آنها، آن است که شیخ صدوق از این تفسیر به روایت مفسر استرآبادی در کتاب الفقیه و دیگر کتب خود نقل کرده است، درحالی‌که صرف نقل شیخ صدوق از شخصی دلالت بر توثیق وی ندارد. ۶. مضمون نگارش مطالب و روایات در این تفسیر به گونه‌ای است که گویا هدف از آن تربیت و آشنایی راویان با معارف قرآنی و جایگاه اهل بیت علیهم السّلام در قرآن بوده است، منتها چون راویان آن اهل گرگان بوده‌اند و طبق گفته خودشان این تفسیر را از آنچه از امام عسکری علیه السّلام دریافت می‌کرده‌اند، به خاطر سپرده و یادداشت کرده‌اند، گاه اضطراب و آشفتگی در متن روایات و مطالب دیده می‌شود که نشانگر نقل به مضمون راویان و یا گاه معلول خطای نساخ می‌باشد. ۷. علی‌رغم ضعف سند و طریق به این تفسیر، از بررسی محتوایی روایات این تفسیر معلوم می‌گردد که دلیلی بر جعلی بودن کل مطالب این تفسیر وجود ندارد، همچنان که دلیل بر صدور تمام مطالب آن از ناحیه معصوم نیز وجود ندارد؛ زیرا اغلب روایتهای موجود در این تفسیر، اسلوب روایی خود را کاملاً

حفظ نکرده‌اند و بر آنها خدشه وارد است، چنان‌که مواردی از ضعف و اضطراب در متن، تعارض با کتاب خدا، تعارض با سنت قطعی صادره از معصومین علیهم السّلام، تعارض با عقل، تعارض با مسلمات تاریخی، و اشتغال بر غلو و منکرات و عجائب غیر معقول که قابل تأویل نیستند در این دسته روایات دیده می‌شوند که با ملاکهای اعتبار حدیث سازگاری ندارند و قابل پذیرش نیستند. لکن در مواردی هم روایاتی وجود دارد که از استحکام متن و محتوای عمیق برخوردارند و هماهنگ با قواعد و ملاکهای اعتبار حدیث می‌باشند و گاه در مواردی علاوه بر تفسیر، روایاتی در تأویل معجزات و مقام اهل بیت علیهم السّلام آمده است که با شأن اهل بیت علیهم السّلام سازگاری دارد و در کتب معتبر هم مذکور است و چه بسا عنایتی که متأخرین اخباریون شیعه به این تفسیر داشته‌اند، به جهت همین دسته بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳۷ اخبار و روایات بوده است که در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السّلام و طعن مخالفین آنها در این کتاب وجود دارد. ۸. به دلیل ضعف سندی و طریق به تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام و همچنین به دلیل وجود روایات منکر و اکاذیب در آن، روایات موجود در این تفسیر از نظر دلالتی قابل عمل نیستند، لکن آن دسته از روایات که از استحکام متن و صحت برخوردارند، می‌تواند مورد استشهاد واقع گردد. بنابراین نمی‌توان کلّ روایات این تفسیر را جعلی و کذب دانست. از این رو به منظور اطمینان از صحت مطالب و روایات این تفسیر و استشهاد به آن، لازم است مطالب موجود در آن همچون دیگر کتب تفسیری و حدیثی مورد ارزیابی قرار گیرند. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۳۹

### فهرست منابع و مآخذ

فهرست منابع و مآخذ - قرآن کریم. - الامام علی ابن ابی طالب علیه السّلام: نهج البلاغه، ضبط الدكتور صبحی الصالح، الطبعة الاولى، بیروت، لبنان، ۱۳۸۷ ه. ق/ ۱۹۶۷ م. - الآلوسی البغدادی، شهاب الدین السید محمود: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تصحیح و تعلیق محمود شکرى الآلوسی البغدادی، الطبعة الاولى، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ ه. ق/ ۱۹۹۹ م. - ابن ابی الحدید [المدائنی المعتزلی]، عز الدین ابو حامد بن هبة الله بن حسین: شرح نهج البلاغه للامام علی علیه السّلام، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبي و شرکائه، ۱۳۸۵ ه. ق/ ۱۹۶۵ م. - ابن الاثیر، عز الدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم: اسد الغابة فی معرفة الصحابة، المكتبة الاسلامیة، بی تا. - الکامل فی التاریخ، تحقیق الدكتور عمر عبد السلام تدمری، الطبعة الثانية، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۰ ه. ق/ ۱۹۹۹ م. - ابن اثیر الجزری، مجد الدین ابو السعادة المبارك بن محمد الشیبانی: جامع الاصول فی احادیث الرسول صلی الله علیه و آله، تحقیق ایمن صالح شعبان، الطبعة الاولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ه. ق/ ۱۹۹۸ م. - ابن ادريس الحلبي، ابو عبد الله محمد بن منصور بن احمد: کتاب السراير الحاوی لتحریر الفتاوی، الطبعة الثانية، تهران، انتشارات المعارف الاسلامیة، ۱۳۹۰ ه. ق، [افست قم، المطبعة العلمیة]. - ابن البطریق، ابو الحسین یحیی بن الحسن: العمدة (عمدة عیون صحاح الأخبار)، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ه. ق. - ابن تیمیة الحنبلی، تقی الدین ابو العباس احمد بن عبد الحلیم: اصول التفسیر، تحقیق فریال علوان، بیروت، دار الفكر اللبناني، ۱۹۹۲ م. - ابن حجر العسقلانی، شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی: الاصابة فی تمییز الصحابة [بهامشه الاستیعاب بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۰ فی معرفة الاصحاب لابن عبد البر القرطبی]، مکه المکرمة، مكتبة دار الباز، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ ه. ق. - فتح الباری بشرح صحیح البخاری، شرح و تصحیح و تعلیق محب الدین الخطیب، الطبعة الاولى، القاهرة، دار الریان للتراث، ۱۴۰۷ ه. ق/ ۱۹۸۷ م. - تهذیب التهذیب، تحقیق الشیخ خلیل مأمون شیحا و الشیخ عمر السّلامی و الشیخ علی بن مسعود، الطبعة الاولى، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۷ ه. ق/ ۱۹۹۶ م. - ابن حنبل، احمد: مسند، شرح احمد محمد شاکر، الطبعة الثانية، مصر، دار المعارف، بی تا. - ابن خلدون، ابو زید عبد الرحمن بن محمد: مقدمة [مقدمة کتاب

العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ. ق/ ۱۹۸۸ م. - ابن خَلکان، ابو العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر: وفیات الأعیان و انباء ابناء الزّمان، تحقیق الدكتور احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۰ م. - ابن داود حلّی، تقی الدین حسن بن علی: الرجال، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ هـ. ق. - ابن شهر آشوب [السروی المازندرانی]، رشید الدین محمد بن علی: مناقب آل ابی طالب علیه السّلام، چاپ سنگی، تحریر احمد التفرشی، ۱۳۱۷ هـ. ق. - معالم العلماء، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ هـ. ق ۱۹۶۱ م. - معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، بی تا. - ابن الصباغ [المالکی المکی]، علی بن محمد بن احمد: الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمة علیهم السّلام تهران، منشورات الأعلمی، بی تا. - ابن طاووس، السید رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر: اقبال الأعمال (اقبال بالاعمال الحسنه فیما يعمل مره فی السنه)، تحقیق جواد القتیومی الاصفهانی، الطبعة الثانية، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، مرکز النشر، ۱۴۱۸ هـ. ق/ ۱۳۷۶ هـ. ش. - ابن عبد البر [القرطبی]، ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد: جامع بیان العلم و فضله و ما ینبغی فی روایت و حمله، الطبعة الثانية، القاهرة، مطبعة العاصمة، ۱۳۸۸ هـ. ق/ ۱۹۶۸ م. - الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق و تعليق شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد عبد الموجود، الطبعة الاولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ هـ. ق/ ۱۹۹۵ م. - ابن فارس، ابو الحسین احمد: معجم مقاییس اللغة، تحقیق و ضبط عبد السلام محمد هارون، افست قم، دار الکتب العلمیة، بی تا. - ابن قتیبة الدینوری، ابو محمد عبد الله بن مسلم: عیون الاخبار، تحقیق الدكتور محمد اسکندرانی، الطبعة الثالثة، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۸ هـ. ق/ ۱۹۹۷ م. - ابن کثیر [القرشی الدمشقی]، عماد الدین ابو الفداء اسماعیل بن عمر: تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار و بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۱ مکتبه الهلال، ۱۴۱۰ هـ. ق/ ۱۹۹۰ م. - ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم: لسان العرب، بیروت، دار صادر، بی تا. - ابن هشام، ابو محمد عبد الملک: السیره النبویة، تحقیق و ضبط و شرح مصطفی السقا و ابراهیم الیاری و عبد الحفیظ شلبی، الطبعة الثانية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا. - ابو ریة، محمود: اضواء علی السنه المحمّدیة، قم، مؤسسه انصاریان، مطبعة صدر، ۱۴۱۶ هـ. ق/ ۱۹۹۵ م. - ابو زهرة، محمد: المعجزة الكبرى، القرآن، مصر، دار الفكر العربی، ۱۳۹۰ هـ. ق/ ۱۹۷۰ م. - ابو زهو، محمد: الحدیث و المحدثون، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۴ هـ. ق/ ۱۹۸۴ م. - ابو علی الحایری، محمد بن اسماعیل: منتهی المقال فی احوال الرجال، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السّلام لأخبار التراث، ۱۴۱۶ هـ. ق/ ۱۹۹۵ م. - ابو الفتوح الرازی، حسین بن علی بن محمد بن احمد [الخزاعی النیسابوری]: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، با کوشش و تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصحی، چاپ دوم، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸ هـ. ش. - الاربلی، بهاء الدین ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح: کشف الغمه فی معرفه الائمة علیهم السلام النجف الاشرف، مطبعة النجف، ۱۳۸۵ هـ. ق. - استادی، رضا: «بحثی درباره تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام» مجله نور علم، ش ۱، سال دوم. - چهل مقاله، چاپ اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان و کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۱۳ هـ. ق/ ۱۳۷۱ هـ. ش. - الاسترآبادی، المیرزا محمد: منهج المقال (المعروف بالرجال الکبیر)، چاپ سنگی، بی جا، بی تا. - الأفندی الاصبهانی، المیرزا عبد الله: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق السید احمد الحسینی، اهتمام السید محمود المرعشی و علی بن حسن زواری، بی جا، بی تا. - الأملین العاملی، السید محسن: اعیان الشیعة، تحقیق و اخراج و استدراک حسن الأملین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ. ق/ ۱۹۸۶ م. - الامینی النجفی (العلامة)، عبد الحسین احمد: الغدیر فی الكتاب و السنه و الأدب، الطبعة الثانية، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۳۸۷ هـ. ق/ ۱۹۶۷ م. - الانصاری (الشیخ)، مرتضی: فرائد الاصول (الرسائل)، الطبعة الثانية، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۱۷ هـ. ق. - البحرانی (العلامة)، سید هاشم: البرهان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمود بن جعفر الموسوی الزرنندی و الشیخ نجی الله بن کریم الله التفرشی البازرجانی، الطبعة الثالثة، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۵ هـ. ق. - البخاری، ابو عبد الله محمد بن اسماعیل: الصحیح، الطبعة الاولى، طبعة جدیدة مصححة و ملوثة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ هـ. ق/

۲۰۰۱ م. - البرقی، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد: المحاسن، تصحیح و تعلیق السيد جلال الدين الحسينی، الطبعة برسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۲ الثانية، قم، دار الكتب الاسلامیة، بی تا. \* البروجردی (آیه الله) - الطباطبایي البروجردی. - البلاغی (علامة)، محمّد جواد: «رسالة حول التفسیر المنسوب الى الامام العسکری عليه السّلام»، مقدمه و تحقیق رضا استادی، مجله نور علم، ش ۱، سال دوم. - البیضاوی، ناصر الدین ابو الخیر عبد الله بن عمر بن محمّد: انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، الطبعة الاولى، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ه. ق/ ۱۹۹۸ م. - الترمذی، الحافظ ابو عیسی محمّد بن عیسی بن سورة: الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، تحقیق و تعلیق ابراهیم عطوة عوض، بیروت، دار عمران، ۱۳۵۷ ه. ق/ ۱۹۳۸ م. - الجامع الکبیر، تحقیق و تعلیق بشار عواد معروف، الطبعة الثانية، بیروت، دار القرب الاسلامی، ۱۹۹۸ م. - التستری (شوشتری)، قاضی السيد نور الله [الحسینی المرعشی]: احقاق الحق و ازهاق الباطل، تعلیقات العلامة آیه لله العظمی السيد شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی، قم، ۱۳۷۸ ه. ق. - التستری (شوشتری)، محمّد تقی: الأخبار الدخیلة، تعلیق علی اکبر الغفاری، الطبعة الثانية، طهران، مكتبة الصدوق، مطبعة الحیدری، ۱۴۰۱ ه. ق. - قاموس الرجال، طهران، مرکز نشر الكتاب، ۱۳۹۷ ه. ق. - التفرشی (المحقق التفرشی)، السيد مصطفى بن الحسين [الحسینی]: نقد الرجال، الطبعة الاولى، قم، مؤسسه آل البيت: لاهیات التراث، ۱۴۱۸ ه. ق. - التهانوی (الفاروقی التهانوی)، محمّد علی: کشاف صطلحات الفنون، تحقیق الدكتور لطفی عبد البدیع، ترجمة الدكتور عبد النعمیم محمّد حسین، القاهرة، مطبعة السعادة، ۱۳۸۲ ه. ق/ ۱۹۶۲ م. - جاسم محمّد ابو طبره، هدی: المنهج الأثری فی التفسیر القرآن الکریم، الطبعة الاولى، قم، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ ه. ق/ ۱۹۹۴ م. - الجزایری، السيد نعمه الله: الانوار النعمانیة، تصحیح عیسی الاهی و عمران الغریب دوستی، تبریز، مکتبه حقیقت، ۱۳۷۸ ه. ق. - الحارثی العاملی (والد الشیخ البهائی)، عز الدین حسین بن عبد الصمد: وصول الأخیار الى اصول الأخبار، تحقیق السيد عبد اللطیف الكوهکمری، قم، مجمع الذخائر الاسلامیة، ۱۴۰۱ ه. ق. - الحاکم الحسکانی، عبید الله بن عبد الله بن احمد: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق و تعلیق محمّد باقر المحمودی، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ه. ق/ ۱۹۷۴ م. - الحاکم النیسابوری، ابو عبد الله محمّد بن عبد الله: المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و تقدیم الدكتور محمود مطر جی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۲ ه. ق/ ۲۰۰۲ م. - معرفه علوم الحدیث، تصحیح و تعلیق السيد معظم حسین، ام. ای، دی. فل (أكسن)، الطبعة الثانية، برسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۳ المدینه المنوره، منشورات المکتبه العلمیة، ۱۳۹۷ ه. ق/ ۱۹۷۷ م. [افست بیروت، دار الكتب العلمیة]. - الحرّ العاملی (الشیخ)، محمّد بن الحسن: تفصیل وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه، تصحیح و تحقیق و تذیل الشیخ محمّد الرازی، تعلیقات الشیخ ابو الحسن الشیرازی، طهران، المکتبه الاسلامیة، ۱۳۸۸ ه. ق/ ۱۹۶۸. - اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات، قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۷۸ ه. ق. - حسن بن زین الدین بن علی (ابن الشهید الثاني): منتقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، مقدمة لطف الله الصافي الكلپایگانی، چاپ جاوید، ۱۳۷۹ ه. ق. - حسین یعقوب، احمد: نظریه عدالة الصحابة، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۳ ه. ق. - الحلّی (العلامة)، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر: خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال (رجال الحلّی)، تصحیح و تعلیق السيد محمّد صادق بحر العلوم، الطبعة الثانية، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۱ ه. ق/ ۱۹۶۱ م، [افست قم، مطبعة الخيام، منشورات الرضی، ۱۴۰۲ ه. ق.]. - الحلّی (المحقق)، نجم الدین ابو القاسم جعفر بن حسن: المعتمد فی شرح المختصر، چاپ سنگی، بی جا، ۱۳۱۷ ه. ق. - الحلّی، عز الدین حسن بن سلیمان: المختصر، الطبعة الاولى، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ ه. ق/ ۱۹۵۱ م. - الحموی (الرومی البغدادی)، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله: معجم البلدان، مقدمه محمّد عبد الرحمان المرعشی، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاريخ العربی، بی تا. - الحویزی (العروسی الحویزی)، عبد علی بن جمعة: تفسیر نور الثقلین، تحقیق السيد علی عاشور، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی، ۱۴۲۲ ه. ق/ ۲۰۰۱ م. - الخطیب البغدادی، الحافظ ابو بکر احمد بن علی: تاریخ بغداد أو مدینه السلام، القاهرة، مکتبه الخانجی، دار الفکر،

بی تا. - الخوی (آیه الله الموسوی الخوی)، السید ابو القاسم بن هاشم: بیان فی تفسیر القرآن، اخراج و فهرسه مرتضی الحکمی، الطبعة الثانية، النجف الاشرف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۵ هـ. ق/ ۱۹۶۶ م. - معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، الطبعة الثالثة، قم، منشورات مدينة العلم، ۱۴۰۳ هـ. ق/ ۱۹۸۳ م. - الذهبي، محمد حسين: التفسير و المفسرون، الطبعة الاولى، القاهرة، مطبعة دار الكتب الحديثة، ۱۳۸۱ هـ. ق/ ۱۹۶۱ م. - الرازي (الامام)، فخر الدين: التفسير الكبير، الطبعة الثالثة، القاهرة، المطبعة البهية المصرية، بی تا. - الراغب الاصفهاني، ابو القاسم الحسين بن محمد: المفردات فی غريب القرآن، تحقيق و ضبط محمد سيد كيلاني، طهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۷۳ هـ. ق. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۴ - الزركشي، بدر الدين محمد بن عبد الله: البرهان فی علوم القرآن، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، القاهرة، مكتبة دار التراث، بی تا. - الزركلي، خير الدين: الأعلام، الطبعة التاسعة، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۹۹۰ م. - الزمخشري، محمود بن عمر: الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ضبط و تحقيق مصطفى حسين احمد، دار الكتاب العربي، بی تا. - السبحاني، جعفر: كليات فی علم الرجال، الطبعة الثالثة، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۶ هـ. ق. - السيد مرتضی (علم الهدی)، ابو القاسم علي بن الحسين: الذريعة الى اصول الشريعة، تصحيح و مقدمه و تعليق ابو القاسم گرجي، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ هـ. ش. - السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر: تدريب الراوي فی شرح تقريب النواوي، تحقيق عبد الوهاب عبد اللطيف، الطبعة الثانية، المدينة المنورة، المكتبة العلمية، ۱۳۹۲ هـ. ق/ ۱۹۷۲ م. - الدر المنثور فی التفسير المأثور، الطبعة الاولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ هـ. ق/ ۲۰۰۰ م. - الاتقان فی علوم القرآن، تقديم و تعليق دكتور مصطفى ديب البغاء الطبعة - الاولى، دمشق - بيروت، دار ابن كثير، ۱۴۰۷ هـ. ق/ ۱۹۸۷ م. - الشاطبي (اللمخي الغرناطي)، ابو اسحاق ابراهيم بن موسى: الموافقات فی اصول الشريعة، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، مصر، مكتبة و مطبعة محمد علي صبيح و اولاده، بی تا، [افست القاهرة، مطبعة المدني]. - شبر السيد عبد الله: تسلية الفؤاد فی بيان الموت و المعاد، تحقيق السيد احمد الحسيني و الشيخ رضا استادي، قم، منشورات مكتبة بصيرتي، ۱۳۹۳ هـ. ق/ ۱۳۵۳ هـ. ش. - الشريف (الفتوني البناطي العاملی الاصبهاني)، ابو الحسين بن محمد طاهر بن عبد الحميد: تفسير مرآة الانوار (مقدمة تفسير البرهان للسيد هاشم البحريني)، تصحيح محمود بن جعفر الموسوي الزرندي، قم، مؤسسة اسماعيليان، ۱۲۷۵ هـ. ق/ ۱۳۳۴ هـ. ش. - الشعراني، الميرزا ابو الحسن: فهرس اسماء مشاهير القراء (حاشية مجمع البيان للطبرسي)، الطبعة الرابعة، تهران، كتابفروشي اسلامية، ۱۳۹۰ هـ. ق. - شوشتری - تستری. - الشهيد الثاني، زين الدين بن علي بن احمد (الجبعي العاملی): الرعاية فی علم الدراية، تحت الاشراف الدكتور السيد محمود المرعشي، تحقيق و تعليق عبد الحسين محمد علي بقال، الطبعة الثانية، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ۱۴۱۳ هـ. ق. - منية المرید فی ادب المفيد و المستفيد، الطبعة الاولى، قم، مركز النشر الاسلامي، ۱۴۰۹ هـ. ق. - الصالح، صبحي (الدكتور): علوم الحديث و مصطلحه، مطبعة جامعة دمشق، ۱۳۷۹ هـ. ق/ ۱۹۵۹ م، [افست قم، منشورات الرضى، الطبعة الخامسة، ۱۳۶۳ هـ. ش.]. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۵ - الصدر، محمد باقر: بحوث فی علم الاصول، الطبعة الاولى، ايران، مطبعة مكتب الاعلام الاسلامي المجمع العلمي الشهيد الصدر، بی تا. - الصدوق (الشيخ)، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه: كمال الدين و تمام النعمة، تصحيح و تعليق على اكبر الغفاري، الطبعة الثانية، طهران، دار الكتب الاسلامية، ۱۳۵۹ هـ. ق. - عيون اخبار الرضا عليه السلام، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ هـ. ق/ ۱۹۸۴ م. - كتاب من لا يحضره الفقيه، تصحيح و تعليق على اكبر الغفاري، الطبعة الثانية، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ۱۳۹۲ هـ. ق. - الأمالي (المجالس)، الطبعة الخامسة، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ هـ. ق/ ۱۹۹۰ م. - التوحيد، تصحيح و تعليق السيد هاشم الحسيني الطهراني، الطبعة السابعة، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۲۲ هـ. ق. - علل الشرائع، تصحيح و تقديم و تعليق العلامة الشيخ حسين الأعلمی، الطبعة الاولى، بيروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ هـ. ق/ ۱۹۸۸ م. - معاني الأخبار، تصحيح و تعليق على اكبر الغفاري، الطبعة الرابعة، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۸ هـ. ق. - الخصال، تصحيح و تعليق على اكبر



الغفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۹ ه. ق / ۱۳۴۸ ه. ش. - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۱ ه. ق. - الصفار القمی (الفروخ الصفار)، ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ: بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، تقدیم و تعلیق و تصحیح الحاج میرزا محسن کوچه باغی التبریزی، طهران، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۴ ه. ق / ۱۳۶۲ ه. ش. - الطباطبایی (العلامة)، السيد محمد حسین: المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۱-۱۳۸۲ ه. ق. - شیعه در اسلام، مقدمه دکتر سید حسین نصر، تهران، چاپخانه زیبا، ۱۳۸۹ ه. ق / ۱۳۴۸ ه. ش. - قرآن در اسلام، چاپ اول، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰ ه. ش. - الطباطبایی البروجردی (آیه الله)، السيد حسین: جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة، مطبعة المساحة، ۱۳۸۰ ه. ق، [افست طهران، انتشارات علمی]. - تفسیر الصراط المستقیم، تصحیح و تعلیق الشیخ غلامرضا بن علی اکبر مولانا البروجردی، قم، مؤسسه انصاریان و مطبعة الصدر، ۱۴۱۶ ه. ق / ۱۹۹۵ م. - الطبرانی، الحافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد: المعجم الكبير، تحقیق و اخراج حمدی عبد الحمید السلفی، الطبعة الثانية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه. ق / ۱۹۸۳ م. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۶ الطبرسی (الشیخ)، ابو علی فضل بن الحسن: اعلام الوری، طهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ ه. ق. - مجمع البیان فی تفسیر القرآن (مجمع البیان لعلوم القرآن)، تصحیح و تحقیق و تعلیق السيد هاشم الرسولي المحلاتی و السيد فضل الله الطباطبایی الیزدی، منشورات شركة المعارف الاسلامیة، ۱۳۷۹ ه. ق / ۱۳۳۹ ه. ش، [افست تهران، رشديته]. - الطبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب: الاحتجاج، مقدمة السيد محمد بحر العلوم، تعلیقات السيد محمد باقر الموسوی الخراسان، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۱ ه. ق / ۲۰۰۰ م. - الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر: جامع البیان عن تأویل آی القرآن، الطبعة الاولى، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۱ ه. ق / ۲۰۰۱ م. - الطریحی، فخر الدین: مجمع البحرين، تحقیق السيد احمد الحسینی، الطبعة الثانية، طهران، المکتبه المرتضویة، ۱۳۹۵ ه. ق. - الطوسی (الشیخ)، ابو جعفر محمد بن الحسن: الأمالی، مقدمة العلامة السيد محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الثانية، بیروت- لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۱ ه. ق، ۱۹۸۱ م. - التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تصحیح احمد حبيب قصیر العاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا. - عدّة الأصول، الطبعة الاولى، المحققة، طهران، ۱۴۰۳ ه. ق. - مسائل الخلاف فی الفقه، فی ما اختلف فيه من الأخبار، الطبعة الثانية، طهران، مطبعة تابان، ۱۳۸۳-۱۳۷۹ ه. ق. - کتاب الغیبة، مقدمة العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی، طهران، مکتبه نینوی الحدیث، ۱۳۹۸ ه. ق. - الفهرست (فهرست کتب الشیعة و اصولها)، تحقیق جواد القیومی، الطبعة الاولى، مؤسسه نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ ه. ق. - الرجال (رجال الطوسی)، الطبعة الاولى، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ ه. ق / ۱۹۶۱ م.، [افست قم، منشورات الرضی]. - تهذیب الأحکام، تحقیق العلامة الشیخ محمد جواد الفقیه، فهرسة و تصحیح الدكتور يوسف البقاعی، الطبعة الثانية، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۳ ه. ق / ۱۹۹۲ م. - النهایة و نکتها، الطبعة الثانية، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۷ ه. ق. - الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تحقیق العلامة الشیخ محمد جواد الفقیه، فهرسة و تصحیح الدكتور يوسف البقاعی، الطبعة الثانية، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۳ ه. ق / ۱۹۹۲ م. - طه، محمّد: اتقان المقال فی احوال الرجال، النجف الاشرف، المطبعة العلویة، ۱۳۴۰ ه. ق. - الطهرانی، محمد محسن (الشیخ آقا بزرگ): الذریعة الی تصانیف الشیعة، الطبعة الثانية، بیروت، بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۷ دار الاضواء، ۱۴۰۶ ه. ق / ۱۹۸۶ م. - مصنفی المقال فی مصنفی علم الرجال، تصحیح ابن الطهرانی، الطبعة الثانية، بیروت، دار العلوم، ۱۴۰۸ ه. ق / ۱۹۸۸ م. - العسکری (الامام)، ابو محمد الحسن بن علی: التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السّلام، تحقیق السيد علی عاشور، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی، ۱۴۲۱ ه. ق. ۲۰۰۱ م. - العطاردي، عزيز الله: مسند الامام العسکری علیه السلام، مشهد، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۰ ه. ق / ۱۳۶۹ ه. ش. - علی صالح المعلم، محمد علی: اصول علم الرجال بین النظرية و التطبيق (تقریرات بحث آیه الله مسلم الداوری)، الطبعة الاولى، مطبعة نمونة، ۱۴۱۶ ه. ق. - عمید زنجانی، عباسعلی: مبانی و روشهای تفسیر قرآن، چاپ دوم، سازمان چاپ و



انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ه. ش. - العیاشی (السلمی السمرقندی)، ابو النضر محمد بن مسعود بن عیاش: تفسیر العیاشی، تصحیح و تحقیق و تعلیق السید هاشم الرسولی المحلاتی، [افست طهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۱ ه. ق.] - الفاضل اللکرانی (آیه لله)، محمّد: مدخل التفسیر، الطبعة الثانية، قم، مكتب الاعلام السلامی، ۱۴۱۳ ه. ق / ۱۳۷۱ ه. ش. - فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم بن فرات: تفسیر فرات الکوفی، النجف الاشرف المطبعة الحیدریة، [افست قم، مكتبة الداوری، ۱۳۵۴ ه. ق.] - الفیض الکاشانی، مولی محسن بن الشاه مرتضی: التفسیر الصافی، الطبعة الثانية، تهران، مكتبة الصدر، ۱۴۱۶ ه. ق / ۱۳۷۴ ه. ش. - الوافی، تحقیق و تصحیح و تعلیق ضیاء الدین الحسینی الاصبهانی، الطبعة الاولى، اصفهان، مكتبة الامام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ه. ق. - القاسمی، محمّد جمال الدین: قواعد التحديث فی فنون مصطلح الحديث، تحقیق محمّد بهجة البيطار، مقدمة محمّد رشید رضا، الطبعة الاولى، بیروت، دار النفائس، ۱۴۰۷ ه. ق / ۱۹۸۷ م. - القشیری النیشابوری، مسلم بن الحجاج: صحیح مسلم، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۲۰ ه. ق / ۲۰۰۰ م. - القمی (المحدث القمی)، عباس بن محمّد رضا (الشیخ عباس): سفینه البحار و مدینه الحكم، افست طهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۵۵ ه. ق. - منتهی الآمال فی تاریخ النبی و الآل، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۹ ه. ق / ۱۳۳۸ ه. ش. - الکنی و الالقاب، الطبعة الثالثة، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ ه. ق. - القمی، ابو الحسن علی بن ابراهیم: تفسیر القمی، تقدیم و تصحیح و تعلیق السید طیب الموسوی الجزایری، منشورات مكتبة الهدی، النجف الاشرف، [افست بیروت، الطبعة الثانية، ۱۳۷۸ ه. ق / ۱۹۶۸ م.] بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۸ - القهبائی الاصبهانی، النجفی (قهبائی)، زکی الدین المولی عنایة الله بن شرف الدین علی: مجمع الرجال، تصحیح و تعلیق السید ضیاء الدین الاصبهانی، طبع اصفهان، ۱۳۸۷ ه. ق. - الکرانجکی الطرابلسی، الامام ابو الفتح محمّد بن علی بن عثمان: کنز الفوائد، تحقیق و تعلیق العلامة الشیخ عبد الله نعمه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ه. ق / ۱۹۸۵ م. - الکتبی، ابو عمرو محمّد بن عمر بن عبد العزیز: خلاصة الرجال (رجال الکتبی)، مقدمة و تعلیق السید احمد الحسینی، کربلاء، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، مطبعة الآداب، بی تا. - الکلینی (ثقة الاسلام)، ابو جعفر محمّد بن یعقوب: الأصول من الکافی (اصول الکافی)، تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، الطبعة الثالثة، طهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ه. ق. - الفروع من الکافی (فروع الکافی)، تحقیق العلامة الشیخ محمّد جواد الفقیه، فهرسة و تصحیح الدكتور یوسف البقاعی، الطبعة الاولى، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۳ ه. ق / ۱۹۹۲ م. - الروضة من الکافی (روضة الکافی)، تصحیح و تعلیق و مقابلة علی اکبر الغفاری، طهران، دار الکتب الاسلامیة، بی تا. - المامقانی (العلامه)، عبد الله بن محمد حسن: مقباس الهدایة فی علم الدرایة، تحقیق محمد رضا. - المامقانی، الطبعة الاولى المحققة، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ ه. ق. - تنقیح المقال فی احوال الرجال، النجف الاشرف، المطبعة المرتضویة، ۱۳۴۹ ه. ق. - المتقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام الدین: کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، تصحیح و فهرسة الشیخ صفوة السقا، ضبط الشیخ بکری حیانی، الطبعة الخامسة، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ ه. ق / ۱۹۸۵ م. - المجلسی (العلامه)، محمّد باقر بن محمّد تقی: بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق. - المجلسی، محمد تقی: روضة المتقین (فی شرح من لا یحضره الفقیه)، تنمیق و تصحیح السید حسین الموسوی الکرمانی و الشیخ علی پناه الاشتهاردی، قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۹۹ ه. ق. - لوامع صاحبقرانی (المشتهر بشرح الفقیه)، تهران، چاپخانه برادران علمی، ۱۰۶۵ ه. ق. - مدیر شانہ چی، کاظم: درایة الحديث، چاپ دوم، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، بی تا. - انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، بی تا. - المسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین بن علی: مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق و تعلیق الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی، الطبعة الاولى، بیروت، دار القلم، ۱۴۰۸ ه. ق / ۱۹۸۹ م. - مشکور، محمّد جواد: فرهنگ فرق اسلامی، مقدمه و توضیحات کاظم مدیر شانہ چی، چاپ سوم، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ه. ش. - المظفر، محمّد حسن بن محمّد: دلائل الصدق (فضائل امیر المؤمنین و امامته من دلائل الصدق)، بیروت، بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۴۹ دار احیاء التراث

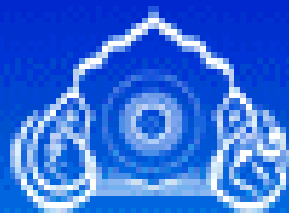
العربی، ۱۳۸۹ ه. ق. - المظفر، محمد رضا: اصول الفقه (فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلیة)، الطبعة الثالثة، قم، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ ه. ق / ۱۳۷۶ ه. ش. - معرفت، محمد هادی: التفسیر و المفسرون، الطبعة الاولى، مشهد، الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیة، ۱۴۱۹ ه. ق / ۱۹۸۸ م. - صیانة القرآن من التحریف، الطبعة الثانية، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ه. ق. - معروف الحسنی، هاشم: دراسات فی الحدیث و المحدثین، الطبعة الثانية، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۸ ه. ق. - بین التصوف و التشیع، الطبعة الاولى، بیروت، دار القلم، ۱۹۷۹ م. - المفید (الشیخ)، محمد بن محمد بن نعمان: الأمالی، تحقیق الحسین استاد ولی و علی اکبر الغفاری، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیة، [افست طهران، المطبعة الاسلامیة، ۱۴۰۳ ه. ق / ۱۳۶۲ ه. ش.]. - الارشاد، تصحیح و تخریج السید کاظم الموسوی المیاموی، طهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۷ ه. ق. - الفصول العشرة، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، قم، ۱۴۰۳ ه. ق. - الفصول المختارة من العیون و المحاسن، الطبعة الرابعة، قم، مكتبة الداوری، ۱۳۹۶ ه. ق. - الاختصاص، مقدمة محمد مهدي السيد حسن الموسوی الخراسان، قم، منشورات مكتبة بصیرتی، بی تا. - الموسوی (العلامة)، عبد الحسین شرف الدین: المراجعات، الطبعة الخامسة و العشرون، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه. ق / ۱۹۸۳ م. - مهدوی راد، محمد علی: «تفسیر مآثور، کفایتها و کمبودها»، یادنامه آیه الله خاتمی، گردآورنده محمد تقی فاضل میبدی، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۳۷۶ ه. ش. - میر داماد (الداماد الحسینی الاسترآبادی)، محمد بن محمد باقر بن شمس الدین: الرواشح السماویة فی شرح الاحادیث الامامیة، چاپ سنگی، بی جا، ۱۳۱۱ ه. ق. - النجاشی، ابو العباس احمد بن علی: فهرست اسماء مصنفی الشیعة (رجال النجاشی)، مقدمه و تصحیح و مقابله محمد هادی الیوسفی الغروی، قم، مكتبة الداوری، ۱۳۹۷ ه. ق. - نجمی، محمد صادق: سیری در صحیحین، چاپ سوم، بی جا، ۱۳۷۲ ه. ش. - نعناعة، رمزی (الدكتور)، الاسرائیلیات و اثرها فی كتب التفسیر، الطبعة الاولى، بیروت، دار القلم و دار الضیاء، ۱۳۹۰ ه. ق / ۱۹۷۰ م. - النیسابوری (النیشابوری)، نظام الدین حسن بن محمد: تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ضبط بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۵۰ و اخراج شیخ زکریا عمیرات، الطبعة الاولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ ه. ق / ۱۹۹۶ م. - الواحدی النیسابوری، ابو الحسن علی بن احمد بن محمد: اسباب النزول، ضبط و تصحیح محمد عبد القادر شاهین، الطبعة الاولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱ ه. ق / ۲۰۰۰ م. - الوحید البهبهانی، محمد باقر: التعلیقه علی منهج المقال للاسترآبادی، چاپ سنگی، بی جا، بی تا. - الهندی الفتی، محمد بن طاهر بن علی: تذکره الموضوعات، الطبعة الثانية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه. ق / ۱۹۷۹ م. - الهیثمی المکی (الهیثمی)، ابو العباس احمد بن محمد بن علی بن حجر: الصواعق المحرقة علی اهل الرّفص و الضلال و الزندقه، تحقیق عبد الرحمان بن عبد الله التركي، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ ه. ق / ۱۹۹۷ م. بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۵۱ [تصویر] بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع، ص: ۴۵۲ [تصویر]

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ

وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵ نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاء الله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه

کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتمّاً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

